

پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم

مؤلف:

شیخ علی صابونی

مترجم:

محمد ملازاده

عنوان کتاب:	پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم
مؤلف:	شیخ علی صابونی
مترجم:	محمد ملازاده
موضوع:	عقاید کلام - مجموعه عقاید اسلامی - نبوت
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
مقدمه	١
فصل اول: پیغمبری و پیغمبران	٢
پیشگفتار	٣
نبوت هدیه و بخشش خدایی است	٤
اعتراض مشرکین نسبت به پیامبری محمد ﷺ	٦.....
فرق نبوت و پادشاهی	٧
نبی و رسول چه فرقی با هم دارند؟	١٠
انبیاء برگزیدگان بشر هستند	١٢
تفاضل بین انبیاء	١٣.....
محمد ﷺ سالار اولین و آخرین	١٤
تفاضل میان انبیاء	١٧
بعثت انبیاء	١٩.....
چرا انبیاء از جنس بشر بوده‌اند؟	١٩
اعتراض مشرکین	٢٢.....
مأموریت رسولان بزرگوار	٢٥
وظایف پیغمبران	٢٥.....
فصل دوم: مزایای دعوت پیغمبران	٣١

- ویژگی‌ها و مزایای دعوت انبیاء ۳۳
- مزایای دعوت انبیاء چیست؟ ۳۳
- امتیاز اول: ربانی بودن دعوت انبیاء ۳۳
- امتیاز دوم: اجر و پاداشی برای (تبلیغ) رسالت و دعوت خود طلب نمی‌کردند ۳۶
- امتیاز سوم: دین خود را برای خداوند خالص کرده بودند ۳۷
- امتیاز چهارم: دعوت آنان ساده و بدون تعقید بود ۳۸
- امتیاز پنجم: هدف و غایت آنان روشن و واضح بود ۴۰
- امتیاز ششم: آخرت را بر جهان ترجیح داده و پارسا در دنیا می‌زیستند ... ۴۱
- امتیاز هفتم: در امر غیب سخت‌گیری از خود نشان می‌دادند ۴۳
- صفات انبیای کرام ۴۴
- صفات انبیاء کدامند؟! ۴۷
- اول صدق ۴۸
- دوم امانت ۵۰
- سوم تبلیغ ۵۱
- چهارم زیرکی و هوشیاری ۵۴
- پنجم - عاری بودن از عیوب و بیماری‌های نفرت آور ۵۷
- ششم عصمت ۵۸
- فصل سوم: عصمت انبیاء ۵۹
- عصمت انبیاء ۶۱
- تعریف عصمت ۶۱
- عصمت پیغمبر از ابتدای طفولیت ۶۴

- ۶۵..... آیا عصمت پیامبران قبل از نبوت است یا بعد از آن؟
- ۶۸..... آیا عصمت برای غیر انبیاء نیز هست؟
- ۷۰..... عقیده‌ی اهل کتاب درباره‌ی انبیاء
- ۷۴..... شبهاتی پیرامون عصمت انبیاء
- ۷۵..... معصیت حضرت آدم علیه السلام
- ۷۹..... عصمت ابراهیم علیه السلام
- ۸۴..... موضوع دروغ‌های سه گانه
- ۸۶..... عصمت یوسف علیه السلام
- ۸۷..... افتراء و بهتان
- ۹۰..... دلایل عصمت یوسف علیه السلام
- ۹۴..... آنچه در مورد عصمت حضرت نوح آمده
- ۹۶..... آنچه در رابطه با یونس علیه السلام آمده
- ۹۸..... آیا رسول خدا (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) خطا کرده؟
- ۱۰۱..... ملامت درباره‌ی اسیران بدر
- ۱۰۵..... ملامت بخاطر اجازه‌ی منافقین
- ۱۱۹..... فصل چهارم: داستان انبیاء
- ۱۲۱..... داستان انبیاء
- ۱۲۱..... فلسفه داستان انبیاء
- ۱۲۲..... فواید داستان‌های قرآنی
- ۱۲۳..... (۱) اثبات رسالت و وحی
- ۱۲۴..... (۲) اشاره به وحدت ادیان آسمانی
- ۱۲۵..... (۳) بیان هدف از دعوت پیغمبران
- ۱۲۶..... (۴) دیدگاه امت‌ها در قبال انبیای کرام

- ۵) ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان ۱۲۷
- ۶) پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین ۱۲۹
- ۷) بیان قدرت خداوند بر اعمال خارق‌العاده ۱۲۹
- ۸) عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد ۱۳۰
- علت تکرار داستان‌های قرآنی ۱۳۱**
- نمونه‌ای از تکرار داستان قرآنی ۱۳۲
- فصل پنجم: آدم به تصویر قرآن ۱۳۵**
- آدم به تصویر قرآن ۱۳۷**
- آفرینش آدم علیه السلام ۱۳۷**
- درس عبرت از آفرینش آدم ۱۳۷
- آدم اولین انسان ۱۳۹**
- دلایل اولین انسان بودن آدم ۱۴۱**
- شواهد قرآنی ۱۴۱
- آیا نظریه داروین با قرآن در تعارض است؟! ۱۴۳**
- اشتباه نظریه داروین از نظر علمی ۱۴۴
- هدف حقیقی از نظریه‌ی داروین ۱۴۵
- فریب خوردن بعضی از تحصیل‌کرده‌ها به وسیله‌ی نظریه‌ی داروین ۱۴۵
- دیدگاه ارزنده استاد نجار ۱۴۶
- مراحل تکاملی خلقت حضرت آدم ۱۴۷**
- سجده ملائکه برای آدم علیه السلام ۱۴۸
- آیا ابلیس از زمره‌ی ملائک است؟ ۱۵۰
- آفرینش حوا ۱۵۱**
- دلایل جمهور بر اینکه بهشت آدم و حوا همان بهشت ابدی است ۱۵۲

۱۵۳ فریب خوردن آدم از ابلیس
۱۵۴ داستان دو فرزند آدم یعنی قابیل و هابیل
۱۵۵ فلسفه‌ی استخلاف آدم در روی زمین
۱۵۶ آیا آدم از جمله پیامبران است؟
۱۵۷ شبهه‌ای پیرامون نبوت آدم
۱۵۸ علمای دین ملایکه را چگونه تعریف می‌کنند؟
۱۶۳ فرق میان شیاطین و جن
۱۶۳ پند و عبرت از داستان آدم <small>علیه السلام</small>
۱۶۴ وفات آدم <small>علیه السلام</small>
۱۶۵ فصل ششم: پیغمبران اولوا العزم
۱۶۷ پیغمبران اولو العزم
۱۶۷ ۱- نوح <small>علیه السلام</small>
۱۶۷ ۱- بحث نوح <small>علیه السلام</small> در قرآن
۱۶۸ نوح <small>علیه السلام</small> اولین فرستاده به سوی زمین
۱۶۹ مدت حیات نوح <small>علیه السلام</small>
۱۷۰ قوم نوح بت‌ها را می‌پرستند
۱۷۱ چگونه انتشار بت‌پرستی و سبب گرایش به آن
۱۷۳ شکیبایی نوح در مقابل تکذیب قومش
۱۷۳ انواع اتهامات وارده بر نوح <small>علیه السلام</small>
۱۷۵ نوح، قومش را دعوت می‌کند
۱۷۶ نوح کشتی می‌سازد
۱۷۸ فرزندان نوح <small>علیه السلام</small>
۱۷۹ پایان یافتن طوفان بعد از هلاک کافران
۱۷۹ فرود آمدن اهل کشتی بعد از فروکش کردن طوفان

- زمان اقامت در کشتی ۱۸۰
- ۲- ابراهیم علیه السلام** ۱۸۰
- نسب ابراهیم ۱۸۱
- کنیه‌ی ابراهیم ۱۸۳
- تولد ابراهیم علیه السلام ۱۸۴
- ابراهیم پدرش آزر را دعوت می‌کند ۱۸۴
- نشأت ابراهیم در بیان قومش ۱۸۷
- مناظره‌ی ابراهیم با قومش ۱۸۸
- محاکمه حضرت ابراهیم ۱۸۹
- ابراهیم به آتش انداخته می‌شود ۱۹۰
- ازدواج ابراهیم ۱۹۲
- مناظره‌ی ابراهیم و نمرود ۱۹۳
- مهاجرت ابراهیم به مصر ۱۹۵
- ولادت اسماعیل علیه السلام ۱۹۶
- جوشیدن آب زمزم و تأسیس بیت العتیق ۱۹۷
- داستان ذبح اسماعیل ۱۹۹
- ذبیح کیست؟ ۲۰۰
- وفات ابراهیم ۲۰۲
- ۳- موسی پسر عمران** ۲۰۲
- نسب موسی ۲۰۴
- ولادت موسی ۲۰۵
- مدت پادشاهی فرعون ۲۰۶
- رؤیای فرعون ۲۰۶
- موسی و هارون چه وقت به دنیا آمدند؟ ۲۰۷
- حفاظت خداوند از موسی و تربیت او در خانه‌ی فرعون ۲۰۸
- تحریم شیر زنان از سوی موسی ۲۰۹
- کشته شدن قبطی توسط موسی و فرار او به سرزمین مدین ۲۱۰

ازدواج موسی با دختر شعیب و جریان چوپان شدن وی.....	۲۱۲
بازگشت موسی به مصر و تکلم خدا با او در کوه طور.....	۲۱۴
موسی وارد مصر می‌شود و فرعون را به ایمان به خدا فرامی‌خواند.....	۲۱۶
موسی و ساحران در نزد فرعون.....	۲۱۷
پافشاری فرعون بر گمراهی.....	۲۲۰
ابتلای قوم فرعون به آیه‌های نه‌گانه.....	۲۲۱
هلاکت فرعون و لشکریانش.....	۲۲۳
بنی اسرائیل در سرزمین بیابانی بی‌آب و علف.....	۲۲۴
عبرت از تاریخ بنی اسرائیل.....	۲۲۵
وفات حضرت موسی <small>علیه السلام</small>	۲۲۷
۴- عیسی پسر مریم <small>علیه السلام</small>	۲۲۷
نسب عیسی <small>علیه السلام</small>	۲۲۷
نسب عیسی در انجیل.....	۲۲۸
نسب عیسی در انجیل لوقا.....	۲۲۹
نسب عیسی در انجیل متی.....	۲۲۹
مریم کیست؟.....	۲۲۹
مریم تحت کفالت زکریا.....	۲۳۰
نشأت و پرورش مریم باکره.....	۲۳۱
مژده به حضرت مسیح.....	۲۳۱
مدت زمان حمل.....	۲۳۳
اتهام بر مریم.....	۲۳۴
خواب یوسف نجار.....	۲۳۵
ولادت حضرت مسیح <small>علیه السلام</small>	۲۳۶
زندگی حضرت عیسی.....	۲۳۸
هیرودس قصد کشتن عیسی می‌کند.....	۲۳۹
مجادله‌ی عیسی با دانشمندان.....	۲۳۹
ابتدای نبوت عیسی <small>علیه السلام</small>	۲۴۰

۲۴۱.....	فراخوانی حضرت عیسی مسیح
۲۴۳.....	مسئله‌ی به صلیب کشیدن مسیح
۲۴۵.....	موضوع فدای بشریت
۲۴۶.....	حواریون چه کسانی اند؟
۲۴۸.....	انجیل‌های نصاری
۲۴۸.....	آیا این انجیل‌ها صحیح هستند؟
۲۵۱.....	عقیده‌ی نصاری درباره‌ی مسیح
۲۵۴.....	معجزات عیسی
۲۵۵.....	خاتمه
۲۵۵.....	آیا حضرت عیسی به روی زمین باز می‌گردد؟

۵- محمد خاتم النبیین ﷺ ۲۵۵

۲۵۶.....	نسب شریف و بزرگوار رسول خدا
۲۵۷.....	تولد رسول خدا ﷺ
۲۵۸.....	پسر ذبیحین کیست؟
۲۵۹.....	داستان ذبح عبدالله
۲۵۹.....	نام‌های رسول خدا ﷺ
۲۶۱.....	حضرت محمد ﷺ به توصیف تورات
۲۶۲.....	کسانی که به رسول خدا ﷺ شیر داده‌اند
۲۶۳.....	حادثه‌ی شکافتن سینه
۲۶۵.....	فرزندان رسول خدا ﷺ
۲۶۶.....	زندگی نامه‌ی رسول خدا ﷺ در چند کلمه

فصل هفتم: پیغمبران غیر اولوا العزم ۲۶۹

۱- ادریس علیّه السلام ۲۷۱

۲۷۱.....	نسبه‌ی ادریس علیّه السلام
۲۷۱.....	مولد و نشأت ادریس

۲- هود علیّه السلام ۲۷۳

۲۷۳.....	ذکر هود در قرآن.....
۲۷۴.....	نسبه‌ی هود.....
۲۷۴.....	سرزمین قوم عاد.....
۲۷۶.....	عبادت قوم عاد.....
۲۷۶.....	هلاک قوم عاد.....

۳- حضرت صالح علیه السلام..... ۲۷۸

۲۷۸.....	نسبه‌ی صالح <small>علیه السلام</small>
۲۷۸.....	محل سکونت قوم ثمود.....
۲۷۹.....	اصل قبیله ثمود.....
۲۸۰.....	عبادت قوم ثمود.....
۲۸۱.....	چرا معجزه‌ی صالح شتر بود؟.....
۲۸۲.....	هلاک قوم ثمود.....
۲۸۴.....	سرنوشت حضرت صالح و کسانی که به او ایمان آورده بودند.....

۴- لوط علیه السلام..... ۲۸۵

۲۸۵.....	ذکر از لوط در قرآن.....
۲۸۵.....	نسبه‌ی لوط.....
۲۸۶.....	قوم لوط.....
۲۸۷.....	داستان ملائکه (مهمانان لوط).....
۲۹۰.....	هلاک قوم لوط.....
۲۹۰.....	همسر لوط با هلاک شدگان.....
۲۹۱.....	یک مسئله مهم.....

۵- حضرت اسماعیل علیه السلام..... ۲۹۲

۲۹۲.....	نسب حضرت اسماعیل.....
۲۹۲.....	رسالت حضرت اسماعیل.....
۲۹۳.....	زندگی اسماعیل <small>علیه السلام</small>
۲۹۴.....	اولاد اسماعیل.....
۲۹۴.....	وفات اسماعیل.....

- ۶- اسحاق علیه السلام ۲۹۴
- نسب اسحاق علیه السلام ۲۹۵
- رسالت اسحاق علیه السلام ۲۹۵
- حیات اسحاق علیه السلام ۲۹۵
- وفات اسحاق ۲۹۶
- ۷- یعقوب علیه السلام ۲۹۶
- نسب یعقوب علیه السلام ۲۹۶
- حیات یعقوب علیه السلام ۲۹۷
- وفات یعقوب علیه السلام ۲۹۸
- ۸- یوسف الصدیق علیه السلام ۲۹۸
- نسب یوسف ۲۹۹
- ذکر یوسف در قرآن ۲۹۹
- اسباط چه کسانی هستند؟ ۳۰۰
- روای (خواب) یوسف صدیق علیه السلام ۳۰۱
- علاقه‌ی یعقوب به یوسف ۳۰۲
- به چاه انداختن یوسف ۳۰۲
- محنت یوسف با همسر عزیز ۳۰۴
- شیوع خبر در شهر ۳۰۶
- رؤیای پادشاه و خروج یوسف از زندان ۳۰۷
- محنت یوسف علیه السلام ۳۰۹
- حضرت یوسف با سه محنت بزرگ دست و پنجه نرم کرد ۳۱۰
- اخطار و بیدار باش مهم پیرامون عصمت یوسف علیه السلام ۳۱۰
- وفات حضرت یوسف ۳۱۱
- ۹- شعیب علیه السلام ۳۱۲
- ذکر از شعیب در قرآن ۳۱۲
- نسب شعیب ۳۱۳

۳۱۳.....	محل سکونت اهل مدین
۳۱۴.....	دعوت شعیب از قومش
۳۱۵.....	درس عبرت از داستان شعیب
۳۱۶.....	هلاک قوم مدین
۳۱۶	۱۰- ایوب <small>علیه السلام</small>
۳۱۷.....	ذکر ایوب در قرآن
۳۱۷.....	نسب ایوب <small>علیه السلام</small>
۳۱۷.....	محنت و بلای ایوب
۳۲۰	۱۱- ذوالکفل <small>علیه السلام</small>
۳۲۰.....	نسب ذو الکفل
۳۲۲	۱۲- هارون <small>علیه السلام</small>
۳۲۲.....	نسب هارون
۳۲۳.....	حیات و دعوت هارون
۳۲۵	۱۳- داود <small>علیه السلام</small>
۳۲۵.....	داود در قرآن
۳۲۵.....	نسب داود
۳۲۵.....	جایگاه داود در میان بنی اسرائیل
۳۲۹.....	رسالت و دعوت داود
۳۳۰.....	مزایا و امتیازات داود <small>علیه السلام</small>
۳۳۱.....	افترای بزرگ علیه داود <small>علیه السلام</small>
۳۳۴.....	وفات داود <small>علیه السلام</small>
۳۳۵	۱۴- سلیمان <small>علیه السلام</small>
۳۳۵.....	سلیمان در قرآن
۳۳۵.....	نسب سلیمان <small>علیه السلام</small>
۳۳۶.....	حکمت سلیمان

- ۳۳۸..... بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان
- ۳۳۹..... نعمت‌های خداوند بر سلیمان
- ۳۴۵..... قصه سلیمان با بلقیس پادشاه سرزمین سبأ
- ۳۵۲..... امتحان سلیمان
- ۳۵۳..... وفات سلیمان عليه السلام
- ۱۵- الیاس عليه السلام** ۳۵۴
- ۳۵۵..... بحث از الیاس در قرآن
- ۳۵۵..... نسب الیاس
- ۳۵۵..... دعوت الیاس عليه السلام
- ۱۶- الیسع عليه السلام** ۳۵۷
- ۳۵۷..... سخنی از الیسع در قرآن
- ۳۵۷..... نسب الیسع
- ۳۵۷..... دعوت الیسع
- ۱۷- یونس عليه السلام** ۳۵۸
- ۳۵۸..... بحث یونس در قرآن
- ۳۵۹..... نسب یونس عليه السلام
- ۳۵۹..... دعوت یونس عليه السلام
- ۳۶۰..... یونس عليه السلام در درون شکم ماهی
- ۱۸- زکریا عليه السلام** ۳۶۳
- ۳۶۳..... ذکر وی در قرآن
- ۳۶۳..... نسب زکریا عليه السلام
- ۳۶۴..... رسالت وی در چه زمانی بوده است؟
- ۳۶۵..... ولادت یحیی پسر زکریا
- ۱۹- یحیی عليه السلام** ۳۶۸
- ۳۶۸..... ذکر یحیی عليه السلام در قرآن

۳۶۸.....	نسب یحیی <small>علیه السلام</small>
۳۶۸.....	ولادت یحیی <small>علیه السلام</small>
۳۶۹.....	دعوت یحیی <small>علیه السلام</small>
۳۷۱.....	معنای تعمید نزد اهل کتاب.....
۳۷۱.....	چرا یحیی <small>علیه السلام</small> کشته شد؟.....
۳۷۵.....	خاتمه

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على إمام الأنبياء وشفوة الخلائق سيدنا ومولانا محمد الذي بعثه الله رحمة للعالمين وعلى آله وأصحابه نجوم الدجى وشموس العلم والعرفان والتابعين لهم بإحسان إلى يوم الدين.

و بعد: این کتاب شامل چند سخنرانی پیرامون «تاریخ انبیاء» صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين می باشد که آن ها را در جمع دانشجویان دانشکده الهیات و معارف اسلامی مکه مکرمه رشته ی تاریخ ایراد، و در آن ها حتی امکان مقید به رعایت ایجاز و اختصار بوده گاهاً بازنگری هایی انجام داده ام. در میان اخبار و رویدادها تنها به نقل صحیح و مؤثق اکتفاء کرده و از روایات ضعیف جداً خود داری کرده ام، و تنها بر معتمدترین و موثق ترین منابع تاریخی و مصادر دینی یعنی قرآن، (کتاب الله) که هیچ گونه باطلی از پس و پیش بدان راه نخواهد یافت سپس اقوال مفسرین موثق و معتبر، و سنن و احادیث صحیح و ثابت رسول خدا ﷺ تکیه و اعتماد کرده ام، و بعد از این دو مرجع اساسی، گاهاً به کتب تاریخی مراجعه کرده و از میان آن ها تنها روایاتی را برگزیده ام که با قرآن و سنت و معقولات موافق بوده و از اخبار و روایات اسرائیلی دور از عقل و منطق و دین جداً خودداری ورزیده ام.

بعد صلاح در این دیدم به منظور تعمیم فایده، مطالب این مجموعه سخنرانی را در یک کتاب مستقل جمع آوری کرده و بعنوان گامی در راستای نشر علوم، به چاپ برسانم. از خداوند منان مسئلت دارم که این کتاب را مورد استفاده دانشجویان و طلاب محترم و سایرین قرار دهد و آن را «خالصاً لوجهه» قرار دهد چرا که تنها او شنونده و اجابت کننده است، و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

محمد علی صابونی

استاد دانشکده ی الهیات و معارف اسلامی مکه مکرمه

فصل اول:

پیغمبری و پیغمبران

- ۱- پیشگفتار
- ۲- نبوت هدیه و بخششی است خدایی
- ۳- فرق نبوت و پادشاهی
- ۴- فرق نبی و رسول
- ۵- انبیاء نخبگان بشر هستند
- ۶- محمد سید اولین و آخرین
- ۷- آیا تفضیل بین انبیا جایز است
- ۸- چرا انبیاء از جنس بشر بوده‌اند؟
- ۹- مأموریت پیغمبران بزرگوار

پیشگفتار

لازم است قبل از ورود به بحث «نبوت و انبیاء» معنی نبوت را توضیح دهیم و خطوط و مزایای آنرا بیان نماییم، بعد به شرح و بسط صفات انبیاء و ویژگی‌های دعوتی، که آورنده و مبلغ آن بوده‌اند، بپردازیم. تا تأثیر عظیم میراث گرانبهای انبیاء علیهم‌السلام در جامعه و در میان امت‌هایی که به سوی آنان مبعوث شده‌اند تبیین و روشن گردد. و معلوم شود بعثت آن‌ها چه اثر بزرگی بر تغییر مفاهیم و عقاید این امت‌ها داشته است.

آن‌ها امت‌ها را از ظلمت‌ها و تاریک به سوی نور و روشنایی هدایت گر بوده، و انسان‌ها را از گمراهی و سرگشتگی به سوی هدایت و ره‌یافتگی رهنمون شده‌اند.

دعوت انبیاء وسیله نجات بشریت از میکروب‌ها و آلودگی‌های شرک و وثنیت، و پاکسازی جامعه از آلودگی و عفونت‌های فساد و انحلال اخلاقی، و هرج و مرج و بی‌نظمی و... بود. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٣﴾ [البقرة: ٢١٣].^١

این آیه کریمه اشاره به این واقعیت دارد که انسان‌ها در ابتدا بر هدایت و دین حق بوده‌اند، بعدها اختلاف و چند دستگی در میان آن‌ها بروز کرد و با هم به تنازع

١) مردم یک امت بودند پس خدا پیامبران را مژده دهنده و بیم دهنده فرستاد و با ایشان کتابی بحق نازل فرمود تا اینکه آن کتاب بین مردم در آنچه اختلاف دارند حکم کند و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر آنان که کتاب (خدا) به آنان داده شده بود بعد از آنکه دلیل‌های روشن بر ایشان آمد و اختلاف آن‌ها در کتاب نتیجه سرکشی و تجاوز و ستم بین خودشان بود پس خداوند مؤمنین را بسوی حقی که در آن اختلاف داشتند هدایت و رهنمون کرد به اذن و اراده‌ی خود و خدا هرکس را که (خود) بخواهد به راه راست و درست هدایت می‌کند.

برخاستند و در روی زمین فساد به راه انداختند، و از راه درست و مستقیم منحرف شدند، در نتیجه خداوند از میان آن‌ها پیغمبران را - به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده - مبعوث نمود.

از حضرت عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که «فاصله‌ی زمانی میان حضرت آدم و نوح ده قرن بود و در این فاصله انسان‌ها بر حق بودند» تا اینکه اختلاف و انحراف میان آن‌ها بروز کرد خداوند حضرت نوح و سایر انبیای بعد از او علیهم السلام را به منظور باز گردانیدن بشریت به جاده حق و صواب مبعوث نمود.

خداوند باری تعالی جل جلاله که اصدق القائلین است هدف از بعثت پیغمبران گرامی را بیان کرده می‌فرماید:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵].^۱

چنانکه خداوند هر رسولی را به عنوان نجات دهنده قومش از تاریکستان نادانی و گمراهی قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [ابراهیم: ۵].^۲

نبوت هدیه و بخشش خدایی است

نبوت فضلی است خدایی، و هدیه‌ای است ربانی، به هرکس از بندگانش که خود بخواهد ارزانی می‌دارد و هرکس از مخلوقاتش که خود صلاح بداند، بدین هدیه اختصاص می‌دهد، نبوت منصبی نیست که بتوان از راه تلاش و کوشش بدان دست

(۱) پیغمبران نوید دهندگان و ترسانندگانند تا نباشد برای مردم بر خدا حجت و به آن‌های بعد از (ارسال) پیغمبران و خدا است عزتمند حکیم.

(۲) و همانا فرستادیم و مبعوث کردیم موسی را با آیه‌های خود، که بیرون آور قومت را از تاریکستان (شرک و گمراهی) بسوی نور (هدایت و توحید) و یادآوریشان کن به روزهای خدا (نعمت‌های خدا یا وقایع و رخدادهای زمانه) همانا که در این است نشانه‌هایی برای هر شکیبای سپاسگزار. به نقل از (البدایة والنهائة جلد ۲ صفحه ۹۲) به نقل از صحیح البخاری.

یافت، مقامی نیست که از کانال عبادت و زهد و پارسایی فراوان به آن رسید. بلکه تنها وسیله و عامل نیل به آن فضل رحمت خداوند است و بس ﴿يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۱۰۵﴾﴾ [البقرة: ۱۰۵].^۱

بنابراین نبوت «انتخاب و اختیار» است و هیچ احدی جز کسانی که خداوند خود اراده کند (کسانی که شایستگی حمل این امانت و بار سنگین را داشته باشند)، نمی‌تواند به این مرتبه عظیم دست رسی پیدا کند، زیرا نبوت تکلیفی بزرگ و باری سنگین است جز مردان با همت و «أولوالعزم» شایستگی و توان حمل آنرا ندارند چنانکه خداوند متعال خطاب به خاتم فرستادگانش می‌فرماید: ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ فَأَوْلًا ثَقِيلًا ﴿۵﴾﴾ [المزمل: ۵].^۲

نبوت مقام و منصب ارثی نیست که به وراثت از پدر به پسر برسد، پادشاهی و ملوکیت نیست که از راه غلبه و استیلاء بدان دست یافت، بلکه اختیار و انتخاب است، خداوند متعال بهترین مخلوقات خود را به این مقام می‌گمارد و برجسته‌ترین بندگان خود را مأمور حمل این رسالت می‌نماید و آن‌ها را از میان انسان‌ها برمی‌گزیند و این مسئولیت خطیر را بر دوش آن‌ها قرار می‌دهد چنانکه خداوند تبارک و تعالی در کتاب عزیزش این مطلب را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمَنْ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۷۵﴾﴾ [الحج: ۷۵].^۳ و فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ وَعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ وَعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ وَعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ﴿۳۳﴾﴾ [آل عمران: ۳۳].^۴ و در مقام ستایش از بعضی از رسولانش می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ﴿۴۷﴾﴾ [ص: ۴۷].^۵

(۱) ﴿مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِمَّنْ رَّبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۱۰۵﴾﴾ کافران و مشرکان دوست ندارند که خیر و برکتی از جانب خدایان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالی که خداوند به هرکسی که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد، و خدا دارای فضل و بخشش بزرگ است.

(۲) ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد.

(۳) خداوند از میان فرشتگان پیام‌آورانی را برمی‌گزیند و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی همچون (موسی، عیسی و محمد را برمی‌گزیند) چرا که خداوند شنوا و بینا است.

(۴) خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید.

(۵) ایشان در پیشگاه ما از زمره‌ی برگزیدگان بس نیک و نیکوکارند.

اعتراض مشرکین نسبت به پیامبری محمد ﷺ

مشرکین و کفار قریش بر رسالت محمد بن عبدالله ﷺ خرده گرفتند و فرود آمدن وحی بر یک یتیم فقیر را (که فاقد تمامی اسباب اقتدار و ثروت بود) غریب پنداشتند، زیرا از تمامی مظاهر سلطنت و قدرت که او را در نظر آنان بزرگ و عظیم جلوه دهد بی بهره بود و از سر کوتاه فکری خود عقیده داشتند که باید نبوت در یکی از ثروتمندان بزرگ، شریف (و از زمره بزرگان و اشراف قریش) جلوه گر شود. از این رو خداوند حکیم به شیوه قاطع و روش توییحی که پشت جباران از آن بدو نیمه شد در ابطال نظریه آنان فرمود: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ ۝۳۱ أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحِمْتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ۝۳۲﴾ [الزخرف: ۳۱-۳۲].^۱

خداوند متعال در این آیه کریمه به دهان کجی و سفاهت، پوچ گویی و حماقت مشرکین پاسخ داده که بزعم فاسد خود می پنداشتند منصب نبوت تنها شایسته‌ی یکی از ثروتمندان سر شناس و با نفوذ است و انسانی فقیر و یتیم همانند یتیم ابی طالب شایستگی این منصب را ندارد اما خداوند در پاسخ ایشان فرمود: مقام نبوت انتخاب و اختیار است، خداوند به هرکس خود بخواهد ارزانی میدارد و او را به این مقام می گمارد ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴].^۲ و از این رو که نبوت خیلی برتر و عظیم تر از مال و جاه و سلطان می باشد و حکمت خداوند چنین است که روزی هرکس را خود تقدیر کرده و هر مخلوقی حتما سهم خود از مال و رزق را دریافت می دارد و نعمت مال در مقابل مقام نبوت خیلی کم بها است و در واقع هیچ ارزشی ندارد، خداوند عظیم الشان مسئله عظیم و مهم «رسالت و نبوت» را حواله آرزو و امیال هیچ انسانی نخواهد کرد و نخواسته حتی مسئله روزی را (که در واقع ارزشی در مقابل

(۱) گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکه و طائف) فرو فرستاده نشده است. آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می کنند؟ این مائیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی را بر برخی دیگر برتری هایی داده ایم، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را بکار بگیرند و رحمت پروردگار از تمام آنچه که جمع آوری می کنند بهتر است.

(۲) خداوند بهتر می داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می دارد.

منصب نبوت ندارد) به خود مردم واگذار کند، بلکه آنرا به صورت عادلانه بین ایشان تقسیم نموده، چگونه امکان دارد مسئله اساسی و مهم نبوت را به خواسته‌ها و آرزوی انسان‌ها واگذار کند؟ این است سرّ دقت موجود در تعبیر خداوند که: ﴿مَنْ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [الزخرف: ۳۲].^۱ آری آنکه بخشنده روزی است، بخشنده نبوت نیز هست.

فرق نبوت و پادشاهی

نبوت بخشش و هبه‌ای از ناحیه‌ی خداوند بلند مرتبه و با اقتدار است؛ مقامی است که به هر که خود بخواهد، اختصاص می‌دهد، نبوت در چندین نقطه اساسی و جوهری با پادشاهی و ملوکیت اختلاف دارد که به بیان مهمترین آن‌ها می‌پردازیم.

(۱) نبوت ارثی نیست و فرزند هیچ پیغمبری به طریق ارثی به این منصب گمارده نمی‌شود بلکه محض فضل الهی بوده و جز انتخاب و اصطفای خداوند هیچ عاملی در آن اثر ندارد. ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَيَّ الْعَلَمِينَ﴾ [الدخان: ۳۲].^۲ ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعَالَ إِبْرَاهِيمَ وَعَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَلَمِينَ﴾ [آل عمران: ۳۳].^۳

(۲) نبوت هرگز به کافر داده نخواهد شد، چرا که این منصب به مسلمین اختصاص دارد. اما سلطنت و ملوکیت این چنین نیست و به کافر نیز داده می‌شود خداوند متعال به حکایت از فرعون می‌فرماید: ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [الزخرف: ۵۱].^۴ و چنانکه به نقل از «نمرود» که در زمان حضرت ابراهیم ادعای خدایی می‌کرد می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ

(۱) این مائیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم.

(۲) ما پیغمبران را آگاهانه برگزیدیم و بر جهانیان برتری دادیم.

(۳) خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید.

(۴) فرعون در میان قوم خود ندا درداد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت و مملکت مصر و این رودبارهایی که در زیر من روانند، از آن من نیست، مگر نمی‌بینید.

الْمَلِكِ إِذْ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ ۗ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵۸﴾ [البقرة: ۲۵۸].^۱

۳) نبوت خاص مردان بوده و هیچ وقت زنی^۲ به این منصب گمارده نشده است. فلسفه اختصاص نبوت به مردان و محرومیت زنان از آن اینکه، نبوت کاری بسیار خطیر و مشکل، و تکلیفی طاقت فرسا و پر از مشقت است که روحیه و سرشت ضعیف زنان با آن سنخیت و سازگاری ندارد. زیرا این منصب به مجاهده و مصابره نیاز دارد. این است که تمامی رسولان با اقوام خود دست به گریبان محنت و مشکلات بوده‌اند و در راه تبلیغ دعوت خدایی شدیداً مورد ابتلاء و امتحان قرار گرفته‌اند. ﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۳۵].^۳ دلیل اینکه نبوت خاص مردان بوده و زنان از آن بی‌بهره، فرموده‌ی خداوند است که ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳].^۴ در کتاب الجوهره آمده است:

وما كان نبياً قط أنثى ولا عبداً قيحاً في الفعال

۱) آیا با خبری از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت، بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق بر می‌آورد. تو آن را از مغرب برآورد. پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

۲) اینکه بعضی می‌گویند: به دلیل آیه‌ی ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾ مقام نبوت به زنان هم داده می‌شود، کاملاً به اشتباه رفته‌اند. زیرا وحی مذکور از طریق فرود آورده نشده بود، بلکه به طریق الهام بوده است. در حقیقت خداوند، خبر داده که او به زنبور وحی کرده است (یعنی الهام نموده است) ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا﴾ پس آیا صحیح است که بگوییم: خداوند، زنبور را پیامبر کرده است؟!

۳) پس شکیبایی کن، آن گونه که پیغمبران اولوالعزم شکیبایی کرده‌اند.

۴) ما پیش از تو جز مردانی را که بدیشان وحی فرستاده‌ایم روانه نکرده‌ایم، پس از آگاهان بپرسید، اگر نمی‌دانید.

هرگز (خداوند) پیغمبری از میان زنان مبعوث نکرده، و همچنین عبدی (کسی) که اعمال و کردارش ناشایسته و قبیح باشند به رسولی برگزیده است.

۴) میدان نبوت بسی وسیع و گسترده است، زیرا مرتبه و موقعیت آن رفیعترین مرتبه، و اهداف آن، برترین اهداف، و دعوت آن اساسی‌ترین دعوت‌ها است، این دعوت چیزی جز ایمان به خداوند و روز آخرت و تفضیل آن بر زندگی فانی دنیا، که بسیاری از مردم چشم طمع در آن دوخته‌اند، نیست ﴿وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵].^۱ پادشاهی با این دعوت خدای هیچ همسویی و همخوانی ندارد چون پادشاهی یکی از مظاهر عظمت دنیایی است و رسالت پیغمبران بزرگوار عليه السلام دعوت مردم به زهد و پارسایی و بی‌توجهی به دنیا است... اگر انبیاء از زمره‌ی پادشاهان و امراء و سلاطین می‌بودند و مردم را به زهد و بی‌توجهی به دنیا دعوت می‌کردند، دوگانگی در عمل و سخن از ایشان سر می‌زد و دعوت‌شان از اعتبار ساقط می‌شد و هیچ تأثیری بر مردم نمی‌نهاد... چون خود در عیش و رفاه پادشاهی زندگی می‌کردند و مردم را به زهد و پارسایی می‌خواندند.

اگر میان قول و عمل داعی همسویی و توافق وجود نداشته باشد و کردار و سیره‌اش الگو و سرمشق نباشد کلامش قطعاً اثرگذار نخواهد بود. اما این سخن بدین معنی نیست که نبوت و ملوکیت از امور ممتنع‌الاجتماع باشند، چه بسا هر دو در فردی جمع شوند همانند آنچه برای سید ما حضرت سلیمان پسر داوود عليه السلام بوقوع پیوست اما اجتماع این دو قلیل و نادر است در کلام الله مجید (قرآن کریم) آمده است: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^{۳۵} فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ^{۳۶} وَالشَّيْطَانِ كُلِّ بَنَاءٍ وَعَوَاصٍ^{۳۷} وَءَاخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ^{۳۸} هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ^{۳۹}﴾ [ص: ۳۵-۳۹].^۲

(۱) و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.

(۲) سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطا فرمای که بعد از من کسی را نسزد بیگمان تو بسیار بخشایشگری، پس ما باد را به زیر فرمان او درآوردیم. باد برابر فرمانش به هر کجا که می‌خواست، آرام حرکت می‌کرد، و به زیر فرمان او درآوردیم همه بناها و غواصان دیو را، و

نبی و رسول چه فرقی با هم دارند؟

نبی انسانی است که خداوند شریعتی به وی وحی کرده اما مکلف به تبلیغ آن نیست.

اما رسول، انسانی است که خداوند شریعتی به وی وحی کرده و مکلف به ابلاغ آن نیز می‌باشد.

با توجه به این تعریف مقام و مرتبه رسالت برتر از مقام نبوت است. چون هر رسولی نبی است اما هر نبی رسول نیست. تعداد انبیاء قابل احصاء و شمارش نیست چون عدد آنها بیشتر از رقمی است که در بعضی از آثار (۱۲۰ هزار) آمده است، لیکن عدد رسولان کم است. ایمان به رسالت آن‌هایی که نامشان در قرآن آمده به تفصیل واجب است که عدد آنها ۲۵ نفر و همگی از زمره‌ی رسولان بوده‌اند و اینک اسامی آن‌ها (آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحق، یعقوب، داود، سلیمان، یوسف، موسی، هارون، زکریا، یحیی، ادريس، ایوب، یونس، هود، شعیب، صالح، لوط، الیاس، الیسع، ذوالکفل، عیسی، محمد ﷺ).

ایمان به همگی این انبیاء به تفصیل واجب است، بدین معنی که تصدیق رسالت و تأیید نام همگی آن‌ها واجب است چون نام و مشخصاتشان در قرآن آمده است.

اما سایر انبیاء این چنین نیستند و بایستی به صورت جملگی به آن‌ها ایمان آورد. بدین معنی که اعتقاد داشته باشیم انبیای (غیر از آن‌های که نامشان در قرآن آمده وجود داشته‌اند) که نام و مشخصات آن‌ها را نمی‌دانیم اما واجب است به آن‌ها ایمان داشته باشیم، چون خداوند تبارک و تعالی از ایشان خبر داده و فرموده است: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا

﴿النساء: ۱۶۴﴾.^۱

گروه دیگری از دیوها را در غل و زنجیر به زیر فرمان او کشیدیم، این عطا ما است پس ببخش یا بازدار، بدون هیچگونه حساب و کتابی.

(۱) و ما پیغمبران زیادی را روانه کرده‌ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم، و پیغمبران زیادی را که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده‌ایم و حقیقتاً خداوند با موسی سخن گفت.

خداوند متعال نام بسیاری از انبیاء را در یک آیه قرآن جمع، و ذکر کرده است در این آیه نام ۱۸ نفر آمده و نام ۷ نفر باقی به صورت متفرقه در قرآن آمده است. آیه‌ای که نام هجده نبی در آن آمده این است: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۴﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۵﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۸۶﴾ وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۸۷﴾﴾ [الأنعام: ۸۳-۸۷].^۱

نام باقی رسولان به منظور تسهیل در حفظ آن‌ها در دو بیت شعر آمده:

في تلك حجتنا منهم ثمانية من بعد عشر- وبقية سبعة وهموا
ادريس، هود، شعيب، صالح وكذا ذوالكفل، آدم، بالمختار قدختموا^۲
اما دليل بر اینکه رسولان بزرگوار مأمور تبلیغ رسالت بوده‌اند، و آنان در این نقطه با انبیاء اختلاف داشته‌اند نص صریح قرآن است: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿۳۹﴾﴾ [الأحزاب: ۳۹].^۳

(۱) این‌ها دلایل ما بود که آن‌ها را به ابراهیم عطا کردیم در برابر قوم خود درجات هرکس را که بخواهیم بالا می‌بریم. پروردگار تو حکیم آگاه است. ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم آن دو را رهنمود کردیم. پیشتر نیز نوح را ارشاد نمودیم. و از نژاد نوح، داود سلیمان، ایوب، یوسف، و هارون را و همانگونه محسنان را پاداش می‌دهیم. و زکریا، یحیی، عیسی، و الیاس، همه‌ی آنان از زمره‌ی صالحان بودند و اسماعیل، الیسع، یونس و لوط را و هر کدام را بر جهانیان برتری دادیم و از میان پدران و فرزندان و برادرانشان آنان را برگزیدیم و به راه راست ارشاد کردیم.

(۲) حجت و دلیل ما در این آیه نهفته است از میان آن‌ها ۱۸ نفر در آن آیه آمده است و هفت نفر باقی می‌مانند که به ترتیب ادريس، هود، شعيب، صالح ذوالکفل آدم برگزیده هستند.

(۳) [همان] کسانی که پیام‌های خداوند را می‌رسانند و از او می‌ترسند و جز خدا از کسی نمی‌ترسند. و خداوند [به عنوان] حسابرس بس است.

و همچنین فرموده خداوند خطاب به خاتم و سید رسولانش حضرت محمد ﷺ:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷].^۱

انبیاء برگزیدگان بشر هستند

خداوند عز و جل از میان آفریدگانش گروهی از انسان‌ها را برگزیده تا بعنوان سنبلی، و نمونه‌ی کمال انسانی مطرح باشند، وجودشان نمود و نشانه‌ی فضل باشد و حامل مشعل نور و هدایت برای قافله کاروان تمدن بشری در طول ادوار و زمان‌ها به حساب آیند. خداوند ﷻ آن‌ها را برگزیده تا هادی و مصلح باشند، انتخاب ایشان از روی علم بوده، خداوند خود به تربیت آنان همت گماشته و آن‌ها را به کمال اوصاف مشرف گردانیده و بعنوان پیشوا و رهبران دینی و دنیاشان معرفی کرده ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبْدِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۳].^۲

این گروه برگزیده و مختار از بندگان خداوند «انبیاء و پیغمبران» کسانی هستند که خداوند ایشان را به نبوت مشرف گردانیده و به ایشان حکمت و قوت عقل و رأی محکم ارزانی داشته و آن‌ها را برگزیده تا واسطه‌ی بین خدا و خلق باشند و اوامر خدا را به بندگان او ابلاغ نمایند... و ایشان را از خشم و عقابش برحذر دارند و آن‌ها را به سوی چیزی که خیر و سعادت، صلاح دین و دنیای آن‌ها در آن است رهنمون شوند.

انبیاء ﷺ بهترین و برترین مخلوقات خدا، برگزیدگان بشر بوده‌اند. اکرام خداوند بر ایشان و گزینش آنان به این منصب از سر فضل محض خدائی و حکمت ربانی بوده است لاغیر؛ و برای هیچ احدی امکان ندارد به هیچ وسیله‌ای به این مقام برسد هر

(۱) ای فرستاده هرآنچه از سوی پروردگارت برتر نازل شده است برسان و اگر چنین نکنی رسالت خدا را نرسانده‌ای و خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد. خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌نماید.

(۲) ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند و انجام خوبی‌ها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم و آنان تنها ما را می‌پرستیدند.

چند مدارج عالی‌هی کمال و ترقی را پشت سر بنهد زیرا از طریق ریاضت نفسی نمی‌توان به مقام نبوت رسد و از کانال طاعت و عبادت دسترسی به آن امکان پذیر نیست. نبوت با کسب و عزم و مداومت بر فعل خیر و انجام طاعت بدست نمی‌آید چنانکه گفتیم. بلکه این مقام و منصب، منصبی است خدایی و تنها به گزینش و انتخاب او می‌باشد. ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴].^۱

تفاضل بین انبیاء

تمامی انبیای کرام در یک درجه از فضل و مکانت قرار ندارند بلکه برخی از آنها با برخی تفوق و برتری دارند و خداوند متعال آنها را در درجات مختلف قرار داده و قرآن کریم در این مورد می‌گوید: ﴿تِلْكَ أَلْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [البقرة: ۲۵۳].^۲ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَعَآئِنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ [الإسراء: ۵۵].^۳

خداوند متعال در قرآن کریم بعضی از انبیاء را «أولوالعزم» نام برده، آنها پیشوا و رهبران انبیاء به شمار می‌آیند و خداوند آنها را مورد ستایش فراوان قرار داده و به رسول بزرگوار «حضرت محمد ﷺ» دستور فرموده آنها را در جهاد و صبر مقتدای خود قرار دهد آنجا که می‌فرماید: ﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۳۵].^۴

سبب نام گذاری ایشان به «أولوالعزم» اینکه، دارای عزم و اراده‌ی قوی بوده و به انواع ابتلاء و امتحان گرفتار و دوران جهاد و مبارزه شان (با طواغیت) بسیار طولانی بوده است... بعضی از آنها به مدت چندین قرن متوالی و در میان چندین نسل بر تکذیب و بلای مخالفین صبر کرده و بردباری از خود نشان داده است. چرا که از عمر طولانی بهره‌مند بوده و همگی آن را در محنت و شداید سپری کرده است همانند حضرت نوح ﷺ که نزدیک به یک هزار سال در میان قومش به دعوت و فراخوانی

(۱) خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

(۲) این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

(۳) ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم، و به داود زبور عطا نموده‌ایم.

(۴) پس شکیبایی کن، آنگونه که پیغمبران اولوالعزم شکیبایی کرده‌اند.

پرداخت، اما جز اندک افرادی کسی به او ایمان نیاورد ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ
فَلْيَتَّ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۴﴾
[العنکبوت: ۱۴].^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۴۰﴾﴾ [هود: ۴۰].^۲
مصایب و شداید وارده بر بعضی از انبیاء و محنت‌هایی که از سوی قومشان تحمل
می‌کردند به حدی تند بود که بعضی از آن‌ها همانند حضرت ابراهیم علیه السلام را محکوم به
سوزاندن و در آتش انداختن نمودند؛ اما خداوند عزوجل از سر رحمت خویش او را
نجات داد و به آتش دستور داد در مقابل ابراهیم سرد و سلامت شود: ﴿قُلْنَا يَبْنَؤُ كُونِي
بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿۶۹﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿۷۰﴾﴾ [الانبیاء: ۶۹-
۷۰].^۳

و هکذا سایر پیغمبران «أولي العزم» همانند موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم اذیت و
شکنجه، فشار و تبعید شدیدی در راه عقاید و آرمان‌های خود تحمل کرده و بر بلایا و
شداید صبر و شکیبایی از خود نشان داده‌اند: ﴿فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا
ضَعُفُوا وَمَا أَسْتَكْبَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۱﴾﴾ [آل عمران: ۱۴۶].^۴ بخاطر این صفات
شایسته‌گی و لیاقت رهبری انبیاء و سیادت رسولان را کسب کرده و توانسته‌اند حامل
پرچم عزت و شرف انسان‌ها شوند و آن‌ها را از آلودگی‌های شرک و گمراهی به سوی
شاهراه توحید و ایمان رهنمون باشند.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم سالار اولین و آخرین

- (۱) نوح را به سوی قومش فرستادیم ۹۵۰ سال در میان آن‌ها بماند، سرانجام طوفان آن‌ها را
فراگرفت، چرا که ستمگر بودند.
- (۲) جز اندک افرادی از قومش به او ایمان نیاوردند.
- (۳) گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو، خواستند که علیه او از در کید وارد شوند آن‌ها را از
جمله‌ی زیان‌کاران قرار دادیم.
- (۴) به خاطر آنچه که در راه خدا بدیشان رسید گرفتار ضعف و سستی و ذلت نگشتند، بی‌گمان
خداوند صبر پیشه‌گان را دوست دارد.

بزرگترین رسولان کسی است که برگزیده و صفوه خلق باشد، و خاتم النبیین سیدنا محمد ﷺ آخرین پیغمبر مبعوث، و افضل آنها از حیث منزلت و مرتبه است چنانچه قرآن کریم نیز آخرین کتب آسمانی و اشرف و افضل آنها است. خداوند متعال امر نبوت را بوسیله حضرت محمد ﷺ ختم نمود. چنانکه وحی را بوسیله قرآن ختم نمود پس نبوت محمد و قرآنش بمثابه‌ی ختام مسک و حد فاصل بین دو مقطع مهم از تاریخ بشری مطرح می‌باشد ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۰].^۱ یکی از دلایل اینکه حضرت محمد ﷺ سید رسولان و افضل انبیاء و مرسلین است اینکه خداوند هیچ پیغمبری بر نیانگیخته مگر اینکه از او عهد و میثاق گرفته اگر حضرت محمد ﷺ را در قید حیات بیابد، به او ایمان بیاورد و جمله یاران او شود و این روشنترین دلیل و بزرگترین شاهد، بر عظمت شأن و منزلت او ﷺ می‌باشد مولی عزوجل در این مورد می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُۥ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ [آل

عمران: ۸۱].^۲ و حضرت محمد ﷺ در مقام بیان، علو منزلت و مقامی که خداوند متعال به او ارزانی داشته و او را سید و پیشوای دنیا و آخرت قرار داده می‌فرماید: «من سید اولاد آدم در روز قیامت هستم و (برایم) جای هیچ فخری نیست، و پرچم حمد و ثنا در دو دسته‌ی من خواهد بود و جای فخر نیست و هیچ نبی، آدم و غیر او، وجود ندارد مگر اینکه به زیر پرچم من در خواهد آمد و جای فخر نیست، من اولین شفاعت کننده و اولین کسی هستم که شفاعتم پذیرفته می‌شود. اولین کسی هستم که حلقه بهشت را به حرکت درمی‌آورم، سپس خداوند من و فقراى مسلمان همراهم را به داخل آن در

(۱) محمد پدر احدی از مردان شما نیست بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیغمبران است و خداوند به هر شیئی و چیزی دانا است.

(۲) هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از پیغمبران گرفت که چون کتاب و فرزانیگی به شما دهم و پس از آن پیغمبری آید و آنچه را که با خود دارید تصدیق نماید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاد می‌دهید، گفت: آیا اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم گفت: گواه باشید و من هم با شما از زمره‌ی گواهانم.

خواهد آورد با این حال جای فخر نیست، من نزد خداوند محترمتترین اولین و آخرین هستم و جای فخر نیست....» (رواه الترمذی).

علامه قاضی عیاضی در کتابش «الشفاء» به جایگاه و منشاء افضلیت رسول خدا محمد ﷺ در قرآن کریم بر سایر انبیاء اشاره کرده و می‌فرماید: «دلیل این مسئله اینکه خداوند در خطاب با سایر پیغمبران آن‌ها را به نام و اسم مخصوص خودشان مورد خطاب قرار داده، مثلاً در رابطه با حضرت ابراهیم علیهما السلام می‌فرماید: ﴿وَنَذَيْنَهُ أَنْ يَأْبُرَهُيمُ﴾ ^[۱۱۴] قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۰۵﴾ [الصافات: ۱۰۴-۱۰۵].^۱ و در حق حضرت ﷺ فرموده: ﴿يَنُوحُ أَهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ﴾ [هود: ۴۸].^۲

در مقام خطاب با موسی علیهما السلام فرموده: ﴿قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَىٰ النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَأَلَمِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ﴾ ^[۱۴۴] [الأعراف: ۱۴۴].^۳ و در مقام خطاب با عیسی پسر مریم علیهما السلام فرموده: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ لِيَعْقِبِي أَبْنِ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتِ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ﴾ [المائدة: ۱۱۶].^۴ و هكذا بقیه انبیاء علیهم السلام خداوند با نام خودشان آن‌ها را مورد خطاب قرار داده، جز خاتم رسولان ﷺ خداوند از در اظهار قدر عظیم، و فضل جلیل او را به وصف «نبوت و رسالت» مورد خطاب قرار داده است.

(۱) بر ابراهیم بانگ برآوردیم که ای ابراهیم همانا خوابی را که دیده بودی به راست گرداندی و ما این چنین جزای نیکوکاران را خواهیم داد.

(۲) ای نوح سلام و برکات ما را بر خودت و بر امت‌های از کسانی که با تو هستند فرود آورد.

(۳) گفت: ای موسی، بی‌گمان من با پیام‌هایم و با کلام خود تو را بر [دیگر] مردمان برگزیدم. پس آنچه را که به تو عطا کردم، بگیر و از سپاسگزاران باش.

(۴) آنگاه که خداوند گفت: ای عیسی فرزند مریم، آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را (به غیر از خدا) به خدایی بگیری؟ گفت: پاکي و منزهی برای خداوند مرا نسزد که چیزی بگویم که برایم شایسته و حق نیست.

و در این مورد می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^۱ [الأحزاب: ۴۵].^۱ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ [الأنفال: ۶۴].^۲ و فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷].^۳ و فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ﴾ [المائدة: ۴۱].^۴ در کتاب خداوند عز و جل آیه ای نمی یابیم که در آن خطاب به پیغمبر به نام او صریح شده باشد مانند آنچه در رابطه با سایر انبیاء آمده است بلکه تمامی آیات خطاب به او به لفظ «نبی و رسول» شروع می شوند و آیه ای نداریم که به (یا محمد) شروع شده باشد. و این یکی از لطیف ترین اشارات قرآنی دال بر عظمت و شرافت و قدر و منزلت، حضرت محمد ﷺ می باشد و اثبات می نماید او برترین و بزرگترین انبیاء است»^۵.

پس صلوات و سلام پروردگارم برگزیده مخلوقاتش، رحمت مبعوث برای عالمین باد، کسی که خداوند عظیم الشان او را به شرف عظیم مفتخر گردانیده و هیچ احدی در این زمینه همتا و همپای او نمی باشد و او را سید اولین و آخرین قرار داده است. چه نیکو سروده آنکه گفته:

محمد صفوة الباري ورحمته وخيرة الله من عرب ومن عجم
محمد برگزیده و رحمت خداوند و برترین و بهترین خدا از میان عرب و عجم است.

تفاضل میان انبیاء

- (۱) ای پیغمبر ما شما را بعنوان گواه و مژده دهنده و ترساننده روانه کردیم.
- (۲) ای پیغمبر خدا و پیروانت از ایمان آورندگان برای شما کافی و بس هستند.
- (۳) ای فرستاده و برگزیده، ابلاغ کن آنچه کن آنچه که از سوی پروردگارت بر شما فرود آمده است و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را نرسانده ای و (بدان) که خداوند تو را از مردم محفوظ خواهد کرد.
- (۴) ای فرستاده تو را نگران نکند آنهایی که در گرایش به کفر از خود سرعت و عجله نشان می دهند از کسانی که به زبان اقرار کردند که ایمان آوردیم اما دل هایشان ایمان نپذیرفت.
- (۵) ر.ک «الشفاء» قاضی عیاض.

شاید کسی از باب اعتراض و سؤال بگوید: چگونه بین انبیاء و رسولان به تفاوت و تفضیل قائل هستید در حالی که در قرآن کریم آمده: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵].^۱ در جواب گوئیم: مراد از فرق قائل نشدن بین رسولان در این آیه کریمه، این است که نکند به گروهی از آنها ایمان داشته و به گروهی کافر باشیم چنانکه این عمل پیشه (یهود و نصاری) بود، به بعضی از انبیاء ایمان داشتند و نسبت به گروهی منکر و کافر بودند از این رو بین آنها تفاوت قایل می‌شدند، خداوند متعال این مطلب را در آیات فراوانی توضیح داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿۱۵۰﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿۱۵۱﴾﴾ [النساء: ۱۵۰-۱۵۱].^۲

منظور از تفرق و جدایی (در آیه‌ی فوق) تفضیل بین رسولان نیست چنانکه به اذهان عده‌ای خطور می‌کند زیرا خداوند به نص صریح قرآن برخی از رسولان را بر برخی تفضیل و برتری داده است و فرموده: ﴿تِلْكَ الْأَرْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَعَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَتِينَةَ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ [البقرة: ۲۵۳].^۳ و فرموده: ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَعَاتَيْنَا دَاوُدَ ذُبُرًا ﴿۵۵﴾﴾ [الإسراء: ۵۵].^۴ منظور از این آیه کریمه را بعضی آیات دیگر و فرموده رسول خدا ﷺ توضیح داده آنجا که در صحیح مسلم می‌فرماید: «قسم به آنکه جانم در قبضه قدرت (دست) اوست، هیچ کس از این یهود و نصارا سخن مرا نمی‌شنود

(۱) میان هیچیک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم.

(۲) کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند و می‌خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدایی بیاندازند و می‌گویند که: به بعضی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم، و می‌خواهند میان آن راهی برگزینند * آنان جملگی بیگمان کافرند و ما برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم آورده‌ایم.

(۳) این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خداوند با برخی از آنان سخن گفت و بعضی را در جاتی برتر داد و به عیسی پسر مریم معجزاتی دادیم و او را با روح القدس تقویت و تایید نمودیم.

(۴) ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم و به داود زبور عطاء نموده‌ایم.

مگر اینکه بر او واجب است به رسالتی که بدان مبعوث گردیده‌ام ایمان بیاورد و گرنه خداوند او را به آتش دوزخ خواهد افکند».

بعثت انبیاء

یکی از مظاهر و مصادیق رحمت خداوند بر بندگانش... و نمادی از لطف و احسان او بر انسان‌ها... اینکه از خود ایشان رسولان و انبیایی بعنوان بشارت دهنده و بیم‌دهنده برانگیخته، تا بمثابة مناره هدایت، پرچم فضیلت و ستارگان درخشانده آسمان بشریت، عرض اندام کرده و جهان را به سوی شاهراه سعادت رهنمون باشند و راه خیر را برایشان روشن گردانند و انسان‌ها را از آلودگی‌های شرک و دوگانگی در پرستش رها و بسوی مدارج عزت و کمال ره‌گشا باشند.

سنت و قانون خداوند در میان بندگانش این چنین جاری بوده که قبل از بعثت و ارسال رسول هیچ امت و قومی را به عذاب مبتلا نگرداند، بلکه ابتدا رسولی برانگیخته آن‌ها مردم را به سوی خیر و کمال راهنمایی کرده و از شر و منکرات باز داشته‌اند، تا عذری برای هیچ احدی نماند ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵].^۱ و تا مردم در روز قیامت نگویند: ﴿مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ﴾ [المائدة: ۱۹].^۲ یا عدم ارسال را بهانه و وسیله بی‌ایمانی خود قلمداد نکنند و آنرا جهت عدم استحقاق برای عذاب دوزخ قرار ندهند: ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نُنذَلَ وَنُخْزَىٰ﴾ [طه: ۱۳۴].^۳

چرا انبیاء از جنس بشر بوده‌اند؟

از آنجا که هدف از برانگیختن و بعثت انبیای کرام علیهم‌السلام این بوده که بعنوان سفیر و رابط بین خدا و بندگانش کار کنند و اوامر و نواهی خدا را به آن‌ها ابلاغ نمایند و مردم

(۱) و مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیغمبری روان سازیم.

(۲) مؤذنه دهنده و بیم دهنده‌ای به سوی ما نیامده است.

(۳) اگر ما پیش از نزول قرآن و آمدن پیغمبر اسلام، ایشان را با عذابی نابود می‌کردیم، می‌گفتند: پروردگار! چرا پیغمبری برای ما نفرستادی، تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه خوار و رسوا شویم.

را به سوی چیزی ارشاد کنند که خداوند دوست دارد و از چیزی باز دارند که او را به خشم و می‌دارد، و برای اینکه در میان بشریت به عنوان الگوی رفتار و اخلاق و عملکرد مطرح باشند.

و از آنجا که لازمه سفیر این است که بتوان با او نشست و برخاست و گفتگو داشت... خداوند پیغمبران را از جنس بشر برانگیخته تا اوامر خدا را به بندگان ابلاغ و آن‌ها را به سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کنند.

اگر پیغمبران از جنس «ملائک» می‌بودند دسترسی به آن‌ها امکان نداشت و انسان‌ها نمی‌توانستند وحی را از ایشان دریافت و در کنار آنان گرد آیند آنگاه انسان‌ها برای عدم اتباع از رسولان بهانه و حجت در اختیار می‌داشتند و آن اینکه می‌گفتند: کسانی را که خداوند به سوی ما روانه کرده و ما را ملزم به اطاعت از ایشان نموده از جنس ما نیستند بلکه ملائکه هستند و سرشت و طبیعت ما با ایشان همسویی و سازگاری ندارد. چرا که آن‌ها از حیث خلقت از ما بهتر و از نظر عمل نیز از ما نیکوترند و مقام برتری از ما دارند چون ملائکه اطهار چنانکه خداوند از ایشان فرموده: ﴿لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶].^۱ و دائماً بلا انقطاع در عبادت هستند: ﴿يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾ [الانبیاء: ۲۰].^۲ علاوه بر این ملائکه اهل خوردن و آشامیدن، شهوت و گرایش به عصیان، خواب و استراحت نمی‌باشند بندگان مطیع و محترم خداوند هستند. از سوی دیگر، اگر فرستاده مبعوث به سوی خلق «ملائکه» می‌بود امکان اجتماع با او دریافت از او نبود چون اگر در شکل ملکی جلوه می‌کردند مردم از ترس و خوف آنان پا به فرار می‌نهادند چون همچو شکل و صورتی را هرگز ندیده با آن آشنا نمی‌باشند.

در روایت است که رسول خدا ﷺ در یکی از روزها به هنگام بازگشت از غار حرا صدایی شنید به جلو خود نظر افکند جبرئیل امین را مشاهده کرد که بر یک کرسی نشسته و فضای میان زمین و آسمان را پر کرده، از ترس و هراس لرزه بر اندامش مستولی شد و شروع به داد و فزع کرد. به خانه‌اش برگشت در حالی که می‌فرمود: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید.

(۱) نافرمانی نمی‌کند و همان چیزی از انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند.

(۲) و شب و روز سرگرم تسبیح و تقدیسند و خسته و سست نمی‌شوند.

چنانچه بار دیگر او را طوری بدید که بال‌هایش را گسترانیده، میان فضای شرق و غرب زمین را پوشانیده بود و اگر بصورت انسان بر آنها جلوه می‌کرد در امرش مشکوک می‌گشتند و به این اشتباه در می‌افتادند که آیا واقعاً ملائکه است یا بشری همچون آنها؟

قرآن کریم در مقام رد بر مشرکین، آنگاه که خواستند رسول و فرستاده از جنس ملائکه باشد، نه از انسان، می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾﴾ [الأنعام: ۸-۹].^۱

علامه قرطبی در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن» گوید: قول خداوند ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ بدین معنی است که انسان‌ها توان و استطاعت رؤیت ملائکه را در صورت و شکل حقیقی شان ندارند مگر اینکه از صورت خود خارج و به قالب اجسام متراکم درآیند.

زیرا هر جنسی با هم جنس خود الفت دارد و از غیر خود متنفر می‌باشد پس اگر خداوند فرستاده مبعوث به سوی بشر را از جنس «ملائکه» قرار می‌داد از مقابله با او تنفر پیدا کرده و به او الفت نمی‌گرفتند و از نغمه و کلام او لرزه بر اندامشان مستولی می‌شد لذا نمی‌توانستند با او سخن گویند و در موارد متعدد از او سؤال کنند، در نتیجه مصلحت مورد نظر از ارسال آنها تحقق پیدا نمی‌کرد و اگر آنها را از صورت ملائکه خارج و به صورت آنها در می‌آورد با او انس می‌گرفتند، اما در نبوت او به شک افتاده می‌گفتند: تو هم مثل ما انسانی و ملائکه نیستی و ما به تو ایمان نداریم... و به حالت اولیه خود برمی‌گشتند. چنانچه در رابطه با حضرت محمد ﷺ می‌گفتند: او هم مانند ما انسان است و فرقی بین او و شما وجود ندارد. بدین گونه برای مردم ایجاد شک و شبهه می‌کردند، این بود که خداوند به ایشان باوراند که اگر ملائکه‌ای در شکل و

(۱) و گفتند: چرا فرشته‌ای بر او فرو فرستاده نشد؟ و اگر فرشته‌ای می‌فرستادیم، کار یکسره می‌شد. آن گاه مهلت نمی‌یابند. و اگر آن [فرستاده] را فرشته‌ای قرار می‌دادیم بی‌شک آن را [به شکل] انسانی در می‌آوردیم. و قطعاً آنچه را [هم اکنون] اشتباه می‌کنند بر آنان مشتبه می‌کردیم.

صورت انسان می‌فرستاد در امر او به شک می‌افتادند همچنانکه هم اکنون در رابطه با تو شک می‌کنند.^۱

خداوند متعال در آیه دیگری هدف از انسان بودن انبیاء را بیان می‌کند چون بایستی فرستاده از جنس کسانی که بر آنها فرستاده شده‌اند باشد. لذا اگر ساکنان زمین ملائکه می‌بودند خداوند پیغمبر ملائکه‌ای بر آنها ارسال می‌کرد چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمُشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾﴾ [الإسراء: ۹۴-۹۵].^۲

اعتراض مشرکین

مشرکین نسبت به بعثت و نبوت حضرت محمد ﷺ اعتراض می‌گرفتند که چگونه امکان دارد از جنس بشر باشد در حالی که مدعی نبوت است؟ آری حضرت محمد ﷺ بشری همچو آنان بود می‌خورد و می‌خوابید و می‌آشامید و در بازارها راه می‌رفت!! آنها این عمل کرد و رفتار او را وسیله‌ای برای تکذیب او قرار داده و بر رسالت او طعنه می‌زدند... و انتظار داشتند باید پیغمبر دارای ثروت کلان، جاه و سلطان و گنج‌های عظیم و باغ‌های سرسبز باشد و از تمام نعمت‌های دنیا بهره شایان و سهم وافر برده باشد و آنچه پادشاهان و بزرگان دنیایی دارند او نیز داشته باشد، اما چون دیدند او فقیر و نادار است و به یتیمی بزرگ شده بر خداوند بعید دانستند همچو فردی را به پیغمبری برگزیند. این بود که رسالتش را انکار کرده و گفتند: ساحری با چرب و شیرین زبانی مردم را به سحر و جادو انداخته و آنچه می‌گوید جز افسانه و خرافات پیشینیان چیزی نیست. خداوند در سوره فرقان می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾ أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا

(۱) تفسیر قرطبی ج ۲ صفحه ۳۹۴.

(۲) تنها چیزی که مانع ایمان آوردن مردمان بعد از نزول هدایت برای ایشان شد، این است که می‌گویند: آیا خداوند انسان را بعنوان پیغمبر فرستاده است؟! * بگو: اگر در زمین فرشتگانی مستعد و در آن راه می‌رفتند ما از آسمان فرشته‌ای را بعنوان پیغمبر به سویشان می‌فرستادیم.

﴿۸﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿۹﴾ تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿۱۰﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿۱۱﴾ [الفرقان: ۷-۱۱].^۱ و این چنین منطق اهل شرک و گمراهی را در می‌یابیم، که در هر زمان و مکانی یک منطق بیش نیست و ابداً تغییر نمی‌کند... هرگاه خداوند پیغمبری مبعوث کرده اهل شرک و گمراهی از سر عناد و استکبار در مقابل او صف‌آرایی کرده و در میان خود سؤال کرده‌اند.

او هم انسانی است همچو ما؟ می‌خورد چنانکه ما می‌خوریم و همانند ما می‌آشامد و به خواب می‌رود! چرا از جنس ملائکه نیست؟ چرا خداوند او را از میان اشراف و بزرگان برنگزید؟ چرا او از ثروتمندان پولدار نیست؟

به این موقف عنادی و منکرانه. در داستان حضرت نوح و قومش گوش کن. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۳﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿۱۴﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فترَبَّصُوا بِهِ هَ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۱۵﴾ [المؤمنون: ۲۳-۲۵].^۲

(۱) و گفتند: این چه پیغمبری است؟! که غذا می‌خورد، و در بازارها راه می‌رود چرا لاقفل فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده است تا همراه او مردم را بیم بدهد * یا اینکه گنجی به سوی او انداخته شود و یا اینکه باغی داشته باشد که از آن بخورد ستمگران می‌گویند! شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید * ببین چگونه برای تو مثل‌ها می‌زنند و گمراه می‌شوند و نمی‌توانند راهی پیدا کنند * بزرگوار خداوندی است که اگر بخواهد برای تو بهتر از آن می‌سازد باغ‌هایی را که در زیر آن‌ها رودبارها و جویبارها روان باشد و برای تو کاخ‌های مجللی می‌سازد * واقع قضیه این است که آنان قیامت را دروغ می‌دانند، و ما برای کسی که قیامت را دروغ بداند آتش شعله‌ور و سوزانی را آماده کرده‌ایم.

(۲) ما نوح را به سوی قوم خودش فرستادیم، او بدیشان گفت: ای قوم من! خداوند را بپرستید، چرا که معبودی جز او ندارد. آیا نمی‌پرهیزید * اشراف و سران کافر قوم او گفتند: این مرد جز انسان همچون شما نبوده می‌خواهد بر شما برتری گیرد و اگر خدا می‌خواست حتماً فرشتگان می‌فرستاد. ما چنین چیزی را در پدران پیشین خود نشنیده‌ایم * او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است، پس باید مدتی درباره صبر کنید.

و گوش کن به موضع عنادی و دشمنانه قوم عاد با پیغمبر بزرگوار خداوند حضرت هود علیه السلام: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ آلِآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشْرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٣٤﴾ أَيْعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ مَخْرُجُونَ ﴿٣٥﴾ هِيَآتِ هِيَآتِ لِمَا تُوْعَدُونَ ﴿٣٦﴾﴾ [المؤمنون: ۳۳-۳۶].^۱

و گوش فرا دهید به موضع طغیان گرانه و سرکشانه فرعون و دار و دسته مجرم و گناهکارش در مقابل دو پیغمبر بزرگوار خداوند (موسی و هارون) علیهما السلام که خداوند آنرا برایمان بازگو می فرماید: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ۚ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُونَ ﴿٤٧﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾﴾ [المؤمنون: ۴۵-۴۸].^۲

سپس به موضع کفار قریش در برابر دعوت سید انبیاء و رسولان حضرت محمد پسر عبدالله صلی الله علیه و آله بنگر که خداوند این چنین بازگویی می فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾ إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلَّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾﴾ [الفرقان: ۴۱-۴۲].^۳

(۱) اشراف بی باور که فرا رسیدن قیامت را قبول نداشتند و در زندگی دنیا، ناز و نعمت بدیشان داده بودیم، گفتند: این انسان همچون شما بوده از همان چیزهایی می خورد که شما می خورید و از همان چیزهایی می نوشد که شما می نوشید * اگر از انسان همسان خود پیروی کنید و بدو بگروید. در این صورت سخت زیانکار خواهید بود * آیا او به شما وعده می دهد که هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید شما بدر آورد. می شوید دور دور است.

(۲) سپس موسی و برادرش هارون را همراه با معجزات و براهین و حجت واضحی که بیانگر باشد روانه کردیم * به سوی فرعون و فرعونیان، ولی آنان تکبر ورزیدند و ایشان اصولاً مردمان سلطه طلب و خود بزرگ بین بودند. گفتند: آنان آیا به دو انسان همچون خودمان ایمان بیاوریم و حال این که قوم آن دو، پرستندگان و خدمتگزاران ما بوده و هستند * این بود که آن دو را تکذیب کردند و در نتیجه هلاک گردیدند.

(۳) هنگامی که تو را می بینند تنها به استهزاء و تمسخرت می گویند این است آن کسی که خدا او را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟! * اگر ما استقامت و پایداری بر خدایان خود نکنیم، بیم آن

آری موضع تمامی مشرکین در تمامی زمان‌ها یکی بوده و تغییر نکرده است. موضعی است نشأت گرفته از طغیان، استکبار و عناد مثل اینکه همگی در مقابل حکمت خداوند کور بوده یا به عمد خود را به کوری زده‌اند، و اینکه پیغمبر مرسل از بشر (نه ملائکه) بودن را غریب پنداشته‌اند خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۴۳﴾﴾ [النحل: ۴۳].^۱

مأموریت رسولان بزرگوار

از آنجا که عقل به تنهایی برای تفریق بین حق و باطل، خیر و شر، کافی نیست و بسیاری از امور مهم غیبی از راه عقل قابل شناخت نمی‌باشند بلکه شناخت آن‌ها تنها از طریق وحی و شرع امکان پذیر است، همانند ایمان به وجود خداوند و صفات کریمه او و ایمان به ملائکه و زنده شدن در روز آخرت و امثالهم از امور غیبی... لهذا حکمت خداوند ایجاب می‌کند که انبیای کرام را به منظور هدایت به سوی خلق مبعوث فرماید، تا عذری بر بشر نماند و انسان در روز قیامت حجتی بر خداوند نداشته باشد این پیغمبران بزرگوار وظایف و مأموریت مهمی به عهده دارند.

وظایف پیغمبران

۱- دعوت مردم به عبادت خداوند واحد قهار، و این (در حقیقت) وظیفه اساسی آن‌ها به شمار می‌رود، بلکه مأموریتی است که در واقع پیغمبران بخاطر ابلاغ آن مبعوث گردیده‌اند، این وظیفه مهم در شناساندن خداوند به بندگان و راهنمایی آنان به سوی او و ایمان به یگانگی او و اختصاص دادن عبادت و بندگی به او (نه غیر) جلوه می‌کند خداوند جل شانه می‌فرماید:

رود که ما را از معبودهایمان منصرف کند هنگامی که عذاب را دیدند، خواهند دانست که چه کسی گمراه و منحرف است.

(۱) ما پیش از تو نیز جز مردانی را که بدیشان وحی فرستاده‌ایم، روانه نکرده‌ایم. پس از آگاهان پرسید اگر نمی‌دانید.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^۱
 [الأنبياء: ۲۵].^۱ و فرموده: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا
 الطَّلُوعَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
 فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾^۲ [النحل: ۳۶].^۲

۲- تبلیغ اوامر و نواهی خداوند برای بشر: تبلیغ اوامر و دستورات خداوند به مبلغ
 و دعوتگری نیاز دارد و باید این مبلغ از جنس بشر باشد تا مردم بتوانند (آن
 اوامر و نواهی) از او دریافت دارند. لهذا خداوند اراده کرد که انبیاء از جنس
 بشر باشند، آن هم به خاطر وجود فلسفه و حکمت سابق که آن را ذکر کردیم.
 پیغمبران بزرگوار وظیفه و رسالت خود را به بهترین وجه ادا کرده و هیچ یک از
 آن‌ها حتی برای لحظه‌ای از تبلیغ آن تأخیر نکرده‌اند قرآن کریم در رابطه با
 آنان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا
 اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۳ [الأحزاب: ۳۹].^۳

خداوند متعال «تبلیغ رسالت» را یکی از علایم رسولان قرار داده و خطاب به خاتم
 و سید پیغمبران حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ
 مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
 الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۴ [المائدة: ۶۷].^۴

(۱) ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من
 نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.

(۲) ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم که خدا را بپرستید و از طاعت دوری کنید خداوند
 گروهی از مردم را هدایت داد و گروهی از ایشان گمراهی بر آنان واجب گردید پس در زمین
 گردش کنید بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است.

(۳) کسانی که رسالت‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند به
 همین بس که خدا حسابگر باشد.

(۴) ای فرستاده‌ی هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است برسان و اگر چنین نکنی رسالت
 خدا را نرسانده‌ای خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد خداوند گروه کافران را هدایت
 نمی‌نماید.

هدایت و ارشاد مردم به شاهراه سعادت (صراط مستقیم): این وظیفه مأموریت تمامی پیغمبران بوده است، چنانچه خداوند در رابطه با موسی علیه السلام می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥٥﴾ [ابراهيم: ۵].^۱ چنانکه در رابطه با شأن خاتم پیغمبران می فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ ۖ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾ [الأحزاب: ۴۵-۴۶].^۲

۳- پیغمبر بایستی الگو و سرمشق نیکو باشد: تمامی پیغمبران علیهم السلام الگو و سرمشق و اسوهی صالح برای بشریت بوده اند و خداوند عزوجل ما را مأمور تبعیت از ایشان و حرکت کردن بر راههای روشن آنها، نموده است و آنها را به عنوان نمونه های کمال و نشانه های فضل قرار داد. چون از نظر عقل برترین و کاملترین انسان ها، و از نقطه نظر رفتار و سلوک پاکیزه ترین آنها بوده و دارای رتبه و مرتبت برتر از منزلت تمامی انسان ها بوده اند. خداوند می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾ [الأحزاب: ۲۱].^۳

و فرموده: ﴿أُوَلِّيكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْهُمُ آفْتَدِهِ ۗ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۗ إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٩٠﴾ [الأنعام: ۹۰].^۴

(۱) موسی را همراه با آیات خود فرستادیم که قوم خویش را از تاریکی ها بیرون بیاور به سوی خود و روزهای خوشی و ناخوشی و نعمت و نعمتی را به یاد ایشان بیاور که خدا بر سر گذشتگان آورده است بی گمان در این کار برای هر شکیبای سپاسگزار دلایل بزرگی است.

(۲) ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مزده رسان و بیم دهنده فرستادیم * و به عنوان دعوت کننده به سوی خدا طبق فرمان الله، و به عنوان چراغ تابان.

(۳) سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند.

(۴) آنان کسانیند که خداوند ایشان را هدایت داده است پس از هدایت ایشان پیروی کن بگو: من در برابر پاداش و مزدی از شما نمی طلبم. این قرآن چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

۴- پنجمین وظیفه پیام آوران خدا یادآوری مبدأ و معاد و آشنا نمودن مردم با زندگی بعد از مرگ و شداید و احوال آن است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَمَعَشَرِ الْيَتِيمِ وَالْأَيْتَامِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾ [الأنعام: ١٣٠-١٣١].^۱

۵- انتقال دادن اهتمام مردم از زندگی فانی دنیایی به حیات جاویدان اخروی: خداوند پیغمبران را برای این منظور مبعوث فرموده تا توجه بشر را از این زندگی رو به زوالی برگردانده آنرا متوجه زندگی جاویدان اخروی گردانند، زیرا چنانکه خداوند فرموده زندگی جاویدان در آنجا است. ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾ [العنکبوت: ٦٤].^۲

و فرموده: ﴿أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوٌّ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ [الحديد: ٢٠].

۶- در نهایت تا حجتی برای انسان‌ها نزد خداوند باقی نماند: چنانکه خداوند فرموده: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ١٦٥].^۳ این بود مهمترین و اساسی‌ترین وظایف پیغمبران بزرگوار صلاة و سلام خداوند بر همگی آنها باد. که بصورت موجز و مختصر به

(۱) ای جنیان و انسان‌ها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز بیم ندادند؟ می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم زندگی جهان، آنان را گول زد و علیه خود گواهی می‌دهند که ایشان کافر بوده‌اند* به خاطر آن است که پروردگارت هیچگاه مردان شهرها و آبادی‌ها را به سبب ستم‌هایشان هلاک نمی‌کند، در حالی که اهل آنجا غافل و بی‌خبر باشند.

(۲) زندگی این دنیا جز لهو و لعبی نیست و زندگی سرای آخرت زندگی است اگر فهم و شعور داشته باشند.

(۳) ما پیغمبران را فرستادیم تا مزده رسان و بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

ذکر آنها پرداختیم. خداوند توفیق دهنده و هم او هدایت کننده به سوی راه راست است.

فصل دوم:

مزایای دعوت پیغمبران

- ۱- دعوت آنان ربانی بود.
- ۲- اجر و پاداشی برای (تبلیغ) رسالت و دعوت خود طلب نمی‌کردند.
- ۳- دین خود را برای خداوند خالص کرده بودند.
- ۴- دعوت آنان ساده و بدون تعقید بود.
- ۵- هدف و غایت آنان روشن و واضح بود.
- ۶- آخرت را بر جهان ترجیح داده و پارسا در دنیا می‌زیستند.
- ۷- در امر غیب سخت‌گیری از خود نشان می‌دادند.
- ۸- صفات انبیاء (صدق، امانت، تبلیغ، فطانت- عاری بودن از عیوب نفرت برانگیز و عصمت).

ویژگی‌ها و مزایای دعوت انبیاء

مزایای دعوت انبیاء چیست؟

- ۱- مهمترین شاخص دعوت انبیاء علیهم‌السلام خصایص و ویژگی‌های زیر است:
 - ۱- دعوت انبیاء ربانی است، یعنی به وحی و تکلیف خداوند متکی می‌باشد.
 - ۲- انبیاء بر رسالت خویش مزدی نمی‌طلبند بلکه مزد و اجر خود را از خدا می‌خواهند.
 - ۳- اخلاص دین برای خداوند و دعوت به پرستش او یکی دیگر از ویژگی‌های دعوت انبیاء است.
 - ۴- دعوت آنان در اوج سادگی و بساطت بوده و هیچ تکلف و تعقیدی در آن وجود ندارد.
 - ۵- هدف و غایت در دعوت انبیای کرام واضح و روشن است.
 - ۶- زهد در دنیا و تفضیل آخرت بر دنیا یکی دیگر از ویژگی‌های دعوت انبیاء است.
 - ۷- تأکید بر عقیده توحیدی و تشدید در امر ایمان به غیب یکی دیگر از امتیازات دعوت انبیاء است.
- این است مهمترین ویژگی‌های دعوت انبیای کرام که اینک هر یک از این ویژگی‌ها را به اختصار توضیح می‌دهیم و در این راستا از خداوند استعانت می‌جویم.

امتیاز اول: ربانی بودن دعوت انبیاء

مقصود از این جمله اینکه منشاء و مصدر این دعوت وحی خداوند عزوجل می‌باشد، بنابراین، این دعوت برخاسته و نشأت گرفته از وجود پیغمبران نیست، و نتیجه‌ی شرایط و عوامل اجتماعی زمان آنان نیز، از قبیل وجود ظلم طغیان، جور و استبداد، ضلالت و انحراف و... نیست کما اینکه تراوش افکار عمیق پیامبران، یا تألم آنان بر وضعیت اسفبار حاکم بر جامعه نیز نمی‌باشد. هیچکدام از این عوامل مصدر و منشأ دعوت آنان به حساب نمی‌آیند بلکه یگانه عامل و باعث آن وحی و تکلیف خدایی است

و بس، و تمامی آنچه که آن‌ها آورده‌اند ریشه در وحی دارد به همین خاطر است که همگی خطاب به اقوام خود گفته‌اند: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الأنعام: ۵۰].^۱ بنابراین آن‌ها سهمی (جز تبلیغ) در وحی خدا ندارند.

شیخ ابوالحسن ندوی رحمته، در کتاب «النبوة والأنبياء» می‌گوید: «اولین و مهمترین چیزی که پیامبر جماعت را از سایر (انسان‌های دیگر) متمایز می‌سازد اینست: علمی که آنان بین مردم و جوامع نشر و پخش می‌کنند و عقیده‌ای که دیگران را بدان می‌خوانند و دعوتی که بدان برمی‌خیزند، جوشیده و برخاسته از ذکاوت و حمیت آن‌ها نمی‌باشد و ناشی از تألم آنان نسبت به وضعیت اسف بار جامعه‌ای که در آن زندگی کرده‌اند نیست، و ناشی از شعور دقیق و حساس و قلب رقیق و فیاض و تجارب وسیع و حکیمانه آن‌ها نمی‌باشد خیرا هیچ یک از این امور مصدر دعوت انبیاء تلقی نمی‌شوند، بلکه مصدر آن، وحی و رسالتی است که بخاطر آن برگزیده شده‌اند. بنابراین هرگز با حکماء، پادشاهان و مصلحین و باقی رهبرانی که تاریخ بشریت آن‌ها را به خود دیده و تجربه کرده قابل مقایسه نمی‌باشند، زیرا آن‌ها پرورش یافته و محصول محیط خود بوده و ریشه در حکمت و ژرف اندیشی خود داشته‌اند و عملکردشان عکس‌العملی در مقابل فساد و بی‌بند و باری جامعه می‌باشد... قول فصل در این زمینه کلام خداوند حکیم (قرآن مجید) است که بر زبان خاتم رسولان حضرت محمد صلی الله علیه و آله جاری شده و می‌فرماید: ﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ ۖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [یونس: ۱۶].^۲ ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ۚ مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِّنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [الشوری: ۵۲].^۳

(۱) پیروی تبعیت نمی‌کنم جز از آنچه به سوی من وحی شده است.

(۲) بگو: اگر خدای می‌خواست آن را بر شما نمی‌خواندم شما را از آن آگاه نمی‌کرد. عمری پیش از این با شما بوده‌ام آیا تعقل نمی‌ورزید؟

(۳) همانگونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام و لیکن ما قرآن را در نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم. تو قطعاً به راه راست رهنمود می‌سازی.

قرآن کریم در رابطه با طبیعت و سرشت و مبدأ و مصدر دعوت و رسالتی که خداوند برای رسلان برمی‌گزیند می‌فرماید: ﴿يُنزِلُ الْمَلَكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾ [النحل: ۲].^۱

بنابراین پیامبران به هیچ عنوان تسلیم عوامل نفسی و درونی، یا حوادث موقت و خارجی، نمی‌شوند و رسالت خویش را با اوضاع و احوال و خواست جوامع تطبیق نمی‌دهند. خداوند متعال در رابطه با رسول بزرگوار حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].^۲ پس پیغمبر به هیچ عنوان نمی‌تواند کمترین تبدیل و تحریف و تعدیلی در رسالت و احکام خدا بوجود آورد خداوند خطاب به رسولش می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي ۚ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ۚ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [یونس: ۱۵].^۳ این ویژگی متمیز (دعوت) انبیاء ﷺ از حرکت رهبران و مصلحان سیاسی و اجتماعی است چون رسالت و مبارزه آنان زاده وحی محیط فرهنگ و مشاعر آنها می‌باشد، لذا همواره وضعیت محیط و جامعه ظروف و احوال را در نظر می‌گیرند و مصلحت و سیاست را رعایت می‌نمایند در موارد بسیاری تسلیم این‌ها می‌شوند و از مواضع خود صرف‌نظر می‌کنند و با احزاب به مساومه و مصالحه روی می‌آورند و به تبادل منافع مشترک می‌پردازند مبدئی که بسیاری از آنها بدان متوسل می‌شوند و از آن بهره می‌برند این است: به موازات چرخش زمانه به چرخش و گردش درآی» (النبوة والانبیاء للندوی ص 36-35).

با دقت در سیره انبیاء ﷺ فرق نبوت و پادشاهی به وضوح روشن می‌گردد چون انبیاء حاضر به مساومه و معامله بر کوچکترین چیز از امور دعوت خود نمی‌باشند هر

(۱) خداوند به دستور خود فرشتگان را همراه با وحی بر هرکس از بندگانش که خود می‌خواهد نازل می‌کند که جز من خدایی نیست؛ پس از من بپرهیزید.

(۲) و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید * آن جز وحی و پیامی است که وحی و القا می‌گردد.

(۳) بگو: مرا نرسد که خود سرانه و به میل خود آن را تغییر دهم. من جز به دنبال چیزی نمی‌روم و جز چیزی را نمی‌گویم که بر من وحی گردد. اگر از فرمان پروردگارم تخطی کنم، از عذاب روز بزرگ می‌ترسم.

چند بهایی که در مقابل آن می‌پردازند بس فراوان باشد، اما دعوت رهبران و مصلحین سیاسی و اجتماعی هرگز چنین نیست... زمانی که مشرکین قریش سخاوتمندانه به پیغمبر پیشنهاد دادند که ملک و ثروت فراوانی به او بدهند یا زیباترین و شریفترین زنان را به عقد ازدواج و نکاح او درآورند و پادشاهی و رهبری شبه جزیره را به او واگذار کنند اما در مقابل از دعوت دست بردارد و از دم خدایان و تمسخر بتان خودداری کند، جواب و موضع رسول خدا ﷺ در مقابل پیشنهاد آنان چه بود؟ این سخن جاودانه و مشهوری را بر زبان راند که تا ابد در گذر زمان تکرار خواهد شد.

«والله لو وضعوا الشمس في يميني، والقمر في يساري، على أن أترك هذا الأمر حتى يظهره الله أو أهلك فيه ما تركته»^۱.

امتیاز دوم: اجر و پاداشی برای (تبلیغ) رسالت و دعوت خود طلب نمی‌کردند

امتیاز دوم دعوت پیغمبران اینکه: آن‌ها مزد و اجری در مقابل دعوت از هیچ احدی مطالبه نمی‌کنند و در مقابل تبلیغ و دعوت پول از کسی نمی‌گیرند، اجر و ثواب را فقط از خداوند می‌خواهند، هر پیغمبری آشکارا و در ملاء عام اعلام می‌کرد که اجری در مقابل دعوت از کسی مطالبه نمی‌کند و آشکارا اعلام می‌داشت که دعوتش بخاطر نیل به مطالب دنیایی و کسب مال نمی‌باشد به حضرت هود عليه السلام گوش فرا دهیم که خطاب به قومش بانگ برمی‌آورد و می‌فرماید: ﴿يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾﴾ [هود: ۵۱].^۲ و این خاتم پیغمبران محمد پسر عبدالله عليه السلام است که آشکارا بانگ برمی‌آورد و بی‌پرده حقیقت را به مردم اعلام می‌کند و می‌گوید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾﴾

(۱) قسم به خدا اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند در مقابل اینکه از این دعوت صرف نظر کنم آنرا تا زمانی که خداوند آن را ظاهر می‌نماید و عزت می‌بخشد یا در راه آن شهید می‌شوم آن را نخواهم کرد.

(۲) ای قوم من! در برابر آن (دعوت به توحید)، از شما پاداشی درخواست نمی‌کنم من پاداش را تنها از کسی می‌طلبم که مرا آفریده است. آیا نمی‌فهمید؟

[الفرقان: ۵۷].^۱ و در جای دیگر و در رابطه با دعوت می‌گوید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶].^۲ و این چنین بود که پیغمبران بزرگوار علیهم‌السلام هیچ احدی را به قصد کسب درآمد مادی یا منافع دنیایی دعوت نمی‌کردند، بلکه اعلام می‌کردند که اجر و پاداش خود را فقط از خداوند خواهند آن‌ها در دعوت خود اخلاص عمل داشتند و در نصیحت و ارشاد خود مدح و ثنای کسی را خواهان نبودند آنچه انتظارش داشتند ثواب آخرت و رضایت خداوند بود: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰].^۳

امتیاز سوم: دین خود را برای خداوند خالص کرده بودند

سومین امتیاز فراخوانی انبیاء اخلاص دین برای خدا و تنها او را به عبادت اختصاص دادن است... و این هدف بزرگ و بلندی است که تمامی انبیاء در هر عصر و زمان و محیط و مکان بدان دعوت کرده‌اند، هدف آن‌ها جز توجیه و راهنمایی و آشنایی مخلوق ضعیف و ناتوان با خالق توانا و قادر چیزی نبوده است. آن‌ها به مصداق آیه کریمه قرآن خواسته‌اند بندگان را از عبادت بندگان به سوی عبادت معبود و خالقشان راهنما و هادی باشند. ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [البینة: ۵].^۴ خداوند متعال تمامی انبیاء را مأمور تبلیغ این دعوت مبارک، دعوت به توحید و اخلاص در عبادت، نیت و عمل، از

(۱) بگو: من در برابر ابلاغ این آیین هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم. تنها پاداش من این است که کسی (اگر خواست) راه به سوی پروردگارش در پیش گیرد.

(۲) بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی‌طلبم و از زمره مدعیان و مشقت آفرینان نیستم.

(۳) پس کسی که خواهان ملاقات و دیدار پروردگار خود باشد باید عمل صالح انجام دهد و هیچ چیز در عبادت و هیچ احدی را شریک و انباز خدا قرار ندهد.

(۴) در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آئین بدانند و نماز را چنانکه باید بخوانند، و زکات را بپردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

طریق تنها او به عبادت و پرستش کردن، نموده است. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الانبیاء: ۲۵].^۱

شیخ بزرگوار احمد دهلوی رحمته در کتابش (حجة الله البالغة) فرموده است:

«اولین دعوت و بزرگترین هدف انبیاء علیهم السلام در هر زمان و مکانی (تصحیح عقیده) و ایمان به خداوند و تصحیح رابطه میان خدا و بندگانش و دعوت به سوی اخلاص دین برای خدا و تنها خداوند را عبادت کردن و اینکه فقط او سود و زیان رسان است، تنها او شایسته‌ی عبادت، دعا و فریادرسی است و... بوده و هست و تهاجم اصلی آن‌ها بر بنیان‌های عقاید شرک‌آلود، به منظور ریشه‌کن نمودن آن، که در عبادت برای او ثواب و اصنام صالحان و مقدس مآبان، (خواه مرده یا زنده)

کسانی از اهل جاهلیت که عقیده داشتند خداوند لباس عزت و شرافت تامه را بر آن‌ها ارزانی داشته و آن‌ها را تصرف‌کننده در امور خصوصی مردم قرار داده است و شفاعت آن‌ها را در خصوص مردم بصورت مطلق قبول می‌نماید همچون پادشاه پادشاهان، که به هر دیاری پادشاهی می‌فرستد و تدبیر مملکت داری را بر عهده‌اش می‌گذارد»^۲.

امتیاز چهارم: دعوت آنان ساده و بدون تعقید بود

ویژگی چهارم دعوت انبیاء بساطت و سادگی آن و نبودن تعقید و تکلف در آن است.

این امتیاز در دعوت تمامی انبیاء به وضوح مشاهده می‌شود، آن‌ها همگام با فطرت حرکت می‌کنند و به اندازه‌ی عقلانیت مردم، آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهند و در دعوت خود به هیچ گونه تکلف باور ندارند چنانچه بعضی از رهبران سیاسی و مصلحین عمل می‌نمایند، آن‌ها امور را بر مردم سخت و پیچیده نمی‌گیرند طوری با مردم سخن نمی‌گویند که سخن آن‌ها را نفهمند... بلکه در دعوت و تبلیغ خویش روش حکمت را

(۱) ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.

(۲) به کتاب «حجة الله البالغة للدهلوی» مراجع شود.

در پیش می‌گیرند قرآن از زبان سید و پیشوای پیامبران حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶].^۱ هم چنانکه خداوند حکیم او را امر می‌نماید در دعوت خویش با حکمت عمل نماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [النحل: ۱۲۵].^۲ برای پیروزی و موفقیت دعوت لازم است راه انبیاء را در پیش گرفت و دور از اسالیب و روش‌های تصنعی عمل کرد و در دعوت و گفتگو با مردم راه تکلف را در پیش نگرفت، و با منطق و برهان عقلی که کوچک و بزرگ و عالم و جاهل آنرا می‌فهمند و درک می‌کنند با ایشان صحبت کرد. بنگر که حضرت ابراهیم خلیل در مقام احتجاج با دشمن کینه‌توز و خیره سرش (نمرود) چگونه عمل کرد و او را الزام داد. و با ساده‌ترین روش‌ها و آشکارترین دلایل او را الزام داد: ﴿قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۸].^۳

به نظر می‌رسد موفقترین روش دعوت «اسلوب فطری» است که فطرت انسان‌ها را بدور از هر گونه اسالیب تصنعی و روشهای کلامی و امور مبهم و سرپوشیده، مورد خطاب قرار می‌دهند چه زیبا فرموده حجة الإسلام امام محمد غزالی رحمته الله که می‌فرماید: «ادله قرآن همانند غذا هستند و همگان از آن سود می‌برند، ادله متکلمین همانند دوا هستند که آحاد مردم از آن سود می‌برند، اما بیشتر مردم بوسیله آن‌ها متضرر می‌شوند... بلکه ادله قرآنی همانند آب هستند که کودک و طفل شیرخوار و مرد قوی،

(۱) و از زمره‌ی مدعیان مشقت آفرین نیستیم.

(۲) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزه‌های نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن؛ چرا که بیگمان پروردگارت آگاه‌تر به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا اینکه رهنمود و راهیاب می‌گردند.

(۳) ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌گردانم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور. پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

همگان از آن سود می‌برند، اما سایر ادله همانند طعام هستند که قویها گاه‌ها از آن سود می‌برند و گاه‌ها باعث مریضی ایشان می‌شود و بچه‌گان اصلاً از آن سود نمی‌برند»^۱.

امام فخرالدین رازی رحمته می‌فرماید:

«در روش‌های کلامی دقت ورزیدم و مناهج فلسفی را مورد کاوش قرار دادم، آن‌ها را شفا دهنده مریض و اشباع کننده تشنه‌گان نیافتم قرآن را نزدیکترین راه به صواب تشخیص داده‌ام، هرکس تجربه مرا تجربه کند بدون شک به نتیجه‌ای همچو نتیجه‌ی من می‌رسد»^۲.

امتیاز پنجم: هدف و غایت آنان روشن و واضح بود

پنجمین امتیاز دعوت پیغمبران علیهم‌السلام وضوح و روشنی هدف و غایتی است که مردم را بسوی آن فرا می‌خوانند آن‌ها مردم را به هدف واضح، فکری روشن و دور از اغماض دعوت می‌کنند در فرموده‌ی خداوند خطاب به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دقت کنید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸].^۳

راه انبیاء واضح، و دعوت آنان ظاهر و درخشنده، (چون خورشید در وسط آسمان) است لذا پیغمبر بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ»^۴. (رواه احمد).

و این چنین می‌بینیم که پیغمبران بزرگوار مردم را تنها بسوی رسالت خدایی دعوت کرده‌اند دارای هدفی واحد و مقصدی ارزنده بوده، و در دعوت خود راه حیل را

(۱) النبوة والأنبياء للندوی.

(۲) به کتاب النبوات شیخ الإسلام ابن تیمیه مراجعه شود.

(۳) بگو: این است راه من مردم را بر بصیرت و روشنایی به سوی خدا فرا می‌خوانم، من و پیروانم و پاکی برای خدا است و من از انباز قراردهندگان نیستم.

(۴) همانا شما را بر راه و روش و متد و طریقه‌ی روشن و مفید (که شبش همانند روز روشن است) قرار دادم و رها کردم، هرکس بعد از من از آن منحرف شود به هلاکت درافتد.

در پیش نگرفته‌اند که در خفا هدفی دیگری تعقیب کرده باشند، چنانکه این عمل خصلت بعضی از رهبران است که از حقیقت نیت خود آشکارا پرده بر نمی‌دارند.

امتیاز ششم: آخرت را بر جهان ترجیح داده و پارسا در دنیا می‌زیستند

ششمین امتیاز دعوت انبیاء زهد در دنیا و ایثار آخرت بر زندگی دنیایی است. این امتیاز ملازم دعوت انبیاء می‌باشد و به هیچ عنوان از آن جدا نمی‌شود زیرا هدف آنان طلب لذت و بهره‌مندی از لذایذ دنیا و زخرفات زندگی نمی‌باشد.

به همین خاطر است که تمامی پیغمبران در زندگی سخت و دشوار زندگی کرده‌اند، هر چند می‌توانستند در کامجویی غرق شوند و از نعمت‌های دنیا بهره‌مند باشند و همانند بزرگان و پادشاهان زندگی نمایند... اما آن‌ها آخرت را بر جهان فانی ترجیح داده‌اند چون یقین داشته‌اند که: ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّالْبَرِّارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۸].^۲

این بود که در دنیا زاهد می‌زیستند و به آخرت توجه داشتند. خداوند سید انبیاء حضرت محمد ﷺ را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ [طه: ۱۳۱].^۳

آنگاه که همسران رسول خدا ﷺ از او خواستند روزی و نفقه آن‌ها را وسعت بخشد و همانند سایر زنان که در ناز و نعمت زندگی می‌کنند با ایشان رفتار کند، هنگامی که چنین خواسته‌ای از او طلب کردند از آسمان ندا آمد و آن‌ها را بین دو امر مخیر نمود و در واقع این ندای آسمانی و وحی خدایی برای آنان درس سنگین و

(۱) آنچه در نزد خدا (است) بهتر و جاودانه تر است.

(۲) و آنچه در پیشگاه یزدان است برای نیکان بهتر است.

(۳) چشم خود را مدوز به نعمت‌های مادی که به گروه‌هایی از کافران داده‌ایم. این نعمت‌های مادی که زینت زندگی دنیاست، بدیشان داده‌ایم تا آنان را بدان بیازماییم. داده‌ای پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

دشواری بود خداوند فرمود: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلٌّ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاْحًا جَمِيْلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۸-۲۹].^۱

مردی به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، قسم به خدا تو را دوست دارم. فرمود: بنگر، داری چه می‌گویی؟ آنگاه آن مرد آن جمله را سه بار تکرار کرد. آنگاه پیامبر فرمود: «اگر مرا دوست داری برای فقیر شدن لباس تهیه کن، چون فقر سریعتر از رسیدن سیل به منتهایش، به کسانی که مرا دوست دارند رو می‌آورد».

شیخ ابوالحسن ندوی در کتابش «النبوة والأنبياء» می‌گوید:

«دعوت پیغمبران به آخرت، و ایثار آن بر زندگی دنیا و کم شمردن دنیا و نعمت‌های آن، فقط زبانی نبوده است و بس، تا گفته شود دیگران را بدان دعوت و خود در عیش و نوش زیسته‌اند. بلکه این امر در زندگی آنان بعنوان یک «مبدأ» و اصل اساسی مطرح بوده و جزو اولین گروهی بودند که بدان ایمان داشتند، و در زندگی بر آن می‌رفتند آری آن‌ها در دنیا زاهد و پارسا، از دنیا روگردان و به آخرت توجه دوخته بودند، از مقام و منصب‌های بزرگ بیزار و فدا شدن در راه دعوت را بر آن ترجیح می‌دادند». وی در ادامه می‌افزاید:

«زندگی پیغمبر ﷺ و زندگی اهل و بیتش معروف و مشهور است و سیره‌ی نبوی آنرا به تصویر کشیده، کسی در آن دقت کند به دهشت و تعجب فرو می‌رود، گویی گرفتار سحر و جادو شده و قلبش مالا مال از عظمت و مهابت می‌گردد، این نوع زندگی چراغی فروزان و مناره‌ای بلندی است که فرا راه دعوتگران قرار دارد و بایستی از آن استفاده کنند و بهره و ذخیره بگیرند زیرا شعار دایمی و همیشگی او «اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشَ الْآخِرَةِ»^۲ بود.

(۱) ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است.

(۲) پروردگارا زندگی و عیشی جز زندگی و عیش آخرت وجود ندارد.

امتیاز هفتم: در امر غیب سخت‌گیری از خود نشان می‌دادند

امتیاز هفتم دعوت پیغمبران، تأکید بر عقیده و باور توحیدی و تشدد در مسئله ایمان به غیب بود.

این امتیاز به وضوح در دعوت تمامی انبیاء، بدون استثناء دیده میشود، زیرا همگی سعی و تلاش خود را مبذول تقریر عقیده توحیدی و اثبات یگانگی خداوند و اثبات وجود خداوند صانع مدبر و حکیم، نمودند، چنانکه بر موضوع ایمان به «غیب» تأکید فراوان می‌کردند، هر پیغمبری که ظهور کرده قوم خود را از خطر شرک و بت‌پرستی برحذر داشته و آن‌ها را به توحید و اخلاص در عبادت دعوت نموده است. به کلام الله مجید قرآن کریم گوش فرا دهید که از یکایک انبیاء سخن به میان می‌آورد و توحید را بعنوان اساس دعوت و هدف نهایی جهاد آنان، معرفی می‌نماید.

در رابطه با حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۵۹].^۱

و در رابطه با حضرت هود علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۶۵].^۲

و در رابطه با صالح می‌گوید: ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۷۳].^۳

قرآن این چنین از تمامی انبیاء با ما سخن می‌گوید و روشن می‌نماید که همگی، مردم را به سوی توحید دعوت کرده‌اند. در میان آن‌ها دعوت ابراهیم خلیل به توحید و مبارزه او با بت‌پرستی از همه روشنتر و واضحتر بود، آنجا که موضع تند و خشن او در برابر قومش در به تمسخر گرفتن اندیشه و عقل آنان و به سفاهت گرفتن آنچه پرستش

(۱) ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست.

(۲) هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدایی را بپرستید و جز او معبودی ندارید.

(۳) صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید جز او معبودی ندارید.

می‌کنند جلوه کرد، تا آنجا که او را محکوم به سوزاندن و در آتش انداختن نمودند. لیکن خداوند تبارک و تعالی او را از شر و کید آنان نجات داد ﴿قُلْنَا يَا كُوفِي بَرِّدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿۶۹﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿۷۰﴾﴾ [الانبیاء: ۶۹-۷۰].^۱

بدین گونه معرکه و جنگ بین انبیاء و اقوامشان بر سر رسالت حق و دعوت توحیدی شدت و اوج می‌گرفت تا سرانجام به نابودی مشرکین و غلبه رسولان می‌انجامید.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿۷۱﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿۷۲﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۷۳﴾﴾ [الصافات: ۱۷۱-۱۷۳].^۲

چه گوارا است! این مژده برای بندگان خداوند (رسولان) و برای دعوت‌گران به سوی حق تا روز قیامت که می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿۵۱﴾ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿۵۲﴾﴾ [غافر: ۵۱-۵۲].^۳

صفات انبیای کرام

خداوند متعال انبیای کرام را برگزیده تا بین او و بندگانش رابط و سفیر باشند و آن‌ها را بر سایر مخلوقات برتری داده تا بتوانند امانت بزرگ یعنی «امانت وحی» و تبلیغ دعوت و رسالت را به خوبی حمل کنند و سالم تحویل بندگان خدا بدهند. حکمت عظیم خدایی اقتضاء می‌کند که پیغمبران از نظر اخلاق کاملترین افراد انسانی و افضل آن‌ها از حیث علم و شریفترین آن‌ها از جهت نسب و برترین آن‌ها از نظر

(۱) ما به آتش دستور دادیم که: ای آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم* آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم.

(۲) وعده‌ی ما راجع به بندگان فرستاده‌ی ما قبلاً ثبت و ضبط گشته است* و آن اینکه ایشان قطعاً یاری می‌گردند* و لشکر ما حتماً پیروز می‌شوند.

(۳) ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان پیاپی می‌خیزند یاری می‌دهیم و دستگیر می‌کنیم* آن روزی که عذرخواهی ستمگران بدیشان سودی نمی‌رساند و نفرین بهره‌ی آنان خواهد بود و سرای بد از آن ایشان خواهد شد.

امانت‌داری باشند و خداوند به وسیله عنایت و توجه خاص خود آن‌ها را حفظ کرده و مورد رعایت همیشگی قرار دهد و آن‌ها را زیر نظر خود تربیت و پرورش نماید: خداوند خطاب به حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ﴾ [الطور: ۴۸].^۱ و خطاب به موسی ﷺ فرمود: ﴿وَلْيُصْنَعْ عَلَيَّ عَيْتِي﴾ [طه: ۳۹].^۲

اگر به تتبع در قرآن بپردازیم و با دید تحقیق و تدبر و بصیرت آنرا تلاوت کنیم و آیات کریمه‌ی آنرا پیرامون (نبوت و انبیاء) موشکافی کنیم می‌بینیم خداوند از آن‌ها ذکر جمیل و مدح بزرگ به میان آورده و آن‌ها را بصورت ویژه برای حمل رسالت برگزیده است و در میان تمامی انسان‌ها آن‌ها را شایسته حمل مشعل «هدایت و اصلاح» و رهبران کاروان انسانیت به شاهراه سعادت و ساحل امن و سلامتی معرفی کرده است.

مراجعه به قرآن مجید نمونه‌ها و صورت‌هایی به ما می‌نمایاند که خداوند در این هستی پهناور، زیباتر و پسندیده‌تر از آن‌ها را نیافریده است... و می‌بینیم که اسلوب بحث و سخن قرآن از آنان اسلوبی است که زندگی را به سوی سعادت به حرکت درمی‌آورد و به بشر فیض و برکت می‌بخشد و حس حبّ و ایثار را در انسان برمی‌انگیزد، خداوند به تمجید و ثنای عطرآگین از آن‌ها می‌پردازد و آن‌ها را به بهترین و برترین صفات و مواهب عقلی و اخلاقی توصیف می‌نماید، تمامی این‌ها برای اینکه روشن کند که پیغمبران صفوه و برگزیدگان مخلوقات می‌باشند و نمونه‌ی آرمانی و کامل بشریت‌اند.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۳].^۳

و در رابطه با ابراهیم ﷺ این آیات را تلاوت کن:

- (۱) برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبایی پیشه گیر که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی، وقتی که بلند می‌شوی به تسبیح و تقدیس و تشکر و سپاس پروردگارت بپرداز.
- (۲) هدف هم این بود که تحت نظارت و رعایت من چنانکه باید پرورش یابی.
- (۳) ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند و انجام خوبی‌ها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم و آنان تنها ما را می‌پرستیدند.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾ ﴿۴۱﴾ [مریم: ۴۱].^۱
 ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ﴿۱۳﴾ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ
 أَجْتَبَنَاهُ وَهَدَيْنَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۳۱﴾ [النحل: ۱۲۰-۱۲۱].^۲

در رابطه با حضرت موسی علیه السلام می خوانیم: ﴿قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي أُصْطَفِيْتُكَ عَلَى النَّاسِ
 بِرِسَالَتِي وَبِكَأَمْرِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ ﴿۱۴۴﴾ [الأعراف: ۱۴۴].^۳
 چنانکه در جای دیگری به مدح و ستایش موسی می پردازد و می گوید: ﴿وَأَذْكُرُ فِي
 الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ ﴿۱۱﴾ وَنَدَدْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ
 وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿۱۱۱﴾ [مریم: ۵۱-۵۲].^۴

در رابطه با اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام می فرماید:
 ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ ﴿۱۱۱﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ
 أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿۱۱۱﴾ [مریم: ۵۴-۵۵].^۵
 سپس به این مدح و ستایش که خداوند جماعتی از انبیاء را بدان توصیف کرده
 گوش کنید. که می فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي

-
- (۱) در کتاب، ابراهیم را بیان کن او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود.
 (۲) ابراهیم پیشوایی بود مطیع و حقگرای و از زمره‌ی مشرکان نبوده است* او سپاسگزار نعمت‌های
 خدا بود و او را برگزید و رهنمودش گردانید.
 (۳) خدا گفت: ای موسی! من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم بر مردمان برگزیدم، پس
 آنچه به تو داده‌ام برگیر و از زمره‌ی شکرگزاران باش.
 (۴) در کتاب، سخن از موسی بگو، کسی که پاک و برگزیده‌ی خدا و پیغمبری بس والا بود* ما او را از
 طرف راست کوه طور ندا در دادیم و او را نزدیک کردیم و با او سخن گفتیم.
 (۵) در کتاب، سخن از اسماعیل بگو، آن کسی که در وعده‌هایش راست بود، و پیغمبر والا مقامی
 او همواره خانواده‌ی خود را به اقامه‌ی نماز و دادن زکات دستور می‌داد، و در پیشگاه پروردگارش
 مورد رضایت بود.

وَالْأَبْصَرِ ﴿٤٦﴾ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿٤٧﴾ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾ وَأَذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٩﴾ [ص: ۴۵-۴۸].^۱

آری قرآن کریم این چنین از انبیای کرام سخن می‌راند و آن‌ها را به برترین صفات عالیه توصیف و کاملترین اوصاف را برایشان اطلاق می‌نماید. که از خلال سطور، کلمات آن علایم محبت و اکرام، اصطفاء و اختیار، هویدا است، باری آن‌ها را به اطاعت و انابت توصیف و دیگر بار آن‌ها را به فداکاری و ایثار تعریف و در مواردی آن‌ها را به صدق و پاکی تمجید می‌نماید. تمامی این تعاریف و توصیفات برای اینکه به علو شأن آنان اشاره ورزد و مکانت و جایگاه رفیع آن‌ها را بیان نماید و پرده از رفعت و سمو رسالتی که به خاطر آن مبعوث شده‌اند بردارد. پس در واقع آنان هدایت‌گران عالم و رهبران بشریت بوده‌اند.^۲

صفات انبیاء کدامند؟!

با اینکه انبیاء از جنس بشرند می‌خورند و می‌آشامند، سالم می‌شوند و به مرضی مبتلاء می‌گردند، ازدواج می‌کنند و در بازارها راه می‌روند، و عوارضی که بر انسان‌ها عارض می‌شود بر آن‌ها نیز عارض می‌گردد، ضعیف و پیر می‌شوند سرانجام می‌میرند... با وجود این‌ها دارای امتیازات و صفاتی هستند که این صفات برای آن‌ها لازم‌ترین لوازم، و از اهم ضروریات هستند، این صفات و ویژگی‌ها را در چند صفت اساسی زیر می‌توان خلاصه کرد:

- (۱) صدق
- (۲) تبلیغ
- (۳) فطانت (تیزهوشی)
- (۴) عاری بودن از عیب‌های نفرت‌انگیز
- (۵) عصمت

(۱) از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب سخن بگو، آنان که دارای قدرت و بینش بودند* ما آنان را با صفت خاصی ویژگی بخشیدیم که یاد سرای آخرت بود* ایشان در پیشگاه ما از زمره‌ی برگزیدگان بس نیک و نیکوکارند* از اسماعیل و الیسع و ذالکفل یاد کن، آنان جملگی از خوبان و نیکانند.

(۲) النبوة والانبیاء للندوی.

اینکه یکایک این صفات را به طور مختصر توضیح و تفصیل می‌دهیم.

اول صدق

این صفت لازمه نبوت است هرچند این صفت برای عموم انسان‌ها لازم و ضروری جلوه می‌کند و هیچ احدی از آن بی‌نیاز نیست اما لزوم آن برای انبیاء و دعوت‌شان ضروری‌تر جلوه می‌کند.

صدق نه تنها برای انبیاء لازم است بلکه جزو صفات فطری آن‌ها به حساب می‌آید، امکان ندارد عملی که محل مروت تلقی شود؛ چون دروغ و خیانت و خوردن اموال دیگران بصورت باطل و غیره این‌ها از صفات قبیحه از پیامبری (هر که باشد) صادر شود. چون این صفات شایسته یک فرد عادی نیستند چه رسد به پیغمبری مقرب یا رسولی برگزیده؟

اگر صدور دروغ از انبیاء را صحیح و جایز بدانیم اعتماد و ثقه به وحی و اخباری که نقل می‌کنند از دست خواهد رفت، چون احتمال دارد آنچه را که به خداوند نسبت می‌دهند از درآوردی و تراوش افکار خودشان باشد سپس آن را به دروغ و بهتان به خداوند نسبت دهند (و در حق سید مرسلین محمد ﷺ) می‌گوید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾﴾ [الحاقة: ۴۴-۴۸].^۱

شهید اسلام (سید قطب) رحمته در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید:

«سرانجام این تهدید خطرناک و رعب انگیز نسبت به کسی می‌آید که در زمینه‌ی عقیده بر خداوند افتراء ببندد چون امر عقیده، جدی است شوخی بردار نیست برای تقریر و تثبیت یک احتمال واحد آمده که احتمال دیگری غیر از آن وجود ندارد و آن این که رسول ﷺ در آنچه ابلاغ کرده یا می‌کند صادق و امین است، مفاد و مضمون این سخن از ناحیه تقریری اینکه محمد ﷺ در آنچه به آنان ابلاغ می‌کند صادق است. و اگر سخن‌های بر زبان می‌راند که نسبتی با وحی نداشت و آن‌ها را به وحی نسبت

(۱) اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست * ما دست راست او را می‌گرفتیم * سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم * و کسی از شما نمی‌توانست مانع او شود * مسلماً قرآن پند و اندرز پرهیزگاران است.

می‌داد بی‌شک خداوند او را با وصفی که خود فرموده به هلاکت می‌رساند و کسی نمی‌توانست مانع از آن شود و از آنجا که هلاکت و قتل او به وقوع نپیوسته، بدون شک و تردید صادق است» (تفسیر فی ضلال القرآن، سوره معارج).

رسول خدا ﷺ از بدو بی‌چگی به صداقت و امانت‌داری مشهور بود تا آنجا که مشرکین او را «صادق و امین» می‌نامیدند و در محاورات خود می‌گفتند: صادق امین آمد، صادق امین برفت... این چنین بود که رسول خدا قبل از بعثت نیز در میان قریش پرچم و نشانه صداقت و امانت بود و از موقعیت و مکانت خاصی بهره‌مند.

روایت شده مردی از بزرگان قریش در یکی از راه‌های مکه به ابوجهل برخورد کرد او را متوقف کرد سپس به او گفت: ای أبا الحکم در اینجا غیر از من و شما کسی وجود ندارد. به خدایت سوگند می‌دهم آیا محمد صادق است یا دروغگو؟ ابوجهل با صراحت تمام جواب داد: سوگند به خدا محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته. گفت: پس چه چیز شما را از پیروی او باز می‌دارد؟

ابوجهل گفت: ما با بنی هاشمیان رقابت داریم و بر مسئله رهبری و کسب فخر با آنان در نزاع هستیم، ایشان طعام دادند ما هم طعام دادیم، ایشان آب دادند، ما هم آب دادیم، ایشان بی‌نویان را پناه دادند ما هم پناه دادیم تا آنجا که همانند دو اسب در مسابقه بودیم (یعنی در همه چیز با هم مساوات و برابری داشتیم) سپس بر ما زیاده طلبی کردند و گفتند: پیغمبری از ما مبعوث گشته. ما از کجا پیغمبری در مقابل پیغمبر آنان بیاوریم؟ سوگند به خدا به او ایمان نمی‌آوریم و از او تبعیت نخواهیم ورزید. در این زمینه خداوند به منظور تسلی و دلجویی رسول خدا این آیه را فرو فرستاد: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بَيَّاتٍ اللَّهُ يَجْحَدُونَ﴾ [الأنعام: ۳۳].^۱

آری این ابوجهل دشمن خدا است که به نبوت محمد ﷺ اعتراف می‌کند اما حب رهبری و زعامت، مانع از پیروی از او می‌شود چه راست گفته آنکه گوید: «فضل آن است که دشمنان بدان گواهی دهند».

(۱) ما می‌دانیم که آنچه می‌گویند تو را غمگین می‌سازد چرا که آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می‌نمایند.

آنگاه که هرقل پادشاه روم درباره رسول خدا محمد ﷺ از ابوسفیان پسر حرب قبل از مسلمان شدنش سؤال کرد و گفت: آیا قبل از ادعای نبوت او را متهم به دروغگویی می‌کردید؟ ابوسفیان گفت: هرگز از او دروغ ندیده‌ایم! هرقل جواب عجیبی به ابوسفیان داد، «چگونه امکان دارد از دروغ گفتن با مردم خودداری ورزد اما بر خدا دروغ ببندد و از او دروغ بگوید» آری قسم به عمر حق آنچه هرقل می‌گوید منطقی محکم و قول فصل است.

دوم امانت

امانت بدین معنی است که پیغمبران امین وحی بوده، اوامر و نواهی خداوند را بدون هیچ گونه کمی و زیادی طبق فرمان الهی، به بندگان او ابلاغ نموده و کمترین تبدیل و تحریف بدان راه نداده‌اند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [الأحزاب: ۳۹].^۱ انبیاء همگی امین وحی بوده، و امر خدا را آنطور که بر آنها فرود آمده ابلاغ نموده‌اند. امکان ندارد که آلوده به خیانت شوند یا امری را که خداوند به آن مأمورشان کرده مخفی بدارند... چون خیانت با امانت منافات دارد و آیا شایسته مقام پیغمبر است که خیانت ورزد و در نصیحت امتش کوتاهی و از ابلاغ رسالت خدایی سر باز زند؟

تمامی انبیای کرام امانت خود را به وجه اکمل ادا کرده‌اند هر پیغمبری به قومش می‌گفت: ﴿وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾ [الأعراف: ۶۸].^۲

و خداوند در این باره فرماید: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْعَيْبِ بِضَئِينَ﴾ [التکویر: ۲۴].^۳ یعنی (پیغمبر) در مسئله غیب و وحی متهم نمی‌باشد، اگر همه‌ی انبیاء امین نمی‌بودند یقیناً مظاهر و نشانه‌های رسالت تغییر کرده دستخوش تبدیل و تحریف می‌شد و انسان نسبت به وحی نازله اطمینان و اعتماد کامل نمی‌داشت و به همین دلیل است که حضرت عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها در این زمینه می‌فرماید: «اگر محمد ﷺ چیزی را از

(۱) کسانی که رسالت‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند و همین بس که خدا حسابگر باشد.

(۲) من برای شما نصیحت‌کننده‌ی امینی هستم

(۳) نسبت به شما درباره‌ی غیب بخل نشان نمی‌دهد.

آنچه بر او فرود آمده کتمان می‌کرد بر او بود این آیه را کتمان کند». ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب: ۳۷].^۱ و می‌بایست این آیه را که در آن او مورد عتاب قرار گرفته مکتوم بدارد ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۱ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾ [عبس: ۱-۲].^۲ و این آیه را ﴿مَا كَانَ لِتَيْبِي أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْأُخْرَةَ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۷].^۳

از توضیحات فوق معلوم گردید که صفت امانت برای هر پیامبر و رسولی لازم و ضروری است. تا انسان‌ها همواره نسبت به سالم بودن وحی اطمینان کامل داشته باشند، و مطمئن باشد که هر چه می‌گوید و هر چه با خود آورده منشأش وحی خدایی است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].^۴

سوم تبلیغ

این صفت مخصوص رسولان است (برای انبیای غیر رسول لازم نیست مبلغ باشند) مقصود از آن اینکه رسولان احکام خدا را ابلاغ کرده و وحی را که از آسمان بر آن‌ها فرود آمده به هیچ وجه کتمان نکرده‌اند هر چند در راستای ابلاغ آن به مردم با مشکلات و اذیت فراوان روبرو گردیده باشند و از سوی افراد شرور و خراب‌کار مورد بی‌مهری و اذیت قرار گرفته باشند قرآن کریم در داستان حضرت نوح عليه السلام می‌فرماید:

(۱) تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.

(۲) چهره در هم کشید و روی بر تافت! از اینکه نابینایی به پیش او آمد.

(۳) هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد، مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید در صورتی که خداوند سرای آخرت را می‌خواهد و خداوند عزیز و حکیم است.

(۴) و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید* جز وحی و پیامی نیست که از سوی خدا بوی وحی می‌شود.

﴿قَالَ يَقَوْمَ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾﴾ [الأعراف: ۶۱-۶۲].^۱

و به نقل از حضرت صالح علیه السلام گوید: ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ﴿٧٩﴾﴾ [الأعراف: ۷۹].^۲

و درباره‌ی شعیب علیه السلام گوید: ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَأُ عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٩٣﴾﴾ [الأعراف: ۹۳].^۳ این چنین تمامی رسولان و پیغمبران را می‌بینیم که در کمال صراحت و وضوح رسالت خدایی را ابلاغ کرده و به نصیحت امت همت گماشته‌اند تا آنجا که خداوند خاتم پیغمبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را امر به تبلیغ رسالت می‌کند و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾﴾ [المائدة: ۶۷].^۴

بلی هر رسولی مکلف به تبلیغ دعوت و رسالت بوده است و امکان ندارد پیغمبری حرفی از وحی منزل کم یا زیاد کرده باشد، چون در آن صورت عملش مخالفت با امر خداوند تلقی می‌شود و خیانت به امانت محوله محسوب می‌گردد... از این رو است که بعضی از آیات منزله به واژه «قُل» که صیغه‌ی امر است خطاب به رسول شروع می‌شوند به منظور ابلاغ آنچه بدو وحی شده به امت و او بدون کم و زیاد به این کار برخاسته

(۱) گفت: ای قوم من! هیچگونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم* من مأموریت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

(۲) پس از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندرزگویان را دوست نمی‌دارید.

(۳) سپس شعیب از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام‌های پروردگارم را به شما رساندم و اندرزتان دادم پس با این حال چگونه بر حال قوم بی‌ایمان اندوه بخورم.

(۴) ای فرستاده‌ی خدا هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به مردم) ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را نرسانده‌ای خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌نماید.

است برای نمونه به این آیات توجه کنید ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸].^۱

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾﴾ [الکافرون: ۱-۲].^۲

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿١﴾﴾ [الفلق: ۱].^۳ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾﴾ [الناس: ۱].^۴

برای پیامبر ﷺ در امر تبلیغ کافی بود اوامر الهی را (بدون تقید به این واژه که بر او فرود آمده و بوسیله آن‌ها مخاطب واقع شده) به مردم ابلاغ کند اما او وحی بدون کمترین تبدیل و تحریف و ازدیاد و نقصان، حتی یک حرف آنرا ابلاغ فرمود. مثلا نگفت: «هذه سبيلي ادعو إلى الله» و نگفت: «أعوذ برب الفلق» یا «أعوذ برب الناس» بلکه امر مولا را بدون کم و کاست چنانچه از او رسیده بود ابلاغ فرمود و این دلیل بر رعایت اوج امانت در تبلیغ دعوت و رسالت است.

غرض از تبلیغ اتمام حجت بر مردم است تا در روز قیامت احدی را عذر نباشد، چون به حقیقت خداوند متعال برتر و مهربانتر از آن است که بدون تبلیغ رسالت، و رحیم‌تر از آن است که بدون گناه، کسی را عذاب دهد چنانچه خود می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾﴾ [الإسراء: ۱۵].^۵ و فرموده ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٥٩﴾﴾ [القصص: ۵۹].^۶

خداوند متعال خاتم المرسلین را مبعوث فرمود تا بیم دهنده جهانیان باشد و او را در برهه و مرحله‌ای از زمان مبعوث فرمود که جهان خالی از رسول بود و نیاز شدید به

(۱) بگو: این است راه من فرا می‌خوانم به سوی خدا بر آگاهی من و پیروانم ...

(۲) بگو: ای کافران * آنچه را که شما می‌پرستید و ما نمی‌پرستیم.

(۳) بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم.

(۴) بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم.

(۵) و ما مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیغمبری روان سازیم.

(۶) پروردگار تو هرگز شهر و دیاری را ویران نمی‌سازد مگر اینکه در کانون و مرکز آن پیغمبری را برانگیزد تا آیات ما را بر اهالی آن فرو خواند و ما شهر و دیاری را نابود نکرده و نابود نمی‌گردانیم مگر اینکه ساکنان آنجا ستمکار باشند.

منجی داشت تا راه اعتذار بر اهل کتاب (یهود و نصاری) بسته شود و نگویند: بشیر و نذیری سوی ما نیامده خداوند متعال که راستگوترین گویندگان است این موضوع را در کتاب عزیزش قرآن بیان کرده می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُولِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾﴾
[المائدة: ۱۹].^۱ آنگاه که فرموده‌ی خداوند: ﴿فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

﴿٩٤﴾ [الحجر: ۹۴].^۲ بر پیغمبر ﷺ فرود آمد بلافاصله به ابلاغ آن پرداخت و آشکارا اقدام به تبلیغ آن نمود بر بالای کوه صفا رفت و بر یکایک طوایف و تیره‌های قریش بانگ برآورد: «ای فرزندان عبدالمطلب، ای بنی فهر، ای بنی کعب...» تا اینکه همگی پیرامونش گرد آمدند سپس خطاب به ایشان فرمود: «بگویند: بینیم! اگر به شما خبر دهم که لشکری در پشت این کوه مستقر گشته و می‌خواهد بر شما بتازد حرف مرا باور می‌کنید؟».

گفتند: بلی چون هرگز از شما دروغ مشاهده نکرده‌ایم!! گفت: «شما را بیم می‌دهم که بین دو دسته عذابی شدید قرار گرفته‌اید». عمویش ابولهب گفت: نابود و هلاک شوی فقط برای همین ما را جمع کردی، خداوند در ردّ او ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾﴾ [المسد: ۱].^۳ را فرو فرستاد (سیره ابن هشام و نورالیقین).

چهارم زیرکی و هوشیاری

فطانت به معنی ذکاوت و نباهت است، هر پیغمبری که مبعوث شده از خرد و عقل سرشار و استعداد و ذکاوت خارق العاده‌ای برخوردار بوده است به فرموده خداوند

(۱) ای اهل کتاب! پیغمبر ما به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیغمبران بوده است، بیان می‌کند، تا اینکه نگویید: مژده دهنده و بیم دهنده‌ای به سوی ما نیامده است مژده دهنده و بیم‌دهنده‌ای به سوی شما آمده است و خداوند بر همه چیز توانا است.

(۲) آنچه را که بدان مأمور شده‌ای آشکار کن و از انباز قراردهندگان رو گردان.

(۳) نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد.

متعال در وصف ابراهیم خلیل گوش فرا دهیم که می فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَلِيمِينَ﴾ [الانبیاء: ۵۱].^۱

حال در موقف و دیدگاه او در مقام مناظره با قومش دقت و ورزید آیات و نشانه‌های نبوغ و استعداد سرشار، درایت و ذکاوت بی نظیر را مشاهده می کنید: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾ [۵۸] قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۹﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿۶۰﴾ قَالُوا فَأَتَوْا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿۶۱﴾ قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿۶۲﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿۶۳﴾ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۶۴﴾ ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿۶۵﴾ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿۶۶﴾ أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۶۷﴾ [الانبیاء: ۵۸-۶۷].^۲

براستی عملکرد ابراهیم نشان از اوج ذکاوت و نبوغ اوست. بت‌ها را بدست خود خرد نمود سپس تبر بت شکن را به گردن بت بزرگ انداخت تا از این طریق بر قوم نادان خود اقامه حجت کند... وقتی او را به محاکمه کشیدند از او پرسیدند: چه کسی خدایان را خرد کرده و اقدام به نابودی بت‌ها نموده؟ آیا تو این کار را انجام داده‌ای؟ ابراهیم جواب داد: من آن‌ها را خرد نکرده‌ام بلکه بت بزرگ اقدام به این کار نموده

(۱) ما هدایت و راهیابی را پیشتر در اختیار ابراهیم گذاشته بودیم و از او آگاهی داشتیم.

(۲) و همه‌ی آن‌ها را قطعه قطعه کرد، مگر بت بزرگشان را، تا به پیش آن بیایند* گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است؟ و از جمله‌ی ستمگران است* گفتند: جوانی از بت‌ها سخن می گفت که بدو ابراهیم می گویند* گفتند: او را در برابر مردم حاضر کنید تا گواهی دهند* گفتند: آیا تو ای ابراهیم! این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟ گفت: شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد! پس از آن‌ها مسئله را بپرسید اگر می توانند صحبت کنند* آنان به خود آمدند و به خویشتن گفتند: حقیقتاً شما ستمگرید* سپس آنان چرخشی زدند و عقب گرد کردند تو که می دانستی این‌ها سخن نمی گویند* گفت: آیا بجای خداوند چیزهایی را می پرستید که کمترین سود و زبانی به شما نمی رسانند؟* وای بر شما! و وای بر چیزهایی که بجای خدا می پرستید! آیا نمی فهمید؟.

چون راضی نبوده همراه با او سایر بت‌ها پرستش شوند دلیل این ادعا هم اینکه تبر را بر شانه خود نهاده و اگر حرف مرا باور ندارید از او و سایر بت‌ها سؤال کنید... در اینجا ابراهیم به هدف خود رسید و بر آنان اقامه حجت کرد که در نادانی و سفاهت به سر می‌برند، کار بجایی رسید که به خود می‌خندیدند، آری منطبق انبیاء این چنین بود.

به موضع دیگر ابراهیم علیه السلام در قبال «نمرود» سرکش و طغیانگر که ادعای خداوندی می‌کرد و می‌پنداشت باید مردم او را پرستش کنند و او پروردگار جهانیان است. توجه کنید حال به بلوغ و ذکاوت ابراهیم در مقابل این طاغوت دقت ورزید. چگونه دشمن سرسخت خود را شکست داد و دفع کرد؟ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَهِمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَهُ اللهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبرَهِمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبرَهِمُ فَإِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵۸﴾﴾

[البقرة: ۲۵۸].^۱

آری تمامی انبیاء و پیغمبران از عقل و رشد (خدا دادی) کم نظیر و از کاملترین نوع نبوغ و ذکاوت بهره‌مند بودند خداوند متعال ذکاوت خارق العاده را به آن‌ها داده بود و از فطانت و رشد، بهره وافر داشتند تا بتوانند بر مردم اقامه حجت نمایند. بلی حکمت خداند اقتضاء می‌کرد پیغمبران از کاملترین افراد بشر باشند و حجت و دلیل‌شان قوی‌تر از هر دلیل و حجتی، تا نور حق بوسیله آنان ظاهر شود و دعوت حق و صدق بر سایر دعوت‌ها تفوق و برتری یابد ﴿اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿۱۲۴﴾﴾ [الأنعام: ۱۲۴].^۲ از آنجا که بشر همواره در معرض نقص است و توان عقلی‌اش رو به ضعف می‌رود تا جایی

(۱) آیا خبری از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت: بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌گردانم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور. پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شده و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

(۲) خداوند بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. به این مجرمان از آن روی که بداندیشی می‌کردند، از جانب خداوند خواری و عذایی سخت خواهد رسید.

که بعضی از افراد در پیری به حالت از دست دادن عقل مبتلا می‌شوند... انبیای کرام در سایه رحمت خداوند همواره در قله رفیع رجحان عقلی و برتری نیروی تفکر قرار دارند، و هر چه عمر آن‌ها بالاتر رود باز هم خداوند مورد عنایتشان قرار خواهد داد و از هر گزند محفوط‌شان خواهد نمود و امکان ندارد حواس فکر و مواهب عقلی‌شان تعطیل شود این از فضل خدا است به هرکسی خود خواهد ارزانی می‌دارد.

پنجم - عاری بودن از عیوب و بیماری‌های نفرت آور

این صفت هم یکی دیگر از ویژگی‌های انبیاء کرام است، چون امکان ندارد عیبی در آفرینش و اخلاق آنان وجود داشته باشد که مایه تنفر انسان‌ها از نشستن و برخاستن با آنان شود و آن‌ها را از تبعیت و گوش دادن به ایشان باز دارد همچنانکه امکان ندارد بیماری‌هایی چون جذام، پیسی و تغییر پوستی نفرت انگیز در یکی از آن‌ها وجود داشته باشد.

هرچند آن‌ها بشرند و عوارضی که بر بشر وارد می‌شود مصون و در امان نمی‌باشند با وجود این خداوند ایشان را از عیوب و مرض‌های تنفر آور در مصون نگاه داشته است. آنچه از حضرت ایوب علیه السلام روایت شده که به مرض آنچنانی مبتلاء شد، بدنش متعفن گردید و کرم ریز شد تا آنجا که همسرش از او تنفر و کراهت داشت این سخن از باطل و کذب محض است و جزو «اسرائیلیاتی» است که تصدیق و اعتقاد به آن به هیچ وجه صحیح نیست، چون با صفات انبیاء منافات و تضاد دارد و قرآن کریم چیزی از آن ذکر نکرده است بلکه آنچه قرآن بدان پرداخته و بر آن اقتصار ورزیده اینکه به مرضی جسمی و زیان مالی مبتلاء گردید و بعد از شدت گرفتن مشکلات و مرضش و توجه او به سوی خداوند و دهان به شکر گشودن، خداوند کرب و بلاء را از او دفع کرد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَ أَلَىٰ مَسْنَىٰ الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ ﴿۸۳﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَ عَائِلَتَهُ أَهْلَهُ وَ مَثَلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرًا لِلْعَالَمِينَ ﴿۸۴﴾﴾ [الأنبياء: ۸۳-۸۴].^۱

(۱) ایوب را آنگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند بیماری به من روی آورده است و تو مهربانترین مهربانانی. دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را بر طرف ساختیم، و اولاد دو چندان بدو دادیم، محض مرحمت‌مان و تذکری برای پرستندگان.

ظاهر این آیه کریمه نشان می‌دهد ضروری که بر ایوب وارد آمد در جسم و اهل او بود و این نوع زیان همانند سایر انسان‌ها بر انبیاء نیز وارد می‌گردد چون انبیاء هم مانند سایر انسان‌ها مریض می‌شوند می‌میرند و این قبیل امراض چیزی از قدر و منزلت آنان نمی‌کاهد و مقام آن‌ها را پایین نمی‌آورد.

ششم عصمت

به خاطر اهمیت مسئله عصمت فصل کاملی به بحث از آن تخصیص داده‌ایم. خداوند توفیق دهنده و هدایت کننده بسوی راه راست است.

فصل سوم: عصمت انبیاء

- ۱- تعریف و معنای شرعی عصمت
- ۲- آیا عصمت مربوط به قبل از نبوت نیز است یا فقط مربوط به بعد از آن می باشد؟
- ۳- شبهاتی پیرامون عصمت انبیاء و رد آنها
- ۴- عصمت آدم «أبی الأنبیاء» علیه السلام
- ۵- عصمت ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام
- ۶- عصمت یوسف صدیق علیه السلام
- ۷- آیا رسول صلی الله علیه و آله و سلم اشتباه کرده است؟

عصمت انبیاء

یکی از مزایایی که پیغمبران علیهم السلام بوسیله‌ی آن از سایر انسان‌ها امتیاز یافته‌اند. دوری آن‌ها از ارتکاب معاصی، رو برتافتن از شهوات و اجتناب از هر چیزی که مخل مروت یا به هدردهنده کرامت و اسباب انحطاط قدر و منزلت انسانی است... آن‌ها از نظر اخلاقی کاملترین و از نظر عمل پاکیزه‌ترین و از حیث روان و درون تمیزترین و از نظر سیره و رفتار معطرترین انسان‌ها بوده‌اند، چرا اینطور نباشند در حالی که ایشان قدوه بشر و اسوه حسنه انسانیت به شمار رفته‌اند به همین خاطر است که خداوند جل شأنه امر کرده به ایشان اقتداء ورزیم و متخلق به اخلاق ایشان شویم و در تمامی شئون زندگی‌مان طبق روش و برنامه‌ی ایشان حرکت نماییم. خداوند فرموده:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَتْهُمْ أُقْتَدِهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۹۰].^۱ و فرموده: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].^۲

تعریف عصمت

عصمت در لغت به معنی منع کردن و بازداشتن است. گفته می‌شود «عصمته عن الطعام» یعنی او را از تناول طعام باز داشتیم و «عصمته عن الكذب» یعنی او را از دروغ

(۱) آنان کسانی‌اند که خداوند ایشان را هدایت داده است پس از هدایت ایشان پیروی کن بگو: من در برابر تبلیغ دین، پاداش و مزدی از شما نمی‌طلبم. این قرآن چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

(۲) سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند.

گفتن باز داشتیم. به همین معنی است واژه‌ی عصمت در فرموده‌ی خداوند: ﴿قَالَ سَأُوَىٰ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾ [هود: ۴۳].^۱

همچنین فرموده خداوند: ﴿وَلَقَدْ رَوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ﴾ [یوسف: ۳۲].^۲ در حدیث شریف آمده است: «أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّىٰ يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» مأمور شده‌ام با مردم به جنگ بپردازم تا آنگاه که کلمه شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله... زبان می‌آورند، هرگاه این کلمه را بر زبان جاری کردند خون و مالشان از ناحیه من محفوظ و در امان است مگر به حق اسلام و حسابشان با خدا است.

قرطبی گفته: عصمت را بدین علت عصمت گویند چون مانع از ارتکاب معاصی می‌شود.

اما در اصطلاح شرع: عصمت در اصطلاح شرع یعنی حفظ نمودن خداوند انبیاء و فرستادگان خود را از ارتکاب هر گونه معاصی و گناه و ارتکاب محرمات و منکرات... پس صفت عصمت برای انبیاء ثابت و یکی از صفاتی است که خداوند بوسیله آن بر آن‌ها ارج و احترام نهاده و آن‌ها را بر سایر انسان‌ها امتیاز بخشیده است، این نعمت گرانبهای خدایی جز انبیاء به هیچ احدی ارزانی نشده، زیرا خداوند آن‌ها را از ارتکاب گناهان کوچک و بزرگ مصون داشته... امکان ندارد گناهی از آنان صادر شود یا به مخالفت با امر خداوند برخیزند.

فلسفه این امر اینکه خداوند عز و جل دستور داده از ایشان تبعیت ورزیم و آن‌ها را سرمشق خود قرار دهیم و بر برنامه و روش آنان سیر و حرکت نماییم چون ایشان قدوه حسنه و الگوی صالحه مخلوقات و نمونه کامل بشریت بوده‌اند، بنابراین اگر وقوع معصیت از آنان صحیح باشد، معصیت به امری مشروع تبدیل می‌شود و آنگاه ملزم به پیروی از آنان نخواهیم گردید که این هم غیر صحیح است، چون انبیاء پیشوا و رهبر

(۱) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و ماوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد.

(۲) من او را به خویشتن خواندم ولی او خویشنداری و پاکدامنی کرد.

بشریت هستند و چگونه امکان دارد رهبر به فضایل امر کند و از منکرات باز دارد و خود مرتکب این اعمال گردد؟!

گناه و معاصی حاکی از خباثت درون و روح هستند و همانند کثافت و چرک که جسم را آلوده می‌کند درون را آلوده می‌نمایند لذا به هیچ وجه صحیح نیست همچو نسبتی به پیغمبران بزنیم؟ در حدیث آمده که: معصیت نجاست معنوی و درونی است. «مَنْ أَصَابَ مِنْكُمْ مِنْ هَذِهِ الْقَادُورَاتِ شَيْئًا فَلْيَسْتَتِرْ بِسِتْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَنْ يُبْدِ لَنَا صَفْحَتَهُ نُقِمْ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ».

یعنی هرکسی مرتکب یکی از این گندکاریها شود آن را پوشیده بدارد، چون هرکس صحیفه اعمال خود (گناهان خود) را بر ما نمایان بدارد مجبور هستیم حد خدا را بر او جاری کنیم.

قول به عصمت انبیاء از نظر شرع و عقل الزامی است یعنی چطور جایز است که فردی هم پیامبر باشد زیرا امکان دارد هم دزد، هم راهزن، هم شرابخوار و هم زناکار و غیر این‌ها از آلودگی‌ها و نجاساتی که او را از الگو بودن می‌اندازند آنگاه شایستگی پیروی از سوی دیگران را نخواهند داشت.

اگر سیره و رفتار پیغمبر، ملوث باشد و صفای زندگیش بوسیله گناهان آلوده گشته باشد، آیا سخنش اثرگذار خواهد بود؟

بنابراین لازم است که زندگی پیغمبر الگوی فضیلت و کرامت و درخشنده به نور هدایت، مزین به زینت عفت و طهارت و مملو از صدق و صلاح باشد و «عصمت انبیاء» معنایی جز این ندارد.

در کتاب (العقیده الإسلامية^۱ باب صفة العصمة) آمده است: «از آنجا که ثابت شد که رسول در میان امتش سرمشق است، اقتداء به او در اعمال، اعتقادات، اقوال و اخلاقش واجب است چون به شهادت خداوند او اسوه حسنه است (مگر در ویژگی‌های اختصاصی) و واجب است تمامی اعتقادات افعال، اقوال و اخلاقیاتش موافق شریعت خداوند و در راستای اطاعت از او باشد و نباید در هیچ یک از عقاید و اعمالش، اخلاق و اقوالش معصیت موجود باشد، زیرا اگر ثابت شود بعد از رسالت یکی از این معاصی از

(۱) کتابی است نفیس در زمینه‌ی عقیده اسلامی نوشته‌ی برادر بزرگوار استاد عبدالرحمن حسن جنکه‌المیدانی مدرس دانشکده شریعت و معارف اسلامی در مکه‌ی مکرمه.

رسول صادر شود معنایش چنین می‌شود که در حال معصیت نیز او را الگو بدانیم و این خود نوعی امر به معصیت تلقی می‌شود که تناقضی است آشکار.

عصمت پیغمبر از ابتدای طفولیت

خداوند متعال پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از بدو طفولیت از افعال جاهلی مصون و در امان نگه داشته است و در اوان جوانی نیز رحمت و مراقبت خداوند حافظ او بوده و تا هنگام وفات و روز نزول ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳].^۱ همچنان معصوم و مصون زندگی کرده تا مسئولیت و مشکلات دعوت را به وجه احسن ایفاء و اداء نماید.

ابن هشام در کتاب «السيرة النبوية» می‌گوید:

«فرستاده خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله در شرایطی پا به عنفوان جوانی نهاد که خداوند همچنان او را از تمامی ناپاکی‌های جاهلیت مصون نگاه داشته و زیر چتر حمایت او در مصونیت کامل می‌زیست، چرا اینطور نباشد در حالی که خداوند متعال او را برای مأموریت بسیار سنگین برگزیده است او در شرایطی پا به دوران کمال و مردانگی نهاد که از نظر مروت و مردانگی برترین افراد قومش و از حیث اخلاق زیباترین و پسندیده‌ترین آن‌ها بود. از نظر حسبه و شرافت در اوج قله شرف و از نظر رعایت حقوق همسایه بهترین و از نظر بردباری، بردبارترین و در کلام صادقترین و در امانت‌داری امین‌ترین و از جهت دوری از فحشاء و منکرات دورترین آن‌ها از ردایل اخلاقی بود. تا آنجا که در میان قومش به امین شهرت پیدا کرده بود، این شهرت از برکت اخلاق و خصال پسندیده‌اش بود.

در یکی از حوادث مربوط به دوران بچه‌گی او آمده است.

«در میان بچه‌های قریش بازی می‌کردیم سنگ‌ها را در دامن حمل و برای بازی انتقال می‌دادیم همه‌ی آن‌ها دامن را پر از سنگ می‌کردند من هرگاه می‌خواستم همانند ایشان دامن خود را بالا ببرم کسی به شدت و تکان زیاد مرا می‌گرفت و

(۱) امروز دین شما را برایتان کامل کردم.

می‌گفت: دامت را پایین بینداز و بر خود بپوشان. من دامن خود را بر خود پیچیده و سنگ‌ها را روی دوش و در دامن به خود پیچیده حمل می‌کردم»^۱.

سهیلی در تعلیق بر این داستان گوید: این داستان در حدیث شریف مربوط به هنگام بازسازی کعبه آمده که رسول الله همراه قومش سنگ می‌آورد و برای اینکه سنگ‌ها اذیت شان نکنند آن‌ها را در دامن پیچیده بر دوش حمل می‌کردند اما رسول خدا در آن هنگام در حالی که دامن بر خود پیچیده بود سنگ‌ها را بر دوش حمل می‌کرد. عمویش عباس گفت: ای برادرزاده چرا دامت را زیر سنگ‌های روی دوشت قرار نمی‌دهی؟ این کار را کرد اما فوراً بیهوش گردید.

بعد از به هوش آمدن گفت: دامنم، دامنم، دامن را بر خود پیچید آنگاه شروع به آوردن سنگ نمود. اگر این حدیث ابن اسحاق صحیح باشد بر این امر دلالت دارد که تعمیر بنای کعبه در دو نوبت (دوران بچگی و دوران جوانی او) صورت گرفته است.

آیا عصمت پیامبران قبل از نبوت است یا بعد از آن؟

علماء در اینکه آیا انبیاء قبل از نبوت نیز معصوم بوده‌اند یا اینکه معصوم بودنشان در بعد از برگزیده شدنشان به پیغمبری منحصر می‌گردد و در اینکه آیا عصمت فقط از گناهان کبیره بوده یا شامل گناهان صغیره نیز گشته است؟ اختلاف نظر داشته‌اند. بعضی گفته‌اند: آن‌ها قبل و بعد از نبوت معصوم بوده‌اند، چون رفتار و سلوک شخصی ولو در زمان قبل از شروع دعوت، اثرات فراوانی بر مستقبل و آینده‌ی دعوت خواهد داشت. پس لازم است که انبیاء دارای سیره‌ی عطرآگین و صفاء نفسی و درونی باشند تا در آینده جایی برای هیچ گونه طعن و خرده‌گیری بر دعوت آنان وجود نداشته باشد.

و در این ادعا به این آیه‌ی قرآنی که خداوند پیغمبران را از میان انسان‌های نمونه و الگو، برگزیده و از اوان طفولیت آن‌ها را زیر نظر و مراقبت خود داشته است استدلال کرده‌اند، چنانچه خطاب به حضرت موسی علیه السلام فرموده: ﴿وَلِئُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾^(۳۱) [طه: ۳۹].^۲ و آن‌ها را از برگزیدگان قرار داده است: ﴿وَأَنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ

(۱) سیره‌ی ابن هشام جلد اول ص ۱۹۴.

(۲) هدف این بود که تحت نظارت و رعایت من چنانکه باید پرورش یابی.

الْأَخْيَارِ ﴿۱۷﴾ [ص: ۴۷].^۱ پس لازم است قبل از نبوت نیز معصوم و از گناه محفوظ باشند.

اما گروه دیگر:

گروه دیگری از علماء گفته‌اند: «عصمت» انبیاء فقط به دوران بعد از نبوت اختصاص دارد و در این دوره از صغایر و کبایر مصون می‌باشند. دلیل این عده در این مدعا اینکه آن‌ها قبل از نبوت در مقامی نبوده‌اند که اطاعت و پیروی دیگران از آنان واجب باشد و چون اتباع و اقتداء برای مرحله‌ی بعد از نبوت بوده تنها در این مرحله معصوم بوده‌اند اما قبل از نبوت همانند سایر انسان‌ها زیسته‌اند، لکن سیره پاک و معطرشان در این دوره نیز، مانع از وقوع در معاصی و گناهان و سقوط در دام فحشاء و رذایل گشته است، آری هر چند قبل از نبوت معصوم نبوده‌اند اما از برکت عنایت خداوند فطرتاً محفوظ و سالم مانده‌اند.

در کتاب «العقیده الإسلامیة وأسسها» آمده است: انبیاء قبل از گزینش و انتخاب برای مقام نبوت بر دو قسم‌اند:

۱- یا قبل از نبوت به شریعتی مکلف نبوده که در این صورت عصمت برای او موضوع و مطرح نیست، چون مخالفت و معاصی تنها بعد از ورود شرع و تکلیف به آن موضوعیت دارد، در این صورت فرض بر این است که نبی و رسول قبل از نبوت مکلف نبوده در نتیجه بحث از عصمت یا عدم آن در حق او بیهوده به نظر می‌رسد، چون ذمه او از تکلیف خالی است.

اما علو فطرت و صفا درون و روح بلند و عصمت عقل و رجحان تدبیر اقتضاء می‌کند پیغمبر در میان قومش نمونه کمال و رفعت باشد و در اخلاق و معاملات و امانت‌داری و دوری از ارتکاب قبایح و اعمالی که فطرت سالم و طبیعت مستقیم از آن‌ها ابا دارند پاک و منزّه باشد.

۲- یا اینکه به شریعت رسول قبل از خود مکلف بوده است همانند حضرت لوط علیه السلام که قبل از نبوت بر شریعت عمویش ابراهیم علیه السلام بوده است، یا مانند انبیای بنی اسرائیلی پس از موسی، که قبل از نبوت مکلف به پیروی از شریعت موسوی بوده‌اند و در این حالت نیز دلیل قاطعی بر عصمت آن‌ها قبل از نبوت

(۱) ایشان در پیشگاه ما از زمره‌ی برگزیدگان بس نیک و نیکوکارند.

از صغایر و کبایر در دست نیست. اما سیره‌ی این دسته از انبیاء علیهم‌السلام آنچه در رابطه با قبل از نبوتشان به ثبوت رسیده، گواهی روشنی است بر اینکه آن‌ها دورترین انسان‌ها از رذایل اخلاقی و معاصی بزرگ و کوچک بوده‌اند. اگر احیاناً چیزی از ایشان سر زده جزو لغزش‌های نادری محسوب می‌گردد که هیچ طعنی بر شخصیت آنان بوجود نمی‌آورد. چون از فطرت عالی، صفای درون، صفا و برتری روح برخوردار بوده‌اند و مسئولیت سنگینی که در آینده بر دوششان نهاده صرفاً می‌شد ایجاب می‌کرد از این خطاها مصون باشند. در حقیقت این لغزش‌های ناچیز بدین خاطر از آن‌ها سر زده که انسان بودن آن‌ها در مقابل مردم ثابت بشود و مردم آن‌ها را از سطح انسانی بالاتر نبرند و صفات الوهیت را (که امکان ندارد به آن متصف شوند) به آن‌ها تحمیل نکنند. چرا که آن‌ها نیز همچون سایر انسان‌ها بشر و مخلوق خدایند. و تا فرق بین حالات ایشان در زمان قبل و بعد از نبوت نمایان آشکار شود.^۱

قول صحیح مورد اعتماد تمامی علماء اینک: انبیاء علیهم‌السلام به اتفاق علماء بعد از نبوت از معاصی (صغایر و کبایر) معصوم می‌باشند اما قبل از نبوت احتمال دارد لغزش‌هایی از ایشان واقع شده باشد که هیچ خللی بر مقام و شرف آن‌ها وارد نمی‌کند.

علامه قرطبی در تفسیرش «الجامع لأحكام القرآن» فرموده است: «بعد از ثبوت اینکه همگان اتفاق دارند که انبیاء از ارتکاب گناهان کبیره معصوم هستند، در اینکه آیا گناهان صغیره از آنان سر زده یا خیر، بین علماء اختلاف نظر وجود دارد. جمهور فقهاء گفته‌اند: چنانچه از تمامی کبایر معصوم هستند از تمامی گناهان صغیره نیز معصوم می‌باشند چون ما مأمور به تبعیت از ایشان در تمامی آثار افعال و سیره‌ی آنان هستیم و امر به پیروی ایشان مطلق بوده و هیچ قرینه‌ی دال بر اختصاص آن به دوران پیغمبری وجود ندارد لذا اگر صدور صغایر را از ایشان جایز بدانیم اقتداء به آنان جایز نخواهد بود، چون هر عملی که قربت و مباح و محظور و معصیت بودن آن معلوم نباشد امر به امتثال آن جایز نیست چون احتمال دارد انجامش گناه و معصیت تلقی شود.

امام ابواسحق اسفراینی، از علمای اهل سنت فرموده: هیچ گناهی از انبیاء صادر نمی‌شود، چون آن‌ها از گناهان صغیره و کبیره معصوم می‌باشند و که این از مقتضیات

معجزه است. اما گروهی قول به وقوع صغیر از ایشان کرده‌اند اما این سخن اصل و ریشه‌ای ندارد و آنچه که اکثریت علماء بر آن می‌باشند اینکه صدور و وقوع گناه از آنان جایز نیست.

بعضی از متأخرین گفته‌اند: شایان ذکر است که خداوند خود خبر داده که احتمال وقوع بعضی از گناهان از ایشان نه تنها منتفی نیست، بلکه بعضی از گناهان را به ایشان نسبت داده و بر آن توییح شان کرده است. و خود انبیاء از وقوع آن‌ها از خودشان خبر داده‌اند و از آن‌ها ابراز پشیمانی و توبه کرده‌اند تمامی این موارد در مواقعی بسیاری از قرآن مذکوراند که تأویل همگی آن‌ها غیرممکن جلوه می‌کند، هرچند بتوان برای بعضی از آن‌ها متوسل به تأویل شد. اما نکته مهم اینکه همه‌ی این موارد، از جمله‌ی لغزش‌های ناچیزی بوده‌اند که به مقام و منصب آنان لطمه نمی‌زند و از باب خطا و نسیان از آن‌ها صادر شده و این نوع خطاها نسبت به غیر ایشان حسنات محسوب و در حق آنان سیئات به شمار می‌رود. چه زیبا گفته حضرت جنید بغدادی که می‌فرماید «حسنات الأبرار سیئات المقربین» حسنات و خوبی‌های نیکوکاران گناه و خطای نزدیکان است، چرا چنین نباشد و حال آنکه شخص وزیر بر چیزی مؤاخذه می‌شود که اجیر در مقابل آن ماجور واقع می‌گردد.

قرطبی فرموده: آنچه گفته شد بدون اشکال حق است، چون هرچند نصوص قرآن شاهد و گواه وقوع گناه از پیغمبران علیهم‌السلام هستند، اما این گناهان خللی در مقام و موقعیت آنان ایجاد نکرده، بلکه خداوند خطای آن‌ها را تلافی کرده و آن‌ها را به پیغمبری برگزیده و طریقه هدایت و تزکیه را به آن‌ها ارائه کرده است صلوات و سلام خداوند بر همگی آنان باد^۱.

آیا عصمت برای غیر انبیاء نیز هست؟

عصمت برای هیچ احدی سوای انبیاء به ثبوت نرسیده است، چون هر فردی از افراد بشر در معرض خطا و اشتباه است و احتمال سر زدن عصیان از او منتفی نیست، منتها خداوند عزوجل بعضی از اولیای خود را از طریق «حفظ» و «تأیید» از ارتکاب

(۱) تفسیر قرطبی جلد اول (جزء اول) ص ۳۰۸.

کبایر و متخلق شدن به رذایل در امان نگه داشته است، این هم ناشی از لطف و کرم الهی بوده و هیچ پیوندی به «عصمت» (که خاص انبیاء است) ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [الحديد: ۲۸].^۱

نوری که این آیه کریمه بدان اشاره کرده لطف الهی است که شامل حال اولیاء و متقین و صدیقین می‌گردد و ناشی از حفظ و تأیید خدا است و هیچ مناسبتی با عصمت ندارد.

در میان اصحاب بزرگوار کسانی وجود داشته‌اند که مشمول این فضل الهی واقع شده امثال حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر بن خطاب رضی الله عنه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود خبر داده که: «خداوند حق را بر قلب و زبان عمر قرار داده است و خطاب به عمر فرموده: ﴿وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ﴾.^۲ (رواه البخاری).

بنا به آنچه گفته شد، ادعای بعضی از مخالفین مبنی بر عصمت بعضی از اشخاص (غیرانبیاء) هیچ مبنا و اساسی ندارد و صحیح نمی‌باشد و دلیل و برهانی از کتاب یا سنت دیده نمی‌شود که آن را تأیید کند، بلکه خواب و اوهام بیش نیست پس عصمت جز برای انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نبوده و نیست چون خداوند ایشان را به عنوان الگو و قدوه‌ی جهانیان قرار داده است. خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ ءَايَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عِبْدِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۳].^۳

(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید: از خدا بترسید و به پیغمبر او ایمان بیاورید، تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما دهد و نیز برای شما نوری را پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنید و شما را ببخشاید، چرا که خدا بسیار بخشاینده و مهربان است.

(۲) یعنی قسم به کسی که جانم در قبضه‌ی قدرت او است شیطان تو را (ای عمر) بر راه و طریقه‌ی مشاهده نمی‌کند مگر اینکه او راه و طریق دیگری در پیش می‌گیرد.

(۳) ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند و انجام خوبی‌ها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم و آنان تنها ما را می‌پرستیدند.

تمامی انسان‌ها (به استثنای انبیای کرام) در معرض خطا قرار دارند لهذا است که امام مالک رحمته می‌فرماید: «ما منا إلا من رد ورد علیه، إلا صاحب هذا القبر» هیچ کس از ما نیست مگر اینکه می‌تواند کلام دیگران را رد و کلامش از سوی دیگران رد شود، مگر صاحب این قبر. منظور از صاحب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به علت معصوم بودنش به هیچ وجه کلامش مردود واقع نمی‌شود.

عقیده‌ی اهل کتاب درباره‌ی انبیاء

در کنار این تصویر درخشنده و نورانی، تصویر پیغمبران بعنوان (اسوه قدوه، امام و هدایت کننده‌ی بشریت) که قرآن کریم انبیاء را به آن توصیف می‌نماید. یهودیان و مسیحیان درست عکس این را گرفته و آنچنان بر ساحت مقدس آن‌ها تاخته‌اند که نه تنها معصوم‌شان نمی‌دانند که آن‌ها را قهرمانان جرم و تاوان و رهبران فساد و بی‌اخلاقی و ارتکاب بزرگترین معاصی می‌پندارند.

در تورات (تحریف شده) بسیاری از این مزخرفات به چشم می‌خورد. از جمله آمده که یکی از انبیاء (حضرت لوط علی نبینا و آلنا علیه السلام) در شرب خمر چنان افراط و زیاده‌روی کرد که در اثر مستی با دو دختر خود همبستر شده و هر دو از طریق زنا از او حامله شدند. استغفرالله!! چه جرمی از این قبیح تر که پیغمبری بعد از شرب خمر و مست شدن با دختران خود زنا کند. چه خطرناک و فجیع است این اتهام!!

ما عین نص تورات را نقل می‌کنیم تا عقیده یهود درباره‌ی انبیاء روشن گردد و معلوم شود چه افتراء و بهتانی بر پیشانی او زده‌اند و کتاب خدا را چگونه تحریف نموده‌اند در سفر تکوین صفحه ۱۲۸ آمده:

«لوط بر کوه صعود و همراه با دو دخترش در آنجا مستقر شد و از اینکه مردمی پست و کم ارزش با ایشان هم‌نشین شود خوف بر او مستولی شد لذا با دخترانش تصمیم به مأوا گرفتن در غار نمود... دختر بزرگش خطاب به خواهر کوچک گفت: پدرمان پیر شده و در روی زمین هم مردی وجود ندارد توان هم‌بستری با ما را داشته باشد بیا شراب به خورد او بدهیم و در مستی با او همبستر شویم تا از پدرمان خلفی پیدا شده و ابتر از دنیا نرود این بود در یکی از شب‌ها شراب به خورد او دادند و او را مست کردند در این شب دختر بزرگ با او همبستر شد و او اصلاً از این همبستری خبری نداشت... چون صبح بیامد دختر بزرگ به خواهرش گفت: شب آینده نیز پدر را

مست می‌کنیم و تو با او همبستر شو تا نسلی از او بجا بماند. در آن شب نیز شراب به خورد او دادند و دختر کوچک با او همبستر شد و پدر را از همبستری او نیز اطلاع پیدا نکرد هر دو دختر از پدر حامله شدند اولی پسری به نام (مواب) به دنیا آورد که پدر طایفه‌ی موابین (تا امروز نیز) به شمار می‌رود و دومی پسری به نام عمان به دنیا آورد که پدر عمانیها به شمار می‌رود».

در باب ۳۸ سفر تکوین صفحه ۱۲۸ آمده که: «یهودا پسر یعقوب با همسر پسرش همبستر شد و دوقلویی به نام‌های «فارض و زارح» از این زنا دنیا آورد و داود و سلیمان و عیسی همگی از اولاد فارض هستند. در باب اول از انجیل متی نیز به این مطلب تصریح شده:

می‌گویند: حضرت داود با همسر «اوریا» یکی از فرماندهان لشکرش زنا کرد و از راه زنا از او حامله شد بعد شوهر او را از راه خدعه و نیرنگ به قتل رساند و زن را به عقد خود درآورد در باب یازده از سفر «صموئیل» به این مطلب تصریح شده است.

خطرناک و تلخ تر از همه‌ی این موارد: یهودی‌ها عقیده دارند که حضرت سلیمان علیه السلام در آخر عمر مرتد گردید و بعد از ارتداد بت‌ها را می‌پرستید و معابدی برای بت‌پرستی بنا نهاد این مطلب در باب یازده از سفر «الملوک الأول» آمده است. با این وصف چه جای برای احترام انبیاء باقی می‌ماند و اگر این تاریخ ایشان باشد چگونه می‌توان به آن‌ها اقتدا کرد، می‌گساران، عربده بازان، زنا کاران، خون ریزان و بت پرستان؟! چگونه شایستگی اقتداء و تبعیت را دارند!!؟

این بود شمه‌ای از عقاید یهود پیرامون انبیای شان، که همگی کذب و افتراء و بهتان است و ما عقیده داریم که امثال این مزخرفات از انبیاء دور است و دست تحریف یهود این اراجیف را بر تورات افزوده چه تورات منزل خدایی که بر حضرت موسی فرود آمده از این بهتان‌ها پاک است.

اما نصاری بنابه اعتقادی که به الوهیت حضرت عیسی علیه السلام دارند تنها او را معصوم می‌دانند و می‌پندارند سایر انبیاء معصوم نیستند تمامی انسان‌ها (اعم از انبیاء و غیر) مرتکب خطا می‌شوند و جز حضرت مسیح و نجات دهنده و شفיעی که بتواند دیگران را نجات دهد وجود ندارد، چون کسی که خود خطاکار باشد (در حد تعبیر انجیل) نمی‌تواند برای خطاکار دیگری واسطه‌گری کند.

مسیحی‌ها بر پایه این اندیشه عقیده‌ای دارند که در پوچی و انحراف دست کمی از عقاید یهود ندارد و آن اینکه تمامی انبیاء (جز عیسی) مرتکب گناه و خطا شده‌اند اما عقل و نقل این عقیده را قبول ندارند.

مرحوم محمد رشید رضا در کتاب وحی محمدی می‌گوید:

اگر فلسفه‌ی ارسال انبیاء به سوی بشر هدایت و تزکیه‌ی درون انسان‌ها آن‌ها باشد، تا احوالشان در دنیا اصلاح و استعداد زندگی بهتر در آخرت را پیدا کنند. این هدف جز با معصوم بودن پیغمبران تحقق پیدا نمی‌کند عصمت برای آن‌ها از این جهت لازم است که مردم آن‌ها را الگوی خود قرار دهند و سیره و اعمال ایشان را سرمشق خود قرار داده و خود به شریعت و آدابی که به ابلاغ آن همت می‌گمارند ملتزم باشند. از اینجا است که علمای ما می‌گویند: انبیاء معصوم از رذایل دور بوده‌اند تا آنجا که گروهی، قول به عصمت ایشان از صغیر و کبیر، قبل از نبوت و بعد از آن نموده‌اند و بعضی گفته‌اند: ساحت انبیاء از هر صغیره‌ای که موجب بی‌آبرویی و پستی او شود پاک و مبرا است.

اما اهل کتاب به این عصمت باور ندارند و کتب مقدّس ایشان بعضی از انبیاء را متهم به گناهان کبیره منافی اسوه حسنه بودن می‌نمایند حتی پا را از این فراتر نهاده آن‌ها را عامل اشاعه فساد و شرارت معرفی کرده‌اند.

گروهی از نصاری اعتقاد به عدم عصمت انبیاء را دلیل حقانیت عقیده خود می‌دانند و می‌گویند: چون تنها عیسی رب و اله است فقط او معصوم می‌باشد و تنها او نجات‌دهنده انسان‌ها از گناه است که بی‌شک تمامی انسان‌ها به تبعیت از پدر بزرگ خود حضرت آدم ناگزیر به آلودگی به آن می‌باشند و جز او نجات دهنده و شفיעی ندارند، چون هیچ خطا کاری نمی‌تواند خطا کننده چون خود را نجات دهد. این عقیده شرک‌آلود مخالف با عقل و دین و کتب آسمانی است و ریشه در ادیان بت پرستی هندی دارد.

اما کتاب‌های مقدس عهد (قدیم و جدید) آن‌ها (که به عقیده ما تحریف شده هستند) به عصمت و دوری انبیاء از گناهان صغیره و کبیره گواهی می‌دهند تا چه رسد به اینکه عصیان در مقابل دستورات خداوند را، به آن‌ها نسبت دهند.

(یوحنا معمدان) که همان یحیی پسر زکریا می‌باشد هرگز به هیچ گناهی متهم نشده بلکه به گواهی تمامی انجیل‌ها در عصمت و طهارت نفس بر حضرت مسیح هم

سبقت گرفته است. در انجیل (لوقا) آمده: او (یحیی) در پیشگاه پروردگار بزرگوار و محترم است، هرگز تن به آلودگی خمر و سایر مسکرات نداده و از هنگامی که در شکم مادر بوده مظهر روح القدس به شمار رفته.

در همان انجیل آمده: (دست پروردگار با او بود).

حضرت مسیح درباره او فرموده: (حق این است که من به شما می گویم برآستی در میان تولد یافتگان از زنان مردی برتر از یوحنا معمدان یافت نمی شود) (انجیل متی اصحاح ۱۱).

در حالی که به گواهی انجیل ها حضرت مسیح صلی الله علیه و آله به مادر و برادران توهین نمود و به آن ها اجازه نداد بر او وارد شوند که از او تقاضای ملاقات نمودند تا با او به گفتگو بنشینند. در انجیل لوقا آمده به او (مسیح) خبر دادند که: مادر و برادرانت دم در ایستاده اند و انتظار ملاقات تو را می کشند در جواب فرمود: مادر و برادران من کسانی هستند که کلام خدا را می شنوند و بدان عمل می نمایند.

محمد رشید رضا می گوید:

بلی چنانچه در جای دیگری از انجیل تصریح شده برادران مسیح به او ایمان نداشتند اما آیا مادرشان چنین بود؟ آیا مسیح جزای مادر خود را اینچنین داد؟ در حالیکه خداوند به انسان ها توصیه می کند نسبت به والدین خود نیکی کنند ولو مشرک باشند. گذشته از این مگر خداوند، حضرت مریم را بر تمامی زنان عالم برتری نداده است؟ توهین به مادر در تمامی شرایع و ادیان نکوهیده و ناپسند است... ما ساحت مقدس عیسی را از این افتراء مبرا می دانیم^۱.

خلاصه دیدگاه و عقیده ی مسلمانان در ارتباط با پیامبران همان دیدگاه حقگرای است که قرآن کریم مبین و مبلغ آن می باشد و سیره ی مطهر و پاک ایشان گواه آن است و مقام شامخ ایشان آنرا ایجاب می کند. قول به عصمت انبیاء و اعتقاد به طهارت و زهت ایشان با نصوص قرآن مجید اتفاق و همخوانی دارد که آن ها را به عنوان پیشوای دین و دنیا و حاملین پرچم دعوت و هدایت برای جهانیان معرفی کرده است. خداوند متعال در این زمینه می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبْدِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۳].^۱

آن‌ها (انبیاء) را پیشوایانی قرار داده‌ایم که به امر و فرمان ما رهنمون می‌شوند، انجام خیرات و اقامه نماز و ایتاء زکات را به آن‌ها وحی کرده‌ایم و برای ما از عبادت گران بوده‌اند.

لازم است که شخص قدوه، کامل باشد و بر پیغمبر لازم است که معصوم باشد. خرد مقتضی این است و شرع نیز این را واجب می‌داند. در مباحث آینده انشاءالله به رفع شبهاتی پیرامون عصمت انبیاء خواهیم پرداخت تا حق بهتر روشن شود و نور آن گسترش یابد خداوند ولی ما و بهترین وکیل است.

شبهاتی پیرامون عصمت انبیاء

کسی از باب اعتراض می‌گوید: چگونه امکان دارد انبیاء معصوم باشند در حالیکه خداوند در قرآن کریم بعضی از خطاها و مخالفت‌ها را به بعضی نسبت داده و برای برخی از ایشان اثبات گناه و معصیت نموده است؟!

نسبت به حضرت آدم فرموده: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ [طه: ۱۲۱].^۲

درباره حضرت نوح می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَعْطِكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [هود: ۴۶].^۳

خطاب به حضرت سیدالمرسلین محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ۲].^۴

در جواب این شبهات می‌گوییم: عصمت انبیاء به دلالت نصوص قرآن کریم و به اقتضای منطق سلیم علمی ثابت است. چون اگر پیغمبران در تمامی اعمال و رفتارها

(۱) ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند و انجام خوبی‌ها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم و آنان تنها ما را می‌پرستیدند.

(۲) بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سر پیچی کرد و گمراه شد.

(۳) و من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی.

(۴) هدف این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد...

نمونه کمال و فضل و شرافت و طهارت نباشند، اگر عصمت جزو صفات ایشان نباشد خداوند مکلفین را به تبعیت و پیروی از آنها در تمامی اعمال و رفتارها امر نمی‌نماید: و آنچه در برخی از نصوص آمده دال بر اینکه برخی از معاصی و مخالفت از برخی از پیغمبران به ثبوت رسیده حمل بر وجوه زیر می‌شود.

- ۱- این قبیل اعمال جزو معاصی نبوده و داخل در محدوده خلاف الأولی هستند.
- ۲- آنها معاصی نبوده بلکه جزو خطاهای اجتهادی بوده‌اند.
- ۳- بر فرض معاصی بودن آنها مهم نیستند زیرا مربوط به زمان قبل از نبوت می‌باشند.

معصیت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام

معصیت آدم که در قرآن بدان تصریح شده:

﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾ [طه: ۱۲۱].^۱

این معصیت و مخالفت مربوط به زمان قبل از نبوت است بدلیل ﴿ثُمَّ أَجْتَبَهُ رَبُّهُ﴾ [طه: ۱۲۲]. اجتناب بمعنی برگزیدن برای مقام نبوت است بنابراین معصیت قبل از نبوت از او صادر گردیده.

علاوه بر این سخن دیگری هست مبنی بر اینکه آدم عَلَيْهِ السَّلَام از روی نیشان اقدام به خوردن از شجره ممنوعه کرد. بدلیل:

﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِیْ وَلَمْ يَجِدْ لَهُ وِعْرَمًا﴾ [طه: ۱۱۵].^۲

عده دیگری گفته‌اند: وقتی آدم از خوردن، از آن درخت، منع گردید استنباط آدم این بود که از خود آن درخت منع گردیده نه از جنس آن، لذا می‌تواند از ثمره درخت

(۱) سر انجام هردو نفر از آن خوردند عورت خود را دیدند و شروع کردند به اینکه برگ‌های درختان بهشت را بر خود بیچند و بچسبانند، بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد.

(۲) در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

دیگری از همان جنس، بخورد بدین صورت در مخالفت افتاد و این کارش از روی اجتهاد بود نه از سر عمد عصیان و اصرار بر مخالفت.

اقرب الأقوال به حقیقت در این زمینه، قول به تناول آدم از شجره ممنوعه از سر نسیان است که نسیان باعث برداشتن گناه از فاعل می‌شود؛ چنانچه حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأُ وَالنَّسِيَانُ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ» یعنی: از امتم، خطا و فراموش کاری و آنچه که به اجبار انجام می‌دهند، برداشته شده است (و آن‌ها در این حالات گناهکار محسوب نمی‌شوند).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶].^۱ و گناه آدم از سر عمد و عزم نبود بدلیل آیه سابق که ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].^۲

این سخن و دیدگاه مختار برخی از مفسرین چون قرطبی و ابن عربی می‌باشد یا اینکه بگوییم: معصیت قبل از نبوت، از آدم سرزده و این قولی است که صاحب تفسیر المنار آن را برگزیده است.

در المنار جلد اول صفحه ۳۸۰ آمده:

«اما مسئله عصمت آدم، مشی بر طریقه و روش سلف ما را بر آن می‌دارد که عصیان و توبه از امور متشابه، همانند سایر اموری که در داستان آمده، امری است که عقل میل به قبول ظاهر آنرا ندارد، لذا می‌توان گفت: این مخالفت قبل از گزینش به مقام نبوت از او صادر گردیده چنانچه خداوند فرمود: ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].^۳ و اتفاق بر این است که بعد از گمارده شدن به مقام نبوت گناهی از ایشان صادر نشده، و احتمال دارد آنچه از آدم صادر شده از روی نسیان بوده باشد اما از بابت عظمت شأن آن، عصیان نام گرفته، و نسیان و سهو، هیچکدام، منافی عصمت نمی‌باشند».

ابن العربی رحمه الله رأی اول را ترجیح داده و فرموده: مخالفت آدم ﷺ به سبب نسیان بوده است در کتاب احکام القرآن جلد سه، صفحه ۱۲۴۹، آمده:

(۱) پروردگارا، ما را [به عقوبت آنچه] اگر فراموش یا خطا کنیم، مگیر.

(۲) اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

(۳) اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

«در رابطه با تنزیه ساحت مقدس انبیاء^{علیهم السلام} از آنچه که شایسته‌ی منزلت و شأن ایشان نمی‌باشد سخن بسیار رفته و افراد نادان تهمت‌های ناروای از قبیل وقوع گناه عمدی از آنان و عالمانه اقدام به گناه نمودن را به ایشان نسبت داده‌اند.

پناه بر خدا در جایی که مسلمانان متوسط از این قبیل گناهان خودداری می‌ورزند چگونه امکان دارد که پیغمبران از ارتکاب آن‌ها خودداری نکنند... اما خداوند متعال طبق حکمت نافذ و قضای قبلی خود حضرت آدم^{علیه السلام} را گرفتار مخالفت کرده و از سر تعدم و نسیان مبتلا به گناه شد. در مورد تعدم آن گفته شده: ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ وَفَعَوَىٰ﴾ [طه: ۱۲۱].^۱ و در مقام بیان دلیل نسیانش گفته شده: ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].^۲

نظیر این آیه چنین است که کسی سوگند بخورد هرگز وارد خان‌های نشود سپس سوگند خود را فراموش کند و عمداً داخل آن شود یا برای سوگند خویش دست به دامن یک تأویل خطا گردد او در همچو صورتی عامد و فراموشکار است و متعلق عمد غیر از متعلق نسیان می‌باشد... و مولی حق دارد از روی تحقیر و تعذیب به بنده‌ی خود بگوید: عصیان ورزیده‌ای، بعد از فضل خویش عصیان او را حمل بر نسیان کرده و بگوید فراموش کرده‌ای.

ابن العربی^{رحمته الله} در دنباله‌ی کلام خود می‌فرماید:

هیچ کس از ما امروز حق ندارد بصورت مستقیم از عصیان آدم خبر دهد؛ مگر در مقام نقل فرموده خداوند یا کلام رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} اما اینکه از خود و مستقلاً بگوید: آدم عصیان ورزیده جایز نیست، این جسارت و گستاخی نسبت به نزدیکترین آباء و اجدادمان جایز نمی‌باشد چه رسد به حضرت آدم ابوالبشر پیغمبر بزرگواری که خداوند او را معذور دانسته و از سر تقصیر او در گذشته و توبه او را قبول و او را بخشیده است. علامه قرطبی^{رحمته الله} می‌فرماید:

(۱) بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد.

(۲) در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

«اختلاف کرده‌اند که علیرغم تهدید شدید چگونه از شجره‌ی ممنوعه خوردند در حالی که خداوند فرموده: ﴿فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۳۵].^۱ گروهی در جواب گفته‌اند: از درختی غیر از درخت مشار إليها خورده‌اند زیرا به تأویل خویش نهی را از یک درخت پنداشته بودند نه از جنس آن درخت. گروه دیگر گفته‌اند: از روی فراموشی از آن خوردند و این برداشت صحیح است چون خداوند بدان خبر داده و فرموده ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].^۲ اما چون لازم می‌آید که پیامبران به جهت کثرت معارف و مقام بالایی که دارند، بیشتر از انسان‌های (معمولی) در ارتباط با اعمال و رفتار خود جانب احتیاط و مراقبت را پیشه کنند، این سهل‌انگاری که آدم در راستای یادآوری آن نهی خدایی از خود نشان داد، موجب شد که وی از ناحیه‌ی خداوند بعنوان «عاصی» یعنی مخالف، مطرح شود. ابو امامه می‌گوید: اگر بردباری‌های فرزندان آدم را از همان روزی که خداوند خلائق را آفرید، تا روز قیامت فرا می‌رسد، در یک کفه‌ی ترازو و بردباری و شکیبایی آدم را در کفه‌ی دیگر آن قرار بدهند، به یقین کفه‌ی ترازوی بردباری آدم سنگین‌تر می‌شد. خداوند فرموده است: ﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ (تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۰۶).

بنابراین از اقوال علماء و مفسرین برای ما روشن می‌شود که حضرت آدم عليه السلام از سر عمد اقدام به مخالفت با امر خداوند نکرده بلکه خوردن از شجره‌ی ممنوعه از روی تأویل و بر اساس اجتهاد بود یا از باب فراموش نمودن امر خداوند اقدام به آن نمود. در نتیجه، خداوند، با اخراج او از بهشت، فرو فرستادن او به زمین، او را سرزنش و توبیخ کرد. البته این کار، بنا به مقتضای حکمت سابق الهی انجام گرفته است. پس برای ما جایز نیست او را متهم به عصیان نمائیم، چون آنچه از او صادر شده از باب فراموشکاری بوده و در عین حال درست نیست، که نسبت به وی اسائهی ادب کنیم

(۱) چه از ستمکاران خواهید شد.

(۲) در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

به ویژه بعد از آنکه قرآن درباره‌ی وی می‌گوید: ﴿ثُمَّ أَجْتَبَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ﴾ [طه: ۱۲۲].^۱ او را متهم به عصیان و رزیم!

عصمت ابراهیم علیه السلام

نسبت به ابراهیم خلیل علیه السلام بعضی از نصوص کتاب و سنت وجود دارد که ظاهر آن‌ها حکایت از عدم عصمت دارد اما این ظاهر مقصود نبوده و با نصوص دیگر تعارض دارد و لازم است به هنگام جمع و توفیق بین نصوص، آن‌ها را طوری فهمید که با عقیده مسلمانان راجع به عصمت انبیاء اتفاق داشته باشد.

نص اول در سوره انعام آمده و می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى السَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾﴾ [الأنعام: ۷۶-۷۹].^۲

ظاهر این آیات نشان می‌دهد که حضرت ابراهیم در مورد خداوند شک داشته و از عظمت و قدرت او بی‌خبر بوده و نمی‌دانست خدا که مستحق عبادت و پرستش است کیست؟

بعضی از انسان‌ها می‌پندارند ابراهیم از عقاید و افکار مردمی که در محیط ایشان می‌زیست متأثر بوده و در بدو عمر همراه و همگان با ایشان به پرستش ستارگان و ماه

(۱) سپس پروردگارش او را برگزیده و توبه‌اش را پذیرفت و رهنمودش کرد.

(۲) هنگامی که شب او را در بر گرفت ستاره‌ای را دید گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم* و هنگامی که ماه را در حال طلوع دید گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که غروب کرد، گفت: اگر پروردگار مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره‌ی قوم گمراه خواهم بود.* و هنگامی که خورشید را در حال طلوع دید گفت: این پروردگار من است این بزرگتر اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بیگمان من از آنچه نیاز خدا می‌کنید بیزارم* بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من بکنارم و از زمره‌ی مشرکان نیستم.

و خورشید مشغول بوده است، چنین ظنی نسبت به ابراهیم خطای روشن است که جز از کسی که به صفات انبیاء آشنا نیست و معانی قرآن را درک نکرده صادر نمی‌شود. خداوند عَلَّامٌ در ارتباط با پیغمبر و خلیل خودش ابراهیم عَلَّامٌ خبر داده، که او را بر ملکوت آسمان‌ها و زمین مطلع گردانیده و او از مؤمنین کامل ایمان و موحدین اهل یقین بوده است و خداوند از بدو کودکی به او کمال رشد عطا کرده بود و جهت‌های انکارناپذیری، به او ارزانی داشته بود که پشت معاندین و مخالفین او را می‌شکست و در مقام استدلال و اقامه‌ی برهان بر وجود خدای یگانه‌ی واحد، کسی بر او غلبه نمی‌کرد، برای تأیید این مطلب به سرآغاز این آیات جان بخش گوش کنیم که چگونه بر یقین ابراهیم عَلَّامٌ و ایمان او اقامه برهان می‌کند.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازِرْ أَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرَأَيْتَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٧٥﴾ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَحِبُّ الأَفْلِينَ ﴿٧٦﴾﴾ [الأنعام: ٧٤-٧٦].^۱

خداوند عز و جل حجت‌های قانع‌کننده و براهین ساطعه را به ابراهیم عنایت کرده بود که با بهره‌گیری از آن‌ها توانست بر وجود خداوند صانع و حکیم اقامه‌ی حجت نماید او در مقام مجادله با پدرش گفت: ﴿أَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً﴾ [الأنعام: ٧٤].^۲ آیا بت‌ها را بعنوان خدا اتخاذ می‌نمائید؟ سپس پدر و قومش را بدلیل پرستش بت‌های غیر بینا و غیرشنوا و بی‌قدرت متهم به گمراهی می‌نماید و می‌گوید: ﴿إِنِّي أَرَأَيْتَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الأنعام: ٧٤].^۳ «همانا تو و قومت را در گمراهی آشکار می‌بینم». سپس از ناحیه‌ی خداوند، دلیلی مبنی بر به کمال رسیدن ایمان ابراهیم ذکر می‌شود:

(۱) و بدانگاه ه ابراهیم به پدر خود آذر گفت: آیا بت‌هایی را به خدایی می‌گیری!! به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم* و همانگونه ملک عظیم آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمره‌ی یاورمندان راستین شود* هنگامی که شب او را در بر گرفت ستاره‌ای را دید گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم.

(۲) آیا به تنهایی را به خدایی می‌گیری.

(۳) به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم.

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۱ [الأنعام: ۷۵].^۱ «و این چنان نشان می‌دهیم به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را تا از اهل یقین باشد».

آیاتی که در پی این آیه آمده‌اند صرفاً در مقام استدلال بر وجود خداوند و اقامه‌ی حجت بر قوم او هستند طوری که ابراهیم تا سطح فهم و ادراک ایشان به خود تنزل می‌دهد و طبق عقاید ایشان با آن‌ها پیش می‌رود. آنگاه که ستاره طلوع می‌کند، می‌گوید: این خدای من است سپس چون ستاره غروب کرد و ماه بر آمد فرمود: این خدای من است و چون ماه غروب کرد و خورشید برآمد فرمود: این خدای من است. تا از این طریق عقاید پوچ و بی‌اساس آن‌ها را با منطق سلیم به ابطال کشاند، به همین خاطر است که خداوند عزوجل این داستان را با این جمله خاتمه می‌دهد که: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾^۲ [الأنعام: ۸۳].^۲

«این است حجت و دلیل روشن ما که در مقام احتجاج، بر قومش به ابراهیم بخشیدیم هر که، که خود بخوایم درجات او را ترفیع خواهیم بخشید همانا خدای تو حکیم و دانا است».

از توضیحات فوق روشن گردید که سخن ابراهیم ناشی از مشکوک بودن او در وجود خدا یا جهل به آفریدگار سبحان نبوده است... بلکه می‌خواست از این طریق بر گمراهی قومش اقامه حجت نماید و با دلایل قاطع و کوبنده آن‌ها را به تسلیم وا دارد. (ابن العربی) در احکام القرآن می‌گوید:

حجت بالغه‌ای که خداوند به ابراهیم علیه السلام بخشیده بود که بر توحید و بیان عصمت او، از جهل به خدا شک در ذات او دلالت دارد و آنچه بین او و قومش رخ داد در مقام احتجاج بود نه اعتقاد^۳.

(۱) و همانگونه ملک عظیم آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمره‌ی یاورمندان شود.

(۲) این‌ها دلایل ما بود که آن‌ها را به ابراهیم عطاء کردیم در برابر قوم خود درجات هرکس را بخوایم بالا می‌بریم پروردگار تو حکیم آگاه است.

(۳) احکام القرآن جلد ۲ ص ۷۳۲.

با توجه به آنچه گذشت هرکس در توحید ابراهیم مشکوک باشد و بیندارد او خورشید و ستارگان را پرستش نموده، در واقع در فهم خود به خطا افتاده و از حق دوری گزیده و از صفات انبیاء و مرسلین بی اطلاع است... چگونه امکان دارد به این انحراف و گمراهی اعتقادی مبتلاء گشته باشد و حال اینکه خداوند قبل از نبوت رشد عقل را به او بخشیده بود ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا اِبْرٰهٖمَ رُشْدَهٗۙ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهٖۙ عَلٰمِیْنَ ﴿۵۱﴾ [الانبیاء: ۵۱].^۱ به درستی که داده بودیم ابراهیم را رشد و کمال عقل، قبل از نبوت و ما به او عالم بودیم.

نص دوم که از آن بوی عدم عصمت حضرت ابراهیم استشمام می شود آیه: ﴿وَإِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اَرِنِیْ كَیْفَ تُحٰی الْمَوْتٰیؕ قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْؕ قَالَ بَلٰی وَّلٰكِن لَّیُظْمِنُ قَلْبِیؕ قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَیْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰی كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یٰۤاَتِیْنٰكَ سَعِیًّا وَاَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ حَكِیْمٌ ﴿۲۶۰﴾ [البقرة: ۲۶۰].^۲

از ظاهر این نص قرآنی استنباط می شود که ابراهیم در قدرت خداوند بر زنده کردن مردگان شک داشته است. اما این استنباط نادرست است. پناه بر خدا از این توهم غلط که ابراهیم در قدرت خدا بر زنده کردن مرده ها شک کرده باشد.

او أبوالانبیاء و پایه گذار توحید بود، اولین کسی بود که خانه کعبه را به منظور پرستش خدا تأسیس کرد با توجه به این موارد، توهم شک در معاد برای او معنی ندارد. دیگر اینکه ابراهیم از ماهیت احیاء اموات سؤال نکرد بلکه از کیفیت آن سؤال کرد. نگفت: «خدایا تو بر احیاء مرده ها قدرت داری؟» بلکه گفت: خدایا به من نشان ده چگونه مرده ها را زنده می کنی؟ و معلوم است که سؤال از کیفیت و چگونگی به منظور اطلاع بیشتر پیدا کردن و پی بردن به رموز و اسرار زنده کردن مرده ها است.

شیخ احمد منیر در شرح خویش بر تفسیر کشف می گوید:

(۱) ما هدایت راهیابی را پیشتر در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و بر آگاهی داشتیم.

(۲) هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی. گفت: مگر ایمان نیاورده ای؟! گفت: چرا! ولی تا اطمینان قلب پیدا کنم، چهار تا از پرندگان را بگیر و آن ها را به خود نزدیک گردان سپس بر سر هر کوهی قسمتی از آن ها را بگذار، بعد آن ها را بخوان، به سرعت به سوی تو خواهند آمد و بدان که خداوند چیره و با حکمت است.

«سؤال ابراهیم خلیل که فرمود: «چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی؟» از سرشک و گمان در قدرت خدا بر احیای مرده‌ها نبوده است بلکه سؤال از کیفیت احیای اموات بود و برای صحت ایمان احاطه به تمامی جوانب آن شرط نمی‌باشد. ابراهیم خواهان اطلاع بر چیزی بود که وجود ایمان متوقف بر علم بدان نیست. طرح سؤال با صیغه‌ی استفهام (کیف) و موضوع آن که سؤال از حالت بود نه ماهیت دلیل بر مدعای ماست.

نظیر این سؤال مثل اینکه: کسی بگوید: زید چگونه بر مردم حکم می‌کند؟ سائل در اینکه زید بر مردم حکم می‌کند شک ندارد، اما از کیفیت و چگونگی حکم او سؤال دارد، نه از ثبوت آن.

اگر کسانی به خیال بیندارند که ابراهیم در مسئله زنده کردن مرده‌ها مشکوک بوده شایسته است به فرموده رسول خدا گوش فرا دهند تا هرگونه شک و شبهه‌ای از خانه دلشان رخت بریندد. رسول خدا فرموده: «ما بیشتر از ابراهیم شایسته‌ی شک هستیم» یعنی ما که بیشتر از ابراهیم شایسته شک در زمینه زنده شدن مرده‌ها می‌باشیم هیچ شکی در دل نداریم که خداوند آن‌ها را دوباره زنده خواهد کرد. و در جایی که ما شک نداشته باشیم امکان ندارد که ابراهیم مشکوک بوده باشد و منظور از جمله ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ﴾ آیا ایمان نداری؟ فقط همین بود که ابراهیم از سر صدق و اخلاص بگوید: بلی ایمان دارم. تا زمینه‌ی هیچ شبهه‌ای باقی نماند و احتمال موجود در سؤال او دفع شود^۱.

سید قطب شهید در تفسیر فی ظلال القرآن ذیل این آیه می‌فرماید:

«انتظار شدیدی که ابراهیم علیه السلام برای فهم و شناخت سرّ حقیقت آفرینش خداوند در خود احساس می‌کرد او را بر این داشت چنین سؤالی مطرح کند، این انتظار در کسی (ابراهیم) وجود دارد که راجع، خاضع، حلیم، مؤمن، راضی، عابد، از خدا نزدیک تر و برگزیده‌ی اوست. وقتی این انتظار در ابراهیم بوجود می‌آید ناگزیر از احساس درونی خود پرده برمی‌دارد و می‌خواهد سر آفرینش خدایی را درک کرده و بفهمد که چگونه مرزها را زنده می‌نماید؟!»

(۱) تفسیر کشاف جلد اول ص ۳۰۸.

این انتظار هیچ ربطی به وجود ایمان و ثبات و کمال و استقرار آن ندارد و به منظور طلب برهان و تقویت ایمان نمی‌باشد... بلکه مسئله چیزی دیگر است... و طعم دیگری را دارد... آن مسئله، مسئله‌ی اشتیاق و علاقه‌ی روانی و روحی برای سردرآوردن از اوضاع و احوال اسرار صُنْع الهی، در اثنای وقوع فعلی و عملی آن باشد. بدیهی است که طعم و مزه‌ی این اقدام و تجربه در کیان انسانی طعم و مزه‌ی دیگری است که با طعم و مزه‌ی ایمان به غیب کاملاً تفاوت دارد. گرچه آن انسان همان ابراهیم خلیل باشد که با خداوند سخن می‌گوید و خداوند با او سخن می‌گوید و فراتر از این، ایمان وجود ندارد (ابراهیم با درخواست فوق) در پی آن نیست که برای ایمان خود، دلیلی بیابد، بلکه خواست، دست قدرت خدایی را به صورت عملی مشاهده نماید، تا طعم و مزه‌ی این اوضاع و احوال را بچشد، از آن لذت ببرد، در فضای آن بیارامد و با آن زندگی کند و این امر دیگری، غیر از آن ایمانی است که بعد از آن ایمانی وجود ندارد»^۱.

موضوع دروغ‌های سه گانه

اما موضوعی که در سنت رسول خدا ﷺ آمده و ظاهر آن اشاره به معصوم نبودن حضرت ابراهیم، علی نبینا وعلیه السلام دارد. رسول ﷺ می‌فرماید:

«حضرت ابراهیم جز در سه مورد مرتکب دروغگویی نشده. دو مورد آن درباره‌ی ذات خدا بود (یعنی در قرآن ذکر شده است). اول آنگاه که فرمود: «من مریض هستم» و دوم وقتی فرمود: «بلکه بت بزرگتر آن‌ها این کار را با آن‌ها کرده» و سومی وقتی همراه با همسرش حضرت سارا خاتون بر طاغوتی گذر کرد. بدو گفتند: مردی به اینجا آمده و زن بسیار زیبایی همراه دارد. بدنبال ابراهیم فرستاد و پرسید این زن با تو چه نسبتی دارد؟ فرمود: خواهرم است.

پس به سوی خانواده‌اش برگشت و گفت: اگر این ظالم بداند تو همسر من هستی بر من غلبه کرده و تو را از من خواهد گرفت اگر از تو پرسید: بگو: خواهر من هستی.

در واقع تو خواهر دینی منی چون بر این کره خاکی جز من و شما موحد دیگری وجود ندارد. طاغوت بدنبال سارا فرستاد او را به نزدش آوردند حضرت ابراهیم ﷺ به اقامه نماز مشغول گردید. چون سارا به نزد طاغوت درآمد خواست به او نزدیک شود، زمین او را تا زانو بگرفت. گفت: از خدا طلب کن رهایم کند خطری از جانب من تو را

تهدید نخواهد کرد... حضرت سارا برایش دعا کرد و آزاد گردید... دوباره قصد تعرض نمود... زمین شدیدتر از دفعه قبل او را بگرفت... گفت: برایم دعا کن آزاد شوم... زبانی از طرف من به تو نخواهد رسید. برایش دعا کرد، آزاد گردید، سپس بر دربان خود بانگ برآورد و گفت: این چیست که به نزد من آورده‌اید او انسان نیست بلکه شیطان است. بعد هاجره را به عنوان خادم بدو بخشید و رهاش کرد. به نزد حضرت ابراهیم برگشت او هنوز در نماز ایستاده بود. با دست اشاره کرد کیست؟ گفت: منم سارا خداوند کید آن کافر را به سینه‌ی خود او کوید و هاجر را به عنوان خادم به من ببخشید... ابوهیره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ای ملت عرب)» (روایت از بخاری و مسلم).

در این حدیث مطلبی که دال بر عدم عصمت باشد وجود ندارد. چون رسول خدا ﷺ حقیقت معنای دروغ را از این سه کذب اراده نکرده بلکه مقصود این است که ابراهیم در این سه مورد خبرهایی داده، که ظاهر آن‌ها دروغ می‌نمود اما در حقیقت و نفس الامر چیزی دیگری منظور داشت وقتی فرمود: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ [الصافات: ۸۹] و ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ وَكَبُرُوهُمْ هَذَا﴾ [الأنبياء: ۶۳] در واقع قصد نوعی استهزاء و تمسخر به آن‌ها و خدایان ایشان داشت زیرا از جمله‌ی «من مریض هستم» معنای مجازی را قصد کرد که من از پرستش خدایان دروغین شما که نمی‌بینند و نمی‌شنوند مریض هستم... زیرا چنانچه انسان از نظر جسمی مریض می‌شود از نظر روحی نیز مریض می‌شود. مخصوصاً وقتی ببیند که قومش در جهالت و گمراهی سرگردان گشته‌اند آن‌ها را به هدایت فراخواند اما به فراخوانی او گوش ندادند و بر گمراهی خویش بیشتر پافشاری کردند.

جمله‌ی ﴿بَلْ فَعَلَهُ وَكَبُرُوهُمْ﴾ نیز در واقع دروغ نبود بلکه برهان قاطع و حجت دافعه‌ای بود که بر قومش اقامه نمود. وقتی از او پرسیدند: چه کسی این بت‌ها را خرد کرده؟ از باب تمسخر و استهزاء به ایشان و بت‌هایشان به سوی بت بزرگ اشاره کرد. و چون دید ایشان از جواب او در تعجب فرو رفته‌اند. جواب ساکت کننده‌ای به آن‌ها داده گفت: ﴿فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ [۱۳] از آن‌ها (بت‌ها) سؤال کنید اگر سخن می‌گویند؟

اما خطاب او به همسرش سارا، (تو خواهر منی) منظورش خواهر ایمانی و اعتقادی بود چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰]. نیستند، «منحصراً مؤمنان با هم برادرند» و مقصودش برادری نسبی نبود چون همسرش بود نه خواهر... و تمامی این‌ها را از باب تعریض بگفت نه دروغ شایسته توبیخ، و رسول خدا فرموده: «دهان گشودن به دروغ در مقام تعریض هیچ اشکالی ندارد». یعنی «در تعریض چیزی وجود دارد که مانع افتادن مسلمان در دام دروغ حرام می‌شودک. با توجه به این تفسیر می‌توان گفت: سخن ابراهیم در هیچیک از موارد سه‌گانه فوق‌الذکر دروغ عمدی تلقی نمی‌شود تا در عصمت او اخلال وارد کند بلکه نوعی تعریض مباح بوده است. ﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾ [الأحزاب: ۴].

عصمت یوسف علیه السلام

در داستان حضرت یوسف علیه السلام که قرآن کریم بازگو می‌فرماید، صورت‌های درخشان و تابناکی از نزهت و برائت، عصمت و پاکی این پیغمبر بزرگوار وجود دارد با اینکه از نعمت خدایی جمال و کمال و جلال آن چنان بهره‌ای داشت که شهره‌ی آفاق و سرآمد روزگار بود و همسر عزیز مصر مفتون و مجنون قامت رعنا و صورت زیبای او شد و با انواع لطایف الحیل خواست او را فریب داده از راه عفت و پاکی بدر کند، اما سخت تر از فولاد، قوی‌تر از کوه در برابر تمایلات و خواسته‌های او ایستادگی کرد و طوفان‌های شهوات و حيله‌های برنامه‌ریزی شده همسر عزیز و سایر زنان، نتوانست کمترین اثری در روح پاک و متعالی او داشته باشد. قرآن کریم گوشه‌ای از آن را برای تنبه ما بازگویی کرده می‌فرماید: ﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتْلَهَا عَنْ نَفْسِهِ ۗ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ۗ إِنَّا لَنَرْنَهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۳۰﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكَبًا ۖ وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا ۖ وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ ۖ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ ۖ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا ۖ إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿۳۱﴾﴾ [یوسف: ۳۰-۳۱].^۱

(۱) گروهی از زنان در شهر گفتند: همسر عزیز خواسته است که خادم خویش را بفریبد و به خود خواند. عشق جوان، به اندرون دلش خزیده است، ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم * فرستاد و

افتراء و بهتان

لازم به ذکر است گروهی ساده اندیش که قدم راسخی در دانش ندارند، تحت تأثیر برخی از روایات دروغین اسرائیلی واقع شده‌اند در حالی که بازگویی این قبل روایات، و درج آن‌ها در کتب تفسیر صحیح نیست، بلکه علمای ثابت قدم نسبت به خطرات آن‌ها هشدار داده‌اند، چون با نصوص قرآن کریم و عصمت انبیاء علیهم‌السلام منافات دارند.

یکی از این روایات سراپا افتراء و دروغ می‌گوید: «وقتی همسر عزیز یوسف را به سوی خود فرا خواند و از او خواست با او مجامعت کند یوسف دعوت او را پاسخ داده و خواست با او مرتکب عمل فحشاء شود بند شلوار خود را بگشود و در حالی که زلیخا بر پشت دراز کشیده بود میان دو رانش بنشست اما ناگهان صدایی شنید و صورت پدر خود یعقوب را بر روی دیوار اتاق بدید که از فرط خشم انگشت خود را به دهان می‌گزید یوسف خجالت شد و از قصد خویش (مقاربت با زن عزیز) دست بکشید... سازندگان این روایت فراموش کرده‌اند که یوسف پیغمبر خدا و معصوم بوده و خداوند او را از هر گناهی مصون داشته است چه منکری از زنا (آن هم با همسر کسی که به او مأوا داده و متعهد خدمت او شده است) بزرگتر و خطرناکتر است؟!»

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَوَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۖ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [یوسف: ۲۱].^۱

یوسف صدیق این رفتار نیکو و خدمات ارزنده را فراموش نکرده بود. بلکه خوبی‌های عزیز را به یاد همسرش آورد و به او گوشزد کرد با وجود همه‌ی این نیکی‌ها که با او کرده امکان ندارد به شرف و ناموس او خیانت ورزد.

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾﴾ [یوسف: ۲۳].

با لش‌هایی برایشان فراهم ساخت و به دست هر کدام کاردی داد، سپس بزرگوارش دیدند و دست‌هایشان را بریدند و گفتند: ماشاءالله! این آدمیزاد نیست، بلکه این فرشته‌ی بزرگواری است. (۱) کسی که او را در مصر خریداری کرد، به همسر خود گفت: او را گرمی دار شاید برای ما سودمند افتد، یا اصلاً او را به فرزندی بپذیرم. بدین منوال ما یوسف را در سرزمین مکانت و منزلت دادیم، تا تعبیر برخی از خواب‌ها را بدو بیاموزیم. خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

زنا یکی از خطرناک‌ترین جرم‌ها است و تمامی ادیان آسمانی آن را حرام کرده‌اند، چگونه امکان دارد پیغمبری مرتکب این عمل شنیع گردد، سبحان الله این چه بهتان عظیمی است! آنچه باعث شده این گروه غفلت زده این اباطیل و دروغ‌های شاخدار اسرائیلی را باور داشته باشند نصی است که در اثنای ذکر داستان حضرت یوسف در قرآن آمده و این ساده‌اندیشان برداشتی از آن ارائه کرده‌اند که با روح سایر نصوص قرآنی و مقام عصمت انبیاء سازگاری ندارد.

اصل نص چنین است:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا ۖ أَنَّ رَعَا بُرْهَانَ رَبِّهٖ ۖ كَذَلِكَ لِيَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ ۖ وَالْفَحْشَاءَ ۗ إِنَّهُ ۖ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿۲۴﴾﴾ [یوسف: ۲۴].^۱

این گروه از مفسرین، یوسف را به مطاوعه او از خواسته‌ی همسر عزیز و قصد نزدیکی با او متهم کرده‌اند... و برهان را به معنی صورت یعقوب علیه السلام که از فرط خشم انگشتان خود را می‌گزید، تفسیر نموده‌اند تا از این عمل اجتناب ورزد.

این برداشت و تأویل قطعاً غلط بوده و با دلایلی که انشاءالله ذکر خواهیم کرد بطلان آن ثابت خواهد شد... بسیاری از مفسرین نسبت به این اسرائیلیات هشدار داده و بطلان آن را گوشزد کرده‌اند تا مسلمانان فریب آن را نخورند و بعنوان اخبار موثق تلقی ننمایند.

علامه عبدالله پسر احمد نسفی در تفسیرش می‌گوید:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ﴾ [یوسف: ۲۴]. یعنی همسر عزیز قصد یوسف را بکرد ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾ [یوسف: ۲۴]. یعنی یوسف قصد طبیعی اما همراه با امتناع او را بنمود و اگر قصد یوسف و همسر عزیز از یک قماش و یک نوع می‌بود حضرت یوسف شایسته‌گی ستایش خداوند و اینکه او از بندگان مخلص او است را از دست می‌داد و در آن إشعار به این وجود دارد که یوسف بین چهار شعبه‌ی دست و پاهای او نشست در حالی که او بر پشت دراز کشیده بود... و برهان را چنین تفسیر کرده‌اند که صدایی شنید می‌گفت: تو و او را (زلیخا) برحذر می‌دارم و در مرتبه دوم شنید می‌گفت: از او اغراض کن. که مفید و مؤثر واقع نشد سپس حضرت یعقوب خود را بدو نشان داد که از فرط خشم

(۱) زن قصد یوسف کرد و یوسف قصد او کرد، اما برهان خدای خود را دید ما این چنین کردیم تا بلاء و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده‌ی ما بود.

انگشت خود را به دهان می‌گزید. شیخ عبدالله گوید: این برداشت و فهم غلط است و جمله ﴿هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي﴾ [یوسف: ۲۶].^۱ آشکارا دلالت بر بطلان آن دارد و اگر چنین می‌بود نفس خود را مبرا نمی‌کرد ﴿ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَتَىٰ لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ﴾ [یوسف: ۵۲].^۲ که اگر چنین می‌کرد در غیب خیانت ورزیده بود و جمله ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾ [یوسف: ۲۴].^۳ دلالت دارد بر اینکه: اگر چنین می‌بود خداوند سوء و فحشاء را از او دور نکرده بود درحالی که صریحاً اعلام می‌دارد که دور کرده است.

گویم: این آیه کریمه مفهوم دقیقی دارد که شایسته نیست اهل علم و بصیرت از آن بی‌خبر و غافل باشند و آن اینکه: هم واقع شده از همسر عزیز هم سوء بود. او آشکارا یوسف را به خویش دعوت می‌کرد تا با او مقاربت جوید و به همین خاطر در را بر روی او بست و او را در خانه محاصره نمود. چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ [یوسف: ۲۳].^۴ اما هم صادره از یوسف قصد سوء نبود و عزم خیانت و فحشاء را نداشت و همچو چیزی اصلاً بر قلب او خطور نکرد چنانچه بعضی از جاهلان بی‌خرد گفته‌اند. بلکه قصد او دفع عدوان از خود و رهایی از نقشه‌ی خبیثی بود که همسر عزیز برایش کشیده بود. از اینجا است که صلابت و مقاومت را در کلام او می‌بینیم که می‌فرماید: ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ [یوسف: ۲۳]. پس عزم و قصد همسر عزیز غیر از قصد و عزم یوسف بود. او قصد مقاربت نمود ولی یوسف قصد رهایی و خلاص چنانکه بعضی از مفسرین می‌گویند.

احتمال دیگری وجود دارد و آن اینکه: قصد همسر عزیز بالفعل بود اما قصد یوسف بالطبع، یعنی یوسف عليه السلام به طبیعت فطری خویش به سوی او قصد کرد اما عملاً از

(۱) او مرا با نیرنگ و زاری به خود می‌خواند.

(۲) بدان خاطر است که بداند من در غیاب بدو خیانت نمی‌کنم.

(۳) ما این چنین کردیم تا بلاء و زنا را از او دور سازیم.

(۴) زنی که یوسف در خانه‌اش بود، آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت، و درها را بست و گفت: بیا جلو و دست به کار شو، با تو هستم! یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است، مرا گرامی داشته است بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند.

مباشره‌ی گناه دوری جست. مادام که انسان مرتکب انجام عملی نشود بر میل طبیعی و اشتها دروغ مؤاخذه نمی‌شود. این تفسیر را نسفی رحمته نموده است که هم همسر عزیز را هم همراه با عزم و هم یوسف را هم طبیعی همراه با امتناع عملی دانسته است. بعضی دیگر از مفسران می‌گویند: در آیه تقدیم و تأخیر وجود دارد بنابراین معنی آیه چنین است: اگر برهان خدا را نمی‌دید به سوی او میل می‌کرد اما رؤیت و مشاهده برهان خدایی او را از میل به سوی او بازداشت.

اقوال دیگری از مفسرین وجود دارد که ساحت مقدس یوسف را از اکاذیب اسرائیلیان اهل کتاب مبرا می‌دانند.

دلایل عصمت یوسف علیه السلام

ده دلیل بر عصمت حضرت یوسف و برائت او از تهمت ناروای که کسان ناآگاه و انبیاء شناس و ناآشنا به صفات انبیاء علیهم السلام به یوسف نسبت داده‌اند وجود دارد که بصورت مختصر به آن‌ها اشاره می‌کنم.

۱- امتناع یوسف از اطاعت فرمان همسر عزیز و در کمال صلابت در مقابل او

ایستادن ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ [یوسف: ۲۳].

۲- فرار او از دست همسر عزیز بعد از اینکه او را محاصره کرده و درها را بر او قفل کرده بود و می‌خواست با زور و اکراه او را وادار به نزدیکی از خود کند. اگر یوسف قصد انجام فاحشه را می‌کرد از دست او فرار نمی‌کرد خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ﴾ [یوسف: ۲۵].^۱

۳- گواهی بعضی از نزدیکان همسر عزیز به برائت و پاکی حضرت یوسف آنجا که اشاره کردند عزیز پیراهن یوسف را تفتیش کند؛ چون اگر یوسف طالب می‌بود و زلیخا بازدارنده، می‌بایست پیراهنش از جلو پاره می‌شد و اگر همسر عزیز خواهان بوده و یوسف مانع باید پیراهن از عقب پاره شده باشد. خداوند فرمود:

(۱) و [با همدیگر] به سوی در شتافتند و [آن زن] پیراهنش را از پشت پاره کرد و شوهر او را نزدیک دریافتند.

﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتَ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ (۳۱) وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَّبْتَ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۳۲﴾
 ﴿فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾ (۳۳)
 [یوسف: ۲۶-۲۸].^۱ گویند: آنکه گواهی داد کودکی در گهواره بود که خداوند او را به زبان آورد تا با این حجت دندان شکن برائت حضرت یوسف را اثبات و دامن او را از اتهام تلویث پاک نماید و این بچه یکی از سه بچه‌هایی است که بر پشت گهواره حرف زده‌اند و هیچ عجیب به نظر نمی‌رسد چون خداوند بر هر چیزی توانا است.

۴- ترجیح دادن زندان بر انجام فاحشه از ناحیه‌ی یوسف. ﴿قَالَ رَبِّ اللَّيْلُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [یوسف: ۳۳].^۲ و این از بزرگترین دلایل عصمت و پاکی او می‌باشد، زیرا چگونه معقول است که فردی زندان را بر چیزی که آن را آرزو دارد و بدان علاقه‌مند است ترجیح دهد؟! اگر یوسف فراخوانی همسر عزیز را استجابت می‌کرد و تسلیم خواسته‌ی او می‌گردید قطعاً برای سال‌های طولانی در زندان نمی‌ماند. بنابراین ادعای قصد همسر عزیز از سوی یوسف، آشکارا باطل است و هر منصفی که تاریخ این پیغمبر بزرگوار را مطالعه و آیات قرآن را فهم کرده باشد بدان اعتراف می‌نماید.

۵- خداوند متعال در مقاطع عدیدی از این سوره به تمجید و ستایش حضرت یوسف می‌پردازد: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴].^۳ و در صدر این داستان می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ

(۱) حاضری از اهل زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زن راست می‌گوید و یوسف از زمره‌ی دروغگویان خواهد بود* و اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده باشد، زن دروغ می‌گوید و یوسف از زمره‌ی راستگویان خواهد بود* هنگامی که دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده است، گفت: این کار از نیرنگ شما زنان سرچشمه می‌گیرد، واقعاً نیرنگ شما بزرگ است.
 (۲) گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانید و اگر نیرنگ ایشان را از من باز نداری، بدان می‌گرایم و از زمره‌ی نادانان می‌گردم.
 (۳) ما این چنین کردیم تا بلاء و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده‌ی ما بود.

أَشَدَّهُ وَءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣﴾ وَرَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٤﴾ [یوسف: ۲۲-۲۳].^۱ در این آیات خداوند به صراحت خبر داده که یوسف از جمله محسنین و مخلصین بوده، از کسانی که خداوند او را برای مقام نبوت برگزیده و برای عبادت و اطاعت خود انتخاب کرده است.

آیا امکان دارد ستایش خدا شامل حال کسی شود مگر بعد از صفای نفس و طهارت سیرت از تمامی انحرافات و سوء نیت‌ها و هر عمل زشتی؟ آری او از پاکان مقرب بوده و رسول خدا حضرت محمد ﷺ به پاکی، صلاح و تقوی او گواهی داده است و براستی بزرگوار فرزند بزرگوار فرزند بزرگوار یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. و این ستایش برای اثبات بزرگواری او کافی است!

۶- اعتراف صریح همسر عزیز در جمع زنان شهر به پاکدامنی و عصمت یوسف ﷺ یکی دیگر از دلایل پاکی اوست. خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَءَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيَّهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَلْسَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَوَدَتْهُ عَنِ نَفْسِهِ فَأَسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيُجْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ ﴿٣٢﴾ [یوسف: ۳۱-۳۲].^۲

- (۱) و هنگامی که یوسف به رشد و کمال خود رسید داوری و دانایی بدو دادیم و ما این چنین نیکوکاران را می‌دهیم* زنی که یوسف در خانه‌اش بود آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت و درها را بست و گفت: جلو بیا و دست به کار شو با تو هستم! یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است مرا گرامی داشته است بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند.
- (۲) هنگامی که چشمانشان بدو افتاد، بزرگوارش دیدند و دست‌هایشان را بریدند و گفتند: ماشاءالله! این آدمیزاد نیست، بلکه این فرشته‌ی بزرگواری است* گفت: این همان کسی است که مرا بخاطر او سرزنش کرده‌اید من او را به خویشتن خوانده‌ام ولی او خویشتنداری و پاکدامنی کرده است. اگر آنچه بدو دستور می‌دهیم انجام ندهد، بیگمان زندانی و تحقیر می‌گردد.

این گواهی صریح و واضح بر پاکی و براءت حضرت یوسف از طرف همسر عزیز که در حضور شوهرش او را متهم به خیانت نمود و لفظ ﴿فَأَسْتَعْصَمَ﴾ در آیه که به معنی امتناع شدید و خود نگهداری تند است دلیل آشکاری است بر پاکی یوسف از طرفی (و بطلان تفسیر گروهی از مفسرین به تأثیر از اسرائیلیات) که گفتند: یوسف قصد عمل فحشاء کرد اما رؤیت و مشاهده برهان، او را از آن باز داشت.

۷- ظهور امارات و نشانه‌های پاکی یوسف به دلایل واضح و براهین قاطع در برابر جمع شاهدان دلیل دیگری بر پاکی اوست با وجود این عزیز مصر اقدام به زندانی نمودن او کرد تا به مردم وانمود کند همسرش پاک است. ﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ

مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْأَيَّاتِ لَيَسْجُنْتُهُ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۳۵﴾ [یوسف: ۳۵].^۱

علامه نسفی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

بعد برای آن‌ها (عزیز و اقوامش) روشن گردید. بعد از اینکه آیات دال بر پاکی و براءت یوسف را (چون پاره شدن پیراهن از پشت و بریده شدن دستان زنان، و گواهی پسر بچه و غیره را) با چشم خود دید مصلحت را چنین دید او را تا مدتی زندانی کند تا عذری بیابد و جلو قیل و قال مردم را گرفته، روی آن سرپوش گذارد و این اقدام جز از سر تسلیم و اطاعت در برابر همسرش دلیل دیگری نداشت. احتمالاً هدف همسر عزیز از پیشنهاد زندان برای مدتی به زانو در آوردن یوسف در مقابل خواسته‌اش بود.

۸- خداوند دعای حضرت یوسف را اجابت فرمود، که از او خواست او را از مکر زنان خلاص کند و اگر می‌خواست زیر بار خواسته‌ی همسر عزیز برود از خداوند نمی‌خواست او را از مکر آنان خلاص کند. ﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ

فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۶﴾ [یوسف: ۳۶].^۲

۹- یوسف قبول نکرد از زندان خارج شود تا براءت و پاکی او برای همگان معلوم و روشن گردید و این دلالت بر منت‌های شهادت، عفت و نزاهت او دارد و اگر چنین نبود، بقا در زندان را بر آزادی ترجیح نمی‌داد، بعد از این که هفت یا نه سال را در آن سپری کرده و انواع شداید را تحمل کرده بود، اما او قبول نکرد

(۱) بعد از آنکه نشانه‌ها را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.

(۲) پروردگارش دعای او را اجابت کرد و کید و مکرشان را از او باز داشت.

از زندان خارج شود تا همگی به پاکی و عفت او گواهی دادند. ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْأَلْهُ مَا بَالُ الْبِئْسَوَاتِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾﴾ [یوسف: ۵۰].^۱

۱۰- و در نهایت، اعتراف واضح و روشن زنان (بویژه همسر عزیز که او را متهم به قربات از خود کرده بود) بر پاکی او و این اعتراف کمترین شبهه‌ای در ارتباط با عفت و پاکی او باقی نمی‌گذارد... وقتی عزیز زن‌ها را جمع کرد و درباره یوسف از ایشان پرسید در جواب به صراحت گفتند: ﴿قَالَ مَا حَطَبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ اَلَنْ حَصَحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿٥١﴾﴾ [یوسف: ۵۱-۵۲].^۲ این ده دلیل بر پاکی و عصمت یوسف از اتهامی که به او زده بودند گواهی می‌دهند که همگی را از قرآن کریم اقتباس کرده‌ام... ﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٤﴾﴾ [الأحزاب: ۴].^۳

آنچه در مورد عصمت حضرت نوح آمده

خداوند متعال در داستان نوح می‌فرماید:

- (۱) شاه گفت: یوسف را به پیش من آورید. هنگامی که فرستاده‌ای نزد او رفت، گفت: به سوی سرور خود بازگرد و از او بپرس: ماجرای زانی که دست‌های خود را بریده‌اند چه بوده است؟ بیگمان پروردگار من بس آگاه از نیرنگ ایشان است.
- (۲) گفت: جریان کار شما (بدانگاه که یوسف را به خود خواندید) چگونه می‌باشد؟ گفتند: خدا منزّه است ما گناهی از او سراغ نداریم. زن عزیز گفت: هم اینک حق آشکار می‌شود. این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است* بدان خاطر است که بداند من در غیاب بدو خیانت نمی‌کنم و خداوند بیگمان نیرنگ نیرنگبازان را رهنمود نمی‌کند.
- (۳) خداوند حق می‌گوید و به راه راست راهنمایی می‌کند.

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ ﴿۱۵﴾ قَالَ يَتُوحُّ إِلَيْهِ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۱۶﴾ [هود: ۴۵-۴۶].^۱ حضرت نوح علیه السلام از خداوند خواست فرزندش را نجات دهد چون خداوند به او وعده داده بود خانواده و اهل بیت او را نجات دهد و ستمگران را هلاک گرداند و فرزندش جزو اعضای اهل بیت او به شمار می‌رفت. این بود که از خداوند خواست او را نجات دهد چون عقیده داشت بر کیش اوست و از حقیقت کفر او اطلاع نداشت اما خداوند حکیم نقاب از چهره او برداشت و فرمود: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ [هود: ۴۶]. همانا او (فرزندت) از اهل شما (آن‌هایی که وعده نجات شامل حال ایشان می‌شود) نمی‌باشد؛ چون ایمان ندارد و وعده نجات هم فقط شامل ایمان آورده‌ها می‌شود. در این هنگام نوح از او براءت جست.

نکته دیگر اینکه حضرت نوح با این عمل مرتکب گناهی نشده، چون فقط از خدا خواست فرزندش را نجات دهد و عاطفه پدری او را وادار به این عمل نمود از خداوند متعال درخواست نمود ایمان را به او الهام کند تا از غرق شدن نجات یابد. اما خداوند خبر داد که نامه او از قبل در لیست کافران و به هلاکت رفتگان ثبت گردیده است. شیخ ابومنصور در مقام تفسیر این آیه می‌فرماید:

حضرت نوح علیه السلام می‌پنداشت فرزندش بر دین اوست، چون منافقانه رفتار می‌کرد و خود را موحد جلوه می‌داد. زیرا اگر چنین نبود احتمال نداشت نوح بگوید ﴿إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي﴾ و برایش طلب نجات کند چون از قبل خداوند خطاب به او فرموده بود: ﴿وَلَا تَخْطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ ﴿۳۷﴾ [هود: ۳۷].^۲ حضرت نوح براساس ظاهری که پسرش داشت برای او از خداوند طلب نجات نمود. چنانچه منافقین زمان

(۱) نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده‌ی تو راست است و تو داورترین داوران و دادگوترین دادگرانی* فرمود: ای نوح! پسر تو از خاندان تو نیست، چرا که او عمل ناشایست است. بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی از من نخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی.

(۲) و با من درباره‌ی ستمگران گفتگو منما مسلماً ایشان غرق خواهند شد.

رسول خدا نیز از هویت دروغ خود پرده بر نمی‌داشتند. و حضرت نوح از این موضوع آگاه نبود، تا اینکه خداوند او را آگاه نمود، منظور از جمله ﴿لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ این است که چون آن‌ها ظاهراً و باطناً ایمان‌دار هستند، از زمره‌ی کسانی که وعده‌ی نجات را دریافت کرده‌اند نمی‌باشند.

آنچه در رابطه با یونس علیه السلام آمده

از جمله‌ی نصوص قرآن کریم پیرامون عصمت حضرت یونس علیه السلام گفته‌اند خداوند است که در داستان یونس آمده است: ﴿وَذَا التُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْلَبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾﴾ [الأنبياء: ۸۷-۸۸].^۱ از ظاهر این آیه پیدا است که یونس علیه السلام اقدام به انجام کاری کرد که باعث بر افروختن خشم خداوند گردید و در اینکه خداوند بر انتقام گرفتن از او قادر است یا نه، شک داشت.

لیکن این برداشت و تفسیر از آیه غلط است، در حقیقت بعضی از جاهلان به این توهم گرفتار شده گمان برده‌اند، حضرت یونس به گناه و مخالفت با امر خدا گرفتار شده و در حالی که از دست خداوند عصبانی بوده، قوم خود را ترک گفته و نهایتاً به علت این گناه، نهنگی او را بلعیده است.

تفسیر صحیحی که مفسران درباره‌ی معنی آیه‌ی کریمه‌ی ذکر کرده‌اند این است که یونس علیه السلام به انداز قومش برخاست، آن‌ها را از عذاب خدا (در صورت عدم پذیرش ایمان) بیم داد، اما آن‌ها بر عناد و لجاجت خویش هر چه بیشتر تأکید می‌کردند حضرت یونس ایشان را به عذاب قریب الوقوع دنیا بیم داد و چون عذاب خدا به تأخیر افتاد از ترس اینکه مبادا به باد تمسخر و استهزاء گرفته شود از میان آن‌ها بیرون رفت

(۱) ذوالنون را به آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت و تنگ نمی‌گیریم. در میان تاریکی‌ها فریاد برآورد که پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی من از جمله‌ی ستمکاران شده‌ام* دعای او را پذیرفتم و وی را از غم‌ها کردیم و ما همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

و خود را از ایشان مستور کرد، شایان ذکر است از خشم قومش خود را مخفی کرد نه اینکه از خدا خشمگین باشد و سر به نافرمانی زند.

شیخ ابوالبرکات عبدالله نسفی در تفسیرش می‌گوید:

﴿وَذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَضِبًا﴾ یعنی به یاد آور صاحب ماهی آنگاه که خشمگین از میان قومش بیرون رفت. «نون» یعنی ماهی بزرگ (نهنگ یا وال) به صورت مضاف‌الیه واقع شده است. ﴿إِذْ ذَهَبَ مُغَضِبًا﴾ یعنی نسبت به قومش بی‌میل و ناراضی بوده، و مفهوم این که او از دست قومش خشمناک بوده این است که او با ترک کردن آنان، آن‌ها را خشمناک کرد؛ زیرا می‌ترسیدند دیگر که یونس در میانشان نیست، عتاب و عذاب الهی بر آن‌ها نازل نشود. روایت شده، از بس که یونس قوم خود را نصیحت و اندرز داده بود، خسته و دل‌تنگ شده بود. چون آنان، حرف‌ها و نصایح او نشنیده گرفتند و همچنان بر کفر خود باقی ماندند. آنگاه یونس از آن‌ها متنفر و دل‌آزرده شد و آن‌ها را ترک گفت و گمان برد که این کار جایز است. زیرا انگیزه‌ی او برای این کار جز خشم در راه خدا و کینه‌توزی بر علیه کفر و اهلش بوده است. در حالی که لازم بود صبر ورزد تا خداوند به او دستور هجرت می‌دهد. خداوند او را به شکم ماهی مبتلا کرد^۱. آری خشم یونس از قومش بود نه از خدا، و عتاب خدا هم بخاطر بی‌صبری و خارج شدن او بدون اجازه‌ی خداوند از میان قومش بوده است. به همین خاطر است که خداوند به حضرت محمد ﷺ دستور می‌دهد بر تکذیب و کارشکنی‌های مشرکین صبر ورزد، بی‌صبری و ضیق صدر از خود نشان ندهد. چنانکه شأن یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ با قومش چنین بود. آنجا که خداوند وی را به عنوان ضرب‌المثل (برای پیامبر) بیان می‌کند: ﴿فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿۱۸﴾ لَوْلَا أَن تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿۱۹﴾﴾ [القلم: ۴۸-۴۹].^۲ جمله‌ی ﴿لَنُبِذَ

(۱) تفسیر نسفی جلد سوم ص ۸۷.

(۲) در برابر فرمان پروردگارت شکبیا باش و همسان یونس مباش که با دلی پرکینه و اندوه، خدا را به فریاد خواند* اگر نعمت و رحمت پروردگارش به یاریش نشتافته و به دادش نرسیده بود حتماً به بیرون افکنده می‌شد و نکوهیده در بیابان برهوت رها می‌گردید.

بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿۵۹﴾ [القلم: ۴۹].^۱ جواب «لولا» است و معلوم است که کلمه لولا در زبان عربی برای امتناع جواب به خاطر وجود شرط آمده است... و معنی این آیه‌ی کریم این است: اگر خداوند بوسیله اجابت دعا بر او انعام نمی‌کرد و عذر او را نمی‌پسندید از شکم ماهی به فضا پرتاب نمی‌شد و همواره مذموم و نکوهش شده در آنجا می‌ماند. اما خداوند بر او رحم کرد و از شکم ماهی بیرونش آورد لکن بجای مذموم واقع شدن مورد تکریمش قرار داد.

و در آیه‌ی ﴿فَطَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ [الأنبياء: ۸۷].^۲ ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: واژه‌ی «نقدر» برگرفته از قدر است نه از قدرت، روایت شده روزی حضرت ابن عباس رضی الله عنهما بر حضرت معاویه رضی الله عنه داخل شد. معاویه گفت: امشب در خواب دیدم که در طلائم امواج دریا قرار گرفته بودم و از آن نجات پیدا نکردم مگر بوسیله‌ی شما. ابن عباس فرمود معنای این چیست؟ آیه فوق را تلاوت کرد سپس گفت: آیا امکان دارد پیغمبر خدا گمان ببرد خداوند بر او قدرت ندارد؟

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «نقدر» از قدر است نه قدرت، و معنایش چنین است: گمان برد که بخاطر تخلف و نافرمانی و خروجش بدون اجازه ما بر او شدید نخواهیم گرفت و در آیه ﴿وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ﴾ [الطلاق: ۷]. و آیه ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَدَلَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ﴾ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْلَنِي ﴿۱۶﴾ [الفجر: ۱۶].^۳ واژه قدر در هر دو به معنی ضیق و تنگی است نه قدرت و بدین گونه اشکال فوق برطرف شد، والله اعلم.

آیا رسول خدا (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) خطا کرده؟

فرستاده‌ی بزرگوار خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز همانند سایر پیغمبران از گناه و معاصی معصوم بوده است، خداوند متعال او را تحت عنایت و حمایت خویش قرار داده،

(۱) حتماً به بیرون افکنده میشد و نکوهیده در بیابان برهوت رها می‌گردید.

(۲) گمان برد که بر او سخت نمی‌گیریم.

(۳) و ما زمانی که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار روزی او را تن و کم نماید خواهد گفت: پروردگرم مرا خوار و زبون داشته است.

لذا امکان ندارد مخالفت امر خدا از او واقع یا مرتکب گناهی استحقاق عقوبت شده باشد.

اما بعضی اوقات از روی اجتهاد خلاف افضل را انجام می‌داد که خداوند او را مورد عتاب و توبیخ قرار می‌داد... که جزو گناه و عصیان تلقی نمی‌شود. بلکه از قبیل یادآوری بر انجام اکمل و بهتر است. هرچند انجام دادن خلاف افضل برازنده شأن و منزلت انبیاء نبوده و بنابه تعبیر بعضی که: «حسنات ابرار سیئات مقربین است» استحقاق مؤاخذه و سرزنش را پیدا می‌نماید.

هم اکنون به بیان بعضی از نصوص قرآنی می‌پردازیم که رسول خدا ﷺ در آن‌ها مورد نکوهش واقع شده است. سپس دیدگاه حق را پیرامون آن‌ها بیان می‌نمائیم. چنانکه به بیان نصوص دیگری می‌پردازیم که از ظاهر آن‌ها برمی‌آید حضرت محمد ﷺ به مخالفت و نافرمانی خدا برخاسته و معنی آن‌ها را در روشنایی دیدگاه‌های ائمه تفسیر و قرآن و سنت بیان خواهیم کرد. با استمداد از خداوند می‌گوییم.

نص اول: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾﴾ [الأنفال: ٦٧-٦٨].^۱

نص دوم: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ ﴿٤٣﴾﴾ [التوبة: ٤٣].^۲

نص سوم: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ﴿٢﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ ﴿٤﴾﴾ [عبس: ١-٤].^۱

(۱) هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای آخرت می‌خواهد و خداوند عزیز و حکیم است* اگر حکم سابق خدا نبود عذاب بزرگی در مقابل چیزی که به شما می‌رسید.

(۲) خدا تو را بیامرزد! چرا به آنان اجازه دادی پیش از آنکه برای تو روشن گردد که ایشان راستگویند و یا بدانی که چه کسانی دروغگویند.

نص چهارم: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَآ إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ ۗ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٦﴾ وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدَّتْ تَرَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٧﴾ إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾﴾ [الإسراء: ۷۳-۷۵].^۲

نص پنجم: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١﴾ وَأَتَّبِعْ مَا يُوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٢﴾﴾ [الأحزاب: ۱-۲].^۳

نص ششم: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾﴾ [يونس: ۹۴].^۴

نص هفتم: ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾﴾ [الأنعام: ۳۵].^۵

- (۱) چهره در هم کشید و روی برتافت* از اینکه نابینایی به پیش او آمد* تو چه می‌دانی، شاید او خود را پاک و آراسته سازد* یا اینکه پند گیرد و اندرز بدو سود برساند.
- (۲) نزدیک بود کافران تو را از آنچه به تو وحی کرده‌ایم منصرف گردانند جز قرآن را به ما نسبت دهی و آنگاه تو را به دوستی گیرند* در این صورت عذاب دنیا و عذاب آخرت را چندین برابر به تو می‌چشاندیم سپس در برابر ما یار و یابوری نمی‌یافتی.
- (۳) ای پیغمبر! بترس از خدا و از کافران و منافقان اطاعت مکن. بیگمان خداوند آگاه دارای حکمت است* از چیزی پیروی کن که از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود، بیگمان خداوند از کارهایی که انجام می‌دهید بس آگاه است.
- (۴) اگر درباره‌ی چیزی که بر تو نازل شده است، در شک و تردید هستی، از کسانی سؤال کن که قبل از تو کتاب‌های آسمانی را می‌خوانده‌اند. بیگمان حق از سوی پروردگارت برای تو آمده است و از زمره‌ی مترددان مباش.
- (۵) اگر روگردانی ایشان از تو برای تو سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی نقبی در زمین بزنی و یا نزدبانی به سوی آسمان بگذاری و دلیلی برای ایشان بیابوری ولی اگر خدا بخواهد آنان را بر هدایت جمع خواهد کرد سپس از زمره‌ی کسانی مباش که نمی‌دانند.

نص هشتم: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲].^۱

نص نهم: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴿١﴾ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢﴾﴾ [الفتح: ۱-۲].^۲

نص دهم: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾﴾ [الأحزاب: ۳۷].^۳

ملامت درباره‌ی اسیران بدر

آیه اول که مضمون آن حکایت از ملامت رسول خدا دارد و در نگاه اول از آن چنین فهم می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مخالفت با امر مولی برخاسته و کاری کرده که خداوند بدان راضی نیست و شاید بعضی از نادانان گمان ببرند که رسول خدا مرتکب گناه و انجام فعل حرام گردیده و در مقابل امر خدا سر به عصیان بر افراشته که این چنین مورد ملامت و توبیخ قرار گرفته است.

(۱) کسانی را مران که سحرگهان و شامگاهان خدای را فریاد می‌خوانند و منظورشان او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است اگر آنان را برانی، از زمره‌ی ستمگران خواهی بود.

(۲) ما برای تو فتح آشکاری را فراهم ساخته‌ایم* هدف این بود خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشد و نعمت خود را بر تو تمام نماید و به راه راست هدایتت فرماید.

(۳) زمانی را که به کسی که خداوند بدو نعمت داده بود، می‌گفتی: همسرت را نگاهدار و از خدا بترس، تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد ما او را به همسری تو درآوردیم. تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندگان خود نباشد، بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند فرمان خدا باید انجام بشود.

اما در واقع مسئله چنین نیست که می‌پندارند، بلکه رسول خدا با بعضی از یارانش پیرامون اسرای بدر به مشاوره برخاست. سپس از باب اجتهاد، رأی اکثریت را ترجیح داد و قبول کرد در قبال اخذ فدیة به آزادی آن‌ها تن در دهد. اما در واقع این حکم خلاف احسن و اولی بود چون مصلحت دعوت و اسلام ایجاب می‌کرد فدیة را از آن‌ها قبول نکند بلکه خون ایشان را بر زمین ریزد تا شوکت و اقتدار مشرکین هر چه بیشتر تضعیف گردد و اراده‌شان رو به سستی رود و موجبات عزت، نصرت مسلمین هر چه بیشتر فراهم گردد. بویژه از این جهت که این جنگ اولین برخورد نظامی اسلام و کفر به شمار می‌رفت.

اینک به بیان بعضی از روایات و اقوال پیروان تفسیر به مأثور پیرامون نزول این آیه می‌پردازم.

ترمذی حاکم و بیهقی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که:

«بعد از پایان یافتن جنگ بدر اسیران را آوردند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: ای رسول خدا این‌ها قوم و فامیل خودت هستند، از جان ایشان درگذر، شاید خداوند توبه آن‌ها را بپذیرد. اما عمر رضی الله عنه فرمود: تو را تکذیب، سپس بیرون کردند و به جنگ تو آمدند آن‌ها را گردن بزن.

عبدالله پسر رواحه گفت: دره‌ای را مملو از هیزم کنید بعد هیزم‌ها را آتش بزنید و ایشان را در آن بیاندازید.

عباس که این سخن را شنید گفت: تو صله رحم را قطع کرده‌ای.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد و در جواب ایشان چیزی نگفت: بعضی گفتند: رأی ابوبکر را می‌گزیند برخی گفتند: رأی عمر را، بعداً فرمود: خداوند قلب گروهی را آن چنان نرم می‌نماید که نرمتر از شیر می‌شود و قلب گروهی را چنان سخت می‌گرداند که سخت‌تر از سنگ می‌شود.

ای ابوبکر مثل تو همانند مثل ابراهیم علیه السلام است که فرمود: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي^ط

وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٦﴾ [ابراهیم: ۳۶].^۱ و همانند مثل حضرت عیسی است

(۱) هرکس از من پیروی کند از من است و هرکس از من نافرمانی کند تو که بخشاینده و مهربانی.

که فرمود: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸].^۱

مثل تو ای عمر، همانند مثل حضرت نوح است که فرمود: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶].^۲ و همانند مثل موسی است که فرمود: ﴿رَبَّنَا أَظْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [یونس: ۸۸].^۳ سپس فرمود: شما فقیر هستید هیچیک از ایشان از دست شما خلاص نشود مگر بوسیله فدیة یا گردن زدن. عبدالله گفت: ای رسول خدا ﷺ جز سهیل پسر بیضاء زیرا شنیده‌ام علیه اسلام به فحاشی پرداخته. رسول الله سکوت کرد. عبدالله گوید از فرط شرمندگی ترسیدم از آسمان سنگ بر سرم ببارد. رسول خدا ﷺ گفت: مگر سهیل پسر بیضاء... خداوند آیه ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُوَّ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۷].^۴ فرو فرستاد.

امام احمد و مسلم از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که:

«چون تعدادی از آن‌ها را در روز بدر به اسارت درآوردند رسول خدا ﷺ خطاب به ابوبکر و عمر فرمود: نظرتان درباره‌ی این‌ها چیست؟»
ابوبکر فرمود: این‌ها پسر عمو و جزو عشیره‌ی ما هستند به نظر من آن‌ها را در قبال اخذ فدیة آزاد کن علیه کفار یاری دهنده‌ی ما خواهند بود و امیدواریم خداوند به اسلامشان هدایت کند.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابن خطاب نظر شما چیست؟

(۱) اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر از ایشان گذشت کنی چرا که تو چیره و توانا و حکیمی.

(۲) پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.

(۳) پروردگارا! اموالشان را نابود گردان و بر دل‌هایشان محکم کن، تا ایمان نیاورند مگر آنگاه که به عذاب دردناک گرفتار آیند.

(۴) هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید. در صورتی که خداوند سرای آخرت می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است.

گفت: ای رسول خدا ﷺ نظر من با نظر ابوبکر یکی نیست. به نظر من اجازه بده آن‌ها را گردن بزنیم، به علی اجازه بده گردن برادرش عقیل را بزند و به من اجازه بده گردن فلان فامیل نزدیکم را بزنم و فلان را اجازه بده فلان فامیلش گردن بزند چون این‌ها سران و بزرگان کفر هستند.

رسول خدا رأی ابوبکر را پذیرفت و از رأی من استقبال نکرد، اما روز بعد دیدم رسول خدا و ابوبکر هر دو گریه می‌کنند... گفتم: ای رسول خدا چرا تو و همراهت گریه می‌کنید؟ تا من هم به گریه افتم یا خود را با شما به گریه اندازم؟!

رسول خدا فرمود: به خاطر پیشنهاد یاران تو به گریه افتاده‌ام که آن‌ها را در مقابل فدیة آزاد کنم چون عذاب ایشان به من پیشنهاد شده و خداوند آیه زیر را بر من فرو فرستاده ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تَرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۷].^۱

این حدیث شریف دلالت می‌کند که، آن‌هایی که رأی به اخذ فدیة دادند بیشتر از مخالفین آن بوده‌اند و بدین علت حضرت ابوبکر در اول آن‌ها آمده، چون اولین کسی بود در این مورد، مورد مشاوره قرار گرفت چنانچه بزرگترین و محبوبترین آن‌ها نزد رسول الله بود.

این ملامت شدید از جانب خدا برای رسول خدا و یاران گرانقدرش به قصد تعلیم و تنبیه ایشان بوده تا در امور خود دقیق بوده و همواره اکمل و افضل را انتخاب نمایند. خداوند متعال خواهان عزت اسلام است. حضرت ابن عباس رضی الله عنهما در مقام تفسیر آیه ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تَرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۷].^۲ می‌فرماید: این واقعه مربوط به روز بدر بود، تعداد مسلمانان در آن روز ناچیز بود و چون عدد آن‌ها کثرت یافت و

(۱) هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید. در صورتی که خداوند سرای آخرت می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است.

(۲) هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید. در صورتی که خداوند سرای آخرت می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است.

شوکتشان فزونی گرفت آیه ﴿فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً﴾ [محمد: ۴].^۱ فرود آمد. و اختیار اسیران را به رسول و مسلمانان واگذار کرد اگر بخواهند آن‌ها را بکشند یا به بردگی بگیرند یا در مقابل فدیة آزاد نمایند. این آیه اشاره دارد که این تصمیم از روی اجتهاد و مشاوره رسول ﷺ با اصحاب بوده و حکمت ازلی خداوند بر این سبقت گرفته که مؤمنان را به خاطر اشتباهات اجتهادی مورد مؤاخذه قرار ندهد، به همین خاطر است که در دنباله‌ی این آیه می‌فرماید: ﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۸].^۲

ملامت بخاطر اجازه‌ی منافقین

و اما آیه‌ی دوم این است: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ﴾ [التوبة: ۴۳].^۳ در این آیه چیزی که بر وقوع ذنب از رسول خدا دلالت کند وجود ندارد. بلکه مسئله از این قرار است که خداوند حضرت محمد ﷺ را به خاطر اجازه دادن به گروهی از منافقان در عدم خروج به سوی جهاد مورد ملامت قرار داده، آنگاه که نزد او رفتند و اظهار ناتوانی کردند رسول الله هم آن‌ها را اجازه داد و آنگاه عتاب خدا متوجه او شد. سفیان پسر عیینه گوید: لطف و مهربانی خدا را نگاه کنید، قبل از نکوهش بر گناه، اشاره به عفو می‌نماید.

عمرو پسر میمون می‌گوید: رسول خدا قبل از اینکه از خداوند دستور بگیرد اقدام به انجام دو کار کرد: یکی اجازه‌ی منافقین و دیگری فدیة گرفتن از اسیران بدر. در نتیجه خداوند بر هر دو او را ملامت کرد.

بعضی از مفسران عقیده دارند در این آیه هیچ اشاره‌ای به ملامت وجود ندارد تا چه رسد به اینکه اشاره به وقوع گناه از او باشد. زیرا خداوند از باب توقیر و احترام برای فرستاده‌اش سخن با او را به دعا شروع کرده، چنانچه کسی خطاب به فرد محترمی

(۱) آن گاه پس از آن آنان را به احسان یا به فدیة‌ای رها کنید.

(۲) اگر حکم سابق خدا نبود عذاب بزرگی در مقابل چیزی که به شما می‌رسید.

(۳) خدا تو را بیامزد، چرا به آنان اجازه دادی؟ پیش از آنکه برای تو روشن گردد که ایشان راست گویند و به این که چه کسانی دروغگویند.

بگوید: خداوند تو را ببخشد پیرامون کار من چه کرده‌ای؟! یا خداوند از تو راضی باد چرا به نزد ما نیامدی؟ امام رازی و بغوی میل به این تفسیر داشته‌اند.

اما زمخشری در تعبیر از عفو خدا از رسولش دچار اسائه ادب شده و می‌گوید: جمله‌ی ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ﴾ [التوبة: ۴۳].^۱ کنایه از وقوع جنایت است چون عفو همواره مرادف جنایت می‌باشد. لذا معنی آیه چنین می‌شود: خطا کردی و مرتکب عمل زشتی شدی، و جمله‌ی چرا به ایشان اجازه دادی؟ برای مکنی عنه می‌باشد و معنایش چنین است: چرا به آن‌ها اجازه دادی از همراهی تو در جهاد تخلف ورزند لازم بود در مسئله اجازه تأنی ورزی تا حقیقت امر بر تو کشف شود.

صاحب تفسیر المنار در این زمینه تعبیری بسیار لطیف و زیبای دارد که گوشه‌ای از آنرا بازگو می‌کنیم:

«بعضی از مفسرین به ویژه زمخشری، دچار اسائه ادب شده، واژه‌ی عفو خدا از رسول را در این آیه به وجه بی‌ادب تفسیر کرده‌اند. در حالی که بر آنان لازم بود منتهای ادب و احترام با او را از آن یاد بگیرند چون پروردگار و خدای او قبل از اشاره به گناه تصریح به عفو نموده است که منتهای احترام و تکریم را می‌رساند. گروه دیگری چون فخر رازی از جهت دیگر دچار غلو شده خواسته‌اند اثبات نمایند که عفو بر گناه دلالت ندارد بلکه غایت آن این است که خداوند بر انجام خلاف الأولى او را مورد ملامت قرار داده است. سپس گوید: واژه ذنب در لغت مترادف معصیت نیست، بلکه شامل هر عملی که ضرر در برداشته باشد یا منفعت و مصلحت در آن فوت شود می‌گردد. ذنب: از ذنب الدابة برگرفته شده. با توجه به این معفو عنه فوت مصلحت منصوص در آیه است که همانا تبیین صادقین و علم به کاذبین است»^۲.

بنابراین اجازه معاتب علیه از باب اجتهاد، و در امری که نصی پیرامون آن وجود ندارد داده شده که وقوع آن از انبیاء علیهم‌السلام جایز است و در این موارد معصوم نیستند. چون عصمت متفق علیه مربوط به تبلیغ وحی و عمل به مقتضای آن است. محال است پیغمبری در آنچه از خدا نقل می‌کند یا به او نسبت می‌دهد دروغ بگوید یا خود عملاً با وحی به مخالفت برخیزد.

(۱) خدا تو را ببامرزد.

(۲) تفسیر منار جزء ۱۰ صفحه ۵۴۱ - ۵۴۲.

علمای اصول تصریح کرده‌اند که وقوع خطا در اجتهادات شخصی پیامبران نیز جایز است اما خداوند آن‌ها را بر آن تأیید نمی‌کند، بلکه صواب را برای ایشان بیان، و روشن می‌نماید. در نهایت آنچه ایشان مرتکب شده‌اند مخالفت با حزم و احتیاط است، لطف خداوند بر بندگان و رسولان بشیر و نذیرش ایجاب می‌کند از آن درگذرد و قبل از بیان آن اشاره به بخشیدن آن نماید...

نص سوم: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۝۱۱ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۝۱۲﴾ [عبس: ۱-۲].^۱

آن‌هایی که معتقد به وقوع گناه از انبیاء هستند به ظاهر این آیه تمسک جستند و گفته‌اند: عصمت از گناه بر آن‌ها واجب نیست این فهم و برداشت از معنای آیه غلط است. از دقت در سبب نزول آن به وضوح فهم می‌شود که رسول خدا مرتکب خطا نگشته بلکه خلاف اولی را عمل کرد که خداوند متعال او را متنبه و بر آن ملامت کرد، ابن جریر طبری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند:

«در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با عتبه‌ی پسر ربیعہ، ابوجهل پسر هشام، عباس پسر عبدالمطلب مشغول گفتگو بود و بر پذیرش اسلام از سوی آنان تأکید می‌ورزید. نابینای موسوم به «عبدالله پسر ام مکتوم» از راه رسید و فریاد برآورد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیاتی از قرآن بر من بخوان. و از آنچه خداوند به تو یاد داده به من یاد ده. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او رو برتافت و در مقابلش حالت اخم به خود گرفت و متوجه سایرین شد آیات ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۝۱۱ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۝۱۲﴾ [عبس: ۱-۲].^۲ بر او فرود آمد. چون این آیات فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را مورد تکریم و احترام شایان قرار داد و گفت: کارت چیست؟ چه چیز تو را به اینجا کشانده؟ و هرگاه از پیش او می‌رفت می‌گفت: کاری نداری؟ ابن جریر گوید: تصریح به ذکر نابینایی به خاطر زیادت انکار است گویی بخاطر نابینا بودن از او روگردان شده در حالی که شایسته بود بر او ترحم ورزد و مورد تکریم و احترام پیشترش قرار دهد».^۳

از دقت در سبب نزول آن معلوم است که رسول خدا با سران قریش مشغول بود و بر دعوت آن‌ها پافشاری می‌کرد چون اگر آن‌ها اسلام را می‌پذیرفتند سایر مردم از

(۱) چهره در هم کشید و روی برتافت* از اینکه نابینایی به پیش او آمد.

(۲) چهره در هم کشید و روی برتافت* از اینکه نابینایی به پیش او آمد.

(۳) به تفسیر طبری سوره‌ی عبس مراجعه شود.

ایشان پیروی می کردند و در همین حالت نابینایی بر او وارد می شود اما بخاطر امری مهمتر از توجه به او خودداری می ورزد خداوند او را مورد عتاب و ملامت قرار می دهد و بیان می دارد که اهم و اولی توجه به نابینا است نه اشراف قریش.

امام فخرالدین رازی گوید: قائلین به وقوع گناه از انبیاء به این آیه تمسک جسته و گفته اند: چون خداوند او را بر این کار ملامت کرده، انجامش معصیت به شمار می رود. اما این برداشت دور از حق به نظر می رسد. و بیان کردیم که اگر مسئله‌ی تقدیم اشراف و ثروتمندان بر فقیران در کار نمی بود (که شایسته جایگاهی و نبوت رسول خدا نمی باشد) آنچه او انجام داد بعنوان واجب عینی جلوه می کرد بنابراین عمل او حمل بر ترک احتیاط و ترک افضل می شود که گناه به شمار نمی رود^۱.

ابن حزم هم در جواب گفته است: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ۖ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ﴾ [عبس: ۱-۲].^۲ در شرایطی فرود آمد که گروهی از اشراف در کنار او نشسته بودند و رسول خدا بر اسلام آوردن ایشان طمع داشت، ولی دانست اگر آن‌ها اسلام را بپذیرند، سایر مردمان زیادی آنرا خواهند پذیرفت و دین ظاهرتر می شود و می دانست که آن مرد نابینا از دست نمی رود و می تواند در فرصت دیگری سؤالات خود را مطرح کند، این بود از باب اجتهاد از او روگردان شد و اجتهادش در راستای تقویت دعوت و نصرت قرآن بود اما خداوند او را مورد ملامت قرار داد چون اولویت در توجه کردن به مرد نابینای نیکوکار متقی بود تا این معاندین، می بایست به خاطر او از دعوت ایشان دست بکشند».

نص چهارم: این گفته الهی است: ﴿وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ ۗ وَإِذَا لَا تَلْحَدُونَكَ حَلِيلًا ۗ﴾ [الاسراء: ۷۳-۷۴].^۳ ظاهر این آیات می رساند که رسول خدا ﷺ محبت و میل خفیفی برای مشرکین از خود بروز داد و این در مقام تبلیغ دعوت دینی

(۱) به تفسیر کبیر رازی مراجعه شود.

(۲) چهره در هم کشید و روی برتافت* از اینکه نابینایی به پیش او آمد.

(۳) نزدیک بود کافران (با نیرنگ‌های فراوان و نیروهای زور و زر) تو را از آن چه به تو وحی کرده ایم منصرف سازند، تا (در عمل، حکم) خبر قرآن را به ما نسبت ندهی و آنگاه تو را به دوستی گیرند و اگر ما تو را استوار و پا بر جای (برحق) نمی داشتیم، دور نبود که اندکی به آنان بگرایی.

گناهی بزرگ و نابخشودنی به شمار می‌رود. اما مسئله به هیچ وجه از این قرار نبوده. در بیان سبب نزول این آیه آمده که قبیله ثقیف (که در طایف اقامت داشتند) به پیغمبر گفتند: دین تو را نمی‌پذیریم مگر اینکه در مقابل آن چیزی به ما بدهی که بوسیله‌ی آن بر سایر اعراب فخر بورزیم و مکلف به انجام نماز و جهاد و ادای زکات نباشیم و در رباخواری آزاد باشیم و اگر اعراب گفتند: چرا چنین کرده‌ای؟ بگویی: خداوند به من دستور داده... در حالی که ثقیف به برآورده شدن خواسته خود دل بسته بودند و طمع در پذیرش مشروط خود داشتند آیه ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ﴾ [الإسراء: ۷۳].^۱ بر رسول خدا ﷺ فرود آمد.

در اینجا معلوم است که رسول خدا در مقابل تقاضای ایشان جوابی نداده است. آن‌ها پیشنهادات خود را مطرح و منتظر جواب مثبت بودند اما حاشا از رسول خدا که تسلیم این دعوت باطل شود.

ابن کثیر رحمته الله گوید: «در این آیه خداوند از تأیید و عصمت پیغمبر و مصونیت او از شر اشرار و کید فجار خبر می‌دهد و بیان می‌دارد که متولی امر او خدا است و او را حواله هیچ یک از مخلوقاتش نمی‌کند. و ناصر و مؤید دینش فقط خدا است و او را بر دشمنانش در شرق و مغرب زمین پیروز خواهد نمود».

نص پنجم: در نص پنجم ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [الأحزاب: ۱].^۲ چیزی که دلالت بر وقوع گناه از رسول خدا بکند وجود ندارد. بلکه روی سخن در این آیه، متوجه امت است که در قالب مخاطب واقع شدن رسول الله عرضه شد. منظور از نبی امت اوست، چنانچه پادشاه مملکت خطاب به فرمانده نیروهای مسلح می‌گوید: با دشمن مسامحه مکن و به جنگ با آن‌ها تا تسلیم شدن ادامه بده اما بچه‌ها، زنان و پیر مردان را مکش و در مقابل دشمن از خود فرغ و ترس بروز مده... پادشاه در این نصایح فرمانده نیروهای مسلح را مخاطب قرار داده در حالی که منظورش سربازان و لشکریان است.

(۱) نزدیک بود کافران تو را از آنچه به تو وحی کرده‌ایم منصرف گردانند.

(۲) ای پیغمبر! بت‌سازان، و از کافران و منافقان اطاعت مکن بی‌گمان خداوند آگاه دارای حکمت است.

در این آیه نیز خداوند به رسول الله گوشزد می‌کند، لکن منظورش امت است و از خاتمه‌ی آیه که به صیغه‌ی جمع می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱ این امر معلوم است. چنانچه نظیر آن در سوره طلاق آمده و می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾ [الطلاق: ۱].^۱ در این آیه نیز خطابی که متوجه رسول خدا است در واقع خطاب به همه‌ی امت است.

علاوه بر این اگر خطاب را حمل بر رسول خدا کنیم باز هم از آن فهم نمی‌شود که رسول خدا قصد اطاعت از کفار و منافقین را بدل راه داده یا مرتکب معصیتی شده باشد تا خداوند او را مأمور به تقوا نماید. بلکه خداوند او را از مکر و کید کافران و منافقان برحذر داشته و او را از نیت خبیث دروغ ایشان آگاه کرده است روایت شده که ابوسفیان و عکرمه پسر ابوجهل و ابوالاعور اسلمی (طبق قرار و پیمان قبلی) به خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و به او پیشنهاد کردند از تحقیر خدایان ما دست بردار و بگو: آن‌ها می‌توانند شافع و سودمند واقع شوند در مقابل ما نیز از تحقیر خدای تو دست می‌کشیم. این پیشنهاد بر پیامبر و مؤمنان سخت آمد و حضرت عمر (که در آن جلسه حاضر بود) قصد کشتن آن‌ها را نمود. این بود که این آیه فرود آمد.

روایت شده اهل مکه از محمد ﷺ خواستند از دعوت خود دست بردارد در مقابل نیمی از اموال خود را به او بدهند. منافقان و یهودیان مدینه نیز او را تهدید می‌کردند آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود:^۲ ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [الأحزاب: ۱].^۳

نص ششم: ﴿فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ [یونس: ۹۴].^۴

(۱) ای پیغمبر! وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید.

(۲) جویبر اخراجش کرده و در اللباب آنرا آورده.

(۳) ای پیغمبر! بترس از خدا، و از کافران و منافقان اطاعت مکن بی‌گمان خداوند آگاه دارای حکمت است.

(۴) اگر درباره‌ی چیزی که بر تو نازل کرده‌ایم، در شک و تردید هستی، از کسانی سؤال کن که قبل از تو کتاب‌های آسمانی را می‌خوانده‌اند. بیگمان حق از سوی پروردگارت برای تو آمده است و از زمره‌ی مترددان مباش.

در این آیه کریمه چیزی که بر وجود شک برای رسول خدا در مسئله وحی دلالت کند وجود ندارد بلکه از باب فرض و تقدیر (که جزو عادت اعراب بود) فرموده: اگر در مسئله وحی مشکوک هستی... چنانکه اعرابی به پسرش می گوید: اگر پسر من هستی بخیل مباش، بر مبنای این فرض معنای آیه چنین می شود: اگر فرضاً در اخبار و داستان پیغمبران پیشین که بر تو فرستاده ایم. (همچو ابراهیم و نوح و...) مشکوک هستی از علمای اهل کتاب سؤال کن! چون ایشان بر این مطلب مطلع و گواهند. بنابراین هدف بیان اطلاعات و آگاهی اخبار به مسئله است نه توصیف رسول به شک و گمان. لذا ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: قسم به خدا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای یک لحظه هم مشکوک نگردید و از هیچ یک از آنان سؤال نکرد. روایت شده چون این آیه فرود آمد رسول الله فرمود: نه مشکوک هستم و نه سؤال می کنم.^۱

در تفسیر محاسن التأویل آمده: اثبات شک برای رسول الله به هیچ وجه از این آیه فهم نمی شود چون ذکر «إِنْ» شرطیه در جمله مقتضی وقوع آن نمی باشد چنانچه گویند: اگر عدد پنج جفت باشد قابل تقسیم به دو عدد مساوی است در حالیکه معلوم است که پنج زوج نیست.. بنابراین فلسفه و سراسمدلال به این آیه تقویت دلیل است تا بر یقین و اطمینان قلبی و آرامش سینه او بیفزاید. هدف تحقق مضمون داستان است و استشهاد بر آن از کتب گذشتگان است. هدف بیان تصدیق قرآن بر حقانیت آن است و هدف توصیف اخبار به داشتن علم راسخ به ما انزل الله و تعریض به مشرکین است...

بعضی گفته اند: اصل خطاب متوجه رسول الله اما مراد غیر او می باشد چنانکه گویند: «خطابم با توست، همسایه گوش کن» با این تفسیر معنایش چنین می شود: ای شنونده اگر در حقانیت آنچه بر زبان پیغمبر خود فرو فرستاده ایم مشکوک هستید از اهل کتاب سؤال کن. در تأیید این معنی آمده: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِن أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّكُم وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۱۰۴].^۲

(۱) به تفسیر طبری جزء ۱۱ ص ۱۶۸ مراجعه شود.

(۲) بگو: ای مردمان! اگر درباره ی آئین من در شک و تردید هستید من کسانی را که به جز خدا می پرستید نمی پرستم و لیکن خداوندی را می پرستم که شما را می میراند و به من دستور داده شده است که از زمره ی مؤمنان باشم.

نص هفتم: ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأنعام: ۳۵].^۱

در این آیه چیزی که بر وقوع گناه از رسول خدا دلالت ورزد، وجود ندارد تا خداوند او را بر آن مورد ملامت و نکوهش قرار داده باشد. بلکه خداوند خواسته سختی تکذیب او از سوی مشرکین را بر قلب پیغمبر ﷺ تخفیف دهد و او را از حقیقت درون آنان مطلع گرداند که اگر محمد ﷺ تمامی آیات و شواهد را بر ایشان عرضه بدارد باز ایمان نمی‌آورند تا عذاب خدا را به چشم خود نبینند. حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول خدا ﷺ بر ایمان آوردن همه‌ی انسان‌ها حریص بود. خداوند بدو خبر داد به تو ایمان نمی‌آورند مگر کسانی که از قبل خداوند در ذکر اول، سعادت آن‌ها را اراده کرده باشد.^۲ لهذا خداوند بدنبال این آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [الأنعام: ۳۶].^۳ منظور از موتی؛ کفار و مشرکانی هستند که ایمان نمی‌آورند و دعوت حق را استجابت نمی‌نمایند.

این آیه به روشنی دلالت می‌کند بر اینکه محمد ﷺ به شدت بر اسلام آوردن قومش اصرار می‌ورزید و اگر می‌توانست نشانه و آیه‌ای از زیر زمین یا از بالای آسمان فرود آورد، تا به آن‌ها قناعت بدهد، می‌آورد، چون دلش به شدت برای ایشان می‌سوخت و خواهان ایمان ایشان بود خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸].^۴

(۱) اگر روگردانی ایشان از تو برای تو سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری و دلیلی برای ایشان بیاوری ولی اگر خدا بخواهد آنان را بر هدایت جمع خواهد کرد سپس از زمره‌ی کسانی مباش که نمی‌دانند.

(۲) رجوع کنید به تفسیر ابن کثیر جلد ۲ ص ۱۴۱.

(۳) تنها کسانی وحی پذیرند که گوش شنوا دارند و خداوند مردگان برمی‌انگیزد و سپس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند.

(۴) بی‌گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص [و] به مؤمنان رئوف مهربان است.

نص هشتم: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَمَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲].^۱

خداوند متعال در این آیه او را صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر حذر داشته، نکند خواسته مشرکین را در طرد مسلمانان مستضعف اجابت کند، در این آیه چیزی که بالفعل بر طرد آن‌ها دلالت کند وجود ندارد. بلکه خداوند نص پیشنهاد آن‌ها به رسول الله را بازگو می‌کند، سپس او را از تسلیم خاسته‌ی آنان بر حذر می‌دارد.

ابن جریر از ابن مسعود روایت می‌کند: سران قریش بر رسول الله عبور کردند صهیب بلال عمار خَبَّاب و... در خدمت او بودند گفتند: ای محمد، آیا به این ضعفاء از قومت تن در داده‌ای؟ و آیا از میان ما خداوند بر این‌ها منت نهاده؟ آیا ما پیرو این‌ها شویم؟ در صورتی که ایشان را از خود برانی تو را پیروی خواهیم کرد این آیه: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَمَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲].^۲

بعد از این روشن است که رسول الله این ضعفاء را از خود نرانده، بلکه وقتی این مشرکان آمدند. بخاطر همبستگی قلب مشرکان جهت ایمان‌آوری، خواست آن‌ها را از مجلس خود دور کند اما خداوند او را از اجرای این قصد بر حذر داشت و به او فکر کرد این ضعفاء را هم مجلس خود قرار دهد چنانکه در سوره کهف آمده: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ

(۱) کسانی را مران که سحرگهان خدای را به فریاد می‌خوانند منظورشان او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است اگر آنان را برانی، از زمره‌ی ستمگران خواهی بود.

(۲) کسانی را مران که سحرگهان خدای را به فریاد می‌خوانند منظورشان او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است اگر آنان را برانی، از زمره‌ی ستمگران خواهی بود.

زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا ﴿٢٨﴾ [الكهف: ٢٨].^۱

نص نهم: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ [الفتح: ١].^۲

امام ابن کثیر می‌گوید: منظور از فتح مبین صلح حدیبیه است؛ زیرا از برکات آن خیر فراوانی نصیب مسلمانان گردید و مردم به امنیت دست یافتند و زمینه بهم رسیدن و گفتگو میان مسلمانان و کفار فراهم گردید و دایره‌ی علم سودمند، و ایمان گسترش یافت.

ابن القیم می‌گوید: صلح حدیبیه مقدمه‌ی پیروزی عظیمی بود که در سایه آن مردم به امنیت دست یافتند، با هم به گفتگو نشستند، بر سر اسلام به مناظره پرداختند، مسلمانانی که تا آن روز اسلام خود را در مکه مخفی نگاه داشته بودند آن را آشکار کردند و مشرکان بسیاری از برکت این فتح عظیم به اسلام روی آوردند؛ لذا خداوند آن را فتح مبین نام نهاده است.^۳

منظور از گناه نامبرده در آیه ترک افضل و اولی است. ابومسعود در تفسیرش می‌گوید: ﴿مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ حمل بر تمامی اموری می‌شود که رسول خدا ﷺ از باب انجام خلاف الأولى اقدام به ارتکاب آن‌ها نموده است. اینکه خداوند این اعمال را گناه نامیده است، به نسبت مقام بزرگوار آن حضرت بوده است. در تفسیر الواضح آمده است: مراد از گناهان گذشته و آینده پیامبر ﷺ (در آیه‌ی مذکور) مواردی است که وی (در حالی که از معصیت خدای خود معصوم است) برخلاف افضل و اکمل انجام داده است، لذا به نسبت مقام وی، آن موارد، از قبیل «خوبی‌های نیکوکاران به مثابه‌ی بدی‌های مقربین است» می‌باشد. گفته‌اند: منظور چیزی است که

(۱) با کسانی مباش که صبحگاهان و شامگاهان ندای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند، او را می‌طلبند و چشمانت از ایشان برای جستن حیات دنیوی برنگردد، و از کسی فرمان مبر که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم، و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است و کار و بارش افراط و تفریط بوده است.

(۲) ما برای تو فتح آشکاری فرا ساخته‌ایم.

(۳) زادالمعاد ابن القیم جوزی مبحث غزوه حدیبیه.

از دید و همت عالی او گناه تلقی می‌شود ولو در واقع و نفس الامر گناه نباشد و شاید اضافه کردن واژه ذنب به ک «ذنبک» اشاره به این معنی دارد.^۱

نص دهم: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾ [الأحزاب: ٣٧].^۲

بعضی از افراد ضعیف‌الایمان دل مریض خواسته‌اند شبهاتی پیرامون ازدواج رسول خدا با زینب دختر جحش که همسر مولی و پسر خوانده رسول خدا «زید پسر حارثه» بود راه اندازند و ازدواج با او را دال بر عدم عصمت او تلقی نمایند. آن‌ها پنداشته‌اند رسول خدا هم زینب را دید شیفته و دلباخته او شد سپس عشق خود را آشکار نمود تا به ناچار زید او را طلاق داد و رسول خدا او را عقد نمود. و پنداشته‌اند ملامت و سرزنش موجود در این آیه مربوط به عشق پنهانی او به زینب است.

این عده افترای عظیمی تراشیده می‌گویند: رسول خدا از کنار خانه زید رد شد، زید در خانه نبود زینب را دید و چیزی از «عشق» او در دلش افتاد گفت: سبحان مقلب القلوب. زینب تسیحات او را شنید و آن را برای زید نقل کرد. آنگاه زید به دلش افتاد که او را برای رسول خدا طلاق دهد و... از مزاعم و توهمات که مستشرقین آن‌ها را دست آویز و وسیله‌ی تهاجم علیه شخصیت و آبروریزی رسول قرار داده‌اند و جز معدود روایات اسرائیلی (راه یافته به کتب تفسیر) سند دیگری بر آن ندارند. مرحوم ابوبکر ابن‌العربی در بیان پوچی این روایات گوید:

(۱) رجوع کنید به تفسیر الواضح حجازی ص ۳۹ جلد ۲۶.

(۲) زمانی را که به کسی که خداوند بدو نعمت داده بود و تو نیز بدو لطف کرده بودی می‌گفتی: همسرت را نگاهدار و از خدا بترس. تو چیزی را در دل پنهان میداشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد و از مردم می‌ترسی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد ما او را به همسری تو در آوردیم. تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخواندگان خود نباشد، بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند فرمان خدا باید انجام بشود.

«تفصیل موضوع آن چنان که ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده چنین است: شنیدیم این آیه در رابطه با زینب بنت حجش فرود آمده مادرش (امیمه دختر عبدالمطلب) عمه‌ی رسول خدا بود، رسول خدا خواست او را به عقد زید پسر حارثه (مولایش) درآورد زینب را این ازدواج ناخوشایند آمد. اما به پیشنهاد رسول خدا موافقت کرد. رسول الله او را به عقد زید درآورد بعداً خداوند از راه (الهام و وحی) به او فهماند که زینب جزو همسران اوست. رسول خدا شرم می‌کرد زید را امر به طلاق زینب نماید و همواره بین زینب و زید آتش اختلاف مشتعل بود. رسول خدا به او دستور داد از خدا بترسد و همسر خود را در قبضه نکاح خود نگاه دارد و از عیبجویی و ملامت مردم می‌ترسید که بگویند: با همسر پسرخوانده‌اش ازدواج کرده پیرامون این حادثه آیه: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶].^۱ فرود آمد.

علی پسر حسین گوید: خداوند به پیغمبر خبر داد که زینب جزو همسران او خواهد شد، چون زید نزد رسول خدا از همسرش دهان به شکایت گشود و رسول خدا فرمود: از خدا بترس و همسر خود را در قبضه نکاح نگاه دار. خداوند او را ملامت کرد: فرمود: من به تو اطلاع داده‌ام او جزو همسران تو خواهد بود اما تو چیزی را که خداوند آشکار کننده آن است مخفی و پوشیده نگاه می‌داری.

آنچه رسول خدا مخفی نگاه داشته بود حب زینب نبود چنانکه برخی از افتراء جویان پنداشته‌اند. بلکه آنچه مخفی داشته بود مسئله‌ی ازدواج با زینب بخاطر حکمت و فلسفه عظیمی (ابطال قاعده جاهلی پسرخواندگی) بود.

رسول خدا ﷺ بی‌مناک بود منافقین این عمل را بهانه تبلیغ علیه او قرار دهند و بگویند: محمد ﷺ با همسر پسرخوانده خود ازدواج کرده.

شیخ حجازی در التفسیر الواضح گوید: «جای تأسف است که اقوالی به کتب تفسیر راه یافته و به اکابر علماء نسبت داده می‌شوند در حالی که خداوند هم می‌داند که ساحت مقدس این بزرگواران از این سموم اسرائیلی و موضوعات یهودی مبرّا است. از جمله‌ی این اقوال سخنی است که از شأن افراد عادی بدور است تا چه رسد به اشرف

(۱) هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند.

مخلوقات حضرت محمد ﷺ که به گواهی تمامی خلائق صادق و دارای اخلاق حمیده بوده است.

نظری سطحی به تاریخ زینب و شرایط او برای ازدواج با زید نشان می‌دهد که سوء معاشرت او با زید ناشی از اختلاف شدید آن‌ها به خاطر اجتماعی بود، زیرا زینب اشراف زاده و زید برده‌ی آزاد شده بود. خداوند بدین علت او را به ازدواج با زید امتحان کرد تا ریشه تعصبات جاهل را از بیخ و بن برکند و بنای شرف و عزت را فقط (تقوی) قرار دهد. زینب ناخوش آیند جسم خود را تسلیم زید نمود اما روحش با او بیگانه بود.

رسول خدا ﷺ زینب را از بچه‌گی می‌شناخت چون دختر عمه‌اش بود و هیچ مانعی سر راه دست رسی به او وجود نداشت؟ چگونه انسانی چون رسول الله به زنی در حالت دوشیزگی علاقه و رغبت نشان نمی‌دهد لکن در دوران شوهرداری به او رغبت پیدا می‌کند؟!

خیر، ای جماعت! در آنچه می‌گویید تعقل ورزید و بدانید چه می‌گویید و مطالب را بدون تشویش و تبیین درک کنید. بنگر آن‌ها می‌گویند: آنچه محمد ﷺ مستورش می‌داشت عشق زینب بود لذا مورد ملامت واقع گردید. آیا هیچ احدی بخاطر عدم تجاهر به عشق همسر همسایه‌اش مورد عتاب واقع می‌شود؟

اما حقیقت این است که این ازدواج در مرحله اول امتحانی برای زینب و برادرش بود چون به کراهت به این ازدواج تن در دادند. در نهایت امتحان شدیدی برای رسول خدا ﷺ؛ چون به ازدواج با او مأمور شد و از عواقب آن کاملاً مطلع بود، زیرا زینب تحت عقد مولی و پسرخوانده‌اش زید بود. اما حکمت اقتضاء می‌کرد رسومات جاهلی (از جمله تحریم ازدواج با زن پسرخوانده) از میان برداشته شود و ازدواج با آن همانند ازدواج با همسر پسر تلقی نگردد. ﴿لَیْسَ لَیْکُمْ لَآ یَکُونُ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرَجٌ فِیْ اَزْوَاجٍ

اَدْعِیَآئِهِمْ اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولًا ﴿۳۷﴾ [الأحزاب: ۳۷].^۱

آنچه پیغمبر در درون خود مخفی نگاه می‌داشت ناخوش‌آیندی از این ازدواج بود، این بود که در اجرای فرمان مولا و پروردگار خود تعلل می‌ورزید و از عواقب عکس‌العمل مردم به ویژه منافقین بیمناک بود و بر این تأخیر و سستی در اجرای

(۱) تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخواندگان خود نباشد، بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند فرمان خدا باید انجام بشود.

فرمان خدا مورد ملامت قرار گرفت نه ازدواج با زینب^۱. می‌گوییم: در این رابطه، این آیه کاملاً صریح است. چه، این آیه ذکر کرده که به زودی خداوند، آنچه را که رسول ﷺ در دل پنهان کرده، آشکار و ظاهر خواهد ساخت، ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾ بنابراین، خداوند چه چیزی را ظاهر ساخته؟ آیا عشق پیامبر به زینب را ظاهر ساخته؟! خیر، آنچه که ظاهر ساخته، همان تصمیم و اراده‌ی پیامبر ﷺ برای ازدواج با اوست. زیرا خدای تعالی به او وحی کرده که زینب همسرش خواهد گشت. به همین خاطر، خدای باری تعالی، صراحتاً از آن چیزی که رسول ﷺ آن را در نفسش پنهان ساخته بود، پرده برداشت و فرمود: ﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا﴾. این چنین تمامی افتراها و مزاعم افتراء جویان برملا شده و در مقابل براهین قاطعه و حجج دامغه تاب مقاومت از دست می‌دهند؛ براهینی که بر عصمت رسول خدا ﷺ گواهی می‌دهند.

فصل چهارم: داستان انبیاء

- ۱- فلسفه‌ی داستان پیامبران
- ۲- اهداف داستان در قرآن
- ۳- چرا داستان‌های قرآنی تکرار شده‌اند؟!
- ۴- نمونه‌های از تکرار داستان در قرآن

داستان انبیاء

تاریخ انبیاء، تاریخ شکوه و عظمت و جلال، و زندگی آن‌ها زندگی جهاد و مبارزه است و انسان‌ها، هر چه قوی و توانمند باشند، باز هم از پی بردن به شأن و منزلت رفیع آنان عاجز و ناتوان هستند و نمی‌توانند به رفعت شأن و کمال اخلاق و بی‌توجهی و پارسایی در دنیا و فداکاری در راه خدا و در جهت اعتلای کلمه الله و تبلیغ دعوت و نشر رسالت حق و... ایشان برسند. سراسر تاریخ ایشان، سلسله‌ای از زندگی سخت، مبارزه خستگی‌ناپذیر علیه دشمنان خدا و حق و دشمنان انسانیت در هر زمان است! به راستی تاریخ ایشان سراسر شرافت و مملو از انواع جانبازی و قهرمانی‌ها است سراسر زندگی آنان نشان از صبر و شجاعت بی‌نظیر است و بندرت می‌توان نمونه آن را در زندگی رهبر یا فرمانده یا مصلحی جستجو کرد، چون ایشان پرورش یافته خدا بودند زیر نظر و حمایت او پرورش یافتند، سراسر زندگیشان پر از جهاد علیه باطل و مقاومت در ورای حق، صبر در هنگام شداید و تحمل اذیت در راه خدا بود. خداوند عظیم‌الشان عزم و اراده آن چنان پولادینی به ایشان ارزانی داشته بود که قوی‌ترین مردان حتی کوه‌های سر به فلک کشیده در مقابل آن ناتوان جلوه می‌کردند. به راستی در هر زمانی مایه افتخار و شایسته رهبری ملت‌ها بودند. بشریت راه خیر و سعادت را گم کرده و تاریکی جهل و نادانی خیمه‌ی خود را بر زندگی انسان برافراشته بود. آنگاه خداوند متعال به وسیله‌ی بعثت پیغمبران گرامی در صدد اصلاح آن برآمد.

﴿رُسُلًا مُّبْتَلِّينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾

[النساء: ۱۶۵].^۱

فلسفه داستان انبیاء

(۱) ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده رسان و بیم‌دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان انبیاء جز این نیست که، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سیره عطرآگین ایشان به مثابه‌ی چراغی روشن استفاده کرده و در روشنایی آن در کانال و جاده هدایت خدایی به حرکت درآیند و راهی را که ایشان پیموده‌اند بپیمایند و آن‌ها را در تمامی اعمال و کردار الگوی خود قرار دهند و سرمشق زندگی شان این پیغمبران بزرگوار باشند. هدف از بازگویی داستان پیغمبران تسلی قلب و تفریح آن نیست، بلکه هدف از آن پند و عبرت گرفتن است چنانچه قرآن کریم اشاره می‌کند ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [یوسف: ۱۰۱].^۱ چنانچه در آیه‌ی دیگری اشاره می‌کند که لازم است با تفکر و تدبر و حرکت بر راه و روش انبیاء از سیره‌ی و داستان ایشان استفاده شود. ﴿فَأَقْصصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۶].^۲ بویژه بر کسانی که در مقام دعوتگری قرار دارند لازم است هدف از دعوت انبیاء، تثبیت ایشان بر دعوت و تقویت اراده باشد و با اطلاع بر سیره انبیای اطهار صلوات الله وسلامه علیهم دریابند چه رنج‌ها و سختی‌هایی در راه دعوت خویش تحمل کرده‌اند ﴿وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [هود: ۱۲۰].^۳

فواید داستان‌های قرآنی

در قرآن هدف از بیان داستان، رسیدن به چند فایده عظیم است که آن‌ها را در موارد زیر خلاصه کرده‌ایم.

- (۱) اثبات وحی و رسالت
- (۲) اشاره به وحدت ادیان آسمانی
- (۳) بیان هدف از دعوت پیغمبران

(۱) به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است.

(۲) پس داستان را بازگو کن بلکه بیندیشند.

(۳) این همه از اخبار پیغمبران بر تو فرو می‌خوانیم، کلاً برای اینست که بدان دلت را بر جای و استوار بداریم برای تو در ضمن این حق آمده است و برای مؤمنان پند و یادآوری مهمی ذکر شده است.

- ۴) موضوع امت‌ها در قبلا انبیای کرام
 - ۵) ارتباط وثیق بین شریعت‌ها و ادیان
 - ۶) کمک به پیغمبران و نابودی تکذیب‌کنندگان
 - ۷) بیان قدرت خدا بر خوارق
 - ۸) فرجام خیر و صلاح و عاقبت شده فساد
- آنچه ذکر شد مهمترین هدف از داستان‌های قرآنی به شمار می‌روند علاوه بر این‌ها فواید دیگری در بازگویی سیره انبیاء وجود دارد که در اینجا مجال ذکر آن‌ها نیست. شایسته است در اینجا نظری به آنچه سیدقطب شهید در کتاب «التصویر الغنی فی القرآن» به نگارش درآورد. بیان‌دازیم او تحت عنوان «القصة فی القرآن» می‌گوید: «داستان‌های قرآن به منظور اهداف دینی خالص آمده‌اند و فواید فراوانی در بردارند که بازگویی همه‌ی آن‌ها امکان ندارد. اثبات وحی، یگانگی خدا، اتحاد همه‌ی ادیان آسمانی در اساس، مظاهر قدرت خدا عاقبت خیر و شر، صبر و جزع، شکر و نافرمانی و فواید بسیار دیگر، از فواید دینی و اخلاقی، از جمله‌ی مسائل هستند که در داستان‌های قرآنی مدنظراند، ما به هنگام بیان هدف از داستان‌های قرآنی مهمترین و روشنترین این اهداف را مدنظر داریم»^۱.
- اینک به تفصیل و توضیح آنچه بصورت مجمل در رابطه با هدف از داستان‌های قرآنی بیان کردیم می‌پردازیم.

۱) اثبات رسالت و وحی

یکی از اهداف مورد نظر در داستان‌های قرآنی اثبات رسالت و وحی است یعنی دینی که پیغمبران آورده‌اند و مبلغ آن بوده‌اند صرفاً از وحی خدایی مایه گرفته است و آن‌ها فرستاده خدا هستند. به ویژه نسبت به امر حضرت محمد ﷺ قرآن کریم بیان کرده که این داستان‌ها به وحی خدا بوده و حضرت محمد هیچ نقشی در ایجاد و خلق آن‌ها ندارد زیرا او بی‌سواد بود خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ

(۱) رجوع کنید به التصویر الغنی فی القرآن - سید قطب.

كِتَابٍ وَلَا تَحْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾ [العنكبوت: ۴۸].^۱ و به هیچ وجه از رسول خدا نقل نشده که در کنار راهبان مسیحی یا اخبار یهود نشسته و این داستان‌ها را از ایشان اقتباس کرده باشد. وقتی این داستان‌های جذاب و دلربا در رابطه با انبیای گذشته و امت‌های ایشان و آنچه دامن‌گیر آن‌ها شد که بعضی از این داستان‌ها همچو داستان ابراهیم، یوسف و موسی در اوج جذابیت و دلربایی هستند، بر رسول خدا فرود آمد.

آمدن این داستان‌ها در قرآن با این دقت و بیان محکم روشنترین دلیل بر وحی بودن آن‌ها می‌باشند. بسیاری از آیات قرآن به صورت واضح و آشکار در مقدمه یا متن بعضی از داستان‌ها به این هدف اشاره کرده‌اند، پرداخته‌اند برای مثال ﴿لَنْ نَقُصَّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣﴾﴾ [یوسف: ۳].^۲ و این آیه ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعَالَمِ الْأُولَى يُنْفِثُهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾﴾ [هود: ۴۹].^۳

۲) اشاره به وحدت ادیان آسمانی

یکی دیگر از اهداف داستان‌های قرآنی بیان اتحاد و یگانگی همه‌ی ادیان آسمانی است، دین تمامی انبیاء از نوح تا محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) یکی بوده و مؤمنان همگی امت واحده هستند و خداوند واحد پروردگار همه است. بسیاری از داستان‌های پیامبران جمعاً در یک سوره وارد شده‌اند و به روش خاص به معرض نمایش گذاشته شده‌اند، تا این حقیقت واضح را تأیید کنند. در سوره‌ی انبیاء آمده: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ

(۱) تو پیش از قرآن، کتاب نمی‌خواندی و با دست راست خود چیزی نمی‌نوشتی که اگر چنین می‌شد باطل‌گویان به شک و تردید می‌افتادند.

(۲) ما از طریق وحی این قرآن، نیکوترین سرگذشت‌ها را برای تو بازگو می‌کنیم و هرچند که پیشتر از زمره‌ی بی‌خبران بوده‌ای.

(۳) این خبر و اخبار غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. نه تو و نه قوم تو پیش از این، آن را نمی‌دانستید. پس شکیبایی کن که سرانجام از آن پرهیزکاران است.

مَنْ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٨﴾ [الأنبياء: ۴۸ - ۴۹].^۱ ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾ [الأنبياء: ۵۱].^۲ ﴿وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَرِيَّةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَاتُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسْتَقِينِ ﴿٧٦﴾ [الأنبياء: ۷۴].^۳ سپس بعد از ذکر نام (نوح، ایوب، اسماعیل، ادريس و زکریا) و توضیح رسالت آنان و تبیین دعوت ایشان می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾ [الأنبياء: ۹۲].^۴ و هدف از میان این داستان طولانی فقط همین جمله (اثبات یگانگی امت و دین همه‌ی آنها) است.

۳) بیان هدف از دعوت پیغمبران

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان این مطلب است که تمامی ادیان آسمانی دارای یک هدف بوده و به تبع این امر همگی پیغمبران بر یک مطلب و هدف تأکید کرده‌اند و همگی مردم را به سوی توحید و یگانگی خدا فراخوانده‌اند از اینجا است که در داستان آن‌ها بر یگانگی خدا تأکید فراوان می‌شود و این مطلب بعنوان هدف اساسی دعوت ایشان تلقی می‌گردد.

در سوره اعراف می‌خوانیم:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۵۹].^۵

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ [الأعراف: ۶۵].^۱

(۱) ما به موسی و هارون فرمان دادیم جداسازنده و نوری و پند و اندرز پرهیزکاران * همان کسانی که از پروردگار در غیب و نهان می‌ترسند و از قیامت در هول و هراس بسر می‌برند.

(۲) ما هدایت و راهیابی را پیشتر در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و از او برای (حمل رسالت) آگاهی داشتیم.

(۳) و به لوط شناخت و دانش عطا کردیم و او را از شهر و دیاری که کارهای زشت و پلید انجام می‌دادند رهایی بخشیدیم. آنان مردمان بدی بودند و سرکشی می‌کردند.

(۴) این ملت یگان‌های بوده و من پروردگار همه‌ی شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید.

(۵) ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست.

﴿وَالِیَ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ یَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ مِّنْ إِلَهِ غَیْرُهُ قَدْ جَاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِّنْ رَبِّکُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَکُمْ آیَةٌ فَذَرُوهَا تَأْکُلْ فِیْ أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُوهَا بِسُوءٍ فِیْأُخْذْکُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ ﴿۷۳﴾﴾ [الأعراف: ۷۳].^۲

﴿وَالِیَ مَدَیْنِ أَخَاهُمْ شُعَیْبًا قَالَ یَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ مِّنْ إِلَهِ غَیْرُهُ قَدْ جَاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِّنْ رَبِّکُمْ فَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمِیزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ ﴿۸۵﴾﴾ [الأعراف: ۸۵].^۳

این عقیده توحید اصل مشترک همه ادیان و تمامی دعوت‌های انبیاء است و در داستان همه‌ی آن‌ها بر این هدف خاص تأیید شده است.

۴) دیدگاه امت‌ها در قبال انبیای کرام

یکی دیگر از اهداف داستان‌های قرآنی اشاره به موضع اقوام و امت‌ها در قبال دعوت آن‌ها می‌باشد. تاریخ نشان می‌دهد که موضوع همه آن‌ها تقریباً مشابه بوده است. زیرا هر پیغمبری که به فراخوانی قومش بسوی توحید پرداخته گروه گناهکاران و مستکبران در مقابل آن‌ها موضع عناد و استکبار اتخاذ کرده و به تکذیب آن‌ها پرداخته‌اند. ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِینَ ۗ وَکَفِیْ بِرَبِّکَ هَادِیًا وَنَصِیْرًا

(۱) هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم

من! خدای را پرستید و جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید؟

(۲) صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من!

خدای را پرستید جز او معبودی ندارید. هم اینک معجزه‌ی بزرگی از سوی پروردگارتان برایتان آمده است و این شتر خدا است که بعنوان معجزه‌ای برای شما آمده است پس آن را بحال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرخد، و بدان آزاری مرسانید که به عذاب دردناکی دچارتان می‌گرداند.

(۳) شعیب را به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را

پرستید که خدا و معبودی ندارید معجزه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آمده است. ترازو و پیمان را به تمام و کمال بکشید و بپردازید و از حقوق مردم چیزی نکاهید و در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی مکنید. این کار به سود شما است اگر ایمان دارید.

﴿الفرقان: ۳۱﴾^۱. باری، در داستان پیامبران صیغه‌ی «نبوت» یک بود چنانکه صیغه تکذیب از طرف همه اقوام تقریباً یکی بوده است... برای مثال به فرموده خداوند در داستان نوح علیه السلام گوش فرادهیم: ﴿قَالُوا يَنْبُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۳۱﴾ [هود: ۳۲].^۲ و در داستان هود علیه السلام قرآن موضع قوم او را چنین بازگو می‌کند: ﴿قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِيْ ءَالِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِيْنَ ﴿۵۳﴾ [هود: ۵۳].^۳ و در داستان صالح با قومش نمود می‌خوانیم: ﴿قَالُوا يَصْلِحْ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هٰذَا اَتْنَهٰنَا اَنْ نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا وَاِنَّا لَفِيْ شَكِّ مِمَّا تَدْعُوْنَ اِلَيْهِ مُرِيْبٍ ﴿۶۲﴾ [هود: ۶۲].^۴ و هکذا سایر انبیای کرام موضع اقوامشان در قبال دعوت آن‌ها تفاوت‌چندانی با موضع اقوام پیشین نداشته است. و همگی در تمسخر و استهزاء به پیغمبران کرام مساوی بوده‌اند. ﴿كَذٰلِكَ مَا اَتَى الْاٰذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ رَّسُوْلٍ اِلَّا قَالُوْا سَاحِرٌ وَّ اَوْ مُجْنُوْنٌ ﴿۵۲﴾ [الذاریات: ۵۲].^۵

۵) ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان

یکی دیگر از اهداف داستان قرآنی بیان ارتباط محکم بین ادیان و شرایع آسمانی است بین آن‌ها هیچ تضاد و اختلافی وجود ندارد و همگی از یک چشمه برآمده‌اند،

- ۱) اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته‌ایم و همین بس که خدای تو راهنما و یاور باشد.
- ۲) گفتند: ای نوح! با ما جر و بحث کردی و جر و بحث را به دراز کشاندی اگر راست می‌گویی آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان.
- ۳) گفتند: ای هود! تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای و به خاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم. چیزی جز این نمی‌گوییم که خدایان ما بلائی به تو رسانده است.
- ۴) گفتند: ای صالح! پیش از این مایه امید ما بودی. آیا ما را از پرستش چیزهایی که پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ ما راجع بدانچه ما را بدان دعوت می‌کنی به شک و تردید عجیبی گرفتار آمده‌ایم!
- ۵) همین گونه هیچ پیغمبری به سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگر اینکه گفته‌اند: او جادوگر یا دیوانه است.

هر پیغمبری مکمل شریعت و قانون پیغمبر قبل از خود بوده و به ایمان به رسالت او دعوت کرده است و این دلیل بر یگانگی مصدر تشریح (که همانا خداوند سبحان است) می باشد، لذا جایی برای اختلاف و نزاع بین پیروان ادیان وجود ندارد. خداوند فرموده:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿۱۳﴾﴾ [الشورى: ۱۳].^۱ سپس به شیوه مخصوص بین دین پدر انبیاء (ابراهیم) عليه السلام و دین حضرت محمد صلى الله عليه وآله رابطه برقرار می کند و همچنین بین دین محمد و دین انبیای بنی اسرائیل به این آیه قرآنی گوش فرا دهید: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿۱۸﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿۱۹﴾﴾ [الأعلى: ۱۸-۱۹].^۲

﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿۷۸﴾﴾ [الحج: ۷۸].^۳

(۱) خداوند آئینی را برای شما بیان داشتند و روشن نموده است که آن بوسیله نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم دین را پا برجای دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می خوانید بر مشرکان سخت گران می آید، خداوند هر که را بخواهد برای این دین بر می گزیند و هر که بسوی آن برگردد، بدان رهنمودش می گرداند.

(۲) این در کتاب های پیشین بوده است. کتاب های ابراهیم و موسی.

(۳) و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است آئین پدرتان ابراهیم است. خدا شما را قبلاً و در این مسلمین نامیده است تا پیغمبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردمان باشد پس نماز را بخوانید و زکات مال را بدر کنید و به خدا جنگ زنید که سرپرست و یاور شما اوست، و چه سرور و یاور نیک و چه مددکار و کمک کننده خوبی است.

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ﴾^۱ [آل عمران: ۶۸]. خداوند سبحان از تمامی انبیاء عهد و پیمان گرفته که به نبوت محمد ﷺ ایمان آورند و این دلیل بر وجود رابطه محکم بین ادیان آسمانی است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَأَشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲ [آل عمران: ۸۱].

۶) پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان پیروزی نهایی برای پیغمبران و هلاک مخالفان است و این دلیل تأیید دعوت ایشان از جانب خدا می‌باشد. بوسیله هلاکت مخالفین به آن‌ها طیب خاطر می‌دهد و آن‌ها را بر مخالفان برتری می‌دهد.

۷) بیان قدرت خداوند بر اعمال خارق‌العاده

یکی دیگر از اهداف داستان‌های قرآنی، بیان قدرت خداوند بر خوارق می‌باشد خداوند از چگونگی آفرینش حضرت آدم و حضرت عیسی سخن به میان آورده که بر قدرت خارق‌العاده او ﷻ دلالت می‌کند. چون آدم بدون پدر و مادر و عیسی بدون پدر آفریده شده و حوا از پهلوی آدم آفریده گردید و تمامی این‌ها بر قدرت خارق‌العاده و قدرت بی‌نظیر او دلالت می‌نماید. به آیات جانب‌بخش قرآن پیرامون آفرینش عیسی علی‌ه السلام گوش فرادهیم: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۳ [آل عمران: ۵۹]. و همچنین داستان ابراهیم و پرنده‌های که ذبح کرد

(۱) سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی نمودند و نیز این پیغمبر و کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند و خدا سرپرست و یاور مؤمنان است.

(۲) هنگامی که خداوند پیمان مؤکد از پیغمبران گرفت که چون کتاب و فرزاندگی به شما دهم و پس از آن پیغمبری آید و آنچه را که با خود دارید تصدیق نماید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. گفت: آیا اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم. گفت: پس گواه باشید من هم با شما از زمره گواهانم.

(۳) مسئله عیسی برای خدا، همچون مسئله آدم است که او را از خاک بیافرید.

سپس خداوند آن‌ها را زنده نمود، و داستان مردی که بر آن قریه گذر کرد که ساختمان و بناهایش بر هم فرو ریخته بود و خداوند او را صد سال بمیراند سپس زنده نمود. همگی این داستان‌ها بر قدرت بی‌انتهای خداوند دلالت می‌نمایند و بیان می‌دارند.

۸) عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد

یکی دیگر از اهداف مورد نظر در داستان‌های قرآنی بیان سرانجام خوبی و بدی است همانند داستان فرزندان آدم (قابیل و هابیل) که در سوره مائده آمده ﴿وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ أَبِي عَادَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ ۗ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [المائدة: ۲۷].^۱ در این داستان آمده که قابیل چگونه به حقوق برادر خود تجاوز نمود و اقدام به کشتن او نمود تا آخر داستان که عدل الهی را بیان می‌دارد و همانند داستان سد مأرب و اصحاب الجنتین و اصحاب الأخدود و داستان اهل آن ده که در امنیت و آسایش می‌زیستند اما سر از نافرمانی درآوردند؛ تمامی این داستان‌ها برای بیان سرانجام و عاقبت خیر و شر نیکی و بدی آمده است... علاوه بر این در برگزیده اهداف نصیحت‌گرای گرانبهایی می‌باشند. ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ ﴿٥١﴾﴾ [غافر: ۵۱].^۲ و دقت شود در جزای عادلانه‌ای که برای مشرکین در نظر گرفته شده ﴿وَقُرُونٌ وَفَرَعُونَ وَهَلَمَنٌ ۗ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿٢٤﴾﴾ فَاخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ ۗ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ

۱) داستان دو پسر آدم را چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان زمانی که هر کدام عملی را برای تقرب انجام دادند. اما از یکی پذیرفته نشد. بیگمان تو را خواهیم کشت! گفت: خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد!

۲) ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بپا می‌خیزند یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم.

الصَّيْحَةَ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۴۰﴾ [العنكبوت: ۳۹-۴۰].^۱

علت تکرار داستان‌های قرآنی

خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن رانده و موعظه‌های فراوان و درس عبرت‌های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آن‌ها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسان‌ها به ایشان تأسی بجوییم و سیره معطر و اخلاق حسنه‌ی ایشان را سرمشق قرار دهیم و آن‌ها همانند شمعی فروزان خود بسوزند و به دیگران تا ابد روشنایی ببخشند ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ [یوسف: ۱۱۱].^۲ داستان انبیاء در سوره‌های عدیدی ذکر شده است و علی الظاهر به صورت تکراری آمده‌اند، اما در این تکرار، حکمت‌هایی نهفته است و بر اعجاز قرآن کریم و حق بودن و خدایی بودن آن دلالت می‌نماید. قوی‌ترین فصحاء و بلغاء نمی‌توانند یک داستان را دو بار با دو الفاظ و قالب گوناگون و در انتهای فصاحت و بلاغت بازگو کنند و این از نشانه‌های اعجاز قرآن است که در بازگویی قصه‌ها تفنن به خرج داده و یک داستان را با الفاظ و اسالیب گوناگون بازگو کرده است، سبحان الله از قدرت بی‌همتای خداوند که قرآن معجز را ﴿تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹].^۳ فرو فرستاد و آن را وسیله هدایت و رحمت بشریت به ویژه مؤمنان قرار داد.

(۱) قارون و فرعون و هامان را موسی با دلایل و براهین روشن به سراغ آنان رفت، اما ایشان در زمین استکبار و برتری جویی کردند، ولی نتوانستند پیش گیرنده ما هر یک از این‌ها را به گناهانشان گرفتیم: برای بعضی از ایشان طوفان همراه با سنگریزه حواله کردیم و بعضی از ایشان را صدایی فرا گرفت، و برخی از ایشان را هم به زمین فرو بردیم و برخی دیگر را غرق کردیم، خداوند هرگز بدیشان ستم نکرده است و آنان خودشان به خویشتن ستم کردند.

(۲) به حقیقت در سرگذشت آنان عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است یک افسانه‌ی ساختگی نبوده بلکه کتاب‌های پیشین را تصدیق و پیغمبران را تأیید می‌کند.

(۳) بیانگر همه‌ی چیز.

نمونه‌ای از تکرار داستان قرآنی

برای نمونه به یک مورد از داستان قرآنی که پرده از یک معنای واحد بر می‌دارد اما اسالیب گوناگون در آن به خرج داده شده اشاره می‌کنیم این داستان، داستان آدم علیه السلام است که در چندین جای قرآن تکرار شده و با اسالیب گوناگون از آن سخن به میان آمده است که به دو مورد اشاره کنیم تا آن اسلوب شفت‌انگیز در هر یک از این دو مورد مشاهده کنیم.

خداوند در سوره اعراف می‌فرماید: ﴿وَيَعَادُمُ اسْكُنُ أَنْتَ وَزَوْجَكَ الْجَنَّةَ فُكْلًا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿٢٠﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢١﴾ فَدَلَّهُمَا بِعُرْوَةٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾ قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾﴾ [الأعراف: ۱۹-۲۳].^۱ و در سوره طه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿١٧﴾ فَقُلْنَا يَعَادِمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿١٨﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ﴿١٩﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى ﴿٢٠﴾ فَوَسَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَعَادِمُ هَلْ أَذْكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ

(۱) ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید بخورید ولی به این درخت، نزدیک نشوید از زمره‌ی ستمکاران خواهید شد* سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا عورات نهان از دیده‌ی آنان را بدیشان نماید و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است، مگر بدان خاطر که دو فرشته می‌شوید و یا اینکه از زمره‌ی جاویدان خواهید شد* و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم* پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب کشید هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش بدیدند و شروع به جمع آوری برگ‌های بهشت کردند و آن‌ها را بر خود افکندند. پروردگارشان فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است* و گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیناکاران خواهیم بود.

وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ ﴿١٢٢﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ
الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴿١٢٣﴾ ثُمَّ أَجْتَبَلَهُ رَبُّهُ وَقَتَابَ عَلَيْهِ وَهْدَىٰ ﴿١٢٤﴾ [طه: ۱۱۶-
۱۲۲].^۱

باری، داستان‌های پیامبران و حوادث مربوط به امت‌ها، براساس این چنین شگفتی
و اتفاق ذکر و تکرار شده‌اند، تا بر قدرت خداوند عالی مرتبه و حکیم دلالت نمایند.

(۱) آنگاه را که به فرشتگان دستور دادیم: برای آدم سجده‌ی ببرید، پس سجده بردند مگر ابلیس که
سرباز زد* آن وقت گفتیم: ای آدم! این دشمن تو و همسر تو است، پس از بهشت بیرون‌تان نکند
که به رنج و زحمت خواهی افتاد* تو در آن نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌گردی* و در آن تو
نه تشنه می‌مانی و نه آفتاب زده می‌شوی* سپس شیطان آدم را وسوسه کرد گفت: آیا تو را به
درخت جاودانگی و ملک فناپذیر رهنمود کنم. سرانجام هر دو نفر از آن خوردند آنگاه عورت
خود را دیدند و شروع کردند به اینکه برگ‌های درختان بهشت را بر خود بپيچند و بچسبانند
بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد* سپس پروردگارش او را برگزید،
توبه‌اش را پذیرفت و رهنمودش کرد.

فصل پنجم:

آدم به تصویر قرآن

- ۱- خلقت آدم عليه السلام
- ۲- درس عبرت از خلقت آدم عليه السلام
- ۳- آدم عليه السلام ابوالبشر
- ۴- دلایل اولین مخلوق بودن آدم
- ۵- آیا نظریه داروین با قرآن متعارض است؟!
- ۶- پاسخ به نظریه‌ی داروین و اثبات بطلان آن
- ۷- مراحل گوناگون آفرینش آدم
- ۸- داستان قابیل و هابیل دو فرزند آدم

آدم به تصویر قرآن

آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ

داستان آدم در واقع داستان تمامی بشریت است و زندگی او زندگی تمامی هستی (از روزی که خداوند قصد آبادانی دنیا را کرده و اراده فرموده بوسیله پیدایش انسان زندگی نیز کامل شود) می باشد.

داستان آفرینش آدم، داستان زندگی از بدایت تا نهایت است داستان وجود و ظهور انسان بر این کره خاکی است، داستان زمان‌های طولانی و نسل‌های مختلف است داستان نسل‌هایی است که مدتی بر این کره زندگی کرده سپس از آن کوچ کرده‌اند و این همه آثار و علایم را از خود به یادگار گذاشته‌اند.

تلك آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا إلى الآثار
این است آثار ما که بر (هویت) ما دلالت می‌کند بعد از ما نیز به (دیگر) آثار بنگرید.

درس عبرت از آفرینش آدم

آفرینش آدم از گل سپس ادامه نسل اندر نسل ذریه‌ی او تنها یک مسئله‌ی عادی و طبیعی نبوده است. بلکه موضوعی بسیار مهم و شایان توجه می‌باشد. زیرا مظاهر قدرت خداوند در آن تجلی کرده است و عظمت خدایی نهفته در جمله «كُنْ فَيَكُونُ» که منتهای «ابداع» و «اعجاز» را می‌رساند، در آن جلوه‌گر است.

اگر تمامی زمینیان جمع شده دست بدست هم دهند قادر به آفریدن مگس یا پشه‌ای نمی‌باشند تا چه رسد به آفرینش انسانی عاقل سمیع و دارای ادراک و بصیرت!!

﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴].

منشأ این کار، قدرت برتر الهی است که آفریده‌ها را از عالم نیستی و عدم به جهان هستی به وجود می‌آورد و از ضعیف قوی، از سکون حرکت می‌آفریند، روح در کالبد

موجود جامد و بی‌روح می‌دمد، گِل ساکن را به حرکت وامی‌دارد و خاکستر را به زبان می‌آورد از موجود جامد انسان سوی و مستقیم را در زیباترین صورت‌ها می‌آفریند.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾ [الروم: ۲۰].^۱

این همان «آدم» و آن همان نسلش است. بلکه این داستان وی و داستان تمامی نظام آفرینش است. موجودی که خداوند او را از گِل آفرید سپس نسل او را از نطفه‌ی آب کم ارزش بی‌مقدار بیافرید و او را در روی زمین خلیفه قرار داد و هستی را مسخر او نمود، آری او را خلیفه خدا قرار داده با این توصیف به هیچ عنوان شایسته و زبینه شأن انسان نیست در روی زمین تکبر ورزد به نافرمانی خدا برخیزد و مالکیت را از او غصب کرده روی آن با خدا به نزاع بپردازد و درست به خود جرأت عصیان و سرکشی بدهد. به راستی جای تعجب است انسانی که تا دیروز معدوم بود و از وی خبری نبود امروزه لب به انکار خدا بگشاید!! آیا عصمت نسبت کسی که وجودش دلیل بر وجود خداوند است، نعمت‌های خداوند را انکار نماید و نادیده بگیرد؟ ﴿قَتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾ [۱۷] ﴿مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ [۱۸] ﴿مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ وَ فَقَدَرَهُ﴾ [۱۹] ﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾ [۲۰] ﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴾ [۲۱] ﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾ [۲۲] ﴿كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ﴾ [۲۳] [عبس: ۱۷-۲۳].^۲

جای تعجب است کسانی با این وصف، آیات خداوند را که هر حرکت در هستی گواهی بر وحدانیت اوست انکار نمایند!

عجب از کسانی که چشم خود را در قبال این حقایق بسته و نور درخشان خورشید حقیقت را نادیده انکارند و گوش‌های خود را کر کنند تا صدای شگفت‌انگیز هستی را نشنوند.

چه حقیقتی روشن است آیه ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶].^۳ و چه زیبا گفته شاعر:

(۱) یکی از نشانه‌های خدا این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما انسان‌ها پراکنده گشتید.
 (۲) کشته باد انسان چه خدانشناس و ناسپاس است. خدا او را از چه چیز می‌آفریند. او را از نطفه ناچیزی می‌آفریند و قوت و قدرت بدو می‌بخشد. سپس راه را برای او آسان می‌کند. بعد او را می‌میراند و وارد گورش می‌کند. سپس هر وقت خواست او را زنده می‌گرداند هرگز هرگز انسان دستوری که از خدا بدو داده است هنوز که هنوز است انجام نداده است.
 (۳) این چشم‌ها نیستند که کور می‌شوند و بلکه این دل‌های سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند.

فيا عجباً كيف يعصي - الإله
 والله في كل تحريكه
 وفي كل شيء له آية
 أم كيف يجحد الجاحد؟
 وتسكينه أبداً شاهداً
 تدل على أنه واحد
 يعنى:

شگفتا از کسی که خداوند را انکار و یا معصیت می کند
 حال آنکه ذره‌های جهان هستی بر یگانگی او گواهی می دهند
 آیا داستان آدم داستانی عجیب نمی‌باشد؟! ... آیا وجود انسان در این هستی
 روشن بینی و توجه بیشتری را از او مطالبه نمی‌کند؟! آیا آفرینش او از خاک و گل
 مستلزم ایمان و یقین نمی‌باشد؟! ﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ
 عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾ ﴿٦﴾ أَسْكُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا
 تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ
 فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآئُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَأُتْمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَرِّضْ
 لَهُنَّ أُخْرَىٰ ﴿٦﴾ لِيُنْفِقُوا مِنْ سَعَتِهِمْ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ
 لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ
 عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَدَّوْنَهَا عَدَابًا نُكْرًا ﴿٨﴾

[الطارق: ۵-۸].^۱

آدم اولین انسان

قرآن کریم از آفرینش آدم بعنوان اولین مخلوق (انسان) روی زمین سخن رانده،
 پس آدم ابوالبشر و اصل عالم است و تمامی ساکنان زمین به او نسبت داده می‌شوند،
 قبل از او مطلقاً انسانی وجود نداشته، اما ملائک قبل از او بوده‌اند چنانچه جن قبل از
 او وجود داشته‌اند، لذا چون حکمت خداوند بر آفرینش انسان تعلق گرفت به ملائک

(۱) انسان باید بنگرد از چه چیزی آفریده شده است. او از آب جهنده‌ی ناچیزی آفریده شده است.
 آبی که از میان استخوان پشت و استخوان سینه بیرون می‌آید. بیگمان خداوند قادر است که بار
 دیگر انسان را برگرداند.

فهماند که نسلی از همین انسان پدید خواهد آمد؛ در روی زمین اقدام به خون ریزی و فساد خواهد کرد. ملائک به تعجب افتاده و از حکمت او، در آفرینش این انسان، سؤال کردند، این آیه‌ی قرآن مشیر به این حقیقت است. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ [البقرة: ۳۰].^۱

علامه قرطبی در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن» در مورد این آیه می‌گوید:

به یقین می‌دانیم که ملائکه جز آنچه خداوند به ایشان یاد می‌داد نمی‌دانستند و در سخن بر او پیشی نمی‌گرفتند ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ﴾ [الأنبياء: ۲۷].^۲ پس چگونه به خود اجازه دادند جمله ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا﴾ [البقرة: ۳۰].^۳ را بر زبان جاری کنند؟ جواب این است که ملائکه قبلاً فساد و تبه‌کاری و خون‌ریزی جن را دیده بودند، زیرا قبل از آفرینش آدم زمین محل اقامت ایشان بود آن‌ها فساد بر پا کرده، خون ریختند. خداوند لشکریانی از ملائکه بر آن‌ها فرستاد. آن‌ها را قلع و قمع و پراکنده کوه‌ها و دریاها نمودند. بنابراین جمله ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا﴾ من باب استفهام محض آمده لاغیر.

آیا این خلافت هم از قماش و نوع خلافت جن‌ها خواهد بود یا خیر؟

بعضی گفته‌اند: خداوند به ملائکه فهمانید که از نسل آدم قومی مفسد و خون‌ریز پا به عرصه وجود می‌نهند لذا دهان به این سؤال گشودند. و سؤال ایشان یا از باب تعجب از استخلاف عاصی بود؟ یا از سر تعجب از جرأت عصیان خدا به خود دادن که از خلیفه سر بزند؟ سخن قرطبی تمام شد؛ آن هم با اندکی تصرف. بر این اساس باید بفهمیم که سؤال ملائکه به منظور خرده‌گیری از نظام آفرینش یا مشیت و اراده‌ی خداوند نبوده است، بلکه به منظور آگاه شدن از فلسفه‌ی آفرینش (آدم) صورت گرفته

(۱) زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: آیا در زمین کسی را بوجود می‌آوری که در زمین، فساد و تباهی راه می‌اندازد. خون می‌ریزد، (خدا) گفت: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

(۲) آنان (آنقدر مؤدب و فرمانبردارانه که هرگز) در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند.

(۳) آیا در زمین کسی را بوجود می‌آوری که در زمین به فساد می‌پردازد.

است. زیرا ملائکه از فرمان خداوند، هیچگاه سر باز نمی‌زنند و نمی‌توان مخالفت و امتناعی را برای آن‌ها تصور کرد.

دلایل اولین انسان بودن آدم

نصوص قرآنی مؤید اولین انسان بودن حضرت آدم عليه السلام هستند و قبل از آفرینش آدم انسانی وجود نداشته است. علاوه بر قرآن سایر کتب آسمانی بر این امر گواهی می‌دهند و شواهد فراوان از ملل گوناگون دست به هم داده‌اند و بی‌چون و چرا مدعی اولین انسان بودن آدم هستند.

شواهد قرآنی

۱- تکرار بانگ بر بشر در قرآن بعنوان فرزندان آدم مانند:

﴿يَبْنِيْ عَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اَبَوَيْكُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تِهْمٰتٍ اِنَّهُۥ يَرٰكُمْ هُوَ وَقَبِيْلُهُۥ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطٰنَ اَوْلِيَاً لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿٢٧﴾﴾ [الأعراف: ۲۷].^۱

﴿يَبْنِيْ عَادَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَ تِكُمْ وَرِيْسًا وَلِبَاسُ التَّقْوٰى ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ ﴿٢٦﴾﴾ [الأعراف: ۲۶].^۲

﴿يَبْنِيْ عَادَمَ خُذُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا اِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ ﴿٣١﴾﴾ [الأعراف: ۳۱].^۳

(۱) ای آدمیزادگان شیطان شما را نفریبید به همانگونه که پدر و مادران را (فریفت) و از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عورتشان ورا بدیشان نماید شیطان و همدستانش شما را می‌بینند در صورتی که شما آن‌ها را نمی‌بینید ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته‌ایم که ایمان نمی‌آورند.

(۲) ای آدمیزادگان ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند و لباس زینتی را اما بدانید که لباس تقوا و ترس از خدا بهترین لباس است این از نشانه‌های خدا است تا بندگان متذکر شوند.

(۳) ای آدمیزادگان در هر نمازگاه و عبادتگاهی خود را بیارائید و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی مکنید که خداوند مسرفان و زیاده‌روی کنندگان را دوست ندارد.

۲- خداوند خبر داده که همگی انسان‌ها از یک اصل هستند.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ آتْفُقُوا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ۖ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾﴾ [النساء: ۱].^۱

مقصود از نفس واحد جز آدم، کسی نیست و منظور از همسرش حوا است و مقصود از آن اصل آفرینش است چون آن‌ها اصل (نظام) آفرینش هستند. این آیه بیان کرده که خداوند مردان و زنان بسیاری از این دو آفریده است که بعد از توالد و تناسل در جهان پراکنده شده‌اند.

۳- قرآن یادآور شده که همه انسان‌ها از پدر و مادری به طریقه ازدواج بوجود آمده‌اند. به جز آدم که او را به دست خود از گل آفریده سپس روح خود را در او دمیده است. چنانچه گوید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَلِيقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ وَ سَجِدِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [الحجر: ۲۸-۲۹].^۲ و در داستان امتناع ابلیس از سجده گوید: ﴿قَالَ يَتَابِلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي ۖ أَتَسْتَكْبِرُتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٥﴾﴾ [ص: ۷۵].^۳ و فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴿٧﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾﴾ [السجدة: ۷-۸].

(۱) ای مردمان از پروردگارتان بپرهیزید پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسر را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت و از خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید زیرا که بیگمان خداوند مراقب شما است.

(۲) آن زمان را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من از گل خشکیده فراهم آمده از گل سیاه شده پدیده‌ای انسان را می‌آفرینم پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح خود در او دمیدم در برابرش به سجده افتید.

(۳) فرمود: ای ابلیس چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده ببری برای چیزی که من آن را مستقیماً با قدرت خود آفریده‌ام آیا تکبر ورزیده‌ای یا اصلاً از متکبران بوده‌ای.

۱. [۸] سلاله برگرفته از «سُلَّ» به معنی استخراج چیزی از چیز دیگری است، گویند: «سَلَّتُ الشَّعْرَ مِنَ الْعَجِينِ» یعنی مو را از خمیر بیرون کشیدم. نطفه هم سلاله است؛ چون از پشت بیرون می‌جهد (اقتباس از قرطبی).

۴- تصریح به ذکر نام آدم و اینکه او ابوالبشر است و این در حدیث شفاعت روایت شده در صحیحین، است: «مردم (در قیامت) به دنبال شفیع می‌گردند تا برای آن‌ها شفاعت کند و آن‌ها را از شدت و هول آن روز نجات بخشد. به سوی آدم می‌روند و از او طلب شفاعت می‌نمایند و به او می‌گویند: ای آدم تو ابوالبشر هستی، خداوند تو را با دست خویش آفریده و روح خود را در تو دمیده و ملائکه را مأمور سجده برای تو کرده و تو را در بهشت اسکان داده است. آیا شرایط حاد و وضعیت ناگوار ما را نمی‌بینی؟ آیا نزد خدا برای ما شفاعت نمی‌کنی؟ گوید: نفسی، نفسی به سوی غیر من بشتابید...».

آیا نظریه داروین با قرآن در تعارض است؟!

از مجموعه‌ی نصوص فوق‌الذکر (کتاب و سنت) بطلان نظریه «نشوء و ارتقاء» داروین که به زعم خود اصل انسان را به سلاله‌های دیگر و نشأت گرفته از اصول دیگر سوای حضرت آدم نسبت می‌دهد، به خوبی روشن می‌شود. او عقیده دارد اصل و منشاء پیدایش انسان به باکتری کوچکی برمی‌گردد که در سطح آب پدید آمد، سپس تبدیل به حیوان کوچکی گردید. این حیوان کوچک بتدریج ارتقاء و تکامل یافت و تبدیل به قورباغه شد سپس تکامل پیدا کرد و به میمون مبدل گردید سرانجام آن میمون حالت تمدن و اجتماعی به خود گرفت و به انسان مبدل گردید. با توجه به این تکامل تدریجی انسان از دیدگاه داروین یک میمون تکامل یافته و متمدن است لاغیر. این میمون از فرط نبوغ و استعدادی که داشت به انسان پیشرفته بدل گردید... و بدین سان داروین اصل و نسب ما را به حیوان مرتبط می‌سازد، پیدایش نسل ما را از قورباغه‌ها و موش‌ها می‌داند و به تعبیر او میمون شامپانزای جد ما است. چون از نظر

(۱) آن کسی است که هرچه را آفرید نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آفرید* سپس خداوند ذریه‌ی او را از عصاره آب ضعیف ناچیزی آفرید.

شباهت جسمی نزدیکترین نوع میمون‌ها به انسان است. این است خلاصه نظریه داروین که به نظریه‌ی تطور و ارتقاء موسوم است.

این نظریه با صراحت قرآن تعارض دارد و با تمامی کتب آسمانی در تعارض است؛ چون در تمامی آن‌ها آمده که آدم ابوالبشر اولین انسان است و تمامی انسان‌ها از او بوجود آمده‌اند. این نظریه کهنه و پوسیده تنها بر واضع آن (داروین) و معدود هوادارانش انطباق دارد و فقط ایشان از نسل میمون هستند. اما بقیه‌ی انسان‌ها از حضرت آدم بوجود آمده‌اند و به او نسبت داده می‌شوند... آیا هیچ انسان عاقلی راضی به این می‌شود به گوریل و شمپانزه و سایر انواع میمون‌ها نسبت داده شود و از نسبت به حضرت آدم ﷺ دور گردد؟! خیر مگر اینکه داروینی بوده و همانند او سفیه و کج‌اندیش باشد. چگونه امکان دارد اصل انسان از میمون باشد در حالی که خداوند او را ارج نهاده و کرامت بخشیده ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿۷۰﴾ [الإسراء: ۷۰].^۱ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿۴﴾ [التین: ۴].^۲ آیا برای انسان مایه‌ی فخر است که به میمون نسبت داده شود؟ و نیاکان او را گوریل و شامپانزای تشکیل دهند؟ اگر پیروان داروین را «بنی قرده و خنازیر» صدا کنیم از ما راضی خواهند بود؟ یا برآشفته می‌شوند؟

رب إن الهدى هـداك و آياتك حق تهدي بها من تشاء
 اگر فرضاً نظریه تکامل صحیح باشد چرا سایر میمون‌ها تکامل پیدا نکرده، متمدن نشده‌اند، در حالی که ما، در عصر تطور و تمدن بسر می‌بریم؟!

اشتباه نظریه داروین از نظر علمی

داکتر حلیم عطیه، مذهب داروین و نظریه نشوء و ارتقاء را در کتاب ارزنده خود تحت عنوان (رد نظریه داروین و اثبات علمی عقیده آفرینش) از بیخ و بن برکنده و رد کرده است.

(۱) ما آدمیزادگان را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه دورشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.
 (۲) ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم.

اینک گزیده‌هایی از آن را تقدیم اهل خرد و قلب می‌نماییم:

«بقاء مخلوقات و حیوانات ضعیف الجسم و کم خرد در میان دریایی از حیوانات وحشی چون شیر، فیل، ببر، خرس و... چگونه امکان‌پذیر است؟ و اگر (طبق ادعای داروین) چیزی از عملیات تطور و ارتقاء صورت می‌گرفت، لازم بود در زمان ما نیز بعضی از میمون‌ها همانند اجداد پیشین خود به انسان تبدیل شوند؟ و بنا به نظریه داروین آیا تبدیل کبک به فیل و مورچه به بز و گربه به شیر با گذشت سال‌های متمادی امکان‌پذیر است؟!»

هدف حقیقی از نظریه‌ی داروین

همین مانده که بدانیم هدف از نظریه داروین که دارای ریشه‌های عمیق است، چیست؟ هدف حقیقی از ارائه‌ی این نظریه، انکار وجود خالق است، داروین یهودی عقیده داشت این هستی خالق ندارد و آفریننده آن طبیعت است و طبیعت است که انسان را آفریده. او ملحد و دهری بوده و تمامی ادیان آسمانی را حتی یهودیتی که خود معتقد به آن بود انکار می‌کرد. به تمامی ارزش‌های روحی موجود در شرایع آسمانی کافر بود، این بود که این جار و جنجال را راه‌اندازی کرده و با این ترفند پرده از چهره‌ی یهودی مآبانه خود برداشت. چه، این طبیعت و سرشت قدیم و جدید یهود است. به طوری که هر دعوتی که به منظور الحاد و کفرگرایی و فساد اخلاقی صورت می‌گیرد، می‌بینیم که در پس آن، یک دست نجس یهودی قرار دارد. چنانکه کارل مارکس مؤسس اندیشه کمونیسم، و فروید مروج اباحت و فسق یهودی الأصل بودند و در پوستشان خون و رگ یهودی جریان دارد. تمامی این خبیثان یهودی از شاگردان ابلیس و اعوان دجال بوده‌اند و برای نابودی شرایع و ادیان و کاشتن بذره‌های هرزه خواهی و کفرگرایی، شب و روز تلاش و کار کرده‌اند. راست فرموده خداوند آنجا که:

﴿وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ [المائدة: ۶۴].^۱

فریب خوردن بعضی از تحصیل کرده‌ها به وسیله‌ی نظریه‌ی داروین

شاید بعضی از تحصیل کرده‌های کم علم و ناپخته که از علم جز پوسته‌ای دریافت نکرده‌اند، به حقانیت نظریه داروین ایمان آورده و فریب زرق و برق فلسفی آن را

(۱) آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می‌کوشند و خداوند مفسدان و تبه‌کاران را دوست ندارد.

خورده، آن را دیدگاهی مسلم، غیر قابل مناقشه و جدال می‌دانند! چون نظریه‌ای مشهوران!! و ما سریعاً خطاب به این عده فریب خورده می‌گوییم: این نظریه فرضیه و وهمی بیش نیست و به هیچ وجه به درجه علمی قطعی نرسیده است ضمناً، شهرت و معروفیت این نظریه را نمی‌توان ملاک صحت آن در منطق دانش و عقلانیت دانست، شیطان لعین هم از آوازه و شهرت زیادی بهره‌مند است آیا این شهرت به او مقبولیت و مشروعیت می‌بخشد؟

خطاب به این فریب‌خوردگان آرای غربی می‌گوییم: بسیاری از دانشمندان غربی هم پوچی این نظریه را به اثبات رسانده‌اند و با حجج دامغه و براهین قاطع باطل بودن آن را ثابت کرده‌اند. (یکی از مشهورترین تألیفات که به منظور رد این نظریه سوفطایانه نگاشته شده است، کتاب «العلم يدعو للإیمان» می‌باشد که به قلم مؤلف بزرگ «کریس موریسون» رئیس مجمع علمی دانشگاه امریکا، نوشته شده است و کتاب «الله يتجلي في عصر العلم» که به زبان عربی ترجمه شده و در اصل به اقلام مجموع‌ای از استادان متخصص در علوم طبیعی (تجربی) به نگارش درآمده است، نیز یکی از این تألیفات مهم است. هر دوی این کتاب‌ها در صدد برآمده‌اند تا وجود مدبری کاردان و حکیم را به اثبات برسانند و به گویندگان نظریه‌ی «تطور» یا گویندگان اینکه طبیعت یگانه عنصری است که این جهان و این زندگی را پدید آورده، قاطعانه پاسخ می‌دهد. چنانکه (اخیراً) کتاب جدیدی تحت عنوان «الإسلام ونظرية داروین» به قلم استاد گرامی و نویسنده‌ی توانا محمد احمد باشیل به زیور طبع آراسته شده و مراجعه بدان، در این زمینه خوب است. زیرا وی در این کتاب به گردآوری آرای بسیاری از دانشمندان اروپایی به منظور ابطال و بی‌اعتبار خواندن این نظریه‌ی فاسد، اقدام نموده است).

از جهت دیگر ما مسلمان‌ها گوییم هرچه مخالف قرآن کریم باشد باطل است و به هیچ وجه برای مسلمان جایز نیست به حقانیت آن رأی بدهد بنابراین، این نظریه پوسیده که مستند به دلیل و برهان نمی‌باشد به هیچ وجه مقبول نمی‌باشد!؟

دیدگاه ارزنده استاد نجار

شایسته است در اینجا اشاره‌ای به دیدگاه ارزنده‌ی استاد عبدالوهاب نجار در کتابش قصص الأنبياء داشته باشم او در کتاب خود رأی و نظراتی از دانشمندان آلمانی

نقل می‌کند که درست نقیض رأی داروین است. خلاصه‌ی آن چنین است: «میمون، انسانی عقب مانده است و به هیچ وجه انسان میمونی مترقی نیست...» سپس گوید: مادام که مسئله هنوز در قالب نظریه و تئوری مطرح باشد نمی‌توان آن را بعنوان حجت تلقی کرد.

بعد می‌گوید: «فرض کنید طبیعت بر زمین خشم گرفت و آن را به شدت تکان داد و زلزله شدیدی در آن بوجود آورد در نتیجه تمامی آسمان خراش‌ها در هم فرو ریختند و کاخ‌های رفیع به کوخ تبدیل گشتند و تمامی نشانه‌های عمرانی و آبادانی جهان از میان رفت و زمین به حالت اولیه خویش برگشت آیا امکان دارد گوریل و شمپانزه بتوانند آن را همانند انسان تعمیر و آباد نمایند و بعنوان مصلح و مخترع و نوآور در روی آن کار کنند؟! و در میان ایشان امثال سقراط و افلاطون و... پا به عرصه وجود نهند و دانشمندان همچو انسان از میان ایشان برخیزند که با استفاده از علم هندسه و آلات هندسی ابزار و وسایل همچو رادیو تلویزیون، هواپیما، زیردریایی و... به عرصه وجود آورند. من هر چه فکر می‌کنم بیشتر یقین حاصل می‌کنم که این امری محال و غیرممکن است. میمون تا ابد میمون باقی خواهد ماند و از میمون جز میمون متولد نمی‌شود»^۱.

مراحل تکاملی خلقت حضرت آدم

۱- **مرحله‌ی خاکی:** اساس تکوین آدم و منشاء پیدایش او خاک بود. یعنی وقتی اراده‌ی خداوند به آفرینش آدم تعلق گرفت به ملائک دستور داد مقداری خاک از انحاء مختلف زمینی بردارند ملائکه امر او را اجرا کرده و خاک یاد شده را آوردند که بعداً اساس تکوین آدم شد خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾ [الروم: ۲۰].^۲ در حدیث آمده: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةٍ قَبْضَهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ فَجَاءَ بَنُو آدَمَ عَلَى

(۱) قصص النبیین عبدالوهاب نجار.

(۲) یکی از نشانه‌های خدا این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما انسان‌ها پراکنده گشتید.

قَدَرِ الْأَرْضِ جَاءَ مِنْهُمْ الْأَبْيَضُ وَالْأَحْمَرُ وَالْأَسْوَدُ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَالْحَبِيثُ وَالطَّيِّبُ
وَالسَّهْلُ وَالْحَزْنُ وَبَيْنَ ذَلِكَ».

۲- مرحله گلی: خاک فوق الذكر با آب قاطی گردید سپس به گل چسبنده مبدل

شد این آیه اشاره به این حقیقت دارد ﴿إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾ (۱۱) [الصفات: ۱۱].^۱ سپس آدم مدت زمان طولانی (چهل سال) به صورت گل بماند تا خشک گردید و صدای همچو صدای ظروف چینی از آن می آمد که مقصود به صلصال کالفخار همین است ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾ (۱۴) و﴿خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ﴾ (۱۵) [الرحمن: ۱۴-۱۵].^۲

۳- مرحله تکوین: بعداً اراده‌ی خداوند بر این تعلق گرفت که این خاک را مبدل به انسانی مستقیم القامه، شنونده و بصیر گرداند. از روح خود در او دمید و او را به صورت انسان محترم دارای اخلاق عظیم نمود این است آخرین مرحله‌ی آفرینش آدم. بعضی از آثار دلالت دارند که مرحله‌ی تکوینی قبل از نفخ چهل سال بوده آیه ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ (۱) [الإنسان: ۱].^۳ اشاره به این مرحله و واژه (انسان) اشاره به حضرت آدم دارد.

ذریه‌ی آدم: اما ذریه آدم خداوند آن را از طریق تناسل و ازدواج آفریده که مراحل تکوین آن اختلاف تمام با مراحل تکوین آدم دارد مراحل تکوین چنین عبارتند از نطفه، علقه مضغه سپس مرحله نفخ روح ﴿يَتَأْتِيهَا النَّفْسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ﴾ [الحج: ۵].^۴

سجده ملائکه برای آدم ﷺ

(۱) ما ایشان را از گل چسبنده ناچیزی آفریده ایم.

(۲) خدا انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفریده است و جن را از زبانه شعله‌ور آتش خلق کرده است.

(۳) آیا مدت زمانی بر اساس گذشته است و او چیز قابل ذکر شایسته توجه نبوده است.

(۴) ای مردم اگر درباره‌ی رستاخیز تردید دارید ما شما را از خاک می آفرینیم سپس به نطفه و بعد به خون بسته.

بعد از اینکه خداوند روح را در آدم دمید به ملائکه دستور داد از باب احترام و تقدیس برای آدم به سجده افتند. این سجده، سجده احترام و تکریم بود نه سجده عبادت، چون سجده عبادت تنها شایسته خدا است و خداوند اجازه نداده برای هیچ احدی سوای او عبادت شود. بعضی از مفسرین عقیده دارند این سجده در واقع برای خدا بوده نه آدم و نقش آدم در این سجده همانند نقش قبله نسبت به نمازگزار است، فرد مصلی در واقع برای خدا نماز می‌گذارد سجده و رکوعش برای اوست اما رو به قبله این کارها را انجام می‌دهد آدم نیز چنین بود و در مقام قبله‌ی سجده ملائکه قرار گرفت. امر خدا به سجده برای آدم نوعی جشن و برگزاری مراسم به مناسبت اتمام تکوین و آفرینش آدم بود که این امر بیانگر علو شأن آدم می‌باشد و نوعی تکریم به نوع انسان تلقی می‌شود. چون سجده ملائک برای پدر بزرگ انسان اکرام او را در بر دارد خداوند متعال آدم به چهار مشخصه امتیاز بخشیده است.

۱- او را بدست خود آفریده.

۲- روح خود را در او دمیده.

۳- به ملائکه دستور داده برای او به سجده بروند.

۴- نام تمامی اشیاء را به او یاد داده.

خداوند متعال فرموده: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾ [البقرة: ۳۱].^۱ در حدیث مطلبی در تایید این اوصاف و مزایا آمده است آن‌ها که سخن از گفتگوی موسی و آدم به میان می‌آید وقتی فرماید: «يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ وَأَسَجَدَ لَكَ مَلَائِكَتُهُ وَعَلَّمَكَ كُلَّ شَيْءٍ مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ أَخْرَجْتَنَا وَنَفْسَكَ مِنَ الْجَنَّةِ...»^۲. و چون خداوند به ملائک دستور داد برای آدم سجده ببرند تمامی آن‌ها در راستای امتثال امر خدا به سجده رفتند جز ابلیس که تکبر ورزید و از سجده امتناع کرد و از

(۱) سپس به آدم نام‌های همه را آموخت سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست می‌گویید اسامی این‌ها را بر شمارید.

(۲) ای آدم تو همان ابوالبشر هستی که خداوند تو را به داستان خویش آفرید، بعد از روح خود در تو دمید، و به ملائکه دستور داد برای تو به سجده بروند و نام همه چیز را به تو یاد داد، چه چیز تو را به این وا داشت که باعث خروج ما و خودت از بهشت شود...

زمره‌ی کافرین شد و ادعا کرد او از آدم بهتر و برتر است، چگونه بهتر و برتر برای دون سجده می‌برد؟ و این سخن خبیث را بر زبان راند ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾ (ص: ۷۶).^۱ خداوند در این مورد فرماید: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ (۷۳) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۷۴﴾ (ص: ۷۳-۷۴).^۲

آیا ابلیس از زمره‌ی ملائک است؟

ظاهر نصوص آیات قرآنی مشیر به این است که ابلیس از جمله ملائکه بوده است به دلیل استثناء متصل در آیه ﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾ [البقرة: ۳۴].^۳ بعضی از علماء به این رأی تمایل داشته و گفته‌اند: اگر ابلیس از ملائک نمی‌بود مکلف به سجده آدم نمی‌شد و دلیلشان استثناء مذکور در آیه فوق است. اما علمای محقق عقیده دارند ابلیس از ملائکه نبود. آن‌ها به دلایلی استناد جسته‌اند که خلاصه آن‌ها را در زیر می‌آوریم.

۱- اگر ابلیس از ملائک می‌بود در مقابل دستور خدا عصیان نمی‌کرد چون ملائکه در مقابل امر خدا سر به عصیان نمی‌زنند ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶].^۴

۲- ملائک از نورند و ابلیس از نار. صریح عبارت قرآن به نقل از ابلیس می‌گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾ [الأعراف: ۱۲].^۵ اگر از ملائکه می‌بود این جمله را بر زبان نمی‌راند در حدیث صحیح آمده: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَّارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ».

۳- در سوره کهف به صراحت آمده که ابلیس از جن بود و به خاطر فسق و گمراهی از سجده امتناع ورزید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا

(۱) گفت: من بهتر از او هستم تو مرا از آتش آفریده‌ای و وی را از گل.

(۲) سپس همه فرشتگان جملگی سجده بردند* جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران گردید.

(۳) همگی سجده بردند جز ابلیس.

(۴) از خدا در آنچه بدان دستو داده است نافرمانی نمی‌کند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان ماهر شده‌اند.

(۵) تو مرا از آتش آفریده‌ای و وی را از گل.

إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ۖ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿۵۰﴾ [الکهف: ۵۰].^۱ تأویل بعضی از مفسرین مبنی بر اینکه منظور از جن در اینجا گروهی از ملائکه است، بعید به نظر می‌رسد. آنچه دل بدان اطمینان دارد اینکه ابلیس لعین از جمله ملائکه نبوده بلکه از جن و شیاطین است چون ملائکه تناکح و تناسل ندارند و خداوند از ابلیس خبر داده که دارای ذریه و نسل است ﴿أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي﴾ [الکهف: ۵۰].^۲ اگر از ملائکه می‌بود ذریه و نسل نمی‌داشت. امام حسن بصری رضی الله عنه فرموده: «ابلیس هرگز (حتی به اندازه یک لحظه) از جنس ملائک نبوده بلکه از جن بوده است». ابن کثیر در کتابش (البدایة والنهایة) به نقل از بعضی علماء می‌گوید که ابلیس از جن بوده چون در روی زمین فساد بر پا کردند خداوند لشکریانی از ملائکه بر آنها فرستاد. آنها را کشته و پراکنده دریاها و صحراها نمودند ابلیس از جمله کسانی بود که به دست ملائکه به اسارت درآمد ملائک او را به آسمان بردند و چون ملائکه مأمور به سجده برای آدم شدند. ابلیس از آن امتناع ورزید، در نتیجه خداوند او را از رحمت خود مطرود داشت.

آفرینش حوا

خداوند بعد از آفرینش آدم او را در بهشت قرار داد در آنجا تنها به این سو و آن سو قدم می‌زد، روزی به خواب رفت. چون بیدار شد زنی را در کنار خود یافت که خداوند برای او آفریده بود تا در کنار او آرامش یابد و چون از حی (زنده) آفریده شده بود او را «حوا» نام نهاد. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده حوا از یکی از دنده‌های چپ آدم در

(۱) آنگاه را که ما به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید آنان جملگی سجده کردند مگر ابلیس که از جنیان بود. از فرمان پروردگارش تمرد کرد آیا او و فرزندان او را با وجود اینکه ایشان دشمنان شمایند بجای من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید.

(۲) آیا او و فرزندان او را با وجود اینکه ایشان دشمنان شمایند بجای من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید.

حالی که به خواب رفته بود، آفریده شد، بدون اینکه احساس درد کند و خداوند می‌فرماید: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ [النساء: ۱].^۱ خداوند خودش می‌داند که آفرینش او مستقل بوده یا به واسطه آدم؟! و ظواهر آیات دلالت می‌کنند که بهشت محل اقامت آدم و حوا همان «جنة الخلد» واقع در آسمان است و این رأی جمهور علمای اهل سنت می‌باشد، اما معتزله و قدریه گفته‌اند: این بهشت، بهشت موعود نمی‌باشد بلکه بهشتی در سرزمین عدن بوده است، و دلیل‌شان این است اگر بهشت ابدی می‌بود ابلیس بدان دسترسی پیدا نمی‌کرد و در آنجا معصیتی از ناحیه‌ی آدم واقع نمی‌شد چون بهشت محل پاکی و قداست و دوری از عصیان است.

دلایل جمهور بر اینکه بهشت آدم و حوا همان بهشت ابدی است

جمهور علماء بر بهشت ابدی بودن، بهشت آدم و حوا به دلایل زیر استناد جسته‌اند:

۱- خداوند متعال صیغه بهشت (الجنة) را معرفه آورده: ﴿أَسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجَكَ

الْجَنَّةَ﴾ [البقرة: ۳۵].^۲ که دلالت بر بهشت موعود و مشهور (بهشت ابدی) می‌نماید.

۲- امر خداوند به «هبوط» (فرود آمدن توأم با بی‌احترامی) آدم و همسرش دلیلی

بر این است که این بهشت در آسمان بوده است: ﴿وَقُلْنَا أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ

لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ [البقرة: ۳۶].^۳

۳- خداوند بهشت آدم و حوا را به صفاتی توصیف کرده که نشان می‌دهند بهشت

جاوید می‌باشد: ﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ﴿۱۱۸﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا

تَصْحَىٰ ﴿۱۱۹﴾﴾ [طه: ۱۱۸-۱۱۹].^۴

(۱) پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و سپس همسرش را از نوع او آفرید.

(۲) تو با همسرت در بهشت سکونت کن.

(۳) گفتیم: همگی به زمین فرود آید در حالی که بعضی دشمن بعضی خواهید بود.

(۴) تو در آن نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌گردی و تو در آن نه تشنه می‌مانی و نه آفتاب زده می‌شوی.

۴- آنچه در حدیث شفاعت آمده که مردم به نزد آدم می‌روند و می‌گویند: «ای پدر ما، از خدا بخواه درب بهشت را بر ما باز کند. گوید: مگر جز خطای پدر بزرگتان چیز دیگری شما را از بهشت بیرون راند...»
 خلاصه: قرطبی در تفسیرش فرموده: اهل سنت اجماع دارند که آدم از بهشت جاوید اخراج و به زمین انداخته شد.

فربیب خوردن آدم از ابلیس

بعد از اینکه آدم و حوا در بهشت استقرار یافتند خداوند تمامی درختان و میوه‌های آن را، به جز درخت واحدی، برای آن‌ها مباح نمود. تحریم این درخت هم به منظور امتحان بود. قرآن کریم نام درخت ممنوعه را ذکر نکرده لذا ما هم فروروی در آن را بدون دلیل و برهان جایز نمی‌دانیم. امام ابن کثیر می‌گوید: «خداوند تعیین درخت ممنوعه را مبهم باقی گذاشته و اگر مصلحتی در تعیین آن می‌بود که عاید ما می‌گشت، آن را معین می‌کرد»^۱.

خداوند متعال آدم و حوا را از کید و حيله شیطان بیم داد، اما آن‌ها به ویژه بعد از قسم یاد کردن شیطان مبنی بر اینکه برای آن‌ها، ناصح امینی است و اگر از ثمره درخت بخورند، جاوید خواهند ماند، توصیه خدا را فراموش کردند: ﴿فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿۲۰﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۲۱﴾﴾ [الأعراف: ۲۰-۲۱].^۲ چون از آن خوردند عورت پوشیده شان آشکار گردید و به سبب مخالفت امر خدا به زمین هبوط کردند.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: آدم از باب تأویل از شجره ممنوعه خورد و عقیده داشت خداوند او را از یک درخت معین نهی کرده نه از جنس آن. اما قول صحیح این است

(۱) رجوع شود به کتاب البدایة مبحث آفرینش آدم .

(۲) گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است مگر بدان خاطر که دو فرشته می‌شوید و یا اینکه از زمره‌ی جاویدانان خواهید شد* و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم.

که از سر فراموشکاری و نسیان وعید خدایی از آن بخورد به دلیل ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنَيْهِ وَكَمْ نَجِدُ لَهُ عَزْمًا ﴿۱۱۵﴾﴾ [طه: ۱۱۵].^۱ به تفسیر قرطبی مراجعه کنید.

داستان دو فرزند آدم یعنی قابیل و هابیل

مؤرخان و اهل علم گفته‌اند: آدم از حوا فرزندان زیادی نصیبش شد؛ زیرا حوا ۲۰ بار حامله شد و هر بار دو فرزند دوقلو (پسر و دختری) به دنیا آورد و آدم دختر هر باری را به عقد پسر بار دیگر درمی‌آورد و هرگز یک پسر و دختر دوقلو را به عقد هم در نمی‌آورد.

هابیل خواست با خواهر قابیل ازدواج کند اما چون خواهر قابیل زیبا بود قابیل خواست با او ازدواج کند، آدم به او دستور داد خواهرش را به هابیل بدهد. مانع شد و گفت: من شایسته‌تر به آن هستم. آدم به آن‌ها دستور داد هر یک قربانی انجام دهند قربانی هر کدام مقبول واقع شود این دختر برای او باشد. هابیل که دامدار بود، گوسفندی چاق را به قربانگاه آورد یعنی در واقع بهترین سرمایه خود را قربانی کرد اما قابیل (که کشاورز بود) بسته‌ای از خوشه گندم ناچیز و بی‌ارزش به قربانگاه آورد، آتشی فرود آمد و قربانی هابیل را خورد و قربانی قابیل بر جای ماند، قابیل خشمگین شد و گفت: تو را می‌کشم تا به خواهرم دسترسی پیدا نکنی. هابیل گفت: خداوند کار را تنها از پرهیزکاران قبول می‌کند... سرانجام قابیل، هابیل را کشت و از جمله‌ی خاسرین گردید. ﴿وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ ۗ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۷۷﴾ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِإِيْدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ ۗ إِنَّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۷۸﴾﴾ [المائدة: ۲۷-۲۸].^۲ در حدیث شریف آمده: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَىٰ ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دِمَهِهَا لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ»^۱.

(۱) در آغاز کار ما به آدم فرمان دادیم اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده‌ی استواری مشاهده نکردیم.

(۲) داستان دو پسر آدم را چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان زمانی که هر کدام عملی را برای تقرب انجام دادند. اما از یکی پذیرفته شد ولی از دیگری پذیرفته نشد گفت:

فلسفه‌ی استخلاف آدم در روی زمین

در استخلاف آدم بر زمین حکمت آشکاری وجود دارد که آیات قرآن کریم (در داستان آفرینش آدم) به آن اشاره کرده‌اند... و این حکمت اشاره به علم واسع خداوند و اراده ازلی حکیمانه او در تعمیر و آبادانی زمین بوسیله ذریه و نسل آدم دارد. اگر خداوند این مخلوقات را نمی‌آفرید، زمین آباد نمی‌شد و در آنجا، ملت‌ها پا به عرصه وجود نمی‌نهادند و این چیزی بود که از علم ملائک پاک سیرت، پوشیده بود و این حکمت دقیق را (تا وقتی که خداوند به آن‌ها اطلاع داد) درک نکردند. خداوند به آن‌ها اطلاع داد که فلسفه استخلاف این مخلوق عجیب چیست؟!

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾﴾
[البقرة: ۳۰].^۲

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء گوید:

پوشیده نماند استخلاف آدم در روی زمین شامل معنای رفیعی از حکمت الهی است که از ملائک پوشیده بود، اگر خداوند ملائک را بعنوان خلیفه در زمین تعیین می‌کرد این حکمت‌ها آشکار نمی‌شد و علوم غریزی و ویژگی‌های نهفته در آن آشکار نمی‌شدند. چون ملائکه به آنچه در زمین نهفته است احتیاجی ندارند زیرا آن‌ها دارای ویژگی‌هایی غیر از صفات انسان هستند، کشتی‌ها ساخته نمی‌شدند، زراعت و کشاورزی بوجود نمی‌آمد، خواص فیزیکی و شیمیایی مواد و عناصر شناخته نمی‌شد،

بیگمان تو را خواهم کشت (هابیل) گفت: خدا تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد* اگر تو برای کشتن من دست درازی کنی من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم، آخر من از خدا پروردگار جهانیان می‌ترسم.

(۱) هیچ احدی مظلوم کشته نمی‌شود مگر اینکه قابیل فرزند آدم در آن سهیم است، چون اولین کسی بود که سنت قتل را به میان انسان‌ها آورد.

(۲) زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: آیا در زمین کسی را بوجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی راه می‌اندازد و خون‌ها خواهد ریخت و حال آنکه ما به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقایقی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

علوم طبیعی و فلکی و دست‌آوردهای پزشکی بوجود نمی‌آمد، علوم روان‌شناسی و سایر علوم پا به عرصه وجود نمی‌نهاد و انسان منافع آن‌ها را دریافت نمی‌کرد. سبحان الله العزيز الحكيم^۱.

آیا آدم از جمله پیامبران است؟

قول قطعی این است که آدم پیغمبر بوده و این دیدگاه جمهور علماء است و کسی با آن مخالف نیست. اما اختلاف در این است آیا علاوه بر نبوت رسول هم بوده یا خیر؟ و اگر رسول بوده به سوی چه کسانی مبعوث شده است؟

ادله نبوت آدم در کتاب و سنت به وفور یافت می‌شوند. نبوت آدم در قرآن به صراحت نیامده زیرا لفظ نبی (النبوة) در مقابل نام آدم به صراحت نیامده چنانچه در مقابل سایر انبیای کرام چون ابراهیم، اسماعیل، موسی، عیسی و... آمده است. اما در قرآن آمده که خداوند او را بلاواسطه مخاطب قرار داده و در این خطاب به او امر و نهی کرده است و چیزهایی بر او حلال و از او حرام نموده بدون اینکه رسولی بر او بفرستد و این معنای نبوت است، چنانکه قبلاً از آن یاد کردیم.

اما در رسالت او اختلاف وجود دارد: گروهی از علماء گفته‌اند: وی مرسل بوده و به سوی ذریه‌اش فرستاده شده است. گروه دیگر گفته‌اند: رسول نبوده فقط نبی بود. این عده به حدیث شفاعت وارده در صحیح مسلم استدلال می‌ورزند که مردم به نزد نوح می‌روند و می‌گویند: تو اولین رسول خدا به زمین هستی. اگر آدم رسول نمی‌بود، این سخن جایز نمی‌بود. قائلین به رسالت آدم می‌گویند: نوح اولین رسول بعد از طوفان است والله اعلم.

رأی ارجح این است که او رسول باشد و اما دلایل نبوت آدم:

۱- ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعَالَ إِبْرَاهِيمَ وَعَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۳۳)

[آل عمران: ۳۳].^۲ منظور از اصطفاء انتخاب و گزینش برای مقام نبوت و رسالت است.

(۱) رجوع کنید به قصص الأنبياء عبدالوهاب نجار.

(۲) خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید.

۲- ﴿قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ تَّبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾ [البقرة: ۳۸].^۱ در این آیه وعده از جانب خداوند مبنی بر هدایت و احساس «رسالت» به چشم می‌خورد.

۳- ﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَاهُ ﴿۱۲۲﴾ [طه: ۱۲۲].^۲ ظاهراً گزینش و توبه خداوند بر او، جز در انتخاب و گزینش او به مقام نبوت و رسالت تجلی نمی‌کند. در سنت نبوی احادیثی دال بر نبوت وی به صراحت آمده‌اند. این مطلب در دو حدیث آمده است.

(الف) از ابی سعید خدری رضی الله عنه منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ وَبَيْدِي لِيَوْمِ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمَئِذٍ آدَمُ فَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لِيَوَائِي وَأَنَا أَوْلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ وَلَا فَخْرًا»^۳ (رواه الترمذی).

(ب) از ابوذر غفاری رضی الله عنه منقول است که گفت: گفتم: ای رسول خدا کدام یک از انبیاء اولین نبی است؟ گفت: آدم. گفتم: نبی هم بود؟ گفت: بلی نبی مکلم بود. گفتم: تعداد مرسلین چند نفر است؟ گفت: سیصد و ده و اندی^۴. (رواه احمد).

با توجه به این دلایل است که می‌بینم علمای مسلمان بر پیامبر بودن آدم اتفاق نظر دارند و کسی در این امر اختلاف نکرده است. والله تعالی اعلم.

شبهه‌ای پیرامون نبوت آدم

(۱) گفتیم: همگی از آنجا فرود آید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از آن پیروی کنند نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد.

(۲) سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و رهنمودش کرد.

(۳) من در روز قیامت سید اولاد آدم هستم و در این هیچ فخری نیست، پرچم حمد و ثناء در دست من خواهد بود و جای فخر نیست و هیچ پیغمبری (آدم و غیر او) وجود ندارد مگر اینکه زیر پرچم من خواهد بود و من اولین کسی هستم که زمین بر او شکافته می‌شود و جای افتخار نیست.

(۴) عن ابی ذر الغفاری رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْأَنْبِيَاءِ كَانَ أَوْلَ قَالَ: «آدَمُ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَنَبِيُّ كَانَ قَالَ: «نَعَمْ نَبِيُّ مُكَلَّمٍ» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمِ الْمُرْسَلُونَ؟ قَالَ: «ثَلَاثُمِائَةٍ وَبِضْعَةَ عَشَرَ جَمًّا غَفِيرًا» (رواه احمد)

می‌گویند: اگر آدم نبی بوده چگونه در مقابل امر خدا سر به عصیان و نافرمانی برداشت در حالی که انبیاء از گناه معصوم می‌باشند؟
 جواب: در باب عصمت این بحث را به صورت مفصل بیان کردیم که خلاصه آن را در چند کلمه می‌آوریم.

۱- این نافرمانی از سر نسیان از او صادر شد نه از سر قصد و عمد به دلیل ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].^۱ این سخن قول مختار قرطبی است.

۲- آدم علیه السلام برای خوردن از درخت ممنوعه متوسل به تأویل شد چون می‌پنداشت منظور خدا یک درخت معین است ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ [البقرة: ۳۵].^۲ و او از آن درخت نخورد بلکه از درخت دیگری از جنس آن بخورد و دچار عصیان و مخالفت گردید.

۳- خوردن او از درخت ممنوعه قبل از نبوت بود که مستلزم عصمت از معصیت است و در وقت تناول آن پیغمبر نبود بدلیل ﴿ثُمَّ أَجْتَبَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ﴾ [طه: ۱۲۲].^۳

علمای دین ملایکه را چگونه تعریف می‌کنند؟

ملائک اجسام لطیف و نورانی هستند، که می‌توانند خود را به هر شکلی که بخواهند درآورند، نر و ماده ندارند، به صورت جبلی بر عبادت و طاعت آفریده شده‌اند: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶].^۴ آن‌ها تولید مثل و ازدواج نمی‌کنند و از قدرت خارق‌العاده برخوردارند و از قالب جسمانی و صورتی که بدان تجسم می‌یابند، متأثر نمی‌شوند.

(۱) در آغاز کارها به آدم فرمان دادیم اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

(۲) و از این درخت نزدیک نشوید و از آن نخورید چه (اگر چنین کنید) از ستمگران خواهید شد.

(۳) سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و رهنمودش کرد.

(۴) از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند.

اما جن: اجسام آتشین و پست هستند که از مخلوطی از آتش صاف آفریده شده‌اند قادر به تشکل به هر صورت و شکلی هستند دارای تناسل و تناح بوده‌اند و ماده دارند، همانند انسان مکلف هستند مسلمان و کافر دارند می‌توانند و از قالب جسمانی و صورتی که بدان تجسم می‌یابند، متأثر می‌شوند.

از این تعریف می‌فهمیم که بین آفرینش جن و ملائک تفاوت فاحشی وجود دارد و تباین آشکاری در خلقت آن‌ها دیده می‌شود.

ملائکه از نور آفریده شده‌اند اما جن از نار. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ» (رواه مسلم). خداوند می‌فرماید: ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾ [الحجر: ۲۷].^۱ ملائکه نسل و ذریه ندارند، اما جن تناح و تناسل دارند و دارای ذریه هستند خداوند درباره‌ی ابلیس می‌فرماید: ﴿أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ [الكهف: ۵۰].^۲ خداوند ملائکه را به صورت نوآوری و ابداعی می‌آفریند در میان ایشان نر و ماده و تناح وجود ندارد، اما جن تناح و تناسل مؤنث و مذکر دارند و همانند انسان هستند.

ملائکه قادر به تمثل به مثل اشیاء و تشکل به اشکال جسمی محسوس هستند و این امر در نصوص متعدد کتاب و سنت به اثبات رسیده، خداوند درباره‌ی جبرئیل می‌فرماید: ﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ [مریم: ۱۷].^۳ و درباره‌ی مهمانان گرامی ابراهیم می‌فرماید: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾ [ذاریات: ۲۴-۲۵].^۴ آن‌ها در صورت و شکل مردان بر او وارد شدند و چون برای آن‌ها طعام آورد از خوردن

(۱) و جن را پیش از آن از آتش سراپا شعله بیافریدیم.

(۲) آیا او و فرزندانش را با وجود اینکه ایشان دشمنان شمایند به جای من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید ستمکاران چه عوض بدی دارند.

(۳) ما جبرئیل خویش را به سوی او فرستادیم و (جبرئیل) در شکل انسان کامل خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد.

(۴) آیا خبر مهمان‌های بزرگوار ابراهیم به تو رسید* در آن زمانی که بر او وارد شدند و گفتند: سلام (بر تو، او) گفت: سلام بر شما مردمان ناآشنا و ناشناسی هستید.

خودداری کردند از آن‌ها بترسید به او خبر دادند که از جنس انسان نیستند بلکه فرشته خدایند و برای هلاکت و نابودی مکذبین قوم لوط فرود آمده‌اند.

و چون بر پیغمبر خدا (لوط) فرود آمدند در شکل جوانانی زیبا و قشنگ بر او وارد شدند که این قشنگی افراد سفیه و نادان قوم لوط را وادار کرد تا در آن‌ها طمع انجام عمل فحشاء بنمایند، چنانکه قومش به نزد لوط آمدند و خواستار تسلیم مهمان‌ها شدند. ﴿وَجَاءَهُمْ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾ [هود: ۷۸].^۱ از این معلوم می‌شود که ملائکه می‌توانند خود را به هر شکلی که بخواهد، درآورند. در حدیث صحیح به نقل از حضرت عمر آمده است:

«درحالی که ما در کنار رسول خدا ﷺ نشسته بودیم، مردی که لباسش شدیداً سفید بود و سرش خیلی سیاه، به ناگاه بر ما هویدا گشت. اثر و نشانه‌ی سفر در او دیده نمی‌شد و هیچ یک از ما او را نمی‌شناخت. آنگاه، در ارتباط با ایمان و اسلام و احسان (عبادت) و قیامت، از پیامبر ﷺ سؤال کرد. پیامبر هم مفصلاً جواب سؤالات وی را داد. در آخر پیامبر ﷺ از اصحابش پرسید: آیا می‌دانید که آن سؤال کننده چه کسی بود؟ گفتند: خدا و رسولش (به این امر) داناتر هستند. فرمود: او جبرئیل بود، که پیش شما آمد تا دین‌تان را به شما آموزش دهد».

اجنه هم می‌توانند خود را به اشکال مختلف و به شکل گروهی از مردان مختلف درآورند. آن‌ها در شکل و صورت گروهی از مردان خود را بر رسول خدا ﷺ عرضه کردند و به قرآن گوش دادند سپس به میان قوم خود برگشته آن‌ها را انذار دادند خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ﴾ [الأحقاف: ۲۹].^۲ آن‌ها از این جهت به ملائک شباهت دارند و می‌توانند به هر شکلی که بخواهند درآیند از این بابت با ملائک اختلاف دارند که وقتی به شکلی درآمدند، تجسم

۱) قوم لوط شتابان به سوی او آمدند قومی که پیش از آن اعمال زشت و پلشتی (چون لواط) انجام می‌دادند لوط بدیشان گفت: ای قوم من این‌ها دختران منند و برای شما پاکیزه‌ترند پس از خدا بترسید و در مورد مهمانانم مرا خوار و رسوا مکنید آیا در میان شما مرد راهیاب و راهنمایی یافته نمی‌شود.

۲) زمانی را که گروهی از جنیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند.

به آن در آن‌ها تأثیر می‌گذارد اما تجسم برای ملائکه اثرگذار نیست. بدین معنی اگر فرد جنی بصورت انسانی یا پرنده‌ای درآمد و انسان به سوی او هدف‌گیری کرد تیری یا سنگی به طرفش انداخت و به او اصابت خواهد کرد. اگر کشنده باشد، می‌میرد اما ملائکه این چنین نیستند و اگر به صورت انسان یا حیوانی درآیند و مورد هدف قرار گیرند، اصابت تیر یا غیر اثری بر آن‌ها نخواهد داشت و اذیتی به آن‌ها نخواهد رسید. علاوه بر این در مسئله نخوردن و نیاشامیدن به نزد جن اختلاف دارند، گرایش و تمایل نزعه شر در آن‌ها وجود ندارد که در جن وجود دارد، استعداد انجام معصیت ندارند و بر استقامت و اطاعت آفریده شده‌اند و جبراً عابد هستند: ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾ [الانبیاء: ۲۰].^۱ ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶].^۲

لیکن جن فاسق و فاجر، کافر و مؤمن دارند و از این بابت همانند انسان هستند: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ [الکهف: ۵۰].^۳ ﴿وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا﴾ [البجن: ۱۴-۱۵].^۴ و همانند انسان‌ها مکلف به تکالیف شریعت می‌باشند. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].^۵

بیغمبر و رسول دارند و اوامر خدا را به آن‌ها ابلاغ می‌فرمایند: ﴿يَمَعَشَرِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَعَرَّثْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا

(۱) شب و روز سرگرم تسبیح و تقدیسند و سستی به خود راه نمی‌دهند.

(۲) از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند.

(۳) مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد.

(۴) در میان ما فرمانبرداران و منحرفان و بیدادگراند آنان که فرمانبردارند هدایت و خیر را برگزیده‌اند* اما آنان که ستمگر و بیدادگرند هیزم و هیمة دوزخ هستند.

(۵) من پری و انسانی را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

كَافِرِينَ ﴿۱۳۰﴾ [الأنعام: ۱۳۰].^۱ واژه «مِنكُمْ» در آیه دلیل بر وجود فرستاده جن است و محمد ﷺ به سوی هر دو گروه (جن و انس) فرستاده شده است. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿۱﴾ [الفرقان: ۱].^۲ ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿۶۶﴾ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ ﴿۱۷﴾ [الحجر: ۲۶-۲۷].^۳ (الحمأ: گل سیاه متغیر، مسنون: مصور، سموم: باد گرم کشنده).

پریان، انسان را می‌بینند اما انسان آن‌ها را نمی‌بیند ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۷﴾ [الأعراف: ۲۷].^۴ ملائکه در این نیز با جن اختلاف دارند که دارای قدرتی خارق العاده عجیب هستند می‌توانند کوه‌ها را از جا برکنند و به عمق دریاها راه یابند و زمین را با ساکنانش منقلب گردانند چنانچه با قوم لوط کردند ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾ [هود: ۸۲].^۵ و چنانچه جبرئیل کوه طور را از جای کند و آن را بر بالای سر بنی اسرائیل قرار داد. ﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۷۱﴾ [الأعراف: ۱۷۱].^۶ ملائکه بال دارند: برخی دو

(۱) ای جنیان و ای انسان‌ها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز بیم ندادند؟ (در پاسخ) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم (آری) زندگی جهان آنان را گول زد و علیه خود گواهی می‌دهند که ایشان کافر بوده‌اند. (۲) والا مقام و جاوید کسی است که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است تا اینکه جهانیان را بیم دهد.

(۳) ما انسان را از گل خشکیده فراهم آمده از گل تیره شده‌ی گندیده‌ای بیافریدیم* و جن را پیش از آن از آتش سراپا شعله بیافریدیم.

(۴) شیطان و همدستانش شما را می‌بینند در صورتی که شما آن‌ها را نمی‌بینید ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته‌ایم که ایمان نمی‌آورند.

(۵) آن (شهر و دیار) را زیر و رو نمودیم.

(۶) و (نیز بخاطر بنی اسرائیل بیار) هنگامی را که کوه (طور) را بر فراز سر آنان نگاه داشتیم آن چنان که انگار سایبانی است ایشان گمان بردند که بر سرشان فرو می‌افتد (در این وقت خوف و هراس بدیشان گفتیم) آنچه را به شما دادیم محکم بگیریدید و در عمل بدان کوشا باشید و آنچه را در آن است بررسی کنید و در مد نظر بگیرید تا پرهیزگار شوید.

بال برخی بیشتر ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعًا يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۱)
 [فاطر: ۱].^۱ در حدیث صحیح آمده رسول خدا ﷺ جبرئیل را در شکل و صورت حقیقی خود دید که دارای ششصد بال بود و افق را مسدود کرده بود.

فرق میان شیاطین و جن

شیاطین گروهی از جن هستند، آن‌ها سرکش و عاصی‌اند. فرمانده و رئیسشان ابلیس لعین است. هر جن متمردی شیطان نامیده می‌شود. بر این اساس هر شیطانی، جن است، اما هر جنی شیطان نیست. خداوند فرمود: چنانچه هر انسان عاصی فاسق نامیده می‌شود و هر انسان یا جن منکر کافر نامیده می‌شود.
 ﴿وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾ [الحج: ۳]. والله الموفق.

پند و عبرت از داستان آدم عليه السلام

بصورت خلاصه به چند پند از داستان آدم اشاره می‌کنیم.

۱- خداوند نسل انسان را مورد تکریم قرار داده، چرا که آدم را با دست خود آفریده است و از روح خود در او دمیده و ملائک را دستور داده برای او به سجده روند و او را در روی زمین خلیفه قرار داده است و این برای آدم و نسل او مایه‌ی افتخار است.

۲- خداوند بر هر چیزی توانا است می‌تواند امری کوچکی را بزرگ جلوه دهد. آدم را از گل ناچیز آفرید و او را مورد تکریم قرار داد و اسرار قدرت و بدایع حکمت خود را بر او پاشید و او را شایسته مقام خلافت قرار داد و نام هر چیز را به او یاد داد که ملائکه از آن ناتوان بودند.

(۱) ستایش خدای راست، پدید آورنده آسمان‌ها و زمین، [کسی که] فرشتگان را پیام‌آوران دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه گرداند هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید. خداوند بر هر کاری تواناست.

- ۳- بر انسان لازم است از مکاید شیطان برحذر باشد؛ چون او سبب خروج پدر بزرگمان آدم از بهشت بود و دشمنی او با ما سابقه دیرینه دارد: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾ [فاطر: ۶]. شایسته نیست فریب وسوسه‌های شیطان لعین را بخوریم چون او تا روز قیامت با ما دشمن است.
- ۴- انسان سرشتاً بر خطا و نسیان آفریده شده و در معرض نسیان است چون او ضعیف آفریده گردیده و مخالفت آدم با امر خدا نیز ریشه در این ضعف داشت آنجا که به دعوت ابلیس لعین جواب لبیک داد و امر خدا را فراموش کرد.
- ۵- باید انسان از رحمت خدا مأیوس نگردد و اگر دچار خطا شد از عفو او ناامید نشود خداوند به ما یاد داده چگونه از گناه و لغزش توبه کنیم و خود را از شر و آثار گناه و آلودگی نجات دهیم ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۳۷].^۱

وفات آدم علیه السلام

حضرت آدم بعد از اینکه بنا به بعضی از روایات و آثار ۱۰۰۰ سال عمر کرد وفات کرد، و بنابه قول مشهور در هندوستان مدفون است. در روی کوهی که بر آن هبوط کرده بود و گویند در کوه ابی قبیس (در اطراف مکه) مدفون است. چون وقت وفاتش آمد ملائکه خدا برایش از آسمان کفن آوردند و آن را با عطر بهشت معطر کردند و بعد از غسل و تکفین بر جنازه‌اش نماز خواندند سپس او را دفن کردند و سپس بر او خاک پاشیدند. گفتند: ای فرزندان آدم این است سنت و روش شما... رحمت خدا بر آدم و خداوند او را در بحبوحه جنت مستقر گرداند و همگی ما را با او از اهل بهشت قرار دهد.

آمین والحمد لله رب العالمین

(۱) آن گاه آدم از پروردگارش کلماتی فرا گرفت، سپس خداوند از او در گذشت. بی‌گمان او توبه پذیر مهربان است.

فصل ششم: پیغمبران اولوا العزم

- ۱- نوح علیه السلام
- ۲- ابراهیم خلیل علیه السلام
- ۳- موسی علیه السلام
- ۴- عیسی پسر مریم علیه السلام
- ۵- محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله

پیغمبران اولو العزم

۱- نوح علیه السلام

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾ [العنكبوت: ۱۴].^۱

نسب نوح: نوح پسر لامک پسر متوشلخ پسر اخنوخ «ادریس» است. ادریس جد اکبر او به شمار می‌رود. نسبت ادریس هم به «شیث» پسر آدم ابی البشر برمی‌گردد فاصله زمانی بین آدم و نوح بیش از هزار سال بوده است. در روایتی از تورات ۱۰۵۶ سال ذکر شده است.

در روایت بخاری به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که: «فاصله زمانی بین آدم و نوح ده قرن بود که همگی بر دین اسلام بودند».

ابن کثیر در «البدایة والنهایة» گوید: آنچه از معنای قرن به ذهن تبادر می‌کند صد سال است بنابراین فاصله زمانی آن‌ها هزار سال بوده و به جهت قیدی که در روایت «کلهم علی اسلام» است بیش از ده قرن قبول نمی‌شود اما احتمال دارد بین آن‌ها قرنهای دیگری که بر اسلام نبوده‌اند وجود داشته باشد. از روایت ابو امامه حصر بر ده قرن فهم می‌شود اما ابن عباس رضی الله عنهما قید (کلهم علی اسلام) را بر آن افزوده، حدیث ابو امامه را ابن حیان در صحیح خود آورده است: «مردی عرض کرد ای رسول خدا آیا آدم پیغمبر بود؟ گفت: بلی پیغمبر مکلم بود. گفت: فاصله زمانی بین او نوح چقدر بود؟ گفت: ده قرن. ابن کثیر گوید: از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما پوچی و باطل بودن گفته کسانی که گویند: فرزندان قابیل آتش پرست بوده‌اند به روشنی برمی‌آید.

۱- بحث نوح علیه السلام در قرآن

(۱) و به راستی که نوح را به سوی قومش فرستادیم، و در میان آنان هزار سال منهای پنجاه سال ماند. آن گاه طوفان آنان را در حالی که ستمکار بودند فرو گرفت.

در چهل و سه جای قرآن بحث نوح آمده است و داستان او به صورت مفصل در بسیاری از سوره های کریمه از جمله اعراف، هود، مؤمنون، شعراء و قمر آمده است، و سوره مستقلی بنام نوح در قرآن وجود دارد که تمامی آن اشاره به بعثت و رسالت و نحوه دعوت او و آنچه از سوی قوم منکرش متوجه او گردید دارد، و به بیان صبر فراوان او بر شکنجه و آزار و عذابی که بر مخالفین فرود آمد (غرق در آب) و چگونگی نجات ایمان آوردگان می پردازد.

نوح عليه السلام اولین فرستاده به سوی زمین

مؤرخین گفته اند: حضرت نوح اولین پیغمبری است که خداوند بر ساکنان زمین فرستاده است خداوند به او دستور داد قومش را از عذاب خدا بیم دهد خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [نوح: ۱].^۱ و در این مورد به حدیث صحیحین (موسوم به حدیث شفاعت) استناد می ورزند در آن آمده که رسول خدا فرمود: «خداوند اولین و آخرین را در یک سرزمین جمع می کند ناظری به آنها نظر می افکند و داعی به ایشان گوش فرا می دهد، خورشید از سر آنان نزدیک می شود، مردم از فرط ناراحتی و شدت به حدی می رسند که توان تحمل آن را از دست می دهند با خود گویند: وضعیتی را که در آن قرار گرفته ایم نمی بینید؟ چرا به سوی کسی نمی شتابید که برایتان شفاعت کند؟ بعضی گویند: حضرت آدم شایسته این کار است به نزد او می روند و می گویند: ای آدم تو ابوالبشر هستی خداوند تو را در بهشت سکونت داده چرا برای ما شفاعت نمی کنی؟ مگر وضعیت ما را نمی دانی؟ آدم گوید: خداوند امروزه چنان خشمگین است که نه قبل از این و نه از این به بعد هرگز خشمش به این اندازه نخواهد رسید او مرا از درخت منع کرد عصیان ورزیدم، من تنها دل مشغول خود، دل مشغول خود هستم به نزد دیگری بروید! به سوی نوح بروید! پیش نوح می آیند و می گویند: ای نوح تو اولین رسول به سوی زمینیان هستی، خداوند تو را عبد شکور نام برده، آیا شرایط و وضعیت رقت بار ما را نمی بینی؟ آیا نزد خداوند برای ما شفاعت نمی کنی؟ می گوید: امروز

(۱) ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را بترسان پیش از آنکه عذاب دردناکی به سراغ ایشان بیاید.

خداوند چنان خشمگین است که قبل از این هرگز چنین نبوده و بعد از این نیز نخواهد بود من دل مشغول خود هستم به سوی دیگری روید...

این سخن که نوح اولین فرستاده به سوی اهل زمین است سخن حق و صحیح است و بیشتر مفسرین بر آن می‌باشند، اما به معنای این نیست که قبل از او پیغمبری نبوده، شیث، ادريس و آدم همگی پیغمبر و قبل از او بوده‌اند. آن‌ها قبل از او مبعوث شده‌اند، لکن آن‌ها تنها نبی بوده‌اند نه رسول و از اینجا فرق نبی و رسول معلوم می‌گردد. رسول کسی است به وی وحی شده و مأمور به تبلیغ آن باشد، اما نبی کسی است که به وی وحی شده لکن مأمور به تبلیغ آن نمی‌باشد. والله أعلم.

مدت حیات نوح عليه السلام

حضرت نوح عليه السلام عمر زیاد کرد. عمرش از تمامی انبیاء بیشتر و بیش از همه رنج و مشقت دیده است. مدت ۹۵۰ سال شب و روز، آشکارا و پنهان به دعوت قومش پرداخت، اما جز تکذیب و ناراحتی پاسخی از آن‌ها نشنید. دل‌هایشان سخت‌تر از سنگ و عقلشان محکم‌تر از آهن بود با وجود طولانی بودن زمان اقامت نوح در میان ایشان جز تعداد کمی کسی به وی ایمان نیاورد: ﴿وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [هود: ۴۰].^۱ بعضی از مفسرین تعداد ایمان آوردگان را که با او بر کشتی سوار شدند. ده نفر و گروهی آن‌ها را چهل نفر ذکر کرده‌اند، اما روایت صحیح منقول از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما تعداد آن‌ها را ۸۰ نفر می‌داند. از قلت عدد ایمان آوردگان بخوبی روشن است که نوح عليه السلام چه زحمت‌هایی با ایشان کشیده و از دست آنان چه مرارت‌هایی دیده است. به راستی زندگی او سلسله‌ای است طولانی سراسر مرارت و ناراحتی، جهاد و مبارزه، سختی و عذاب، درد و بلا، که جز پیغمبران اولوالعزم توان تحمل آن را ندارند، این است که نوح از انبیای اولوالعزم بوده، که خدا جل شانه همراه با رسول و محبوبش محمد صلی الله علیه و آله و سلم این چنین از ایشان یاد می‌کند: ﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۳۵].^۲ و رسول خود محمد را امر می‌کند بر روش و نهج ایشان باشد پیغمبران اولوالعزم پنج تن، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

(۱) و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.

(۲) بس شکیبایی کن آن گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختی‌ها) شکیبایی کرده‌اند.

بعضی از مؤرخین گفته‌اند: نوح در ۵۰ سالگی به پیغمبری مبعوث شد و ۹۵۰ سال در میان ایشان بماند و بعد از هلاک قومش ۳۵۰ سال دیگر بزیست بنابراین قول، عمر وی ۱۳۵۰ سال می‌باشد این سخن احتمالاً منقول از تورات است و همانند سایر اقوال آن خالی از مبالغه نمی‌باشد، لذا جای اطمینان نیست و آنچه بدان قطع و اطمینان داریم فرموده قرآن است که: ﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾ [العنکبوت: ۱۴].^۱ این قول، قطعی، ثابت و یقین است و به دیگر اقوال آن چنانی نیاز و احتیاجی نداریم.

قوم نوح بت‌ها را می‌پرستند

آیات قرآنی مربوط به داستان حضرت نوح اشاره دارند که وی به سوی قومی فرستاده شده که مشرک بوده و بت‌ها را پرستش می‌کردند و خدایانی غیر از الله را به الوهیت گرفته بودند عقیده داشتند آن‌ها نافع و ضار هستند، می‌بینند و می‌شنوند می‌توانند نفع برای ایشان جلب و ضرر از آن‌ها دفع نمایند. آن‌ها اولین قومی بودند که به خدا شرک ورزیدند، لذا خداوند حضرت نوح را بر آن‌ها فرستاد تا آن‌ها را بیم دهد ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱﴾ قَالَ يَاقَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۲﴾ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿۳﴾﴾ [نوح: ۱-۳]. انسان‌های قبل از نوح بر دین پاک بودند خدا را پرستش می‌کردند بت و اصنام را نمی‌شناختند مؤمن و معترف به وحدانیت خدا بودند اولین قومی که راه بت‌پرستی و شرک در پیش گرفتند قومی بودند موسوم به «بنی راسم» آن‌ها در گمراهی به اوج قباحت رسیدند راه عناد و سرکشی را در پیش گرفتند حضرت نوح با دلایل واضح و براهین ساطع به میان ایشان آمد اما جز اعراض و تکبر و روگردانی پاسخی از ایشان دریافت نکرد، به جای لبیک به دعوت او راه تمسخر و استهزاء در پیش گرفتند. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿۱﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿۲﴾ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْبَعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَأَسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا أَسْتَكْبَارًا ﴿۷﴾ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿۸﴾ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ

(۱) او نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد.

لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿۱۰۱﴾ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿۱۰۲﴾ [نوح: ۵- ۱۰].^۱ از جمله دلایل مؤمن بودن اقوام قبل از نوح این آیه می باشد: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۳۳﴾ [البقرة: ۲۱۳].^۲ ابن عباس رضی الله عنه درباره این آیه می فرماید: فاصله‌ی زمانی بین نوح و آدم ده قرن بود همه‌ی (مردمان) بر شریعت حق و عقیده توحید بودند سپس اختلاف کردند خداوند پیغمبران را به عنوان مژده دهنده و بیم دهنده ارسال کرد و گوید: این آیه در قرائت عبدالله چنین آمده ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾ [البقرة: ۲۱۳].^۳ از قناده روایت شده که: همگی بر هدایت بودند سپس اختلاف کردند خداوند پیغمبران را به عنوان بشارت دهنده و بیم‌دهنده روانه کرد. اولین پیغمبر مبعوث نوح علیه السلام بود.

چگونه انتشار بت پرستی و سبب گرایش به آن

(۱) گفت: پروردگارا، به راستی که من قوم خویش را شب و روز [به سوی فرمان تو] فرا خواندم. ولی دعوت من در حق آنان جز گریز نیفزود. و هرگاه که من آنان را فراخواندم تا آنان را بیامیزی، انگشتانشان را در گوش‌هایشان نهادند و جامه‌هایشان را [به خود] پیچیدند و پای فشردند و سخت کبر ورزیدند. آن گاه من به آوازی بلند (آشکارا) آنان را دعوت کردم. سپس [دعوتم را] برای آنان آشکار ساختم و [آن را] نهانی با آنان به راز نهادم. سپس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید. بی گمان او بس آمرزنده است.

(۲) مردم یک امت (گروه) بودند، آن‌ها خدا پیامبران را مژده‌آور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [آسمانی] را به راستی فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند میان مردم حکم کند و جز کسانی که آن [کتاب] به آنان داده شد، پس از آنکه نشانه‌های روشن به آنان رسید- [آن‌ها] از روی رشک در بین خود- در آن اختلاف نکردند. پس خداوند به حکم خود مؤمنان را به حقی که در آن اختلاف کردند، رهنمون شد و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

(۳) مردمان یک دسته بودند بعداً اختلاف ورزیدند.

گفتیم: قوم نوح اولین گروه مشرک و بت پرست بوده‌اند و اقوام قبل از ایشان موحد زیسته‌اند دلیل بت پرست بودن قوم نوح آیه‌ی: ﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنِّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُۥٓ إِلَّا خَسَارًا ﴿١١﴾ وَمَكْرُؤًا مَّكْرًا كُبَّرًا ﴿١٢﴾ وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿١٣﴾ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿١٤﴾﴾ [نوح: ۲۱-۲۴].^۱ می‌باشد. این بت‌ها نام افراد صالح یا ملائکه مقرب بوده‌اند که قوم نوح به منظور یادآوری اعمال صالحه‌ی ایشان مجسمه‌هایی بعنوان یادبود از ایشان تراشیدند و بدین گونه از آن‌ها یاد می‌کردند. اما با گذشت زمان به پرستش آن‌ها روی آوردند.

در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده که رسول خدا ﷺ خطاب به ام سلمه و ام حبیبه که کلیسای حبشه را دیده بودند و از حسن و تصاویر زیبای موجود در آن تعریف و تمجید می‌کردند و فرمود: «عادت آن‌ها بر این بود اگر مرد صالحی از ایشان می‌مرد بر قبرش مسجدی می‌ساختند سپس مجسمه و عکس او را در آن جا نقاشی می‌کردند این عده نزد خداوند بدترین و شریرترین انسان‌ها هستند».

امام بخاری به نقل از ابن عباس در تفسیر آیه: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿١٣﴾﴾ [نوح: ۲۳]. می‌فرماید: این‌ها نام مردان صالحی از قوم نوح بودند چون از دنیا رفتند شیطان به قوم آن‌ها وحی کرد در محل نشستن ایشان مجسمه‌های به عنوان یاد بود قرار دهند و آن‌ها را بنام ایشان نامگذاری کنند این کار را کردند، اما آن‌ها را پرستش نمی‌کردند بعداً با گذشت زمان و انقراض آن‌ها نسل‌های بعدی به پرستش آن‌ها روی آوردند و بعدها پرستش این بت‌ها در میان اعراب رواج یافت.

گوییم: از اینجا است که شریعت نیکوی اسلامی مردم را از تصویر و مجسمه حیوانات جاندار نهی می‌کند و اتخاذ تماثیل را (هرچه باشد) حرام می‌داند. بخاری در صحیحش

(۱) نوح گفت: پروردگارا آنان از من نافرمانی کرده‌اند و از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران بر آنان نیافریده‌اند* نیرنگی بزرگی بکار برده‌اند* به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید و سواع و یغوث و یعوق و نسر را رها نسازید* و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند و جز گمراهی بر ستمکاران میافزا.

روایت می کند رسول خدا فرموده: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوِّرُونَ يُقَالُ لَهُمْ: أَحْيَا مَا خَلَقْتُمْ»^۱. و افزود: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ وَلَا تَمَاثِيلٌ وَلَا جُنُبٌ»^۲ و افزود: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً عَذَّبَهُ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَنْفَخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ»^۳ (رواه البخاري).

همه این تشدیدها بخاطر سد ذریعه و صیانت از عقیده توحیدی است تا مردم دچار وثنیت نشوند چنانچه قوم نوح شدند و بت پرستی ایشان در میان اقوام گسترش پیدا کرد و موجب بروز شر و فساد گردید.

شکیبایی نوح در مقابل تکذیب قومش

تحمل جهاد و صبر نوح بر اذیت و تکذیب قومش در توان هیچ کس نیست براستی جهاد او، جهاد قهرمانان بود و صبرش صبر کوهها، اذیت شد تعذیب گردید، فشار و سختی دید اما باز هم به مدت قریب به هزار سال به دعوت اشتغال ورزید و اصلاً دچار ضعف و سستی نشد در راه خدا و به منظور رضای او نصیحت و دعوت می کرد. مشرکین انواع تعذیب و استهزاء علیه او اعمال کردند او را به انواع شیوه عذاب دادند تا از دعوت دست بکشد، اما جز صبر و شکیبایی چیزی از او ندیدند، انواع اتهامات بر او زدند انواع افتراها را بر پیشانی او زدند، اما جز بر ایمان و صبر و جهادش نیافزود. به راستی او از انبیای مقرب و از اولی العزم صابرین بوده است.

انواع اتهامات وارده بر نوح عليه السلام

(۱) در روز قیامت شدیدترین نوع عذاب در انتظار کسانی است که به کار تراشیدن مجسمه و تصاویر اشتغال دارند و به آنها گفته می شود: آنچه را که درست کرده اند زنده کنید و در آن روح بدمید!
 (۲) همانا ملائکه وارد خان های که در آن سگ، تصویر و مجسمه و افراد مجنب باشد نمی شوند.
 (۳) هرکسی تصویری نقاشی کند خداوند در روز قیامت او را به واسطه ی آن عذاب می دهد، به او دستور می دهد روح را در او بدمد، که نمی تواند.

(۱) حضرت نوح از سوی قومش متهم به گمراهی و نادانی گردید. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرْنَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۶۰﴾ قَالَ يَقَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۶۱﴾﴾ [الأعراف: ۶۰-۶۱].^۱

(۲) متهم به جنون گردید: ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿۹﴾﴾ [القمر: ۹].^۲

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ﴾ [المؤمنون: ۲۵].^۳

متهم به جدال فراوان و افتراء بر خدا گردید: ﴿قَالُوا يَبْنُوخُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَلْنَا فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۳۲﴾﴾ [هود: ۳۲].^۴

تهدید به رجم شد: ﴿قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَه يَبْنُوخُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿۱۱۶﴾﴾ [الشعراء: ۱۱۶].^۵

مورد تمسخر و تهكمش قرار دادند: ﴿وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ

﴿قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ ﴿۳۸﴾﴾ [هود: ۳۸].^۶

این چنین به انواع شیوه او را اذیت کردند تا از عزمش باز دارند. این افتراءات و اتهامات همیشه بعنوان سلاحی در دست فاجران مورد استفاده قرار گرفته است. هرگاه پیغمبری یا مصلحی که مردم را به حق دعوت کرده او را مورد افتراء و اتهام قرار داده‌اند.

(۱) اشراف و روسای قوم او گفتند: ما شما را در گمراهی و سرگشتگی آشکار می‌بینیم. گفت: ای قوم من هیچگونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانم.

(۲) پیش از ایشان قوم نوح بنده ما را تکذیب کردند و گفتند: دیوان‌های است و رانده شده است.

(۳) او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است.

(۴) گفتند: ای نوح با ما جر و بحث کردی و جر و بحث را به درازا کشاندی اگر راست می‌گویی آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی بما برسان.

(۵) گفتند: ای نوح اگر پایان ندهی قطعاً جزو سنگساران خواهی شد.

(۶) هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند، می‌گفتند: اگر شماها را مسخره می‌کنید ما هم همانگونه شما را مسخره می‌کنیم.

این پدیده‌ی خاص قوم نوح نیست مشرکین قریش نیز محمد ﷺ را مورد این اتهامات قرار دادند.

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ [الحجر: ۶].^۱ ﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ [الإسراء: ۴۷]. ﴿هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾ [ص: ۴]. آری، اشرار و فجار این چنین اسلحه اتهامات را علیه دعوتگران و مصلحان استعمال کرده و می‌کنند لذا لازم است دعوتگران متوجه این جنگ سرد باشند.

نوح، قومش را دعوت می‌کند

سراسر زندگی نوح جهاد مبارزه و مرارت بود سال‌ها، بلکه قرن‌ها با قومش سر و کله زد اما جز گوش ناشنوا و دل غافل و عقل متحجر چیزی از ایشان ندید، نفسشان خشک‌تر از سنگ و دل‌هایشان قسی‌تر از آهن بود. نصیحت و تذکر برای ایشان سودمند واقع نمی‌شد. هرچه بیشتر به نصیحت ایشان همت می‌گمارد بر عناد ایشان افزون می‌گردید و هر چه خدا را بیاد ایشان می‌آورد بیشتر در گرداب گمراهی و باتلاق فساد غرق می‌شدند. در راه گمراهی چشم و گوش بسته در حرکت بودند، و به دعوت نوح ابداً توجه نمی‌کردند نوح ۹۵۰ سال بعنوان دعوت‌گر، تذکر دهنده و ناصح در میان ایشان اقامت گزید. نجات ایشان از گمراهی انواع راه‌های حکیمانه را در پیش گرفت. می‌خواست به هر طریقی که شده آن‌ها را از بت‌پرستی دور گرداند، شب و روز آشکارا و پنهان آن‌ها را دعوت کرد اما دل‌های چون سنگ شان اصلاً نرم نگردید، احسان او را به بدی، مهربانی او را به خشونت جواب دادند او را مورد اذیت و آزار قرار دادند، اما او خستگی ناپذیرانه می‌فرمود: «خداوندا قومم را ببخشای چرا که ایشان جاهل و نادانند».

مفسرین گویند: نوح به میان قومش می‌رفت آن‌ها را دعوت می‌کرد، او را به شدت می‌زدند تا بیهوش می‌شد سپس او را در حصیری انداخته در پس راه‌ها می‌انداختند و می‌گفتند: امروز می‌میرد. خداوند سبحان دوباره قوت او را به او باز می‌گردانید به میان آنان برمی‌گشت و دعوتشان می‌کرد دوباره با او چنان می‌کردند. هکذا مورد ضرب و شتم و اذیت قرار می‌گرفت اما صبر می‌ورزید و علیه آنان دهان به دعای بد

(۱) (و می‌گویند): ای کسی که قرآن بر تو نازل گشته است تو حتماً دیوان‌های.

نمی‌گشود بلکه برای ایشان و فرزندان‌شان آرزوی خیر می‌کرد و می‌فرمود: شاید خداوند از پشت ایشان کسانی خارج کند که دعوت حق را بپذیرند و به خدا ایمان آورند، اما طی این مدت طولانی جز تعدادی قلیل کسی به دعوت او نگروید و هر چه نسلی منقرض می‌شد نسلی بدتر از او پا به عرصه وجود می‌نهاد، فرزندان خود را وصیت می‌کردند به او ایمان نیاورند.

هر پدری که فرزندش به حد بلوغ می‌رسید به او توصیه می‌کرد ای پسر من نکنند این مرد (نوح) تو را از دین نیاکانت برگرداند و فریب او را بخوری لذا چون نوح از ایمان آن‌ها مأیوس گردید گفت: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿۳۱﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا ﴿۳۲﴾﴾ [نوح: ۲۶-۲۷].^۱ بعد از این دعا طوفان آمد.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده: «صورت رسول خدا در نظرم مجسم است و انگار او را می‌نگرم که داستان یکی از انبیاء را بازگو می‌کرد قومش او را زدند تا خون آلودش کردند او خون را از صورت خود می‌مالید و می‌گفت: پروردگارا قوم مرا ببخش همانا ایشان نمی‌دانند».

نوح کشتی می‌سازد

نوح چون از ایمان آوردن قومش مأیوس گردید و پس از گذشت زمان طولانی یقین حاصل کرد ایمان نمی‌آورند، خداوند بدو وحی کرد دیگر بیش از این عده کسی ایمان نمی‌آورد: ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [هود: ۳۶].^۲ بدین علت به او امر کرد درباره‌ی آن‌ها تجدید نظر نکند، چون اگر عذاب خدا بر کافران و مجرمان فرود آمد قابل برگشت نیست و احتمال داشت حضرت نوح با مشاهده وضع رقت‌بار آنان از خدا بخواهد عذاب را از ایشان دفع کند.

(۱) (نوح گفت): پروردگارا هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی نگذار* که اگر ایشان را رها کنی بندگان را گمراه می‌سازند و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و بدینا نمی‌آورند.

(۲) به نوح وحی شد که جز آنان که ایمان آورده‌اند هیچکس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد.

نوح زیر نظر خدا شروع به ساخت کشتی نمود، وقتی قومش از کنار او رد می‌شدند او را مورد تمسخر قرار می‌دادند و می‌گفتند: «ای نوح تا دیروز پیغمبر بودی امروز نجار شده‌ای؟» دور هم جمع می‌شدند و می‌خندیدند و او را به باد تمسخر واستهزاء می‌گرفتند او هم در کار خود جدی بود و در جواب ایشان می‌گفت: ﴿وَيَصْنَعُ الْفُلَكَ وَكَلَّمَ مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنِّي فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٩﴾﴾ [هود: ۳۸-۳۹].^۱ چون از ساختن کشتی فارغ شد خداوند به او دستور داد خانواده‌ی خود و باقی مؤمنان را در آن قرار دهد و از تمامی حیوانات نیز از هر نوعی نر و ماده‌ای با خود حمل کند. سپس خداوند فوران تنورها را علامت شروع طوفان قرار داد. به عقیده مفسرین منظور از «فوران تنور» جوشیدن و فوران کردن آبهای زیرزمین است هرگاه همچو پدیده‌ای مشاهده شد بر مسلمانان است بلافاصله بر کشتی سوار شوند. چون بدنبال آن طوفان شروع می‌شود و هیچ احدی نجات پیدا نمی‌کند. چون علامت ظاهر شد سوار کشتی شدند و خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که زمین هرگز نمونه‌ی آن را بخود ندیده بود و بعد از آن نیز نمونه آن را به خود نخواهد دید خداوند می‌فرماید: ﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ ﴿١٦﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّثَمَرٍ ﴿١٧﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٨﴾ وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَلْوَجِ وَدُسرٍ ﴿١٩﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَن كَانَ كُفِرَ ﴿٢٠﴾﴾ [القمر: ۱۰-۱۴].^۲ آب به مقدار ۱۵ ذراع بر بلندترین قله‌ها ارتفاع یافت و سراسر سطح زمین را پوشاند و در روی آن هیچ زنده‌ای جز ساکنان و سواران کشتی باقی نماند؛ به همین خاطر است که نوح را پدر دوم بشر

(۱) اگر شماها ما را مسخره می‌کنید ما هم همانگونه شما را مسخره می‌کنیم* هر چیزی زودتر خواهید دانست که عذاب خوار کننده و رسوا کننده بهره چه کسی و شکنجه جاودان گریبان گیر کدام یک از مردمان می‌گردد.

(۲) تا آنجا که پروردگار خود را به فریاد خواند: پروردگارا من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما* پس درهای آسمان را با آب تندریشان و فراوانی از هم گشودیم* و از زمین چشمه‌ساران زیادی بر جوشانیدیم و آبها در هم آمیخته برای اجرای فرمانی که مقدر شده بود* و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخها سوار کردیم* این کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت می‌کرد برای پاداش دادن به کسانی که بدو ایمان آورده نشده بود و تصدیق نگشته بود.

(بعد از آدم) دانسته‌اند. زیرا همه‌ی اهل زمین - بعد از طوفان - از نسل اهل آن کشتی - کسانی که با نوح بودند - می‌باشند. حتی فرزند نوح که مؤمن نبود از این عذاب نجات نیافت و او هم هلاک شد. ﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِبَهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَعَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٤١﴾ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْرِلٍ يَبْنَئِي أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾ وَقِيلَ يَا تَارُضُ ابْلَعِي مَاءَكُمْ وَيَسْمَأْ أَفْلَحِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَىٰ الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾﴾ [هود: ۴۱-۴۴].^۱

فرزندان نوح علیهم السلام

نوح چهار پسر (سام، حام، یافث و کنعان) داشت، کنعان با هلاک شدگان هلاک شد چون کافر بود و نخواست با پدر و سایر مؤمنان سوار کشتی شود و گفت: بر بالای کوه می‌روم مرا از آب محفوظ می‌کند اما با اینکه بر بالای بلندترین کوه‌ها رفت از هلاک نجات پیدا نکرد ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴿٤٥﴾﴾ [هود: ۴۵].^۲ خداوند او را ملامت کرد و فرمود: ﴿قَالَ يَبْنَئِي إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي

(۱) نوح گفت: سوار کشتی شوید که حرکت و توقف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است بیگمان پروردگار من بسیار آمرزنده و مهربان است، کشتی با سرنشینانش امواج کوه پیکر را می‌شکافت و به پیش می‌رفت و نوح پسرش را که در کناری قرار گرفته بود، فریاد زد که ای فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش (پسر مغرورش) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس (در همین هنگام موجی برخاست و او را در کام خود فرو بردن و موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق شدگان جای گرفت، (بعد از هلاک کافران) گفته شد که: ای زمین آب خود را فرو خور و ای آسمان از باریدن بایست و آبها از میان برده شد و فرمان اجرا گردید و کار به انجام رسید و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفت (در این وقت بود که) گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران.

(۲) نوح پروردگار خود را فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو درست است و تو داورترین داوران و دادگرتین دادگرانی.

أَعْظَمَكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾ [هود: ۴۶].^۱ سه فرزند دیگر او نجات یافتند و ساکنان کنونی زمین از نسل آن‌هایند: ﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾﴾ [الصفات: ۷۷].^۲ سام پدر عرب و حام پدر حبشی‌ها و یافث پدر رومی‌ها است. در این زمینه: احادیثی داریم. امام احمد از رسول خدا روایت می‌کند که: «سام پدر عرب، حام پدر حبشی‌ها و یافث پدر رومی‌ها است» بزاز در مسندش روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «سام، حام و یافث اولاد نوح هستند. اعراب، فارس‌ها و رومی‌ها که خیر در آن‌ها وجود دارد اولاد سام، و یاجوج و ماجوج اولاد یافث می‌باشند».

پایان یافتن طوفان بعد از هلاک کافران

بعد از غرق اهل زمین و پاکسازی آن از کفار، خداوند به آسمان دستور داد از باریدن توقف کند و به زمین دستور آب‌ها را در خود ببلعد و زندگی طبیعی به زمین بازگردد. کشتی نوح روی کوهی بنام جودی در اطراف موصل بر زمین نشست این آیه اشاره به آن دارد ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَسْمَأْ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾﴾ [هود: ۴۴].^۳

فرو آمدن اهل کشتی بعد از فروکش کردن طوفان

چون کشتی بر کوه «جودی» فرود آمد، خداوند به نوح و سایر سواران آن دستور داد در اوج سلامت و امان از آن پیاده شوند: ﴿قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُنْتَعِبُهُمْ﴾ [هود: ۴۸].^۴ در روز عاشورا بعد از ۱۵۰

(۱) فرمود: ای نوح پسرت از خاندان تو نیست، چرا که او عمل ناشایستی دارد بنابراین آنچه را که از آن آگاه نیستی از من خواه من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی.

(۲) و نژاد او را بازماندگان کردیم.

(۳) گفته شد: ای زمین آب خود را فرو خور و ای آسمان از باریدن بایست و آب‌ها از میان برده شد و فرمان اجرا گردید و کار به انجام رسید و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفت (در این وقت بود) گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران.

(۴) گفته شد: ای نوح از کشتی پیاده شو از امنیت ما برخوردارید و سالم و برکنارید و برکات خدا بر روی تو و گروه‌های تو و گروه‌های همراهت است ملت‌ها و گروه‌ها دیگری را از نعمت‌ها و خوشی‌ها برخوردار می‌کنیم.

روز از کشتی فرود آمدند، نوح آن روز را به شکرانه نجات روزه گرفت و به ایمان آوردندگان امر کرد روزه بگیرند، بنی اسرائیلی‌ها روزه این روز را سنت می‌دانند اسلام نیز روزهی آن را سنت می‌داند. روایت شده: «چون رسول خدا به مدینه آمد یهودی‌ها را دید روزه عاشورا را روزه می‌گیرند گفت: این چیست؟ گفتند: روز خدا است زیرا خداوند موسی و بنی اسرائیل را در این روز از فرعون و فرعونیان نجات داد. رسول خدا هم فرمود: من از شما اولی تر به موسی هستم. خود روزه گرفت و دستور داد مسلمانان آن را روزه بگیرند» (رواه الشیخان). ترمذی از رسول خدا نقل کرده: «به گمان من روزه روز عاشورا کفاره گناهان یکسال قبل است.»

زمان اقامت در کشتی

قبلاً گفتیم ۱۵۰ روز در کشتی ماندند این روایت از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده است ابن کثیر در «البدایة والنهایة» می‌گوید: ۸۰ مرد با خانواده‌شان همراه نوح در کشتی بودند و ۱۵۰ روز در آن ماندند خداوند کشتی را به سوی مکه به حرکت درآورد مدت چهل روز پیرامون بیت الله چرخید بعداً او را به سوی جودی هدایت کرد و در آنجا روی زمین فرود آمد.

حضرت نوح ۹۵۰ سال قبل از طوفان در میان قومش اقامت گزید و مدتی بعد از آن (که فقط خدا می‌داند) وفات کرد.

بنابه قول ابن عباس، نوح ۱۷۸۰ سال عمر کرد که طولانی‌ترین عمر انسان است بعد از وفات طبق ارجح‌ترین اقوال، در قرب مسجدالحرام مدفون گردیده است. خداوند رحمت وسیع خود را شامل حال او گرداند.

از ویژگی‌های او: اولین پیغمبر دارای شریعت است. عمرش از سایر انبیاء طولانی‌تر بود، شیخ مرسلین است، اولین بازدارنده از شرک است، اولین دعوتگر به سوی خدا است، خداوند او را عبدی شکور نام برده و در میثاق نام او را بعد از نام محمد، آورده است.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۴۱].^۱

حضرت ابراهیم ابوالانبیاء و پدر بزرگ رسول خدا ﷺ می‌باشد. زیرا پیامبر ﷺ از اولاد اسماعیل و اسماعیل پسر ابراهیم است. خداوند متعال ابراهیم را به صفات و مزایای بسیاری امتیاز بخشیده بود. پدر انبیاء، پیشوای اتقیاء، قدوه‌ی مرسلین و برگزیده رسولان و خلیل الرحمن بود. بسیاری از انبیاء از سلاله‌ی پاک او بودند تمامی پیغمبران بنی‌اسرائیل از نسل او بودند، چون نسبت همه‌ی آن‌ها به یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می‌رسد. حضرت محمد خاتم الانبیاء نیز از طریق اسماعیل به او می‌رسد ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَنْبِيَاءَ وَالْكِتَابَ وَعَاقِبَتَهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [العنکبوت: ۲۷].^۲ خداوند ابراهیم را به شیوه‌های گوناگون امتحان کرد. صبر ورزید و در ایمانش چون کوه استوار بود. هرگز ضعف و اضطراب و سستی به دل او راه نیافت. شدیدترین این محنت‌ها دستور بر سر بردن فرزندش (اسماعیل) بود اما از آنجا که نمونه کامل بندگی و امتثال امر خدا بود در آن نیز موفق شد لهذا او را قدوه انبیاء و به تنهای امتی کامل معرفی کرده: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰].^۳

هیچ عجب نیست که می‌بینیم خداوند او را بسیار ستایش و مدح کرده پس او پدر انبیاء، قدوه اتقیائ و رمز ایمان، مورد ابتلائی قرار گرفت، اما صبر پیشه کرد، یاری داده شد، آنگاه شکر خداوند نمود، پس او بنده‌ای وفادار بود و به همین خاطر خداوند او را به عنوان خلیل خود برگزید. ﴿وَأَتَّخِذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۵].^۴

نسب ابراهیم

ابراهیم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می‌رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر

(۱) در کتاب ابراهیم را یاد کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود.

(۲) ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و در دودمان او نبوت قرار دادیم و کتاب (آسمانی) را برای آنان فرستادیم) و در دنیا پاداش او را دادیم و وی در آخرت از زمره‌ی صالحان است.

(۳) ابراهیم پیشوایی بود و مطیع و حق‌گرای و او از زمره‌ی مشرکان نبوده است.

(۴) و خداوند ابراهیم را به دوستی گرفت.

کرده‌اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می‌باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی‌توان بر تمامی منقولات آن‌ها اعتماد کرد.

لیکن جای تعجب است که بعضی از مفسرین به اعتماد بر منقولات این مؤرخین نام پدر ابراهیم را تارح ذکر کرده و گفته‌اند: آزر عموی او بوده است آنچه ایشان را وادار به این سخن کرده اینکه: حضرت ابراهیم ابو الأنبیاء بوده و پسندیده نیست فردی همچو او از پدری مشرک دنیا آمده باشد، اما این مسئله هیچ خللی در قدر و منزلت او ایجاد نمی‌کند، چون هدایت بدست خداست هر که را بخواهد هدایت و هرکس را بخواهد گمراه می‌کند. همسر فرعون مؤمن بود اما پسر نوح کافر از دنیا رفت و این امر منجر به تنقیص قدر انبیاء نشد.

رسول خدا ﷺ تصریح فرموده که: پدر ابراهیم آزر بوده است. در حدیث بخاری منقول از رسول خدا آمده است: «حضرت ابراهیم در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات می‌کند در حالی که غبار و سیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او می‌گوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ می‌گوید که: امروز تو را نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمنده نکنی و چه شرمندگی از این شرم‌آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشد؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده‌ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر. نگاه می‌کند جنازه خون‌آلودی مشاهده می‌کند که در آتش انداخته می‌شود»^۱.

این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.

ابن کثیر رحمته الله گوید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً﴾ [الأنعام: ۷۴].^۲ این آیه به صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تاریخ بوده، و گفته‌اند: لقب بتی که آذر پرستش می‌کرد تارح بوده است. ابن جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آزر

(۱) رجوع کنید به صحیح البخاری.

(۲) و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا به تنهایی را به خدایی می‌گیری.

بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم.^۱

کنیه‌ی ابراهیم

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود. گویم: این کنیه را از آنجا به او داده‌اند که مهمانان بسیار به خانه او می‌آمدند و هرکس به خانه او می‌آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می‌شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می‌برید. ابن جریر به نقل از سدی گوید: «ابراهیم طعام فراوانی به مردم و مهمانان می‌داد...» قرآن داستان مهمانان ملائک را که برای هلاک قوم لوط آمده بودند بازگو می‌کند. در راه خود به سوی قوم لوط بر ابراهیم گذر کردند تا مژده‌ی عطای یک پسر از سوی خداوند به او بدهند چون ایشان را بدید گمان کرد انسان هستند گوساله‌ای برای آنان سر برید چون غذا، پیش آن‌ها آورد از آن نخوردند. از آن‌ها در ترس و شک افتاد و با حذر و خوف به آن‌ها می‌نگریست. بدو خبر دادند که نترسد ملائکه هستند. ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَّمَ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾ فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجَلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَرُوا بَعْضُهُمْ بَعْضًا قَالُوا سَلَامٌ ﴿٢٨﴾﴾ [الذاریات: ۲۴-۲۸].^۲

این آیات کریمه سخاوت ابراهیم را به وضوح نشان می‌دهند زیرا اقدام به سربریدن گاو برای مهمانانی که اصلاً آن‌ها را نمی‌شناخت، از اخلاق بزرگان و صفات بخشنندگان است، اعراب این صفت را از اسماعیل فرزند ابراهیم به ارث بردند. «من شَبَّهَ أَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ» یعنی: «کسی که به پدرش شبیه است، ظلمی را مرتکب نشده است».

(۱) البداية والنهاية جلد ۱ ص ۱۴۲.

(۲) آیا خبر مهمان‌های بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است، در آن زمانی که بر او وارد شدند و گفتند: سلام، گفت: سلام بر شما مردمان ناآشنا و ناشناسی هستید. به دنبال آن پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه‌ای را آورد، و آن را نزدیک ایشان قرار داد گفت: آیا نمی‌خورید (هنگامی که دید دست بسوی غذا نمی‌برند) در دل از ایشان احساس ترس و وحشت کرد. گفتند: مترس سپس او را به تولد پسری دانا و آگاه بشارت دادند.

تولد ابراهیم علیه السلام

بعضی از مؤرخین می‌گویند: ابراهیم علیه السلام در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصل‌خیز جنوبی دمشق) منطقه غوطه‌ی دمشق در دهی بنام برزه، واقع در کوه قاسیون به دنیا آمده اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول می‌گوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام از این جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادرزاده‌اش (لوط) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.

ابراهیم در زمانی به دنیا آمد که ۷۵ سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط برادرزاده‌ی ابراهیم است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانین (سرزمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

ابراهیم در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سرزمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می‌ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می‌گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره‌ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی برپا می‌کردند. در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادرزاده‌اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قومش به مناظره برمی‌خاست و با آن‌ها به مجادله و مناظره می‌کرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می‌پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

ابراهیم پدرش آزر را دعوت می‌کند

قرآن کریم نحوه‌ی دعوت ابراهیم علیه السلام، از پدرش را برای ما بازگو می‌کند چرا اینطور نباشد و حال آنکه پدرش مشرک و بت‌پرست بود و از هرکس شایسته‌تر به نصیحت

مخلصانه و دعوت به حق بود به همین خاطر ابراهیم در این راه کمترین تأخیر و سستی به دل راه نداد، ابراهیم در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود جز خیر و نیکی پدرش چیزی نمی‌خواست با او به تندی سخن بر زبان نیاورد بلکه در انتهای ادب و احترام با عبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش بت‌ها هیچ سود و زیانی به او نمی‌بخشد، زیرا بت‌ها قدرت دیدن و شنیدن را ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمی‌توانند حتی زیانی از خود رفع کنند تا چه رسد به دیگران زیان برسانند یا از آن‌ها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش حکمت و موعظه حسنه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهی اصرار بیشتری می‌ورزید و نصیحت او را نمی‌پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب تهدید کرد ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٤١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْئًا ٤٢﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ٤٣﴾ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ٤٤﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ٤٥﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ جَاءَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ مَا يَنْهَى عَنِ الْعِبَادَةِ لِلَّهِ أَطِيعُوهُ تَمَعًا ٤٦﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ٤٧﴾ قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا ٤٨﴾ قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا ٤٩﴾ قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا ٥٠﴾ قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا ٥١﴾ قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ سَلَامًا ٥٢﴾

[مریم: ۴۱-۴۷].^۱

در حقیقت، ابراهیم علیه السلام چنانکه به پدرش وعده داده بود، برای او استغفار کرد و از خدایش، برای او، طلب آمرزش و خشنودی کرد: ﴿وَأَغْفِرْ لِي إِنِّي مِنَ الضَّالِّينَ

۱) در کتاب (گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنوند و نمی‌بینند و اصلاً شر و بلائی از تو به دور نمی‌دارد، ای پدر دانشی نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمون کنم، ای پدر من از این می‌ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشفتم) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار می‌کنم برو، برای مدت مدیدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خداحافظ من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد.

﴿الشعراء: ۸۶﴾^۱ این استغفار ناشی از طمع ابراهیم در ایمان آوردن پدرش بود، اما چون اصرار او بر شرک و دشمنی او با دین را بدید از او دوری جست و با او قطع رابطه کرد: ﴿وَمَا كَانَ أَسْتَعْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۴].^۲

در این مسئله درس بزرگی برای اهل عقیده و ایمان (به ویژه دعوتگران) وجود دارد تا به پیغمبران گرامی اقتداء ورزند و بر برنامه‌ی کامل و سیره‌ی عطرآگین آن‌ها گام بردارند. ابراهیم از پدر خود برائت می‌جوید. نوح از پسرش برائت می‌جوید. این عمل ناشی از کمال ایمان است، در آنجا رابطه‌ای مقدس‌تر و عظیم‌تر از رابطه‌ی برادری دینی وجود ندارد، زیرا رابطه‌ی دینی فوق رابطه‌ی نسبی است، این همان «نمونه‌های کامل و آرمانی» در دعوت پیامبران است. به آیات زیر بنگرید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْغَدَاةُ وَالْبَعْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُٗٓ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [الممتحنة: ۴].^۳ آیا این دلیل محکم بر کمال و صدق ایمان ابراهیم نمی‌باشد؟ آیا بیزاری ابراهیم از پدرش و اعلان دشمنی با او، این را ثابت نمی‌کند که رابطه‌ی میان پدر و فرزند (در صورت منعدم شدن روابط ایمانی) قطع می‌شود؟!

(۱) و پدرم را که از گمراهان است بیامرز.

(۲) طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود ولی هنگامی که برای او روشن شد که پدرش دشمن خداست از او بیزاری جست واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست به دعا و فروتن و شکیب بود.

(۳) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند الگوی خوبی برای شما است بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که به غیر خدا می‌پرستید بیزار و گریزانیم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتناییم و دشمنی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌کنم و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم پروردگارا به تو توکل می‌کنیم و به تو روی می‌آوریم و بازگشت به سوی تو است.

اما جای تعجب نیست، چه او ابراهیم خلیل، پدر پیامبران، کسی است که در زمینه‌ی راستی عقیده و راستی ایمان، شگفت‌انگیزترین مثال‌ها را زد و به همین خاطر، استحقاق یافت که خلیل فدای رحمان بشود.

نشأت ابراهیم در بیان قومش

حضرت ابراهیم در محیطی فاسد که پادشاهی مستبد به نام نمرود پسر کنعان بر آن حکمرانی می‌کرد نشأت گرفت و تولد یافت. نمرود بر منطقه بابل حکمرانی می‌کرد، اهل بابل در سایه امنیت و آسایش بسیار مرفه و متنعم زندگی می‌کردند با وجود این در گرداب تاریکستان شرک و ثینت وارد گشته، بت‌ها را با دست خود از سنگ و چوب می‌تراشیدند و می‌پرستیدند.

نمرود چون خود را حاکم بلا منازع و از هر لحاظ توانمند دید و فهمید که مردمان دور و برش در جهالت‌ها گام برمی‌دارند، خود را به عنوان خدا قلمداد کرده، مردم را به پرستش خود فرا می‌خواند پرستش بت‌ها و جهل به صفات الوهیت از ناحیه‌ی مردم گستاخی نمرود را به جایی رسانده بود که این چنین ادعای باطلی داشته باشد. بت‌ها اهل ادراک و بصیرت نیستند و هیچ سود و زبانی از آن‌ها انتظار نمی‌رود لذا امکان ندارد برای انسان سودآور واقع شوند اما در محیطی که نادانی کار می‌کند سنگ و چوب مورد پرستش واقع شوند؛ خود را خدا خواندن حاکمی، بسی سهل و آسانتر است. چون او شایسته‌گی بیشتری برای پرستش دارد تا سنگ‌ها و درختان.

حضرت ابراهیم علیه السلام در همچو محیطی پرورش یافت، اما خداوند بدو رشد بخشید و به سوی حق هدایت کرد بوسیله‌ی فکر روشن و رأی درخشانش فهمید که خدا یکی بیش نیست جز او خدایی وجود ندارد نژاید، و هرگز از کسی زاده نشده، بر تمامی هستی حاکم است بر جهان سیطره دارد، فهمید که از بت‌های مورد پرستش واقع شده سود و زبانی حاصل نیست لذا قاطعانه تصمیم به رهایی قومش از این شرک و نجات دادن آن‌ها از آن جاهلیت کورکورانه گرفت. قلب ابراهیم ملامال از ایمان به خدا و سرشار از توحید ناب بود به وعده‌ی خداوند مبنی بر نصرت برای او، کاملاً اعتماد و باور داشت و به آنچه که خداوند تعالی از امر مربوط به غیب و امر مربوط به ایمان، به او وحی می‌کرد، یقین و ایمان داشت. اما، خواست که نسبت به قدرت خدای عز و جل، بصیرت و اعتماد و یقین بیشتری پیدا کند، لذا، از پروردگارش خواست تا نشانه‌ی

آشکار و گویایی بر «زنده شدن» به او نشان بدهد، از خدا خواست به او نشان دهد مرده‌ها را چگونه زنده می‌نماید؟ خداوند فرمود: ﴿قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَظْمِنَنَّ قَلْبِي﴾ [البقرة: ۲۶۰].^۱ حضرت ابراهیم اهل یقین و تصدیق بود با این وصف نفس خود را مشتاق عیان و چشمان خود را علاقه‌مند مشاهده عجایب خلقت و آفرینش خداوند یافت تا مظاهر دقیق خلقت را با چشم خود مشاهده کرده و قلبش اطمینان بیشتر پیدا کند. خداوند درخواست او را اجابت کرد و دستور داد چهار پرنده بگیرد و آن‌ها را به منظور شناخت اجزای آن‌ها و تأمل در آفرینش آن‌ها، به سوی خود نزدیک، کند سپس آن‌ها را کشته، هر جزئی از آن‌ها را بر روی کوهی قرار دهد سپس بر آن‌ها بانگ برآورد آن‌ها، همگی زنده شده، شتابان به سوی او خواهند گروید و تبدیل به پرنده زنده خواهند شد. که این همه جزئی از نشانه‌های قدرت بی‌انتهای او می‌باشد.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَظْمِنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۰].^۲

مناظره‌ی ابراهیم با قومش

حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت به سوی خدا خستگی شناس بود، بدون وقفه قوم و عشیره‌ی خود را به بازگشت به خداوند می‌خواند. پدر خود را به ایمان فراخواند، اما او امتناع ورزید. پس قومش را فراخواند اما آن‌ها دعوتش را انکار کرده، رسالتش را به باد تمسخر گرفتند. اما او با وجود این با آنان مهربان بود و نخواست برای همیشه آن‌ها را در گمراهی رها کند لذا عزم خود را بر رهایی ایشان از آن عقاید باطله جزم نمود و تصمیم گرفت آن‌ها را به سوی عقل و رشدشان باز گرداند، ولو از آن‌ها اذیت فراوان ببیند، یا زندگی‌شان به خطر بیفتد.

۱) گفت: مگر ایمان نیاورده‌ای گفت: چرا ولی تا اطمینان قلب پیدا کنم.

۲) و هنگامی را که ابراهیم گفت پروردگار به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی گفت مگر ایمان نیاورده‌ای گفت چرا ولی تا اطمینان قلب پیدا کنم گفت پس چهار تا از پرندگان را بگیر و آن‌ها را به خود نزدیک گردان سپس بر سر هر کوهی قسمتی از آن‌ها را بگذار بعد آن‌ها را بخوان به سرعت به سوی تو خواهند آمد و بدان که خدا چیره دست و با حکمت است.

ابراهیم زیرک و دوراندیش بود، می دانست حجت و مناظره لفظی آن‌ها را قانع نمی‌کند لذا بایستی با استدلال حسی و ملموسی با ایشان به مقابله برخیزد این بود که به منظور رهایی ایشان از گمراهی از طریق ترفندی دیگر وارد میدان معرکه گردید.

قوم ابراهیم عید بزرگی داشتند در آن روز همگی از شهر خارج می‌شدند و ایام عید را با شادی و تفریح‌های گوناگون سپری می‌نمودند چون مردم به منظور تفریح از شهر خارج می‌شدند از او خواستند با ایشان بیرون رود اما او از همراه شدن با آنان امتناع ورزید، و گفت: مریض هستم و نمی‌توانم از شهر خارج شوم و در دل عزم نابودی بت‌ها را نمود، او در واقع مریض نبود بلکه قلبش به خاطر انزجار پرستش بت‌ها در رنج بود چون مردم از شهر بیرون رفتند به جان بت‌ها افتاد و با تبر یک‌یک آن‌ها را خرد نمود تا از این طریق بر قومش اقامه حجت نماید سپس تبر را بر دوش بت بزرگ قرار داد.

مردم از جشن و تفریح برگشتند و راهی بت‌کده شدند اما از دهشت آنچه دیدند سراسیمه شدند این بود همگی ناله و فغان‌کنان گفتند: ﴿مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ وَ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الانبیاء: ۵۹].^۱ بعد از بازگشت به خود و سکوت به تهدید ابراهیم پرداخته، گفتند: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُرُّهُمْ يُقَالُ لَهُ وَ اِبْرَاهِيمُ﴾ [الانبیاء: ۶۰].^۲ حتماً او به این کار اقدام کرده است گفتند: باید به او درسی دهیم که عبرت همگان باشد بانگ برآوردند او را حاضر کنند تا دفاعیات او را بشنوند و شاهد نوع عذاب وارده بر او باشند.

این بود که همگی در یک جا جمع شدند زمینه‌ی خوبی برای اقامه حجت ابراهیم و بیان بطلان عقاید ایشان فراهم گردید، تا ثابت کند بر عقاید باطل هستند. بعد از تجمع مردم دل پر از کینه و خشم و منتظر انتقام از ابراهیم، ابراهیم را به وسط دریای تجمع بزرگ آوردند و در ملاء عام نوبت محاکمه فرا رسید.

محاکمه حضرت ابراهیم

(۱) گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است او از جمله ستمکاران است.

(۲) گفتند: جوانی از بت‌ها سخن می‌گفت که بدو ابراهیم می‌گوییم.

بعد از حضور ابراهیم در جمع مردم اولین سوالی که متوجه او گردید: ﴿عَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِإِلَهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمُ﴾ [الانبیاء: ۶۲].^۱ بود.

ابراهیم حکیم و خردمند، جدال با ایشان را از بعد دیگری به راه انداخت تا هدف خود را بیان کند و رسالت خود را ابلاغ نماید و نتیجه هر چه می خواهد باشد. این بود که به طریق حکمت جوابی به آن ها داد که انتظارش نداشتند گفت: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ وَاكْبَارُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ [الانبیاء: ۶۳].^۲ با این حجت دامغه آن ها را تنبه نموده از غفلت بیدار کرد، گروهی با حالتی سرزنش آمیز، خطاب به همدیگر گفتند: ﴿إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ﴾ [الانبیاء: ۶۴].^۳ زیرا بت ها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آن ها ایمان ندارد خردشان کند. بعد از فرط ناراحتی و خشم زبانشان بند آمده به تفکر و سر به زیر انداختن افتادند بعد از کمی مکث، گفتند: ﴿لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾ [الانبیاء: ۶۵].^۴ تو که می دانی این ها چیزی نمی گویند چگونه ما را به سؤال از آن ها فرا می خوانی در حالی که خود می دانی جامد و کر هستند و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حجت ابراهیم بر ملا گردید و از فرصت استفاده کرده گفت: ﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ [الانبیاء: ۶۶-۶۷].^۵ چون مفتضح شدند و راه علاجی فرا رویشان نماند گفتند: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ [الانبیاء: ۶۸].^۶

ابراهیم به آتش انداخته می شود

- (۱) گفتند: آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده ای؟
- (۲) بلکه این [بت] بزرگشان آن [کار] را کرده است، که اگر سخن می گویند از آنان بپرسید.
- (۳) (آنان به خود آمدند) و به خویشان گفتند: شما حقیقتاً ستمگرید.
- (۴) تو می دانستی این ها سخن نمی گویند.
- (۵) گفت: آیا به جای خدا چیزهایی را می پرستید که کمترین سود و زبانی به شما نمی رسانند وای بر شما و وای بر چیزهایی که به جای خداوند می پرستید آیا نمی فهمید؟
- (۶) گفتند: اگر می خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.

بعد از پایان محاکمه، خواستند بعنوان عتاب او را بسوزانند. اما چگونه؟ لازم بود در آتش شعله‌ور سوزان انداخته شود تا باعث تسکین آلام ایشان گردد. از اینجا و آنجا شروع به جمع‌آوری هیزم نمودند تا آن‌ها را آتش زده، ابراهیم را فدای خدایان خود نمایند تا آنجا که زنان مریضی نیز نذر می‌کردند اگر شفا یابند به جمع‌آوری هیزم بپردازند. بعد از جمع‌آوری هیزم‌های زیاد آن‌ها را آتش زدند چون آتش برافروخت ابراهیم را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد ﴿يِنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ ﴿۶۹﴾﴾ [الانبیاء: ۶۹].^۱ بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر خدا) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در ببحوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت. ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا اِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهٖ عَلِيمِيْنَ ﴿۵۱﴾ اِذْ قَالَ لِاٰیِهٖ وَقَوْمِهٖ مَا هٰذِهِ التَّمٰثِيْلُ الَّتِي اَنْتُمْ لَهَا عٰكِفُوْنَ ﴿۵۲﴾ قَالُوْا وَجَدْنَا ءَابَاۡنَا لَهَا عٰبِدِيْنَ ﴿۵۳﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُكُمْ فِی ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿۵۴﴾ قَالُوْا اَحِثَّتَنَا بِالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ الضّٰلِّیْنَ ﴿۵۵﴾ قَالَ بَلِ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَاَنَا عَلٰی ذٰلِكُمْ مِنَ الشّٰهِدِيْنَ ﴿۵۶﴾ وَتَاللّٰهِ لَآكِيْدَنَّ اَصْنَمَكُمْ بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوْا مُدْبِرِيْنَ ﴿۵۷﴾ فَجَعَلَهُمْ جُدَدًا اِلَّا كَبِيْرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ اِلَيْهٖ يَرْجِعُوْنَ ﴿۵۸﴾ قَالُوْا مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِاِلٰهِنَا اِنَّهٗ لَمِنَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۵۹﴾ قَالُوْا سَمِعْنَا فَتٰی يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ وَاِبْرٰهِيْمُ ﴿۶۰﴾ قَالُوْا فَاَتُوْا بِهٖ عَلٰی اَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُوْنَ ﴿۶۱﴾ قَالُوْا ءَاَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِاِلٰهِنَا يٰنِبْرٰهِيْمُ ﴿۶۲﴾ قَالَ بَلِ فَعَلَهُ كَبِيْرُهُمْ هٰذَا فَسْـَٔلُوْهُمْ اِنْ كَانُوْا يَنْطِقُوْنَ ﴿۶۳﴾ فَرَجَعُوْا اِلٰی اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوْا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۶۴﴾ ثُمَّ نَكِسُوْا عَلٰی رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هٰٓؤُلَآءِ يَنْطِقُوْنَ ﴿۶۵﴾ قَالَ اَفْتَعْبُدُوْنَ مِن دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَّلَا يَضُرُّكُمْ ﴿۶۶﴾ اَفِ لَكُمْ وَّلِمَّا تَعْبُدُوْنَ مِن دُوْنِ اللّٰهِ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ﴿۶۷﴾ قَالُوْا حَرِّقُوْهُ وَاَنْصُرُوْا ءَاِلٰهَتَكُمْ

(۱) ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم.

إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْنَا يَبْنَؤُا كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾ [الأنبياء: ۵۱-۷۰].^۱

ازدواج ابراهیم

چون به عمر جوانی رسید و بزرگ شد با زنی به نام سارا ازدواج کرد، اما چون عقیم و نازا بود، هاجره‌ی مادر اسماعیل را همراه او به زنی گرفت و خداوند در عمر پیری از همسر نازایش سارا فرزندی به نام اسحق بدو بخشید. چون ملائکه خدا مزده‌ی بچه‌دار شدن را به او دادند از فرط تعجب دست بر صورت خویش می‌کشید و گفت: ﴿يُؤَيَّلِيَّ﴾

(۱) ما هدایت و راهیابی را بیشتر در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و از او برای (حمل رسالت) آگاهی داشتیم* آنگاه که به پدرش و قوم خود گفت: این مجسمه‌هایی که شما دائماً به عبادتشان مشغولید چیستند* گفتند: ما پدران خویش را دیده‌ایم که این‌ها را پرستش می‌کرده‌اند، ابراهیم گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری و بوده و هستید، گفتند: آیا واقعاً آنچه را به ما می‌گویی حقیقت دارد یا اینکه جزو افراد ملعبه باز و شوخی کننده هستی؟* گفت: (من اهل مزاح و شوخی نیستم) بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانی و زمین است همان پروردگاری که آن‌ها را آفریده است و من بر این چیزی که گفتم از زمره‌ی گواهانی هستم که آگاهند و به دلیل و برهان گفته خود را ثابت می‌نمایم* (آنگاه ابراهیم آهسته) گفت: به خدا سوگند من نسبت به بتانتان قطعاً چاره‌اندیشی می‌کنم وقتی که پشت بکنید و بروید (وقتی که مردم به عید رفتند) (ابراهیم) آن‌ها را قطعه قطعه کرده مگر بت بزرگشان را تا به پیش آن بیایند (هنگامی که به بتخانه برگشتند) گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایانمان آورده او از جمله ستمگران است* گفتند: جوانی از بت‌ها سخن می‌گفت که بدو ابراهیم می‌گویند* گفتند: او را در برابر مردم حاضر کنید تا گواهی دهند* گفتند: آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای (ابراهیم گفت): شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد پس از آن‌ها مسئله را بپرسید اگر می‌توانند صحبت کنند* آنان به خود آمدند و به خویشتن گفتند: حقیقتاً شما ستمگرید* تو که می‌دانستی این‌ها سخن نمی‌گویند (ابراهیم) گفت: آیا بجای خداوند چیزهایی را می‌پرستید که کمترین سود و زبانی به شما نمی‌رسانند وای بر شما و وای بر چیزهایی که بجای خدا می‌پرستید آیا نمی‌فهمید* (برخی به برخی دیگر رو کردند) گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید* (آتش را برافراشتند) ما به آتش دستور دادیم که: ای آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم، آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم.

عَالِدٌ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ ﴿٧٣﴾ [هود: ۷۲-۷۳].^۱

این بود که ابراهیم در عمر کهن سالی و پیری از همسر عقیمش بچه‌دار گردید و دعایش مستجاب شد ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ ﴿٣٩﴾ [ابراهیم: ۳۹].^۲ ابراهیم با پدر و همسرش از سرزمین کلدانی‌ها به سوی سرزمین کنعان هجرت کرد و در منطقه‌ای به نام حِرَّان (سرزمین بیت المقدس) اقامت گزید و پدر ابراهیم در آنجا، در عمر ۲۵۰ سالگی وفات کرد و در آنجا مدفون گردید، اهل حران ستاره پرست بودند و بت پرستی و ستاره پرستی در میان ایشان رواج فراوان داشت. ابن کثیر در تاریخش (البدایة والنهائة) می‌گوید:

تعمیرکنندگان و تأسیس‌گران شهر دمشق از این طایفه بوده‌اند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می‌ایستادند و برای ستاره‌های هفت‌گانه به پرستش می‌ایستادند بر این اساس بود که بر هر دری از درهای هفت‌گانه دمشق قدیم هیکلی برای هر یک از این ستاره‌ها تراشیده بودند و برای آن‌ها جشن و قربانی می‌گرفتند، اهل حران نیز این عقیده‌ی شرک‌آلود بودند و جز ابراهیم و همسرش و برادرزاده‌اش لوط تمامی ساکنان زمین بت‌پرست بودند ابراهیم خلیل علیه السلام این گمراهی را ابطال کرد و بجای آن درخت تنومند توحید بنشانند. خداوند از ابتدای جوانی به او رشد و هدایت بخشید و بعنوان رسولش مبعوث و بعنوان خلیلش برگزید: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾ ﴿الأنبياء: ۵۱﴾.^۳ (البدایة والنهائة).

مناظره‌ی ابراهیم و نمرود

(۱) گفت: ای وای آیا من که پیرزنی هستم و این هم شوهرم که پیرمردی می‌باشد فرزندی می‌زایم این چیز شگفتنی است! *گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی ای اهل بیت رحمت و برکات خدا شامل شما است بیگمان پروردگار من دعا را می‌شنود.

(۲) سپاس خدایی را که با وجود پیری و سن زیاد اسماعیل و اسحاق را به من بخشید بیگمان پروردگار من دعا را می‌شنود.

(۳) ما هدایت و راهیابی را بیشتر در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و از (احوال و فضائل) او برای (آگاهی رسالت) آگاهی داشتیم.

ابراهیم علیه السلام در زمانی حساس و دشوار می‌زیست مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می‌بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمدن، که ادعای ربوبیت می‌کرد ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان بود. زیرا گفته‌اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه‌ی دنیا را تسخیر کرده به قبضه قدرت خود درآورده‌اند مسلمانان ذوالقرنین (اسکندر مقدونی) و حضرت سلیمان پسر داوود و کافران نمود و بختنصر بوده‌اند، غیر از این چهار نفر کسی همه‌ی دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته‌اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می‌گویند: نمرود ۴۰۰ سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم به مناظره پرداخت چون ابراهیم بر او وارد شد پرسید: خدای تو کیست؟ آیا غیر از من خدایی داری؟ حضرت ابراهیم خلیل در کلامی برگرفته از ایمان و خرد به او جواب داد و گفت: ﴿رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ [البقرة: ۲۵۸].^۱ او پروردگار قادری است که می‌تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می‌میراند بعد او را زنده می‌کند پس زنده کردن و میراندن، از مظاهر قدرت خدایند. نمرود از باب تمسخر بر او خندید و گفت: ﴿أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ﴾ [البقرة: ۲۵۸].^۲ یعنی آنچه را خدای تو می‌تواند انجام دهد من هم قادر بر انجام آن می‌باشم. ابراهیم گفت: چطور؟

فوراً به نگهبان دستور داد دو زندانی بیاوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد و خلعت بخشید و در منتهای حماقت می‌خواست با این ترفند در مقابل خدا و قدرت او ابراهیم قدرت نمایی کند و احیاء و اماته را که هر دو جزو صفات ویژه خالقند به خود نسبت دهد.

چون ابراهیم پوچی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾ [البقرة: ۲۵۸].^۳ با این حجت دامغه که مکابره و مبادله در برابر آن بی‌حاصل

(۱) پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند.

(۲) او گفت: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم.

(۳) خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب در آور.

بود او را مبهوت کرد، زیرا اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب خورشید را بتواند تغییر دهد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاحَّ إِبرَهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ لِإِبرَهِيمَ رَبِّيَ الَّذِي يُحِيءُ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِيءُ وَأُمِيتُ قَالَ لِإِبرَهِيمَ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۵۸﴾ [البقرة: ۲۵۸].^۱ و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد.

سدی گفته: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است.

مهاجرت ابراهیم به مصر

قحطی و خشکسالی سراسر شام و فلسطین را فرا گرفت. ابراهیم علیه السلام با همسرش سارا که زنی بسیار صاحب حسن و جمال بود به مصر هجرت کرد، یکی از جاسوسان بدسرشت به پادشاه ستمگر مصر خبر داد که مردی آمده و زنی آن چنانی همراه دارد، این پادشاه یکی از امرای عرب به نام سنان پسر علوان بود عادتش بر این بود هرگاه می شنید که مردی زنی زیبا همراه دارد آن را از او غصب می کرد چون ابراهیم وارد مصر گردید این ستمگر خواست سارا را از او بستاند و مورد تجاوز قرار دهد این بود ابراهیم را به نزد خود فراخواند و پرسید: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ ابراهیم گفت: خواهرم است و منظورش خواهر دینی بود ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].^۲ ابراهیم را از نزد خود بیرون کرد چون به نزد سارا برگشت گفت: اگر این ستمگر بفهمد تو همسر من هستی تو را از من می گیرد لذا اگر از تو سؤال کرد تو خواهر دینی من هستی چون در روی زمین غیر از من و شما مسلمانی وجود ندارد، پادشاه ستمگر دنبال او فرستاد چون او را نزد پادشاه بردند و بر او وارد گردید مفتون زیبایی او شد در مورد ابراهیم از او سؤال کرد گفت: من خواهر او هستم پادشاه ستمگر نسبت به او

(۱) آیا آگاهی از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت بدان علت که خداوند به او حکومت و شاهی داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می گرداند و می میراند، او گفت: من هم زنده می گردانم و می میرانم. ابراهیم گفت: پروردگار من خورشید را از مشرق برمی آورد تو آن را از مغرب برآور پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی کند.

(۲) فقط مؤمنان برادران همدیگرند.

قصد بدی داشت به سوی او دست دراز کرد که او را به طرف خود جذب کند دستش از حرکت بایستاد و دچار اضطراب چنانی شد که نزدیک بود از شدت هول بمیرد. گفت: از خدا بخواه مرا شفا دهد کاری به شما ندارم و زینانی به تو نمی‌رسانم.

سارا دعا کرد شفا یافت چون به حالت قبلی برگشت دوباره قصد تجاوز و تعدی نمود، برای بار دوم دستش خشک و بی‌حرکت شد دوباره از او خواست از خدا دعا کند خوب شود برایش دعا کرد شفا یافت. به سوی نگهبانان در بانگ برآورد که این شیطان است که به نزد من آورده‌اید نه انسان. دستور داد او را آزاد کنند و کنیزی به او بخشید. که نامش هاجر بود. وقتی سارا را نزد پادشاه بردند ابراهیم به اقامه نماز و راز و نیاز با خدا مشغول گردید و از خدا خواست شر ستمگری از همسرش دفع کند چون برگشت ابراهیم با اشاره‌ی دست پرسید چه بر سرش آمده؟ گفت: خداوند شر و فتنه ستمگر را از من دفع کرد و هاجر را به کنیزی من درآورد.^۱ حضرت ابو هریره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ملت عرب)، که خداوند به عنوان احترام خلیلش (ابراهیم) او را از شر پادشاه ستمگر حفظ نمود.

ولادت اسماعیل علیه السلام

ابراهیم علیه السلام همراه همسرش سارا و کنیزش هاجر از مصر به فلسطین مهاجرت کرد. چون سارا عقیم بود و از تنهایی و بی‌فرزندگی شوهرش ابراهیم رنج می‌برد و خود نیز به عمری رسیده بود که انتظار حامله‌گی نداشت زیرا عمرش از هفتاد تجاوز کرده بود. سارا کنیز خود را به ابراهیم بخشید و از او خواست بر او وارد شود شاید خداوند فرزندی به او عنایت کند که در دوران پیری کمک و معین پدر باشد، ابراهیم تسلیم نظر او شد و چون با هاجر ازدواج کرد، فرزند زیبایی برای او به دنیا آورد که همان اسماعیل علیه السلام است و رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله از سلاله پاک او می‌باشد. بعد از پیدا شدن این فرزند درون و روان ابراهیم آسوده گشت زیرا به عمر ۸۶ سالگی رسیده بود. شاید سارا نیز در دل شریک سرور ابراهیم بوده اما غیرت و حسادت زنانه‌اش طوفانی در درون او بوجود آورد و آسودگی و آرامش را از او سلب کرد تا آنجا که توان دیدن هاجر و پسر را نداشت و دواایی برای قلب علیل خود نیافت جز اینکه از ابراهیم بخواهد هاجر و فرزندش از خانه او و جلو چشمانش دور کند این هم حکمتی داشت که خداوند

(۱) داستان را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

خواسته بود. خداوند به سوی او وحی کرد که امر او را اطاعت کند و خواسته‌ی او را برآورد، ابراهیم هاجر و سارا را با خود برداشت و بعد از طی کردن دشت و صحراهای بسیار، آن‌ها را در مکانی خالی از آب و گیاه رها کرد. مکه در آن وقت خالی از سکنه بود آن‌ها را در آن مکان بیابانی، در کنار تنه‌ی درختی در نزدیکی چاه زمزم، ترک گفت و برای آن‌ها یک کیسه که حاوی خرما بود و یک کوزه که در آن آب بود، باقی گذاشت. سپس خواست که به بلاد فلسطن بازگردد، آنگاه مادر اسماعیل به دنبال او افتاد و در حالی که می‌گفت: ای ابراهیم! چرا ما را در این مکان بی‌آب و گیاه رها می‌کنی؟ که هیچ انیس و خدمی در آن وجود ندارد. ابراهیم از ترس اینکه مبادا دچار بی‌امری خدا شود هیچ توجهی به ناله و فغان او نکرد. هاجر همچنان سخنان خود را تکرار می‌نمود، اما او وقعی به حرف‌هایش نمی‌نهاد. هاجر گفت: آیا خدا تو را به این امر کرده گفت: بلی. گفت: اگر چنین است او ما را ضایع نخواهد کرد.

الله اکبر: از عظمت ایمان که عجایب می‌آفریند و غرایب بوجود می‌آورد که نزدیک به باور نکردنی است. دل ابراهیم چگونه اطمینان کرد که فرزند شیرخوار و مادر بیمار او را در صحراء، تنها رها کند در حالی که همدم و مونس در کنار ایشان وجود ندارد؟! و هاجر چگونه تن به رضایت داد که تنها و بی‌کس در این صحرای وحشتناک رها شود و تسلیم گردد و در معرض هلاکت از تشنه‌گی و گرسنگی و گرگ‌های وحشی قرار گیرد؟ آری این ایمان است که این عجایب را می‌آفریند و دل ابراهیم و همسرش را ملامت از رضایت به تن به نابودی دادن در راه امر خدا می‌نماید. چون ابراهیم کمی از ایشان دور گردید نگاهی به عقب انداخت و این دعاها را بر زبان راند. ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْعِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿۳۷﴾ [ابراهیم: ۳۷].^۱

جوشیدن آب زمزم و تأسیس بیت العتیق

(۱) پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بدون کشت و زرع در کار خانه‌ی تو که آن را حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام خداوندا تا اینکه نماز را بر پای دارند سپس چنان کن که دل‌های گروهی از مردمان متوجه آنان گردد و ایشان را از میوه‌ها بهره‌مند فرما شاید که سپاسگزاری کنند.

هاجر در مکانی که ابراهیم برایش تعیین کرده بود ماندگار شد به بچه‌ی خود اسماعیل شیر می‌داد و از آبی که همراه داشت می‌آشامید تا آنگاه که آبش به سر رسید. تشنگی بر او و فرزند خردسالش یورش آورد پسر از فرط تشنه‌گی در خود می‌پیچید هاجر به قصد پیدا کردن آب به این سو و آن سو می‌دوید به دنبال آب، بر روی نزدیکترین کوه (صفا) رفت سپس از آنجا بر دره نظر افکند کسی را مشاهده نکرد از کوه پایین آمد و خود را به دره انداخت و بدنبال آب در تلاش بود تا به کوه مروه رسید بر آن نیز صعود کرد اما کسی را نیافت بر کوه مروه صدایی شنید که می‌گفت: اگر فریادرسی می‌خواهی ما آماده کمک هستیم. ملائکه خدا (جبرئیل) را مشاهده کرد که با پاشنه یا بال خود بر زمین می‌زد تا اینکه آب از آن پدیدار شد و آب زمزم فوران کرد. مادر با غرغه از آب برمی‌داشت دوباره جای مشتش پر می‌شد بعد آن ملائکه خطاب به او گفت: نترس این آب ضایع نخواهد شد و کم نخواهد کرد. زیرا خداوند متعال در اینجا بیتی دارد سپس به تپه‌ای مرتفعی از زمین اشاره کرد که در آینده این پسر بچه و پدرش در آنجا این خانه را بنا خواهند نهاد... آن ملائکه بعد از این گفتگو پنهان گردید، پرندگان در اطراف چشمه به پرواز درآمدند قبیله جرهم از اطراف منطقه می‌گذشتند از پرواز پرندگان دریافتند که آبی در منطقه بوجود آمده بر آب زمزم آمده و از مادر اسماعیل اجازه گرفتند تا خیمه‌های خود را بر اطراف آن بزنند، او با ابراز خوشحالی اجازه داد با آن‌ها مونس شد سپس بر تعداد منازل اطراف چاه افزون گردید. اسماعیل پا به عنفوان جوانی گذاشت زبان عربی را از قبیله جرهمه یاد گرفت و از آن‌ها دختری عقد کرد و بدین ترتیب مکه از آن زمان به بعد، به مکان شایسته‌ی اقامت مبدل گردید در حالی که قبلاً بیانی برهوت و خالی از سکنه بود. حضرت هاجر فوت کرد، در حالی که ابراهیم علیه السلام همچنان از او دور و در سرزمین فلسطین بود. بعد از گذشت چند سال حضرت ابراهیم به شدت آرزوی دیدار همسر و پسر کرد و راهی صحراء و بیابان گردید تا به مکه رسید اما همسر فداکار خود را آنجا نیافت، لیکن پسر خود اسماعیل را دید که مشغول تراشیدن تیر بود او را شناخت و او را در آغوش گرفت و کاری را با او کرد که یک پدر با فرزندش انجام می‌دهد... گفت: ای اسماعیل خداوند به من دستوری داده آیا مرا در انجام آن یاری می‌دهی؟ گفت: انجام ده آنچه خدایت دستور داده من تو را یاری دهنده خواهم بود گفت: خداوند دستور داده در اینجا خان‌های بسازم (به تپه مرتفعی نزدیک زمزم اشاره کرد) در آن هنگام، پایه‌های خانه را

از زمین بیرون آورده بلند کردند، اسماعیل سنگ می آورد و ابراهیم بنایی می کرد بعد از بلند شدن دیوار اسماعیل سنگ «مقام» را آورد و آن را برای ابراهیم قرار داد، آنگاه ابراهیم بر روی آن ایستاد، در حالی که بنایی می کرد، اسماعیل به او سنگ می داد و در حالی که هر دو می گفتند: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۷].^۱ تا ساختمان کعبه مشرفه^۲ به اتمام رسید و از آن زمان به بعد مکه مکرمه به آباد شد.

داستان ذبح اسماعیل

ابراهیم خوابی دید و خواب انبیاء هم راست و واقعی^۳ است. در خواب دید که خداوند به او دستور می دهد فرزند نونهال خود، اسماعیل را ذبح کند در حالی که جز او فرزند دیگری نداشت و خداوند در زمان پیری و ناتوانی او را به او بخشیده بود، بعد از بیدار شدن از خواب، بدون هیچ تعلل یا تردیدی، فوراً به دنبال تنفیذ و اجرای امر خدا به راه افتاد اما خواست فرزند خود را آزمایش کرده مقدار پاسخگوی و فرمان پذیری او از خداوند را دریابد گفت: ﴿يَبْنَئِي إِنِّي آرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى﴾ [الصافات: ۱۰۲].^۴ این پیشنهاد را بدین جهت به او کرد تا برای قلبش خوشایندتر باشد و کار به زور نکشد. اما فرزند هوشمند جوابی بداد که دل پدر از آن به وجد آمد. ﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [الصافات: ۱۰۲].^۵ براستی این توفیق بزرگ خدایی و ایمانی است که کوهها در مقابل آن تاب نمی آورند ایمانی که «عبودیت» خداوند از ناحیه پدر و پسر بر کاملترین صورتها، در آن متجلی است به پدر دستور داده می شود فوراً اقدام می کند فرزند مورد مشاوره قرار می گیرد، فوراً و داوطلبانه جواب لبیک می گوید؛ تو گویی این کار، برایش مثل آب خوردن است!

(۱) ای پروردگار ما (این عمل را) از ما بپذیر بی گمان تو شنوا و دانا هستی.

(۲) ر.ک. صحیح بخاری.

(۳) در حدیثی از ابن عباس به نقل از رسول ص آمده است: (خواب پیامبران وحی است).

(۴) ای فرزند من در خواب دیدم که تو را قربانی کنم حالا خود بگو نظرت در رابطه با این کار چیست؟

(۵) گفت: ای پدر کاری که به تو دستور داده می شود بکن به خواست خدا مرا شکیبیا خواهی یافت.

فرزند می‌خواهد آلام از دست دادن پاره‌ی تن را بر پدر سهل نماید و او را به نزدیک‌ترین راه‌ها ارشاد کرد، می‌گوید: ای پدر، ریسمانی بیاور، دست و پاهایم را تند ببند و تنم را با ریسمان بپیچ تا پریشان نشوم چاقویت را تیز کن و به سرعت بر گردنم بمال تا مرگ بر من آسان شود؛ چون مرگ شدید است. ابراهیم گفت: «فرزندم تو در اجرای فرمان خدا، بهترین یاری رسان من هستی». سپس او را بر سینه‌ی خود بچسباند و برای آخرین بار او را می‌بوسید و با او وداع می‌کرد.

بعد او را تند ببست و آماده سربردن نمود و چاقوی تیز را بر گردنش مالید اما چاقو آن را قطع نکرد اسماعیل گفت: پدرجان مرا بر رو بخوابان تا صورت مرا به وقت سر بردن نبینی چون به وقت نگاهت بر من عاطفه و ترحم پدریت مانع از قوت و نیرویت می‌شود آنگاه احتمال دارد نتوانی امر و فرمان خدا را بجای آوری، ابراهیم چنین کرد و چاقو را بر گردنش از پشت مالید باز هم خداوند خاصیت برندگی را از او سلب کرد و ندای الهی فرود آمد: ﴿وَنَذَيْنَهُ أَنْ يَتَابِرَهِيمُ ۝۱۰۴﴾ قَدْ صَدَقْتَ الرَّعِيَاءَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۰۵﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿۱۰۶﴾ وَفَدَيْنَهُ بِذَبِيحٍ عَظِيمٍ ﴿۱۰۷﴾ [الصافات: ۱۰۴-۱۰۷].^۱

ذبیح کیست؟

قبلاً متذکر شدیم فرزندی که ابراهیم مأمور به ذبح آن شد اسماعیل بود قول صحیح مورد اعتماد بیشتر علماء این قول است، چون داستان واقعه‌ی ذبح در مکه روی داده و اسماعیل در مکه اقامت داشت و اصلاً در روایات نیامده که اسحق در دوران کودکی به مکه آمده باشد. اهل کتاب عقیده دارند ذبیح اسحق است نه اسماعیل، اما این عقیده مردود است چون با ظاهر نصوص قرآنی منافات دارد.

ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: از قرآن آشکارا پیدا است بلکه گویی نصی صریح بر این است که اسماعیل ذبیح است؛ زیرا خداوند بعد از ذکر داستان ذبح و تمام شدن آن

(۱) و ندایش زدیم که ای ابراهیم* تو خواب را راست دیدی ما اینگونه به نیکوکاران سزا و جزا می‌دهیم* این مسلماً آزمایشی است که بیانگر (ایمان و یقین صادق به خداوند) است* ما قربانی بزرگی و ارزشمندی را فدا و بلاگردان او کردیم.

می‌فرماید: ﴿وَكَشَرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ [الصافات: ۱۱۲].^۱ بشارت به اسحاق بعد از این حادثه که نشان از ایمان عمیق و طاعت بی‌نظیر ابراهیم برای خداوند است می‌باشد روایات دال بر ذبیح بودن اسحاق همگی اسرائیلی و فاقد اعتبارند، و بعد از تحریف به تورات راه یافته‌اند به علاوه در تورات آمده که ابراهیم مأمور ذبح فرزند اولش شد که اسماعیل فرزند اول او بود، آنچه آن‌ها را بر خلق این ادعا واداشته حسادت به اعراب است؛ چون اسماعیل پدر اعراب، کسانی که در حجاز ساکن هستند و پیامبر ﷺ از جمله‌ی آن‌هاست و اسحاق پدر یعقوب، که همان اسرائیل است، بنی اسرائیل به او نسبت داده می‌شود، خوانده می‌شود. لذا خواستند این افتخار را به سوی خود منسوب سازند، به همین خاطر، کلام خداوند را تحریف کرده و در آن زیاداتی وارد کردند، در حالی که آنان قومی سرگردان و لجوج هستند و اعتراف نکردند به اینکه فضل بدست خداوند است، به هرکسی که بخواهد، آن را می‌دهد.

کسانی از سلف که قول به ذبیح بودن اسحاق نموده‌اند سخن خود را از کعب الأخبار یا سخنان اهل کتاب گرفته‌اند و در حدیث صحیح منقول از معصوم چنین سخنی نیامده تا کلام خدا را برای آن رها کنیم و از قرآن، این فهم نمی‌شود بلکه مفهوم و منطوق و نص^۲ همگی بر ذبیح بودن اسماعیل دلالت دارند. چه زیبا است استدلال قرطبی بر ذبیح بودن اسماعیل نه اسحاق: این استدلال در آیه ﴿فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ [هود: ۷۱].^۳ نهفته است. وی می‌گوید: چگونه مژده به آمدن اسحاق و اینکه او دارای پسری به نام یعقوب خواهد شد، داده می‌شود، سپس امر به سر بردن اسحاق داده می‌شود، در حالی که (او خردسال است و صاحب فرزندی نشده است؟) این امکان ندارد، چون با مژده‌ی پیش گفته تناقض دارد. به دلیل اینکه در او ان کودکی و قبل از پیدایش اولاد برای او مأمور به ذبح می‌شود این دو موضوع با هم تناقض آشکار دارند. روایت شده حضرت عمر پسر عبدالعزیز از یک یهودی بعد از مسلمان شدن راجع به ذبیح سؤال کرد گفت: اسماعیل بوده بعد گفت:

(۱) ما او را به (تولد) اسحاق که پیغمبر و از زمره صالحان بود مژده دادیم.

(۲) کتب اصول فقه مراجعه شود. (مترجم)

(۳) ما بدو مژده اسحاق و به دنبال وی یعقوب را دادیم.

ای امیرالمؤمنین سوگند به خدا یهود این مطلب را خوب می‌دانند اما حسادت با اعراب آن‌ها به انکار آن وامیدارد آن‌ها فضل خدا را بر اسماعیل انکار می‌کنند و به گمان خود می‌پندارند ذبیح اسحاق است^۱، زیرا اسحاق پدر آن‌هاست!!

مشهور است که رسول خدا به «ابن الذبیحین» (اسماعیل و عبدالله) شهرت دارد.

وفات ابراهیم

بنابه اصح روایات حضرت ابراهیم ۱۷۵ سال بزیست و چون به جوار حق پیوست فرزندان او را در غاری به نام «مکفیلیه» که حضرت سارا قبلاً در آن دفن شده بود دفن کردند.

این غار، در شهر «الخلیل» کنونی قرار دارد، که این شهر قبلاً نامش روستای اربع بود. اسماعیل ۱۳۷ سال بزیست و در مکه، در جوار سنگی در کنار کعبه در کنار قبر مادرش دفن گردید؛ صلوات و رحمت خدا بر همه‌ی آن‌ها باد. (والحمد لله رب العالمین).

۳- موسی پسر عمران

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿۵۱﴾﴾ [مریم: ۵۱].^۲ به شیوه‌های گوناگون و اسالیب متعدد داستان موسی علیه السلام با فرعون در بسیاری از سوره‌های قرآن آمده است هم‌چنانکه داستان موسی و بنی اسرائیل بصورت مفصل و روشن در بسیاری از سوره‌ها بویژه در دو سوره‌ی «اعراف و قصص» آمده است. داستان موسی و فرعون، داستان یک فرد عادی با پادشاهی ستمگر نیست و نه تنها داستان پیغمبری بزرگوار با پادشاهی جبار نیست بلکه داستانی است که نمونه آن در هر زمان و مکانی تکرار می‌یابد، داستانی که یک واقع دردآور را به تصویر می‌کشد... داستانی است که مبارزه‌ی بی‌امان بین حق و باطل، جنگ بین سربازان خدا و شیطان را به تصویر می‌کشد. جنگی که از ابتدای پیدایش هستی تا به امروز بین دشمنان و

(۱) به البدایة والنهائة مراجعه شود.

(۲) سخن از موسی بگو، کسی که پاک و برگزیده‌ی خدا و پیغمبری بس والا بود.

دوستان خدا جریان داشته و دارد. از روزی که دعوتگران و مصلحان، انبیاء و رسولان پا به عرصه‌ی حیات نهاده‌اند وجود داشته و دارد.

آری در طول تاریخ سرکشان گردن کلفت، طاغیان فرعون منش با استفاده از گروه‌های فراوانی از دعوتگران به سوی باطل و لشکریان ابلیس لعین، در مقابل نیروی آسمانی و اهل آن، در مقابل توحید و رسالت آسمانی در یک کلام در مقابل حق و طرفداران قلیل آن در مقابل مصلحان و موحدان و پیغمبران ایستاده‌اند. اما نتیجه‌ی این جنگ همواره پیروزی حق و نابودی باطل بوده است. چه صادق است فرموده دلربای خدا: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ [غافر: ۵۱].^۱ و این همان سنت خدا در ارتباط با زندگی است و سنت او تخلف بردار نیست نیروی شرّ که در مقابل حق که به خیر و محبت برادری و انسانیت دعوت می‌نماید و برای تحقق عدالت و امنیت در روی زمین سعی می‌ورزد ایستاده است.

نیروی شر با چهره‌ی عبوس خوف‌انگیز خود که نزدیک است از شدت خشم بترکد در مقابل حق ایستاده در صدد نابودی گروه نیکوکاران (انبیاء، صلحا و دعوتگران) است این مطلب به وضوح و روشنی از داستان‌های قرآن کریم (آنگاه که از تعرض و تهدید طاغیان علیه انبیاء علیهم‌السلام پرده برمی‌دارد) روشن است ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۳﴾ وَ لَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿۱۴﴾ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿۱۵﴾﴾ [ابراهیم: ۱۳-۱۵].^۲

منطق طغیان در هر وقت و زمانی این است: حجت و برهان نمی‌فهمد برای عقل و منطق احترام و ارزشی قائل نیست راه و روشش تنها ارعاب و ارهاب، تعذیب و تنکیل

(۱) ما قطعاً رسول و پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بیا می‌خیزند یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم.

(۲) کافران به پیغمبران خود گفتند: یا به آئین ما بازگردید یا اینکه شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم پس پروردگارشان به آنان پیام فرستاد که حتماً ستمکاران را نابود می‌کنیم* و من شما را پس از ایشان در سرزمین (آنان) سکونت می‌بخشم این (پیروزی) از آن کسانی است که از جاه و جلال من بترسند و از تهدید من بهراسند. (و پیغمبران) طلب پیروزی کردند و هر قلدر و گردنکش منحرف و باطل‌گرایی زیانمند و نامراد گردید.

است. ﴿قَالَ سَنَقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۲۷].^۱ این منطق در زمان موسی منطق فرعون بود و در هر زمان و مکانی، منطق سایر فرعون صفتان است اما منطق پیغمبران، منطق عقل و حکمت است که در سخن موسی متجلی گردید، آنگاه که بعد از تحمل رنج و مرارت‌های فراوان خطاب به قومش گفت: ﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۲۸].^۲ از اینجا برای ما روشن می‌شود که جهت و هدف دعوت تمامی انبیاء یکی بوده است. چنانچه جهت و هدف طغیان‌گران و دعوت‌گران به سوی باطل یکی بوده است و نتیجه هم همواره یکی بوده آنهم پیروزی اهل ایمان و عقیده و شکست مفتضحانه‌ی اهل باطل و عدوان چنانکه این نتیجه در این فرموده کاملاً مجسم است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿۵﴾ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿۶﴾﴾ [القصص: ۵-۶].^۳

نسب موسی

موسی پسر عمران بن یصهر بن قاحت است که نسبش به حضرت یعقوب پسر حضرت اسحاق پسر حضرت ابراهیم می‌رسد. وقتی خداوند خواست موسی را به سوی فرعون مبعوث کند، هارون برادر او را نیز بعنوان کمک و معین او به پیغمبری برگزید این مطلب بنا به دعوت و خواست موسی بود چون از خدا خواست هارون را در کار

(۱) گفت: پسران آنان را علی‌الدوام خواهیم کشت و دخترانشان را زنده نگاه می‌داریم و ما بر ایشان کاملاً مسلط هستیم.

(۲) موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جویید و شکیبایی کنید بیگمان خدا زمین را به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد و سرانجام از آن پرهیزگاران است.

(۳) و می‌خواهیم که بر آن‌هایی که در روی زمین (سرزمین مصر) مورد ستم و استضعاف واقع شده‌اند منت بگذاریم و آن‌ها پیشوا و وارثین (آن) قرار دهیم و در سرزمین (مصر) ایشان را مستقر گردانیم و سلطه و حکومتشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن‌ها نشان دهیم آنچه از آن می‌ترسند و از آن بیم و حذر دارند.

دعوت معین به عنوان یاور و پشتیبان وی قرار دهد. ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ هَرُونَ أَخِي ﴿۳۰﴾ [طه: ۲۹-۳۰].^۱

ولادت موسی

حضرت موسی علیه السلام در زمان طاغوت بزرگ، دشمن خدا (فرعون) که در طغیان و جبروت شهره‌ی عالم بود تا آنجا که خود را خدا می‌دانست و با او به نزاع برمی‌خاست و ادعای ربوبیت می‌کرد و می‌پنداشت خدا و معبود است بدنیا آمد، این طاغی سرکش (ولید پسر مصعب) ملقب به فرعون بود لقب تمامی پادشاهان مصر فرعون بود چنانکه پادشاهان ایران ملقب به کسری بودند و لقب پادشاهان رومی قیصر بود.

فرعون بعد از مرگ برادرش (قابوس) (که حضرت یوسف او را به توحید فراخواند اما نپذیرفت) به پادشاهی رسید حضرت یوسف در زمان قابوس به جوار حق پیوست. اما دوران پادشاهی قابوس به درازا کشید سرانجام هلاک شد و برادرش فرعون به پادشاهی رسید، او از برادرش خشن‌تر بود و بنی اسرائیل را مورد انواع شکنجه و عذاب قرار داد خیلی کافر و فاجر بود، بنی اسرائیل در دوران حاکمیت او بر دین پدران خود (یعنی دین ابراهیم) بودند فرعون آن‌ها را مورد تاخت و تاز و انواع عذاب قرار داد اینک به چند آیه از قرآن کریم پیرامون عذاب فرعون برای بنی اسرائیل می‌پردازیم: ﴿نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَّبِيٍّ مَّوْسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ ﴿۳﴾ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۴﴾ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿۵﴾ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿۶﴾﴾ [القصص: ۳-۶].^۲

(۱) و یآوری از خاندانم برای من قرار بده* برادرم هارون را.

(۲) ما راست و درست بر تو گوشه‌ای از داستان واقعی موسی و فرعون را می‌خوانیم برای کسانی که مؤمنند* فرعون در سرزمین استکبار و سلطه‌گری کرد و مردمان آنجا را به گروه‌ها و دسته‌های مختلفی تبدیل نمود گروهی از ایشان را ضعیف و ناتوان پسرانشان را سر می‌برید و دخترانشان را زنده نگاه می‌داشت و مسلماً از زمره‌ی تباہکاران بود ما می‌خواستیم که به ضعیفان و ناتوانان تفضل نمائیم و ایشان را پیشوایان و وارثان سازیم و ایشان را در سرزمین (مصر) مستقر گردانیم و

مدت پادشاهی فرعون

فرعون بیش از ۴۰۰ سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد، در طی این مدت آن‌ها را مورد انواع عذاب و تاخت و تاز قرار داد، به خدمت و تمسخر و تحقیرشان می‌گرفت. آن‌ها به اقسام مختلف تقسیم کرده بود گروهی کارگر، گروهی کشاورز و گروهی مشغول کارهای پست بودند و کسی که توان کار نداشت مجبور به پرداخت سرانه بود ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿۴۹﴾ [البقرة: ۴۹].^۱ چون اراده‌ی خداوند بر این قرار گرفت آن‌ها را از این بدبختی نجات دهد، موسی را به سوی آن‌ها فرستاد، تا آن‌ها را از شر فرعون و قبطی‌ها خلاص کند. بنابراین بعثت موسی به مثابه‌ی رحمتی برای بنی اسرائیل و فرشته‌ی نجاتی از دست ظلم آن شاه جبار و خیره‌سر بوده است.

رؤیای فرعون

ثعلبی در کتاب قصص الأنبياء به نقل از سدی گوید: فرعون رؤیای عجیب و ترس‌آور، دید. در خواب دید که آتشی از سوی بیت المقدس به مصر هجوم آورد و خانه‌های مصر را محاصره کرده و تمامی منازل قبطیان را به کام خود فرو برد و سوزانید اما خانه‌های بنی اسرائیلی‌ها از آن در امان ماند. فرعون کاهنان و ساحران و منجمان را جمع‌آوری کرد تا خواب او را تعبیر کنند.

آن خواب را برای او تعبیر کرده، گفتند: به زودی در بنی اسرائیل پسری به دنیا خواهد آمد که با دستان خود، اهل مصر را به هلاکت می‌رساند، همچنین زوال پادشاهی تو، بدست وی خواهد بود و تو و قوم تو را از شهر و دیارت خارج خواهد کرد و دین تو را تغییر خواهد داد و هم اکنون زمان ظهور آن نزدیک شده است ... فرعون دستور داد تمامی نوزادان پسر بنی اسرائیلی را بکشند، زنان قابله را جمع کرد و

سلطه و حکومتشان دهیم و بر دست مستضعفان به فرعون و هاهان و لشکریانشان چیزی را بنمایانیم که از آن در هراس بودند.

(۱) آنگاه را که شما را از دست فرعون و فرعونیان رها ساختیم آنان که بدترین شکنجه‌ها را به شما می‌رسانیدند پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند و در این آزمایش بزرگی از جانب خدا برایتان بود.

خطاب به آن‌ها گفت: هر نوزاد پسری که متعلق به بنی اسرائیل باشد فوراً بکشید و کسانی را بعنوان وکیل و مأمور انجام قتل آن‌ها بگماشت. بدین ترتیب آن زنان قبله، از ترس جان خود، هر فرزند پسری از بنی اسرائیل به دنیا می‌آمد می‌کشند، اما دختران به منظور به خدمت گرفته شدن زنده نگه داشته می‌داشتند. ﴿يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ [البقرة: ۴۹].^۱ فرعون دستور داد پسر بچه‌های موجود و آن‌هایی که به دنیا می‌آمدند سربریده شوند. لشکریان او زنان حامله را مورد تعذیب قرار می‌دادند تا حمل‌شان سقط شود پیران نیز به سرعت می‌مردند این امر باعث شد گروهی از قبطی‌ها به نزد فرعون رفتند گفتند: تو دستور کشتن بچه‌ها را داده‌ای و پیران نیز به سرعت می‌میرند با این وضع احتمال دارد خود مجبور به کار شویم و کسی بعنوان خادم ما باقی نماند، به همین خاطر فرعون دستور داد که، بچه‌های ذکور را یک سال بکشند و یک سال نگه دارند تا تمامی فرزندان ذکور بنی اسرائیل هلاک نشوند.

موسی و هارون چه وقت به دنیا آمدند؟

بعد از فزونی و شدت گرفتن عذاب فرعون و اعوانش بر بنی اسرائیل و کشتن فرزندان ذکور و باقی گذاشتن دختران جهت به کنیزی گرفتن، گروهی از سران و رهبران قبطی نزد فرعون رفتند و به او پیشنهاد دادند که فرزندان ذکور متولد یک سال را بکشد و متولدین سال دیگر را رها کند، هارون در سالی که فرزندان از کشتن نجات پیدا می‌کردند به دنیا آمد اما موسی در سالی که فرزندان ذکور کشته می‌شدند متولد گردید، لذا هارون آزاد و مطمئن بدینا آمد اما وضعیت به نسبت موسی چنین نبود و چون زمان وضع حمل نزدیک شد مادر موسی خیلی محزون و غمگین گردید. خداوند از طریق الهام به او وحی کرد، نترس و غمگین مشو، فرزند شما شأنی عظیم و مقامی بزرگ خواهد داشت. خداوند او را از مکر فرعون در امان می‌دارد و به پیغمبری مبعوث می‌کند... قلب مادر موسی پس از این الهام سرشار از آرامش و اطمینان گردید. خداوند به او دستور داد فرزند خود را شیر دهد و چون از او بترسد تابوتی از درخت برایش بسازد او را در داخل آن قرار داده و در دریا اندازد و از هلاکت او هراس و خوف

(۱) پسرانشان را سر می‌بریدند و زنانشان را زنده می‌گذاشتند.

به دل راه ندهد چون خداوند او را در سایه‌ی رحمت، حفاظت و حمایت خود محفوظ خواهد داشت.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۷﴾ فَأَلْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ ﴿۸﴾﴾ [الفصص: ۷-۸].^۱

حفاظت خداوند از موسی و تربیت او در خانه‌ی فرعون

مادر موسی او را در خفا به دنیا آورد و در حالی که به حفاظت خداوند از او کاملاً اطمینان و اعتماد داشت، شروع به شیر دادن وی کرد و چون ترسید از اینکه مبادا از ناحیه‌ی جلادان فرعون آسیبی به او برسد، صندوقی درست کرد و مقداری پنبه در آن قرار داد، موسی را در آن قرار داد، در آن را قفل کرده و به رود نیل انداخت و به خواهر نوزاد دستور داد صندوق را زیر نظر بگیرد. تمامی این امور را به الهام از خدا انجام داد و یقین داشت خداوند او را محفوظ خواهد کرد و سالم به او باز خواهد گرداند و فرعون نمی‌تواند او را بکشد ولو در مقابل دو دست او قرار گیرد. چون او را به رود نیل انداخت امواج دریا او را به کنار کاخ فرعون هدایت کرد. غلامان و کنیزکان که در آنجا مشغول شستشو و آب بردن بودند تابوت را مشاهده کردند آن را برگرفتند و به گمان خود پنداشتند مالی در آن وجود دارد به همین حالت آن را برداشته و به سوی بانویشان «آسیه همسر فرعون» بردند. چون آسیه در آن را باز کرد، پسر بچه‌ای را در آن دید. خداوند محبت او را در دل آسیه افکند. چون شوهرش آمد و آن پسر بچه را دید، خواست که او را بکشد، و از جلادان خواست که سر او را ببرند. اما آسیه التماس کرد تا از کشتن او درگذرد و چون عقیم بود از او خواست اجازه دهد، او را به عنوان فرزند خود بگیرد. ﴿وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قَرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ

(۱) ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده و هنگامی که نسبت به او ترسیدی وی را به دریا بینداز و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از زمره‌ی پیغمبرانش می‌نماییم. خاندان فرعون موسی را بر گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه‌ی اندوهشان گردد مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطا کار بودند.

يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ [القصص: ۹].^۱ فرعون خطاب به همسرش گفت: درست است که این بچه نور چشمان تو است! اما من نیازی به او مشاهده نمی‌کنم، عده‌ای از علماء گفته‌اند: اگر می‌گفت: «او نور چشم من است». خداوند به وسیله‌ی وی، او را هدایت می‌کرد چنانکه آسیه را به سوی اسلام و دین حق هدایت کرد اما چون از این کلمه اجتناب ورزید هرگز سعادت‌مند و هدایت‌مند نشد، بلکه برای همیشه در گمراهی و بدبختی باقی ماند.

تحریم شیر زنان از سوی موسی

حضرت موسی در منزل فرعون در کنف حمایت آسیه (که از فرعون طلب کرد موسی را به عنوان هدیه به او تقدیم کند او هم موسی را به او بخشید) به زندگی ادامه میداد خداوند محبت او را در دل آسیه انداخت: ﴿وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹].^۲ آسیه بدنبال پیدا کردن شیردهنده‌ای برای موسی می‌گردید اما موسی از مکیدن پستان هر زنی که قصد شیر دادن به او می‌کرد خودداری می‌ورزید، گرسنگی به او فشار آورد از شدت آن می‌گریست کار به جایی رسید که همسر فرعون ترسید موسی از فرط گرسنگی بمیرد. لذا خود اقدام کرد تا شیردهنده‌ای برایش پیدا کند. خواهر موسی که از دور مراقب اوضاع بود پیشنهاد کرد زن شیردهنده‌ای برایش بیاورد که پستان او را بگیرد و در عین حال ناصح امین و مربی دلسوز او باشد و در مقابل پولی او را شیر دهد. همسر فرعون گفت: او را پیش من بیاور اگر پستان او را گرفت هدیه‌ی گرانبهایی به او می‌دهم فوراً نزد مادرش رفت. مادرش آمد چون او را دید نزدیک بود بگوید: فرزند من است اما خداوند به او ثبات و استقامت بخشید چون پستان او را به دهان او نهاد آن را گرفت و مکیدن را شروع کرد. آسیه خوشحال گردید و از او خواست در قصر بماند تا بچه را شیر دهد و به او وعده داد در مقابل هدیه‌ی بزرگی به او ببخشد. مادر موسی اظهار عفت نموده گفت: اگر دلت بخواهد او را به من تسلیم کنی به خانه خود ببرم خدمتش خواهم کرد و همانند

(۱) زن فرعون گفت: او را نکشید نور چشم من و تو است شاید برای ما مفید باشد و یا اصلاً او را پسر خود کنیم آنان نمی‌فهمیدند.

(۲) من محبت خود را بر تو افکندم هدف هم این بود که تحت نظارت و رعایت من چنانکه باید پرورش یابی.

بچه‌ی خودم از او محافظت خواهم نمود و گرنه من نمی‌توانم بخاطر این بچه بچه‌های خود را رها کنم. آسیه قبول کرد که بچه را تسلیم او کند اما به شرط اینکه هر از چند گاهی او را پیش او آورد تا بر اوضاعش مسلط باشد چون او را از صمیم قلب دوست می‌داشت. این چنین وعده‌ی خدا تحقق پیدا کرد و موسی به دامن مادرش بازگشت تا با اطمینان و در کمال امنیت تحت حمایت فرعون در آغوش او زندگی کند. ﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبَهَا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱﴾ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲﴾ وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿۱۳﴾ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۴﴾﴾ [القصص: ۱۰-۱۳].^۱

کشته شدن قبطی توسط موسی و فرار او به سرزمین مدین

موسی در خانه‌ی فرعون پا به دوران جوانی نهاد در اوج عزت و اکرام در آنجا زندگی می‌کرد، بر اسب فرعون سوار می‌شد، لباس او را می‌پوشید، مردم او را موسی پسر فرعون خطاب می‌کردند و برایش ادب و احترام فراوان قائل می‌شدند. روزی از روزها وارد شهر گردید همگام با گردش او در شهر (که مصادف با وقت استراحت نیمروزی مردم در منازل و خانه‌هایشان بود) دو نفر یکی از بنی اسرائیل و دیگری قبطی با هم در حال جنگ بودند و قبطی قصد تجاوز به مرد بنی اسرائیلی را داشت. مرد بنی اسرائیلی از موسی فریادرسی طلبید حضرت موسی به سوی مرد قبطی دوید و مشت‌های او را بر او وارد کرد و او را در جا کشت. حضرت موسی در واقع قصد کشتن او را نداشت بلکه می‌خواست او را از مرد بنی اسرائیلی دور کند. موسی از کرده‌ی خود

(۱) و دل مادر موسی [از امید و صبر] تهی شد. به یقین نزدیک بود که آن [حکایت] را - اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم تا از باور دارندگان باشد - آشکار سازد. و به خواهرش گفت: به دنبالش برو، آن گاه [خواهرش] او را از دور دید، در حالی که آنان نمی‌دانستند. و پیش از [آمدن] خواهر موسی شیر همه دایگان را بر او حرام ساختیم. آن گاه [خواهرش] گفت: آیا شما را به خانواده‌ای رهنمون شوم که برایتان عهده‌دار سرپرستی او گردند در حالی که خیر خواه او باشند؟ [در نهایت] او را به مادرش باز گردانیدیم تا چشمش روشن گردد و اندوه نخورد و تا بداند که وعده خداوند حق است ولی بیشترشان نمی‌دانند.

پشیمان و غمگین گشت و از خداوند خواست او را ببخشد و رحمت خود را شامل حال او گرداند تقدیر خدا چنین بود جز خدا و مرد بنی اسرائیلی هیچ احدی متوجه قتل قبطی نشد، بعد از این کار با ترس و خوف مراقب اوضاع بود. قبطی‌ها نزد فرعون آمدند و گفتند: بنی اسرائیلیان مردی از ما را کشته‌اند، حق ما را از آن‌ها بگیر و در این زمینه از خود تساهل نشان مده. فرعون گفت: قاتل را پیش من آورید. در هنگامی که مردان فرعون بدنبال قاتل در شهر می‌گشتند، موسی دید مرد بنی اسرائیلی با قبطی دیگری درگیر جنگ است. اسرائیلی از موسی فریادری خواست موسی خشمگینانه آمد و خواست بر فرد قبطی بتازد، اما اسرائیلی پنداشت موسی می‌خواهد از او انتقام بگیرد. آثار خشم را بر او دید و شنید که می‌گوید: ﴿إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ﴾ [القصص: ۱۸].^۱ گفت: ﴿قَالَ يَمُوسَىٰ أَتَرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ﴾ [القصص: ۱۹].^۲ مرد قبطی تا سخن او را شنید، فوراً به سوی مردان قبطی فرار کرد و خبر داد موسی قبطی را کشته، جریان را به فرعون خبر دادند. سربازان در تعقیب او در شهر پراکنده شدند، تا او را پیدا کرده و بکشند تا هیچ بنی اسرائیلی جرأت کشتن قبطی‌ها را پیدا نکند. در راه‌ها و کوچه‌ها به جستجو پرداختند. مرد مسلمانی از طایفه فرعون که ایمان خود را مخفی نگاه داشته بود و حزقیل نام داشت با عجله آمد و به موسی خبر داد از شهر خارج شود؛ چون فرعونیان قصد کشتن او را دارند. موسی قصد سرزمین مدین نمود و از خدا خواست او را هدایت کند و از شر فرعون خلاص نماید و جاسوسان او را نبینند خداوند می‌فرماید: ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاذَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾ [۱۵] قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ [۱۶] قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ [۱۷] فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ وَمُوسَىٰ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ [۱۸] فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَمُوسَىٰ أَتَرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا

(۱) (موسی به او گفت): تو گمراه آشکاری.

(۲) آیا می‌خواهی مرا بکشی همان گونه که دیروز کسی را کشتی.

بِالْأَمْسِ ۖ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلِحِينَ ﴿١٦﴾
 وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ
 فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿١٧﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ ۗ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ
 الظَّالِمِينَ ﴿١٨﴾ [القصص: ١٥-٢١].^١

ازدواج موسی با دختر شعیب و جریان چوپان شدن وی

حضرت موسی از سرزمین مصر فرار کرد و خواهان نجات بود و راهی مداین گردید و از ترس اینکه مبدا افراد فرعون در تعقیب او باشند گاه گاه به پشت سر خود نگاه می کرد. او هیچ توشه و آذوقه‌ای همراه نداشت از برگ درختان تغذیه می کرد هشت شبانه روز رفت تا به سرزمین مدین رسید در حالی که گرسنگی و خستگی او را از پا درآورده بود زیر سایه درختی نشست، حضرت ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «حضرت موسی از مصر خارج و راهی مدین گردید مسافت بین آن‌ها راه هشت شبانه روز بود طی این مدت به غیر از برگ درختان و گیاه سبز از چیزی تغذیه نکرد، کفش‌هایش افتاده بودند و پیاده بود رسول و برگزیده‌ی خدا زیر سایه‌ی درخت افتاده از فرط گرسنگی شکمش

١) موسی بدون آنکه اهالی شهر مطلع شوند وارد آنجا گردید در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از قبیله‌ی او و دیگری از دشمنان او، فردی که از قبیله‌ی او بود علیه کسی که از دشمنانش بود از موسی کمک خواست و مشت‌های بدو زد و او را کشت موسی گفت: این از عمل شیطان بود واقعاً او دشمن گمراه‌کننده‌ی آشکاری است* گفت: پروردگارا من بر خویشتم ستم کردم پس مرا ببخش و او را بخشید چرا که خدا بس آمرزگار و مهربان است* گفت: پروردگارا به پاس نعمت‌هایی که به من عطا کرده‌ای هرگز پشتیبان بدکاران و بزهکاران نخواهم شد* در شهر ترسان و نگران شب به روز می‌آورد و ناگهان کسی که دیروز از موسی یاری خواسته بود او را فریاد خواند موسی بدو گفت: حقیقاً تو گمراه آشکاری و همین که موسی خواست به سوی کسی که دشمن آن دو بود دست بگشاید و حمله نماید (مرد قبطی فریاد زد و گفت): آیا می‌خواهی مرا بکشی همانگونه که دیروز کسی را کشتی در زمین جز این نمی‌خواهی که ستمگر و زورگو باشی و نمی‌خواهی که از اصلاح‌گران باشی* مردی از نقطه دور دست شهر شتابان آمد و گفت: ای موسی درباریان و بزرگان قوم برای کشتن تو به رایزنی نشسته‌اند پس بیرون برو مسلماً من از خیرخواهان و دلسوزان تو هستم* موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان و چشم به راه بود گفت: پروردگارا مرا از مردمان ستمگر رهایی بخش.

به پشت چسبیده بود و محتاج یک دانه خرما بود در حالی که این چنین نشسته بود چشمش به دو دختر افتاد که گوسفند می چرانیدند و می خواستند آن‌ها را از چاه بزرگی که در حوالی آنجا بود آب بدهند اما می بایست تا هنگام آب آشامیدن تمامی گوسفندان آبادی صبر نمایند تا گوسفندانشان با آن‌ها قاطی نشوند. دلش به حال آن‌ها سوخت، از آن‌ها پرسید: چرا خودتان گوسفند می چرانید؟ گفتند: پدرمان پیر و ناتوان است و پسری ندارد تا به چرانیدن گوسفندان همت گمارد لذا ناچاریم خود به این کار برخیزیم، حضرت موسی زیر سایه‌ی درخت نشسته این کلمات را که قرآن از او نقل می کند زمزمه می کرد. ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾﴾ [القصص: ۲۳-۲۴].^۱

ابن کثیر در البداية والنهاية می گوید: مردم چون از آب دادن حیوانات فارغ می شدند سنگ بزرگی بر دهانه‌ی چاه می نهادند و این دو دختر می آمدند از ته مانده‌ی گوسفندان مردم استفاده کرده، گوسفندان خود را آب می دادند، در آن روز حضرت موسی به تنهایی سنگ را از دهان چاه برداشت و آب را برای آن‌ها بیرون کشید بعد سنگ را در دهانه‌ی آن قرار داد در حالی که ده نفر برای برداشتن و سر جای خود گذاشتن سنگ تشریک مساعی می کردند.

چون این دو دختر به نزد پدر خود برگشتند از موسی و قدرت بدنی او تعریف کردند و از او خواستند در مقابل این نیکی پاداشی به او بدهد یکی از دختران را نزد او فرستاد او در کمال حشمت و ادب به نزد او آمد و گفت: پدرم تو را می خواند و می خواهد پاداش بیرون کشیدن آب از چاه را به تو بدهد و بدین سبب مسئله را به

(۱) و هنگامی که به آب مدین رسید مردمان زیادی را دید که بر آن گرد آمده اند و چهارپایان خود را سیراب می کنند و آن طرف تر دو زن را دید که گوسفندان خویش را می پایند گفت: شما دو نفر چه کار می کنید؟ گفتند: پدر ما پیرمرد کهنسالی است و ما گوسفندان را آب می دهیم تا چوپانان برمی گردانند (گوسفندان خود را) (موسی) گوسفندان آنان را سیراب کرد سپس (از فرط تشنگی) به زیر سایه رفت و عرضه داشت پروردگارا من نیازمند هر آن چیزی هستم که برایم حواله روان فرمایی.

صراحت در میان نهاد تا باعث مشکوک گشتن او نشود. و این نشانه‌ی کمال حیا و ادب او می‌باشد، چون به نزد او آمد و داستان خود را تعریف کرد شعیب رضی الله عنه گفت: نترس از دست ظالمان نجات پیدا کرده‌ای. سپس یکی از دختران خود را (در مقابل چوپانی به مدت هشت سال و در روایتی ده سال) به عقد او درآورد.

ابن کثیر گوید: در مورد این پیرمرد اختلاف وجود دارد و قول مشهور این است که او شعیب بوده است. حسن بصری رضی الله عنه بر این قول تصریح کرده، مالک بن انس نیز این عقیده را دارد. شعیب بعد از نابودی قومش زمان زیادی زیست تا حضرت موسی او را دید و با دخترش ازدواج کرد. اما برخی عقیده دارند این پیرمرد برادرزاده‌ی شعیب بوده است. اما رأی اول ارجح و اکثر مفسرین بر آن هستند.

حضرت موسی بعد از ازدواج با دختر شعیب در مدین اقامت گزید و به مدت ۱۰ سال چوپانی کرد. روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد حضرت موسی رضی الله عنه کدام مهلت را به سر رساند؟ فرمود: «کاملترین و بهترین آن دو» از این حدیث فهم می‌شود که حضرت موسی ده سال چوپانی کرده، و این چوپانی در مقابل مهریه‌ی همسرش (دختر شعیب) بوده است و این امر هم که موسی چوپانی کرد عجیب به نظر نمی‌رسد، چون سید مخلوقات حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز چوپانی کرده است. در حدیث صحیح آمده: «هیچ پیغمبری نبوده که چوپانی نکند. گفتند: تو هم؟ گفت: بلی من در مقابل چند غراط گله گوسفندان قریش را می‌چرانیدیم» فلسفه چوپانی پیغمبران عادت کردن بر تواضع و آرامش است و این کار مقدمه‌ی سیاست و اداره‌ی امور مردم نیز می‌باشد چنانچه چوپان به چرانیدن و رعایت گله همت می‌گمارد و آن‌ها نیز به امور مردم همت گمارند و این چنین از توجه و رعایت گوسفندان به رعایت انسان‌ها و تعهد ایشان همت گماشته‌اند.

بازگشت موسی به مصر و تکلم خدا با او در کوه طور

حضرت موسی بعد از سپری کردن ده سال عمر در مدین، دلش برای وطن و سرزمین مادری تنگ شد و تصمیم گرفت با خانواده‌ی خود به مصر بازگردد به هنگام بازگشت در یک شب تاریک و سرد راه را گم کرد هرچند سنگ آتش‌افروز را بر چوب می‌زد اثری نمی‌کرد. تاریکی و سرما هر لحظه فشار می‌آورد و همسرش حامله و ایام وضع حملش نزدیک بود، لذا موسی متحیر و سرگردان می‌ایستاد و می‌نشست و به افق

نگاه می‌کرد شاید چیزی ببیند که او را از سرگردانی نجات دهد، می‌ایستاد و گوش فرا می‌داد بلکه صدایی یا حرکتی بشنود. در این شرایط بحرانی نوری از سوی کوه طور مشاهده کرد. به ظن خود پنداشت که آتش است ﴿إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتَيْكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾ [طه: ۱۰].^۱

چون به نزدیکی کوه طور رسید نور عظیمی (که از آسمان تا درخت بزرگی که آنجا بود امتداد پیدا کرده بود) مشاهده کرد. موسی در تحیر و دهشت فرو رفت خطاب خدا را شنید مبنی بر اینکه کفش‌های خود را درآورد و به این دره‌ی مقدس وارد شود تا به کوه طور نزدیک می‌گردد و خداوند در آینده با او سخن خواهد راند و او را به پیغمبری برمی‌گزیند و به سوی فرعون روانه می‌کند تا رسالت خدا را به گوش او برساند. ﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ﴾ ﴿۹﴾ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتَيْكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿۱۰﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَمُوسَىٰ ﴿۱۱﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿۱۲﴾ وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿۱۳﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿۱۴﴾ [طه: ۹-۱۴].^۲

آری این چنین خداوند به موسی رسالت بخشید و با او سخن راند و آیتی دال بر صدق نبوت به او ارزانی داشت معجزه‌ی او عصا و ید بیضا بود سپس به او دستور داد نزد فرعون رود. موسی از خداوند طلب کرد برادرش هارون را در تبلیغ رسالت شریک او قرار دهد. ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾ ﴿۳۳﴾ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿۳۴﴾ قَالَ سَنَشُدُّ

(۱) وقتی آتش را دید به خانواده‌ی خود گفت: اندکی توقف کنید که آتشی دیده‌ام امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برایتان بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش راهنمایی را بیابم.

(۲) آیا خبر موسی به تو رسیده است* وقتی آتشی دید و به خانواده خود گفت: اندکی توقف کنید که آتشی دیده‌ام امیدوارم از آن آتش شعله برایتان بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش راهنمایی را بیابم* هنگامی که به کنار آتش رسید ندا داده شد ای موسی* بدون شک من پروردگار شما هستم کفش‌هایت را از پا بیرون بیاور چرا که در سرزمین پاک و مبارک (طوی) هستی* من تو را برگزیده‌ام پس گوش فرا ده بدانچه وحی می‌شوی* من الله هستم و معبودی جز من نیست پس تنها مرا عبادت کن و نماز را بخوان تا بیاد من باشی.

عَضْدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجَعُلْ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيِّتِنَا أُنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا
الْغٰلِبُونَ ﴿٣٥﴾ [الفصص: ۳۳-۳۵].^۱

بعضی از مفسرین گفته‌اند: چون موسی قصد این آتش کرد آن را شعله‌ور در یک درخت عوسج یافت. از تعجب بایستاد، خداوند بر او بانگ برآورد که در خاک مقدس جلویی قرار دارد، لذا باید (بوته‌ی تمشک) کفش‌ها را بخاطر احترام این مکان مقدس از پا درآورد، سپس دستور داد عصای دست راست خود را بیاندازد فوراً تبدیل به اژدها شد. بعد دستور داد دست خود را در بغل کند و آن را بیرون آورد که همانند خورشید می‌درخشید.

موسی وارد مصر می‌شود و فرعون را به ایمان به خدا فرامی‌خواند

حضرت موسی بعد از کسب مقام نبوت همراه با خانواده‌ی خود شب هنگام وارد مصر گردید. خداوند به برادرش (هارون) وحی کرد و او را به بازگشت موسی مژده داد و به اطلاع او رساند که در مقام نبوت و تبلیغ معاون و وزیر موسی می‌باشد. موسی و هارون بهم رسیدند و با هم روانه‌ی کاخ فرعون شدند. موسی از نگهبانان در اجازه‌ی ورود به نزد فرعون طلبید. دربان گفت: به فرعون چه بگویم؟ موسی گفت: بگو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان آمده. دربان از این سخن ترسید و به نزد فرعون رفت و آنچه را شنیده بود به سمع فرعون رساند و گفت: دیوان‌های بر در ایستاده و می‌پندارد فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. فرعون گفت: او را بر من وارد کنید. موسی و هارون وارد شدند. موسی او را به پذیرش توحید دعوت کرد و رسالت خویش را به گوش او رساند. فرعون از باب تمسخر و استهزاء گفت: مگر خدای جز من وجود دارد؟ بعد فهمید این مرد موسی است که در خانه‌ی او پرورش یافته و مرتکب آن جرم شده بود. لذا گفت: ﴿قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِئْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾ وَفَعَلْتَ

(۱) گفت: پروردگارا من از آنان کسی را کشته‌ام و می‌ترسم که مرا بکشند* برادرم هارون که از من بلیغ‌تر و فصیح‌تری دارد با من بفرست تا یاور من بوده و مرا تصدیق نماید، چرا که می‌ترسم تکذیبم کنند و دروغ‌گویم نامند* (خدا) گفت: ما بازوان تو را به وسیله برادرت تقویت و نیرومند خواهیم کرد و به شما سلطه و برتری خواهیم داد و لذا به سبب معجزات ما آنان به شما دسترسی نمی‌یابند و بر شما پیروز نمی‌گردند بلکه شما و پیروانتان چیره و پیروزید.

فَعَلْتَكِ الْآتِي فَعَلْتِكِ وَأَنْتِ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٦﴾ قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿١٧﴾
 فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨﴾ وَتِلْكَ
 نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيْ أَنْ عَبَدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٩﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾ قَالَ رَبُّ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢١﴾ [الشعراء: ۱۸-۲۴].^۱

موسی و ساحران در نزد فرعون

حضرت موسی به تبلیغ و تبیین رسالت برای فرعون ادامه داد. فرعون شروع به تهدید کرد، موسی را از زندان شکنجه و تبعید بیم داد. موسی فرمود: اگر معجزه آشکاری به شما نشان دهم چه می‌گوی؟ فرعون گفت: چه معجزه‌ای همراه داری؟ عصای خود را بیانداخت تبدیل به اژدها شد. بعد دست خود را در بغل فرو برد و آن را بیرون آورد همچو خورشید عالمتاب می‌درخشید. فرعون ترسید مشاوران خود را خواند با آن‌ها به مشاوره و تبادل نظر پرداخت. گفتند: ساحران را جمع کنید تا سحر او را ابطال کنند آن‌ها به گمان خود پنداشتند کار او سحر است. ساحران نزد فرعون گرد آمدند فرعون از آن‌ها خواست تمامی توان خود را به خرج دهند و همگی یک هدف برای ابطال سحر موسی دست به کار شوند و مقام و اموال فراوانی را در صورت پیروزی به آن‌ها وعده داد. اما بعد از اینکه ساحران از موسی خواستند آنچه همراه دارد نشان دهد و به میدان اندازد موسی علیه السلام از سر اطمینان و اعتماد تمام به پیروزی خود گفت: شما آنچه را همراه دارید بیندازید ﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ﴾ ﴿١١٥﴾ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْرَبَهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾ [الأعراف: ۱۱۵-۱۱۷]

(۱) گفت: آیا ما تو را در کودکی میان خود نپروراندیم* و آیا سال‌های متمادی از عمرت در بین ما ماندگار نبوده‌ای* و آن کاری را کرده‌ای و کفران نعمت‌های ما می‌کنی* (موسی) گفت: من در حین انجام این کار از سرگشتگان بودم* پس من از دست شما گریختم وقتی که از شما ترسیدم و خداوند به من علم و دانش بخشید و مرا از زمره‌ی پیغمبران کرد* آیا این منتهی است که تو بر من می‌گذاری اینکه بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساخته‌ای* فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست* موسی گفت: پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر شما راه یقین می‌پوئید.

۱۱۹].^۱ ساحران ریسمان‌ها و چوب دستی‌های خود را بر زمین انداختند و فخر فروشانه گفتند: ﴿فَأَلْقُوا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَلْبُونَ ﴿۴۴﴾ [الشعراء: ۴۴].^۲ چون موسی این همه ریسمان و چوب دستی را در شکل مار و اژدها مشاهده کرد در درون نوعی خوف بر او مستولی شد. اما خداوند در مقابل آن همه جمعیت به او استقامت و ثبات بخشید و به او وحی کرد: ترس که غلبه و پیروزی از آن توست، به او دستور داد عصای خود را به میان آن‌ها اندازد عصای خود را بیانداخت و تمامی این ریسمان‌ها و چوبدستی‌ها را بلعید ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿۶۷﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿۶۸﴾ وَالْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَلْجِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿۶۹﴾﴾ [طه: ۶۷-۶۹].^۳ مؤرخین می‌گویند: چون موسی عصای خود را انداخت به اژدهای بزرگ و وحشت‌آوری تبدیل شد تا آنجا که مردم از ترس آن فرار کردند. این اژدهای بزرگ به ریسمان و چوب دستی‌های ساحران حمله‌ور شد و به سرعت همه‌ی آن‌ها را بلعید. ترس و اضطراب بر حاضران چیره شد. اولین کسانی که تسلیم حق شدند و ایمان آوردند ساحران بودند، ساحرانی که فرعون برای غلبه بر موسی آن‌ها را از اطراف و اکناف جمع‌آوری کرده بود.

ساحران ایمان آوردند و برای خداوند به سجده افتادند و به وحدانیت او اقرار کردند. چون یقین حاصل کردند کار موسی سحر و جادو و دروغ و بهتان نیست، بلکه نشان‌های از نشانه‌های خداوند متعال می‌باشد که بر دستان حضرت موسی به منصفی ظهور پیوسته تا حجت و برهانی بر صدق ادعای او باشد و فهمیدند این کار از توان انسان خارج است و تنها برانزده‌ی قدرت خدا است که این امور عجایب را بیافریند لذا

(۱) گفتند: ای موسی یا تو بیانداز یا ما (می‌اندازیم) موسی گفت: شما بیاندازید، هنگامی که بیانداختند مردم را چشم‌بندی کردند و آنان را به هراس افکندند و جادوی بزرگی از خود نشان دادند* به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیانداز ناگهان (به صورت اژدها درآمد) به سرعت آنچه را به هم بیافتند بلعید* پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می‌کردند باطل شد* در آنجا (فرعون و فرعونیان) شکست خوردند و خوار و رسوا گشتند.

(۲) گفتند: به عزت فرعون سوگند که ما قطعاً چیره و پیروزیم.

(۳) در این هنگام موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد* گفتیم: مترس حتماً تو برتری* و چیزی را که در دست راست داری بیافکن تا همه ساخته‌های ایشان را به سرعت ببلعد چرا که کارهایی را کرده‌اند نیرنگ جادوگرانست و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود.

گفتند: ﴿عَامَّتَا بَرَبِّ الْعَلَمِينَ﴾ ﴿۵۷﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿۵۸﴾ [الشعراء: ۴۷-۴۸].^۱ فرعون فهمید که در مقابل موسی توانایی مقابله ندارد، اما می‌خواست شکست خود را مخفی نموده هیبت و قدرت خود را نشان دهد. لذا باب مکر و حيله وارد گردید و گفت: ﴿إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِمَّنْ خَلْفٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ﴿۱۹﴾ [الشعراء: ۱۹].^۲ فرعون، سحر بازان را به قتل و اعدام و قطع دست و پا تهدید کرد. آن‌ها را متهم به همکاری مخفی با موسی نمود؛ هرچند به یقین می‌دانست که موسی هیچ رابطه و شناختی با آن‌ها ندارد. چون موسی مقیم مدین بود، آن‌ها مقیم مصر و امکان اجتماع و تعلیم سحر اصلاً وجود نداشت. اما مشهود است که شکست خورده برای توجیه شکست‌های خود همیشه متوسل به دامن عذر می‌شود هرچند عذر در نزد خدا هیچ فایده‌ای ندارد.

اما علیرغم تهدیدهای فرعون ساحران بر ایمان خود ثابت قدم استوار ماندند و توجهی به تهدیدهای او نکردند بلکه قهرمانانه در مقابلش ایستادند و گفتند: ﴿قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْيَدَنِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ ﴿۷۲﴾ ﴿۷۳﴾ إِنَّا عَامَّتَا بَرَبَّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ ﴿۷۳﴾ [طه: ۷۲-۷۳].^۳

سعید بن جبیر رضی الله عنه گوید: «ساحران چون به سجده رفتند منازل و قصرهای خود را در بهشت مشاهده کردند که آماده‌ی پذیرایی به هنگام تشریف‌فرمایی آنان شده است. این بود که کمترین وقعی به تهدیدهای فرعون ننهاندند بلکه غریب حق را در مقابل وحی، سردادند». فرعون نیز تهدید خود را عملی کرد آن‌ها را بر درختان آویزان و

(۱) به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم* پروردگار موسی و هارون.

(۲) او بیگمان بزرگ و استاد شما است به شما جادوگری آموخته است پس خواهید دانست حتماً دست‌ها و پاهایتان را عکس یکدیگر قطع می‌گردانم و همگی شما را به دار می‌آویزم.

(۳) (جادوگران) گفتند: ما هرگز تو را بر دلایل و براهین روشنی که برایمان آمده است و به پروردگاری که ما را آفریده است بر نمی‌گزینیم و مقدم نمی‌داریم پس هر فرمانی که می‌خواهی صادر کنی صادر کن تو تنها می‌توانی در زندگی این جهان فرمان بدهی* ما به پروردگاران ایمان آورده‌ایم تا ببخشاید گناهان ما را و جادوگرهایی را که بدان وادارمان می‌کردی خدا بهتر و پایدارتر (از هر قدرتی) است.

دست و پایشان را قطع کرد و آن‌ها را به دار آویخت و دست‌ها و پاهایشان را قطع کرد و به طرز وحشتناکی آن‌ها را به قتل رساند. اما هر لحظه بر استقامتشان افزون می‌گردید و همگی مردانه شربت شهادت را در راه خدا و جلب رضای او نوشیدند. رضوان الله علیهم أجمعین.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «در ابتدای روز کافر و ساحر بودند، اما در آخر آن به شهادت ابرار تبدیل گشتند».

پافشاری فرعون بر گمراهی

فرعون آیات و براهین قاطعه‌ی دال بر صدق و حقانیت موسی را با چشم خود مشاهده کرد، اما با وجود این بر کفر و تمرد مداومت ورزید و بر عناد خود، اصرار کرد و از نشانه‌های روشن‌گرآن‌های که موسی (کلیم‌الله) آورده بود، روی گرداند. از سوی دیگر، (اشراف زادگان) قومش او را بر علیه موسی و جماعت ایمان داران همراه او، شورانیدند و او را مورد سرزنش قرار داده، گفتند: چطور اجازه می‌دهی موسی و قومش در زمین فساد بر پا می‌دارند، آنگاه فرعون قومش را آرام کرد و به آن‌ها وعده داد که حتماً قوم موسی را خواهد کشت و زنانشان را زنده نگاه خواهد داشت و گرنه اینکه فرعون دارای قدرت و شوکت است!! فرعون به حرف خود عمل کرد، بنی اسرائیل را مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار داد. بنی اسرائیل از شدت بلای وارده بر خود دهان به شکوا گشودند. موسی آن‌ها را به صبر توصیه و به پیروزی نوید داد و به حسن عاقبت مژده داد ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدْرُكُوا وَءَالِهَتَكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَوْلَادَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَأَصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾ قَالُوا أَوْدِينَا مِنَ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمَنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾ [الأعراف: ۱۲۷-۱۲۹].^۱

(۱) اشراف قوم فرعون (بدو موسی) گفتند: آیا موسی و پیروان او را آزاد و رها می‌سازی تا در سرزمین به فساد پردازند و تو و معبودان تو را ترک گویند؟ گفت: پسران آنان را علی‌الدوام خواهم کشت و دخترانشان را زنده نگاه می‌داریم. موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید و شکیبایی کنید

ابتلای قوم فرعون به آیه‌های نه‌گانه

چون فرعون را عزت و خود بزرگ‌بینی در پیش گرفت و با بزرگ‌منشی به امر خدا پشت نمود و به تکذیب موسی ادامه داد و اذیت و آزار بنی‌اسرائیل را شروع کرد. خداوند متعال به موسی وحی کرد به فرعون و اتباعش اعلان کند خداوند عذابی شدید را بر آن‌ها فرو خواهد فرستاد و جزای تکذیب و امتناع آن‌ها را خواهد داد. هرگاه عذابی بر آن‌ها فرود می‌آمد پیش موسی آمده دفع عذاب را از او می‌خواستند و به او وعده می‌دادند در صورت دفع آن، ایمان خواهند آورد؛ چون عذاب خدا از ایشان دفع می‌شد، دوباره به طغیان بازمی‌گشتند و راه عذر و خیانت در پیش می‌گرفتند، خداوند انواع عذاب‌ها را بر آن‌ها فرستاد که به مثابه‌ی انذاری برای آن‌ها بود. تا به راه راست بازگردند، این بلاهای نه‌گانه عبارت بودند از:

۱- قحطی: قرآن از این بلیه به (سنین) تعبیر می‌کند. خشکسالی به مدت چند سال آن‌ها را فرا گرفت، هیچ زراعتی بهره نمی‌داد. پستان حیوانات خالی از شیر گردید.

۲- نقص میوه‌ی باغ‌ها: خداوند ثمره‌ی باغ‌هایشان را به اوج قلت رساند و محصولات آن‌ها را بوسیله‌ی انواع بلاها نابود کرد.

۳- طوفان: باران آنچنانی بر آن‌ها باریدن گرفت که زراعت و باغ‌های آن‌ها را نابود کرد. ابن عباس رضی الله عنهما گوید: طوفان ناشی از بارش بیش از حد باران بود. اما گروهی گفته‌اند: ناشی از طغیان رودخانه بود.

۴- ملخ: خداوند به شکل غیرمعهود لشکری از ملخ بر آن‌ها فرستاد، لشکر ملخ‌ها به حدی زیاد بود که بر زمین سایه می‌کرد و تمامی زراعت و باغ‌ها را به کام خود فرو می‌برد.

۵- شپش: نوعی شپش ضد حبوبات را بر زراعت آن‌ها فرستاد و همه را به فساد کشید. گروهی گفته‌اند: نوعی مگس بر آن‌ها روانه کرد که آرامش و آسودگی را از ایشان سلب نمود.

بیگمان خدا زمین را به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد و سرانجام از آن پرهیزگاران است. گفتند: پیش از آنکه به پیش ما بیایی و پس از آمدنت اذیت و آزار شده‌ایم گفت: امید است که پروردگارتان دشمنان را هلاک سازد و شما را در زمین جایگزین (او) گرداند تا ببیند چگونه عمل می‌کنید؟.

- ۶- **قورباغه:** خداوند قورباغه‌هایی بر آن‌ها فرستاد که آرامش و آسایش را از آن‌ها سلب نمودند. در غذا، ظروف، آب آشامیدنی، لباس و رختخواب و... آن‌ها نفوذ می‌کردند و موجب سلب آرامش آن‌ها می‌شدند.
- ۷- **خون:** آب آشامیدنی آن‌ها تبدیل به خون می‌شد آب جویبارها چشمه‌ها و چاه‌هایشان به خون تبدیل می‌شد. در حالی که بنی اسرائیلی‌ها سالم بود.
- ۸- **چوب دستی:** یکی از آیات خدا بر آن‌ها معجزه‌ی عصا بود.
- ۹- **ید بیضا:** هرگاه دست به جیب فرو می‌برد و بیرون می‌آورد چون خورشید می‌درخشید.

خداوند فرموده: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ﴿۱۰۱﴾ [الاسراء: ۱۰۱].^۱ و فرموده: ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿۱۳۰﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِيَتَسَحَّرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ آيَاتٍ مَّفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿۱۳۳﴾ [الأعراف: ۱۳۰-۱۳۳].^۲

آری خداوند انواع عذاب دنیایی را بر فرعون فرستاد، طوفان ملخ، شپش، قورباغه و خون، همگی را بعنوان آیات و نشانه‌های مفصل فرو فرستاد، هرگاه آیه‌ای می‌دیدند اظهار تأسف و پشیمانی می‌کردند و چون عذاب خدا دفع می‌شد به شر و فساد برمی‌گشتند تا اینکه عذاب اکبر فرود آمد و فرعون و لشکریانش همگی غرق شدند.

(۱) ما به موسی نه تا معجزه روشن دادیم.

(۲) ما فرعون و فرعونیان را به خشکسالی و قحطی و تنگی معیشت و کمبود ثمرات و غلات گرفتار ساختیم تا بلکه متذکر شوند* ولی هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می‌داد می‌گفتند: این بخاطر ما است اما هنگامی که بدی و سختی بدیشان دست می‌داد می‌گفتند: نجوست و شومی موسی و پیروان او است هان که بدبیری آنان تنها از جانب خدا بوده است و لیکن اکثر آنان نمی‌دانستند* گفتند: هر اندازه برای ما معجزه بیاوری تا ما را بدان جادو کنی ما به تو ایمان نمی‌آوریم* پس سیل و ملخ و پشه، قورباغه و خون بر آنان فرستادیم که هر یک معجزه‌ی جداگانه و روشنگری بود اما آنان تکبر ورزیدند.

﴿فَلَمَّا ءَاسَفُونَا اَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْاٰخِرِيْنَ ﴿٥٦﴾﴾ [الزخرف: ۵۵-۵۶].^۱

هلاکت فرعون و لشکریانش

فرعون به کفر و عناد و مخالفت با پیغمبر خدا موسی علیه السلام، ادامه داد و انذار و نصیحت او را سود نبخشید آنگاه خداوند به موسی وحی کرد شب هنگام با بنی اسرائیل از شهر خارج شود و راهی فلسطین گردد موسی و قومش که بالغ بر ششصد هزار نفر بودند از شهر خارج شدند و راه دریای سرخ و خلیج سویس را در پیش گرفتند چون فرعون از خواب برخاست، موسی و بنی اسرائیل را نیافت لشکری بزرگ مجهز کرد. گویند: صد هزار اسب سوار در میان آن بود تعداد لشکریان بالغ بر یک میلیون و ششصد هزار نفر بود^۲، به تعقیب بنی اسرائیل پرداخت و در روز دوم هنگام با طلوع خورشید آن‌ها را یافتند. فاصله بین بنی اسرائیل و مرگ چند لحظه بیش نبود، فغان و فریاد از آن‌ها بلند شد و گفتند: ای موسی دست آن‌ها به ما می‌رسد و ما را درمی‌یابند. موسی به آن‌ها آرامش داد و ترس آن‌ها را از بین برد، عصای خود را بر دریا زد به قدرت خدا دریا شکاف برداشت و دوازده راه در آن بوجود آمد. موسی و یارانش خود را به دریا انداختند و از راه‌ها عبور کردند چون آخرین نفر آن‌ها از دریا عبور کرد، لشکریان فرعون به کنار آن رسیدند، موسی خواست با عصا بر دریا بکوبد و راه‌ها را خراب کند خداوند به او وحی کرد که دریا را به حالت خود باقی بگذارد؛ چون قصد هلاکت آن‌ها را داشت ﴿وَأَتْرِكُ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرَقُونَ ﴿٢٤﴾﴾ [الدخان: ۲۴].^۳ چون فرعون این آیه و معجزه‌ی عظیم را دید ترس بر او چیره شد اما علیرغم خوف درونی نزد لشکریان از خود شجاعت نشان داد و گفت: بنگرید چگونه دریا بخاطر من شکاف پیدا کرده تا برده‌های فراری را دریابم و آن‌ها را به مملکت خود برگردانم، سربازان را تشویق کرد که خود را به دریا اندازند اما نجات آن‌ها بعید بود چون خدا قصد نابودی و هلاکت

(۱) هنگامی که ما را بر سر خشم آوردند از آنان انتقام گرفتیم و به کيفرشان رساندیم و همه غرق کردیم * ما آنان را پیشگامان و پیشینیان و مثالی عبرت انگیز و سرگذشتی پند آموز برای دیگران ساخته‌ایم.

(۲) روایت از ابن کثیر در البداية والنهاية.

(۳) و دریا را گشوده واگذار.

آن‌ها را داشت. فرشته‌ای از آسمان فرود آمد و زمام اسب فرعون را گرفت و به وسط دریا کشاند؛ چون لشکریان این را دیدند خود را به دریا انداختند وقتی همگی آن‌ها وارد آن شدند خداوند به موسی وحی کرد با عصا به دریا بکوبد. بر آن کوبید در نتیجه راه‌ها نابود و فرعون و لشکریانش در امواج متلاطم دریا غرق شدند تا آنجا که یک نفر نجات پیدا نکرد. ﴿فَلَمَّا تَرَأَهُ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦٦﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٧﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٨﴾ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ ﴿٦٩﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ وَأَجْمَعِينَ ﴿٧٠﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ ﴿٧١﴾﴾ [الشعراء: ۶۰-۶۶].^۱

تمامی لشکریان غرق شدند. اما فرعون هنگامی که در میان امواج متلاطم قرار گرفت و چیزی نمانده بود که غرق شود، ایمان و تسلیم شدن خود را آشکار ساخت: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِ ءَبْنُوآ إِسْرَءِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾﴾ [یونس: ۹۰].^۲

لیکن ایمانش سودی نبخشد و او هم غرق شد.

بنی اسرائیل در سرزمین بیابانی بی آب و علف

خداوند چون فرعون و لشکریان او را هلاک نمود و بنی اسرائیل را از شر آن‌ها خلاص کرد، به آن‌ها امر کرد به سوی بیت المقدس بروند، راه افتادند اما در وسط راه شدیداً تشنه شدند، با جیغ و داد به سوی موسی روی آوردند که از خدا بخواهد آن‌ها را سیراب کند، خداوند به موسی دستور داد با عصا به سنگ بکوبد چون سنگ را کوبید دوازده سرچشمه از آن فوران کردند. هر چشمه‌ای متعلق به یکی از طایفه‌های

(۱) هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند یاران موسی گفتند: ما گرفتار می‌گردیم * (موسی) گفت: چنین نیست پروردگار من با من است و رهنمود خواهد کرد * بدنبال آن به موسی پیام دادیم که عصای خود را به دریا بزن دریا را از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید * و در آنجا دیگران را نزدیک گرداندم * موسی و جملگی همراهان او را نجات دادیم * سپس دیگران را غرق کردیم.

(۲) غرقاب فرعون را به خود پیچید گفت: ایمان دارم که خدایی وجود ندارد مگر آن خدایی که بنو اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمره‌ی فرمانبرداران هستم.

بنی اسرائیل بود خداوند (من و سلوی) ترنجبین و مرغ را بعنوان روزی بر آنها فرستاد که بدون مشقت و تلاش به آن دست رسی پیدا می کردند، سپس به موسی دستور داد آنها را به سوی سرزمین مقدس هدایت کند. سرزمینی که بر زبان موسی آن را به ایشان وعده داده بود، چون به آن نزدیک شدند، قومی ستمگر را در آن یافتند که از کنعانی ها و بقایای حیثانیون بودند. حضرت موسی به بنی اسرائیل دستور داد که بر آنها بتازند و از بیت المقدس بیرونشان رانند اما بنی اسرائیل امتناع کردند و خطاب به فرستاده‌ی خدا (موسی) گفتند: ﴿فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ [المائدة: ۲۴].^۱

مؤرخین می گویند: حضرت موسی قبل از اینکه از بنی اسرائیل بخواهد بر بیت المقدس یورش برند مردانی به آنجا فرستاد تا او را در جریان اوضاع و اخبار شهر قرار دهند. مفسرین گویند: آنها دوازده نفر بودند، چون به میان آن قوم رفتند و جسم ضخیم و هیکل قوی آنها را دیدند، ترسیدند و هنگامی که برگشتند بنی اسرائیل را که ضعیف و لاغر اندام بودند و توان مبارزه و رزم را نداشتند، در جریان اوضاع آنها قرار دادند روحیه بنی اسرائیل ضعیف گردید و توان جهاد و قتال را در خود نیافتند. زیرا از هنگامی که در سرزمین فرعون ها می زیستند به ذلت و خواری عادت کرده، تن در داده بودند بدین علت خداوند چهل (۴۰) سال آنها را در صحرا سرگردان کرد به این سو آن سو می رفتند سپس بجای اولیه مراجعه می کردند ﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَئِيهِمْ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ [المائدة: ۲۶].^۲ و این عقوبتی از ناحیه خدا برای آنان بود، تا نسل عادت کرده به ذلت از بین رود و نسلی نو بوجود آید. نسلی که زندگی در صحرا به آنها عزت و کرامت ارزانی داشته باشد. این بود که بعد از چهل سال تحت فرماندهی یوشع پسر نون وارد سرزمین مقدس گردید...

عبرت از تاریخ بنی اسرائیل

(۱) تو پروردگارت بروید و بجنگید ما در اینجا نشستیم.

(۲) (خدا به موسی گفت): این سرزمین تا چهل سال بر آنان ممنوع است و در سرزمین (خشک بیابان) سرگردان می گردند و بر قوم ستم پیشه و نافرمان محزون مباش.

قرآن کریم از بنی اسرائیل بسیار سخن رانده و حوادث و وقایع آن‌ها را به تفصیل مورد بحث قرار داده تا انسان‌ها و نسلهای بعدی از زندگی این امت سرکش و متجاوز درس بگیرند. امتی که نعمت‌های خدا را انکار، و احسان را با عصیان پاسخ داد. خداوند نعمت‌های خود را بر آن‌ها ارزانی داشت و از کید دشمنشان برهانید و فرعون و لشکریان او را نابود کرد. اما بعد از همه‌ی این انعام و احسان به پرستش گوساله روی آوردند و دعوت موسی را انکار کردند و اقدام به کشتن انبیاء نمودند و در نهایت خداوند آن‌ها را مسخ کرد و به شکل میمون و خوک درآورد و آن‌ها را مورد خشم و نفرین خود قرار داد و تا ابد مهر ذلت و بیچارگی را بر پیشانی آن‌ها نهاد. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بَغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦٦﴾ [البقرة: ۶۱].^۱ ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١﴾﴾ [آل عمران: ۱۱۷].^۲

اگر بخواهیم جرایم بنی اسرائیل را برشماریم در این مختصر نمی‌گنجد و نیاز به چندین مجلد کتاب دارد. زیرا سراسر زندگی این طایفه شرور جرم و جنایت علیه بشریت است، پیغمبران خدا را کشتند و اتهام‌های ناروا به خدا زدند از جمله او را متهم به بخل ورزی کردند ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَاتُ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [المائدة: ۶۴].^۳

(۱) این هم به این خاطر بود که به آیات خدا بی‌باور شدند و پیغمبران را بدون سبب و تنها به انگیزه‌ی مخالفت با حق می‌کشتند این کارها بدیشان جرأت داده بود که سرکشی و تجاوز کنند.

(۲) و خداوند بر آنان ستم ننموده بود بلکه خودشان به خویشتن ستم کردند.

(۳) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است دست‌هایشان بسته باد و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد، بلکه دو دست خدا باز است و هر گونه که بخواهد می‌بخشد آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شود بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان میافزاید ما در میان آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه‌توزی افکنده‌ایم آنان هر زمان که آتش جنگی افروخته باشند خداوند آن را خاموش ساخته آنان بخاطر ایجاد فساد در زمین می‌کوشند و خداوند دشمنان و تبهکاران را دوست نمی‌دارد.

حوادث تاریخی دیگری در زندگی بنی اسرائیل وجود دارد که از باب رعایت اختصار از آن‌ها چشم‌پوشی کردیم.

وفات حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی بعد از برادرش هارون در سرزمین بیابانی بی‌آب و علف وفات کرد؛ در حالی که بنی اسرائیل را هنوز وارد بیت المقدس نگردانیده بود. زیرا چنانکه گفتیم بنی اسرائیل تحت فرماندهی یوشع پسر نون وارد آنجا شدند و فتحش کردند. عمر مبارک موسی به هنگام وفات ۱۲۰ سال بود. امام بخاری در داستان وفاتش داستان ملک الموت و چگونگی آن را آورده است... رسول خدا در این زمینه می‌فرماید: «اگر من آنجا می‌بودم، حتماً قبر وی را در کناره‌ی راه، نزد توده ریگ سرخ، به اندازه‌ی پرتاب یک سنگ، به شما نشان می‌دادم». درود و سلام خداوند بر او و (از خداوند می‌خواهیم) که وی را با رحمت خود، فرو بیوشاند. آمین.

۴- عیسی پسر مریم علیه السلام

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾﴾ [المائدة: ۷۵].^۱

نسب عیسی علیه السلام

حضرت مسیح عیسی پسر مریم، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است نامش عیسی لقبش مسیح کنیه‌اش ابن مریم است. به مریم دختر عمران نسبت داده می‌شود، چون بدون پدر از او تولد یافته در زبان عبری «یشوع» نام دارد و به معنی مخلص (فرشته‌ی نجات) است و در انجیل «یسوع» نامیده می‌شود.

عیسی عبد و برگزیده‌ی خدا است و کلمه‌ی خداوند است که به مریم باکره‌ی طاهره‌ی عقیقه‌ی پاکدامن القاء کرد ﴿وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ

(۱) مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود پیش از او نیز پیغمبرانی رفته‌اند و مادرش نیز زن بسیار راست کردار و راستگویی بود هم عیسی و هم مادرش غذا می‌خوردند بنگر که چگونه آیات را برای آنان توضیح و تبیین می‌کنیم دوباره بنگر که چگونه ایشان باز داشته می‌شوند.

الْقَانِطِينَ ﴿۱۲﴾ [التحریم: ۱۲].^۱ عیسی، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است چنانکه محمد ﷺ آخرین حلقه‌ی همه‌ی انبیاء و رسولان است. درود و سلام خداوند بر همه‌ی آن‌ها باد.

نسب عیسی در انجیل

هرگاه سخن از نسب عیسی به میان می‌آید، نصاری نسبت (یوسف نجار را) به یاد می‌آورند چون حضرت عیسی در نزد ایشان به (یسوع پسر یوسف نجار) مشهور است. چون حضرت مریم قبل از حامله شدن به عیسی نامزد یوسف نجار بود و چون حامله گردید در خواب به یوسف امر کردند مسئله را مخفی بدارد و آن را آشکار نکند چون یوسف از هر گناهی پاک و مبری می‌باشد.^۲ چنانکه انجیل متی در صفحه‌ی ۱ تا ۲۰ بر این مطلب انگشت نهاده است.

یوسف نجار یکی از جوانان صالح و پرهیزگار یهودی بود و در اوج عفت و طهارت می‌زیست. سپس از مریم خواستگاری اما هرگز التقاء و ازدواج بین آنان صورت نگرفت. عادت مرسوم در نزد آن‌ها این بود که پسر جوان در میان دختران طایفه‌ی خود یکی را انتخاب کند، سپس مدتی را بدون رابطه‌ی همسری به منظور آشنایی با اخلاق یکدیگر، با هم سپری کنند و در صورت رضایت طرفین از هم دیگر تن به ازدواج با هم بدهند و اگر یکی ناراضی بود بدون اتصال جنسی خطبه و عقد فسخ گردد.

انجیل (برنابا) به صراحت می‌گوید: مریم از زمانی که احساس کرد به عیسی حامله است یوسف نجار را بعنوان معاشر خود (بدون روابط جنسی) برگزید. در میان تمامی انجیل‌ها تنها انجیل متی و انجیل لوقا نسب حضرت عیسی را ذکر کرده‌اند و تعجب در اینجا است که اختلاف فاحش و تناقض واضحی بر سر نسب او در این دو انجیل مشاهده می‌کنیم. به طوری که به هیچ وجه با هم جور در نمی‌آیند. این مسئله‌ها را بر آن می‌دارد که معتقد باشیم اهل کتاب به دور از تحقیق مطالب را می‌نویسند و بدون یقین و ثبوت ایمان می‌آورند و هرچه را که سران دین بگویند، بدون تحقیق تصدیق کرده و می‌پذیرند و اینکه قطعاً تحریف و تبدیل به تورات و انجیل راه پیدا کرده است،

(۱) و او سخنان پروردگارش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران خدا بود.

(۲) انجیل متی ص ۱-۲۰

چنانچه قرآن بدان تصریح می‌کند و با یک نگاه می‌توان تعارض و تناقض بین مشهورترین انجیل‌های نصاری (انجیل متی و لوقا) کشف کرد.

نسب عیسی در انجیل لوقا

یسوع بن یوسف نجار بن هالی بن لاوی بن ملکی... تا به یهوذا پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می‌رسد.

نسب عیسی در انجیل متی

یسوع پسر یوسف نجار پسر یعقوب پسر متان پسر یعازر... تا یهوذا پسر یعقوب. با تتبع در این دو نسب درمی‌یابیم اختلافی شدید بین آن‌ها وجود دارد. انجیل لوقا گوید: یوسف نجار پسر هالی بوده اما انجیل متی گوید: پسر یعقوب است.

لوقا گوید: هالی از فرزندان ناثان پسر داوود است در حالی که متی گوید: از فرزندان سلیمان پسر داوود است.

انجیل لوقا گوید: نیاکان و اجداد مسیح، غیر پادشاه و غیرمشهور بوده‌اند انجیل متی گوید: سلاطین و مشهور بوده‌اند.

انجیل لوقا گوید: بین داود و عیسی ۴۰ نسل فاصله وجود دارد در حالی که انجیل متی گوید ۱۶ نسل فاصله است.

نمی‌دانم جمع و تفریق بین این تناقضات در کتاب مقدسی، چگونه حاصل می‌شود که میلیون‌ها مسیحی بدان ایمان دارند؟! راه چاره‌ای جز این نداریم که بگوییم: دست تحریف به انجیل‌ها راه یافته و سران یهود و نصاری کتب مقدس را تحریف کرده‌اند. کسانی که قرآن تحریف آن‌ها درباره‌ی کتب مقدس را تایید کرده است.

مریم کیست؟

مریم دختر عمران صدیقه‌ی باکره و دختر عقیقه‌ای است که در حجره‌ی فضیلت و پاکی تربیت یافت و پاک زیست. خداوند متعال در جاهای متعددی از قرآن به تعریف و

تمجید از او پرداخته است. ﴿وَمَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِكْرَامٌ﴾ [التحریم: ۱۲].^۱

پدرش عمران مردی بزرگوار و دانشمندی فرزانه‌ای از دانشمندان بنی اسرائیل بود. همسرش (مادر مریم) (به روایت ابن اسحق) عقیم بود نذر کرد اگر حامله شود فرزند خود را به خدمت بیت المقدس اختصاص می‌دهد. خداوند دعای او را استجابت نمود و به مریم حامله گردید چون وضع حمل کرد، دید آنچه از او جدا شده دختر است در حالی که انتظار پسر می‌کشید تا به خدمت بیت المقدس اختصاص داده شود. از باب اعتذار و تأسف دست دعا به سوی خداوند بلند کرد و گفت: ﴿قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرِيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [آل عمران: ۳۶].^۲ اما خداوند آن را نیکو پسندید و به صورت نیکو پرورش داد و او مادرش را از شر شیطان مصون نگاه داشت.

مریم تحت کفالت زکریا

در حالی که مریم طفلی صغیر بود پدرش عمران از دنیا رفت، مریم به کسی احتیاج داشت که مراقبش باشد و او را پرورش کند، مادرش او را به مسجد برد و تسلیم عابدان و پارسایان مقیم آنجا نمود، در مسئله کفالت او با هم اختلاف کردند. سرانجام زکریا که پیغمبر آن عصر و شوهر خواهرش (و به گفته‌ای شوهر خاله‌اش) بود مسئولیت کفالت او را بعهده گرفت و به منظور قطع نزاع بر سر کفالت او به قرعه‌کشی روی آوردند که قرعه به نام او درآمد.

حضرت مریم تحت کفالت حضرت زکریا قرار گرفت مکان شریفی در مسجد را به او اختصاص داد، که هیچ کسی جز او وارد آن نمی‌شد. مریم در آنجا به عبادت خداوند و خدمت بیت المقدس مشغول بود. شب و روز از عبادت دریغ نمی‌کرد، تا آنجا که در

(۱) همچنین خداوند مریم دختر عمران را مثل زن است که دامن به گناه نیالوده و خود را پاک نگاه داشت و ما از روح متعلق به خود در آن دمیدیم و او سخنان پروردگارش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از زمره مطیعان و فرمانبرداران بود.

(۲) گفت: خداوند من او را دختر زائیدم ولی خدا بدانچه او بدنیا آورده آگاه‌تر است (خدا بهتر می‌دانست که) پسر مانند دختر نیست (و گفت): من او را مریم نام گذارده و او و فرزندانش را از اهریمن مطرود در پناه تو می‌دارم.

میان بنی اسرائیل بعنوان ضرب المثل صلاح و تقوا و صفات کریمه مشهور گردید. حضرت زکریا در اثنای نگهداری و خدمت از مریم با امری عجیب مواجه شد. طعام و میوه‌هایی نزد او می‌یافت که در بازار وجود نداشت و در آن اوقات وجودش غیر معهود بود مثلاً میوه تابستان را در زمستان و میوه‌ی زمستان را در تابستان نزد او می‌یافت از سر دهشت و تعجب از او سؤال می‌کرد این از کجا برای تو می‌آید؟ ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرَأَتُ أَلَيْسَ لَكَ هَذَا الَّذِي هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾ [آل عمران: ۳۷].^۱

نشأت و پرورش مریم باکره

حضرت مریم در محیطی آکنده از عفت و طهارت و به دور از گناه و محرمات پرورش یافت. در جوار مسجد می‌زیست و عنایت خداوند همواره شامل حال او بود ملائکه نزد او می‌آمدند و او را به مقامی رفیع مژده می‌دادند مبنی بر اینکه برگزیده‌ی زنان، و از هر گونه گناه و ناپاکی دور است و او را به فرزندی بزرگوار مژده می‌دادند که دارای شأنی عظیم خواهد بود و در گهواره و در عمر کهولت با مردم سخن می‌گوید و از صالحین و برگزیدگان خواهد بود و او را بر عبادت و قنوت بیشتر تشویق می‌کردند. مریم این چنین بر طهارت و عبادت و به دور از آلودگی و گناه و رذایل پرورش یافت ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرَأَتُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿۴۲﴾ يَمْرَأَتُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿۴۳﴾ [آل عمران: ۴۲-۴۳].^۲

مژده به حضرت مسیح

(۱) زکریا او را سرپرست کرد هرگاه زکریا وارد عبادتگاه او می‌شد غذایی را در پیش او می‌یافت به مریم گفت: این از کجا برای تو می‌آید؟ گفت: این از سوی خدایست خداوند به هرکس که بخواهد بی‌حساب و بی‌شمار روزی می‌رساند.

(۲) هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا تو را برگزیده و پاکیزه‌ات داشته است و تو را بر همه‌ی زنان جهان برتری داده است* ای مریم همیشه خاشعانه به اطاعت و عبادت پروردگارت مشغول شو و با نمازگزاران به سجده و رکوع بپرداز.

چون مریم به سن بلوغ زنانه رسید و پا در عمر ۱۳ سالگی نهاد، روزی از محراب خارج شد و برای استراحت به سوی جهت شرقی بیت المقدس رفت. در حالی که راه می‌رفت و از اهل و قوم خود دور می‌شد، جوانی سفید روی زیبای خوش اندام در مقابلش ظاهر شد. مریم به ترس و اضطراب افتاد و در کارش مشکوک شد و از ترس اینکه مبدا قصد سوء علیه او داشته باشد از او دوری گزید و فرار کرد و گفت: ﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾ [مریم: ۱۸].^۱ مریم گمان کرد انسانی عادی است که در این مکان بر او پیدا شده... و اصلاً به ذهنش خطور نمی‌کرد که ملائکه کریم باشد. خداوند او را پیشش فرستاده تا مژده فرزندی بزرگوار و پیغمبری عظیم الشان را به او بدهد. این جوان جبرئیل بود که خود را در لباس انسانی به او نشان داد، جوان یاد شده به او اطمینان داد و حقیقت امر را با او در میان نهاد سپس نفخه‌ای در جیب پیراهن او دمید، که به رحمش رسید و بوسیله این نفخه به حضرت مسیح حامله گردید ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاتًا شَرْقِيًّا﴾ [۱۶] فَأَتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿۱۷﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿۱۸﴾ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿۱۹﴾ [مریم: ۱۶-۱۹].^۲

مفسرین گفته‌اند: آنکه در جیب پیراهن او نفخ کرد و از آن حامله گردید جبرئیل روح الامین، روح القدس بود، ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ [۱۹۳] عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۱۹۴﴾ [الشعراء: ۱۹۳-۱۹۴].^۳ زیرا آنکه وحی را فرود آورده قطعاً جبرائیل بوده است.

(۱) گفت: من از تو به خدای مهربان پناه می‌برم اگر پرهیزگار هستی.

(۲) در کتاب از مریم سخن بگو آن هنگام که در ناحیه شرقی از خانواده‌اش کنار گرفت* و پرده‌ای میان خود و ایشان افکند ما جبرئیل خویش را به سوی او فرستادیم و جبرئیل در شکل انسان خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد* (مریم لوزان) گفت: من از تو به خدای مهربان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری، (جبرئیل) گفت: پروردگارت من را به سوی تو فرستاده است تا به تو پسر پاکیزه‌ای ببخشم.

(۳) جبرئیل آن را فرو آورده است* بر قلب تو تا از زمره‌ی بیم‌دهندگان باشی.

ابوحیان در تفسیرش گوید: ملائکه خدا در صورت انسان بر او ظاهر شد تا به او انس بگیرد و از او نترسد، چون اگر در صورت و شکل ملائکه بر او نازل می‌شد قطعاً از او می‌ترسید و نمی‌توانست سخنان او را بشنود... و این مطلب که مریم از دیدن آن صورت زیبا، به خدا پناه برد بهترین گواه بر عفت و پاکی او می‌باشد^۱.

چون در مقابل مریم ظاهر شد و فهمید که آنچه در مقابل خود دارد ملائکه است نه انسان، با او انس و الفت گرفت اما چون مژده فرزند را به او داد متحیر شد چون او هنوز ازدواج نکرده و کسی هم به او نزدیک نگشته بود چگونه امکان داشت صاحب فرزند شود ﴿قَالَتْ أُنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلْمٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾ [مریم: ۲۰].^۲ اما در جواب شنید که این به قدرت و اراده‌ی خدا است و هیچ چیز بر او سخت نیست و هرگاه چیزی را اراده کند می‌گوید: بشو فوراً می‌شود ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أُمْرًا مَّقْضِيًّا﴾ [مریم: ۲۱].^۳

مدت زمان حمل

عمر مریم به هنگام حمل به حضرت عیسی علیه السلام ۱۳ سال بود و علماء در مدت حمل اختلاف کرده‌اند، برخی آن را یک ساعت و گروهی ۹ ساعت پنداشته‌اند، عده‌ای هم آن را ۸ ماه ذکر کرده‌اند. قول اخیر از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است. اما قول صحیح اینکه او همانند سایر زنان بصورت طبیعی به او حامله شده و وضع حمل کرده است.

ابن کثیر می‌گوید: ظاهر این است که همانند سایر زنان ۹ ماه به او حامله بود بعضی به آیه ﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَّتْ بِهِءَ مَكَانًا قَصِيًّا﴾ [۲۴] فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ

(۱) بحر المحيط جلد ۶ ص ۱۸۰.

(۲) گفت: چگونه پسری خواهم داشت در حالی که انسانی با من نزدیکی نکرده است و زناکار هم نبوده‌ام.

(۳) (جبرئیل) گفت: همانگونه است پروردگار تو گفته است این کار برای من آسان است بخاطر آن است که (می‌خواهم) او را معجزه‌ای برای مردمان کنیم و رحمتی از سوی خود سازیم دیگر کار انجام یافته است.

الَّتِخْلَةَ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِثُّ قَبْلِ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْسِيًّا ﴿٢٣﴾ [مریم: ۲۳].^۱ استدلال کرده گفته‌اند: عطف بوسیله فاء دلیل بر تعقیب است اما قول صحیح اینکه تعقیب و دنباله‌روی در هر چیزی بر حسب آن می‌باشد. آیا ندیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا الطُّفْلَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾ [المؤمنون: ۱۴].^۲ معلوم است که فاصله هر مرحله‌ای تا مرحله‌ی دیگر به مفاد حدیث، صحیح چهل روز است.^۳

مفسرین گویند: چون جبرئیل در جیب پیراهن او دمید، آن نفخه در رحم او اثر کرد و فوراً بوسیله‌ی آن حامله گردید. ابن کثیر روایت منسوب به ابی پسر کعب را مردود دانسته که جبرئیل در دهان او دمید نه در فرجش و گفته: این برخلاف چیزی است که از سیاق داستان مریم در قرآن کریم فهم می‌شود؛ زیر قرآن می‌گوید: کسی که به سوی مریم فرستاده شده، همان فرشته‌ی بزرگ جبرئیل علیه السلام بوده و او صرفاً در جیب لباسش دمید. آنگاه آن نفخه وارد فرجش شده است. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَقْتُ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ فِيهَا وَكَانَتْ مِنَ الْقَلْبَتِينَ ﴿١٢﴾ [التحریم: ۱۲].^۴ ضمیر در کلمه‌ی فیه به فرج برمی‌گردد نه به دهان.

اتهام بر مریم

(۱) (مشیت خدا تحقق یافت و مریم) بدو باردار شد و با جنین در مکان دوردستی گوشه گرفت* درد زایمان او را به کنار تنه‌ی خرمایی کشاند گفت: کاش پیش از این مرده بودم و چیز ناقابل فراموش شده‌ای بودم.

(۲) سپس نطفه را بصورت لخته خونی و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده و این تکه گوشت جویده را بسان استخوان ضعیفی در می‌آوریم و بعد بر استخوان گوشت می‌پوشانیم و از آن پس او را آفرینش تازه ای بخشیده و پدیده‌ی دیگری خواهیم کرد والامقام و مبارک یزدان است که بهترین اندازه گیرندگان و سازندگان است.

(۳) البداية والنهاية ج ۲. ص ۶۴.

(۴) ما از روح متصل به خود در آن دمیدیم و او سخنان پروردگارش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران بود.

روایت شده چون آثار حمل بر مریم هویدا شد اولین کسی که بر آن اطلاع پیدا کرد یکی از نزدیکان او به نام یوسف نجار (که از بندگان صالح به شمار می‌رفت) بود، بنا به روایت ابن کثیر یوسف پسر خاله‌ی مریم بود از این امر شدیداً به تعجب افتاد، چون در عفت و دیانت مریم شکی نداشت با این وصف او را (بدون شوهر) حامله یافت. روزی بصورت کنایه و تعریض به او گفت: ای مریم آیا زراعت بدون بذر امکان وجود دارد؟! مریم گفت: بلی چه کسی اولین زراعت آفرید؟ یوسف گفت: آیا فرزند بدون پدر امکان دارد؟ گفت: بلی خداوند آدم را بدون ذکر و انثی آفرید. یوسف گفت: داستان خود را برای من تعریف کن. گفت: خداوند مرا به کلمه از سوی خود به نام مسیح عیسی پسر مریم مژده داده ﴿بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ أَسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾ [آل عمران: ۴۵].^۱ آنگاه، یوسف فهمید که مریم پاک است و این حمل به اراده و مشیت حکیمانه خدا می‌باشد.

سده‌ی با اسناد خود از اصحاب روایت می‌کند: مریم روزی بر خواهرش «همسر زکریا» وارد شد خواهرش گفت: آیا می‌دانی من حامله هستم؟ مریم گفت: و شما نیز می‌دانید که من هم حامله هستم، همسر زکریا مریم را در آغوش کرد و گفت: من می‌بینم جنینی که در شکم من است برای جنین شما سجده می‌برد.

امام مالک گوید: من عقیده دارم که این مورد، به خاطر برتری و تفضیل عیسی بر یحیی است، به من خبر رسیده که عیسی و یحیی پسر خاله‌ی همدیگر بوده‌اند.^۲

در میان بنی اسرائیل شایع شد که مریم حامله است اندوه و حسرت فراوانی بر خانواده زکریا مستولی گردید و عده‌ای از زندیقان مریم را متهم به رابطه نامشروع با یوسف نجار کردند، چون او هم در مسجد به عبادت مشغول بود. گروهی دیگر به رابطه نامشروع با زکریا متهمش کردند. ابن جریر گوید: یهود قصد کشتن زکریا را کردند از دست آنان فرار کرد. سپس او را گرفتند، و با اَره دو قطعه‌اش نمودند.^۳ پس او به دست یهودیان مجرم به شهادت رسید. درود و سلام خداوند بر او باد.

خواب یوسف نجار

(۱) به کلمه خود که نامش مسح عیسی پسر مریم است (مژده دهید).

(۲) البداية والنهاية جلد ۲ ص ۶۵.

(۳) البداية والنهاية جلد ۲ ص ۶۵.

مؤرخان می‌گویند: چون مریم احساس حمل کرد و ترسید که افراد قومش او را متهم به زنا کنند با پیشنهاد یوسف مبنی بر عقد کردنش، موافقت کرد. یوسف مرد صالحی بود از خانواده داود علیه السلام بود اهل اخلاص و تقوا بود؛ بوسیله نماز و روزه دائمی به او تقرب می‌جست و بدست خود کار می‌کرد و از دسترنج خود در نجاری ارتزاق می‌کرد. حضرت مریم حقیقت وضعیت خود را (مبنی بر حاملگی بدون اینکه کسی با او نزدیکی کرده باشد) برای یوسف توضیح داد و به او خبر داد که جبرئیل به او مژده داده است. یوسف در وهله‌ی اول مشکوک گردید و خواست از خواستگاری او منصرف شود. اما در خواب ملائکه‌ای دید که او را توییح کرد و گفت: چرا قصد دوری گزیدن از همسر خود داری؟ بدان آنچه در رحم او قرار گرفته به اراده و مشیت خدا بوده او در باکره‌گی فرزندی بدنیا می‌آورد و شما او را یسوع می‌خوانید. شراب مسکرات و هر نوع گوشت نجس بر او حرام است چون او قدوس و پیغمبر خدا است و به سوی قوم بنی اسرائیل روانه گردیده تا یهوذا در قلب او رسوخ کند و بنی اسرائیل را به سوی شریعت خدا (آنطور که در قانون موسی مکتوب است) برگرداند. خداوند قوت عظیمی به او می‌بخشد و معجزات بزرگی بر دست او جاری می‌شوند که منجر به خلاصی بسیاری خواهد شد. گویند: چون یوسف از خواب پرید، شکر خدا بجای آورد و همراه مریم تمامی عمر خود با اخلاص کامل، صرف خدمت به (دین) خدای کرد. والله اعلم^۱

ولادت حضرت مسیح علیه السلام

مشهور است که حضرت مسیح در بیت لحم متولد گردید، و مریم چون فرار کرد و از سرنوشت پسرش ترسید فوراً او را به بیت المقدس برگردانید. قرآن کریم داستان تولد او را در سوره‌ی مریم به وضوح بیان کرده است. خلاصه آن چنین است: چون ایام حاملگی او در بیت لحم پایان یافت و دوران وضع حمل فرا رسید به تنه‌ی درخت خرماي خشکیده‌ای پناه برد و از شدت درد، تنه‌ی آن درخت را در بغل گرفت و عیسی را به دنیا آورد. به هنگام وضع حمل به خاطر شدت آلام و احساس غربتی که داشت و به جهت آن که به هنگام دیدن فرزندش با انکار و اتهام قومش مواجه می‌شود، گفت:

﴿يَلَيَّتْنِي مِثُّ قَبْلِ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّنْسِيًّا﴾ [مریم: ۲۳].^۲ مریم از جنبه‌ی دینی

(۱) انجیل برنا با فصل دوم به نقل از کتاب «العقيدة الإسلامية» استاد حینکه میدانی

(۲) (مریم) گفت: کاش پیش از این مرده بودم و چیز ناقابل فراموش شده بودم.

آرزوی مردن را کرد، زیرا ترسید که از ناحیه‌ی قومش انگشت اتهام و سوءظن به سویش دراز شود و ناسزا و فحش و بد و بی‌راه بشنود...

بدین ترتیب مریم باکره‌ی عذراء را تکان داد، فرزند خود را بدنیا آورد و درخت خشک شده خرما را تکان داد آنگاه خرما‌ی تازه و چیده شده، بر مریم یکی یکی پایین افتادند. مریم از آن خرماها خورد و از چشمه‌ای که خداوند بخاطر او در آنجا جاری کرد، آشامید.

خداوند متعال به پاس دینداری مریم و احترام فرزندش این نعمت‌ها را بر او باراند.

تولد حضرت عیسی مسیح علیه السلام در روز سه‌شنبه ۲۴ ماه دسامبر یعنی حدوداً چیزی بالغ بر ششصد (۶۰۰) قبل از تولد حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده است. حضرت مریم فرزند کوچک و نوزاد خود را برداشت و در حالی که او را در بغل داشت، او را پیش قومش آورد. چون او را دیدند از این حادثه به دهشت افتادند و نسبت به مریم مظنون شدند چگونه این فرزند را به دنیا آورده در صورتی که تا به حال ازدواج نکرده؟ دهشت آنان از این بابت فزونی می‌گرفت که مریم از خانواده‌ی باسرف پاکدامن و باعفت بود. پدرش عمران از بزرگان و اشراف بود. بلکه رئیس علمای زمان بود. خانواده‌ی ایشان مرکز فضل و شهامت و دینداری بود. پس چگونه امکان دارد که مریم مرتکب این عمل خبیث شده باشد؟ در اینجا مریم سکوت اختیار کرد و به طرف فرزند کوچکش اشاره کرد تا با آن‌ها به سخن بپردازد، سؤالات آن‌ها را پاسخ دهد و اتهامات آن‌ها را جواب گوید؟ زیرا برای اثبات بی‌گناهی و پاکی او هیچ دلیلی بهتر از سخن نوزاد وجود نداشت. خداوند زبان عیسی را بگشود و به افتراهای آنان پاسخ داد: ﴿فَحَمَلْتُهُ

فَأَنْتَبَدْتُ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿۲۲﴾ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِثُّ قَبْلِ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا ﴿۲۳﴾ فَنَادَتْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿۲۴﴾ وَهَرَىٰ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَلِّقُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا ﴿۲۵﴾ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿۲۶﴾ فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿۲۷﴾ يَا خُتُّ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْيًّا ﴿۲۸﴾ فَأُشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْأُمْتِدِ صَبِيًّا ﴿۲۹﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿۳۰﴾ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ

مَا كُنْتُ وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾ وَبِرَّآ بَوَالِدِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾ [مریم: ۲۲-۳۳].^۱

زندگی حضرت عیسی

چون هشت روز از عمر او بگذشت مادرش او را با خود به نزد هیکل برد در آنجا ختنه گردید و او را به دستور جبرئیل (یسوع) عیسی نام نهاد. ختنه سنت انبیاء و جزو خصال فطری است و در شریعت تمامی پیامبران از دوران ابراهیم علیه السلام متداول و سنت بوده است. در انجیل برنا با مطلبی که بر ختنه شدن عیسی دلالت دارد: «چون به عمر هشت روزی رسید طبق شریعت پروردگار (چنانکه در کتاب موسی مکتوب است) (مریم و یوسف) آن کودک را برداشتند فرزند را برداشت و با خود به هیکل بردند تا ختنه‌اش کنند او را ختنه کردند و یسوع نامش نهادند چنانکه قبل از آنکه شکم مریم به او باردار شود، از سوی ملایکه به این نام نامگذاری شده بود.

عیسی در حمایت مادرش در تپه‌ای بلند که برای آن‌ها (از هر لحاظ) آرام‌بخش و مطمئن بود و در کنار آن چشمه‌ای قرار داشت، به دور از بیت‌لحم نشأت و رشد یافت.

(۱) بدو باردار شد و با جنین در مکان دوردستی گوشه گرفت درد زایمان او را به کنار تنه خرمایی کشاند گفت: کاش پیش از این مرده بودم و چیزی ناقابل و فراموش شده‌ای بودم* (جبرئیل) از پایین او وی را صدا زد* غمگین مباش پروردگارت پایین تو چشمه‌ای پدید آورده است* تنه خرما را بجنبان و بتکان تا خرمایی نورسیده دست چینی بر تو فرو بارد* پس بخور و بیاشام و چشم را روشن دار و هرگاه کسی را دیدی بگو که: من برای خدای مهربان روزه نذر کرده‌ام و به همین دلیل امروز با انسانی سخن نمی‌گویم. مریم او را در آغوش گرفت و پیش اقوام و خویشان خود برد آنان گفتند: ای مریم عجب کار زشتی کرده‌ای* ای خواهر هارون نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاری* مریم اشاره بدو کرد، گفتند: ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟ گفت: من بنده‌ی خدایم بر من کتاب را خواهد فرستاد و مرا پیغمبر خواهد کرد* و مرا در هر کجا که باشم شخص پربرکت و سودمندی می‌نماید و مرا به نماز خواندن و زکات دادن تا وقتی که زنده باشم سفارش می‌فرماید* و (مرا) به نیکی و نیک رفتاری در حق مادرم و مرا زورگو و بدکار نمی‌سازد* و سلام (خدا) بر من است آن روز که متولد شده‌ام و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده و برانگیخته می‌شوم.

چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا أَبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾ [المؤمنون: ۵۰].^۱

هیروُدس قصد کشتن عیسی می کند

در زمان تولد عیسی علیه السلام حاکم ظالمی بنام هیروُدس به دستور (قیصر اوغسطس) بر منطقه حکمرانی می کرد. از طریق کاهنان به گوش او رسیده بود که نوزادی تولد یافته دارای شأن و مقام بزرگی خواهد بود و بر تمامی یهودیان حکمرانی خواهد کرد. دستور داد هر پسری که در بیت لحم بدنیا آمده، کشته شود این مطلب فقط در انجیل متی و برنابا آمده است سایر انجیل ها آن را ذکر نکرده اند. یوسف نجار در خواب دید که به او دستور دادند از ترس هیروُدس عیسی و مادرش را بردارد و به مصر ببرد. فوراً اقدام کرد و آن ها را با خود به مصر برد و تا زمان هلاکت هیروُدس در آنجا ماند و چون هیروُدس هلاک شد، یوسف در خواب دید که به او دستور دادند بچه را برداشته با مادرش به مملکت خود برگرداند. چون آن هایی که قصد کشتن او را داشتند هلاک شده اند.^۲ آنگاه یوسف آن ها را بازگرداند.

مجادله ی عیسی با دانشمندان

حضرت عیسی هنگام بازگشت از مصر هفت سال داشت از مصر بازگشت به الخلیل رسید و در شهر ناصره اقامت کرد (شایان ذکر است نصاری منسوب به شهر ناصره می باشند) حضرت عیسی در ناز و نعمت و حکمت پرورش یافت. چون به عمر دوازده سالگی رسید با مادرش مریم و یوسف نجار به بیت المقدس رفت تا در آنجا طبق شریعت مکتوب خدا در تورات سجده ببرد، چون نمازش به پایان رسید او را نیافتند. مادرش با پسرعمویش یوسف نجار در پی وی به بیت المقدس بازگشتند او را نیافتند سرانجام بعد از سه روز او را در هیکل در میان علماء یافتند که درباره ی ناموس با آن ها به احتجاج می پرداخت و تمامی مردم را با سؤال ها و جواب های خود به اعجاب برانگیخته بود و می گفتند: چگونه این همه معلومات را

(۱) ما پسر مریم و مادرش را نشان های (بر قدرت خود) کردیم و آن دو را به تپه ای پناهنده کردیم که آرامش و امنیت و آب جاری داشت.

(۲) به قصص الأنبیاء مراجعه شود.

بدست آورده در حالی که تازه رس است و پیش هیچ احدی درس نخوانده است. مادرش چون او را بدید در آغوشش کشید و گفت: چه کردی سه روز است ما بدنبال تو هستیم؟ جواب داد مگر نمی دانی که خدمت خداوند مقدم بر خدمت پدر و مادر است، سپس همراه ایشان به ناصره برگشت.^۱

تاریخ از مدت زمان بعد از این واقعه تا دوران نبوت حضرت عیسی سکوت کرده که در مدت این هفده سالگی کجا بوده و به چه چیز اشتغال داشته است.

ابتدای نبوت عیسی علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام چون به عمر سی سالگی رسید به نزد یحیی پسر زکریا آمد که در میان نصاری به یوحنا معمدان موسوم است او را غسل تعمید^۲ داد. سپس جبرئیل (روح القدس) بر او فرود آمد. بعد از این مدت چهل روز به صحرا رفت و طی این مدت همواره روزه دار بود. بعد از آن خداوند وحی (کتاب انجیل) را بر او فرستاد و از آن زمان دوران نبوت حضرت عیسی شروع گردید.

در قرآن کیفیت و زمان نزول وحی بر عیسی مشخص نگردیده اما عبارات انجیلیهای در دسترس اتفاق دارند که شروع نبوت او در عمر سی سالگی بوده است. بعضی از تاریخ نویسان و مفسرین مسلمان نیز بر این رویه رفته اند.

علمای توحید می گویند: پیغمبران غالباً در چهل سالگی به نبوت برگزیده شده اند اما یکی از ویژگی های عیسی اینکه در سنین سی سالگی به نبوت رسیده، چون قبل از رسیدن به چهل سالگی به آسمان ها صعود کرد و دلیل بر نبوت عیسی این فرموده الهی است: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٦﴾ [الصف: ٦].^۳

(۱) به نقل از انجیل متی و برنابا.

(۲) غسل تعمید در میان مسیحیان غسلی است به منظور توبه از گناه انجام می گیرد.

(۳) و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده ی خدا به سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می کنم و به پیغمبری که بعد از من می آید و نام او احمد است مژده می دهم اما هنگامی که آن حضرت همراه با معجزات روشن (و دلایل مقنن) به پیش ایشان آمد گفتند: این جادوی آشکاری است.

فراخوانی حضرت عیسی مسیح

حضرت عیسی در جامعه‌ی یهودی که انحرافات فراوان در آن رواج کرده بود مردم را به توحید و دین خدا فراخواند و به سبب تمرد آن‌ها از شریعت موسوی خرافات و اباطیل فراوان در میان آن‌ها رواج یافته بود. به بیماری قساوت قلب مبتلا شده بودند، در نتیجه شریعت خدا را تحریف کرده، نصوص تورات را به بازی می‌گرفتند و از راه راست کاملاً منحرف گشته بودند. حضرت عیسی در میان ایشان مبعوث گردید تا آن‌ها را به صراط مستقیم بازگرداند و تحریف و تبدیل راه یافته به شریعت را تصحیح کند. حضرت عیسی علیه السلام به طرز خستگی‌ناپذیر اوامر خدا را به آن‌ها تبلیغ می‌کرد و احکام شریعت جدید را تعلیم می‌داد که در آن بعضی از محرمات که به علت سرکشی و طغیان در شریعت موسی علیه السلام بر آنان حرام گشته بود حلال گردید. خداوند به زبان سید مسیح در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا﴾ [آل عمران: ۵۰].^۱

خداوند بر دستان عیسی معجزات خیره‌کننده و عجیبی (جهت تأیید و تصدیق رسالت او) به جاری ساخت که در بحث معجزاتش به آن‌ها اشاره خواهیم کرد. یهودیان به جای تصدیق و تکریم عیسی علیه السلام علیه او راه عناد و جفا در پیش گرفتند. او در اثنای دعوت از کاهنان و رؤسای یهود بی‌مهری و شداید فراوان دید و درباره‌ی مسائل دینی و اصول شریعت حضرت موسی علیه السلام که آن‌ها آن را تحریف کرده بودند با ایشان به جدال شدید پرداخت با فریسیون^۲ و کتبه^۳ و کهنه^۴ به جدال و مناظره پرداخت و با دلایل قوی و حجج دامغه آراء ایشان را باطل کرد.

۱) و (من پیغمبرم که) تصدیق‌کننده آن چیزی هستم که پیش از من از تورات بوده است و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که بر شما حرام شده است برایتان حلال کنم و نشان‌های را برایتان آورده‌ام بنابراین از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

۲) فریسیون: زاهدان بودند که خود را برای عبادت اختصاص داده بودند.

۳) کتبه: نویسندگان شریعت و تورات بودند.

۴) کهنه: خادمان هیکل و معبد بودند.

حضرت عیسی آشکارا به دعوت پرداخت و با منحرفین به مجادله برخاست و آن‌ها را به سوی خدا و استقامت در دین فرا می‌خواند و فساد روش و اعمال ریاکارانه‌ی آن‌ها را برملا و آشکار می‌کرد، تا کار به جایی رسید که توان تحمل او را نیافتند و خواستند هر طور شده از دست او خلاص شوند.

بزرگان و احبار یهود گرد آمدند و در مورد مسیح به مشاوره پرداختند و گفتند: می‌ترسیم دین ما را به فساد بکشاند و مردم از او تبعیت کنند. رئیس کاهنان گفت: اگر یک نفر کشته شود بهتر است از اینکه ملتی به کلی نابود گردد. لذا بر قتل او به توافق رسیدند. نزد بیلاطس بنطی که از طرف حاکم روم به نام قیصر بر یهودیان حکمرانی می‌کرد علیه او شکایت کردند و برای تحریک او گفتند: عیسی می‌خواهد حکومت کنونی را سرنگون کند و خود پادشاه یهود شود. او را تشویق و تحریک نمودند تا راضی شد جهت رهایی از او، او را بوسیله‌ی صلیب اعدام کند. حضرت عیسی متوجه نقشه‌ی آنان شد در نتیجه خود را مخفی کرد.

گفته‌اند: سوار بر الاغی راهی اورشلیم گردید. یارانش با نیاتی خالص از او را استقبال کردند. گفت: گروهی از شما که با من می‌خورند و می‌آشامند مرا تسلیم خواهند کرد. سپس به توصیه و نصیحت یارانش پرداخت و گفت: «زمان اینکه انسان به سوی پدرش بازگردد فرارسیده من به جایی می‌روم که شما توان آمدن به آنجا را ندارید وصیت مرا در گوش بدارید و فراموش نکنید بعد از من «فارقلیط»^۱ او بعنوان پیغمبر در میان شما خواهد بود هرگاه «فارقلیط» با روح حَقِّگویی و راست‌گویی پیش شما آمد، او بر من گواهی می‌دهد و بخاطر این مطلب را به شما یادآور می‌کنم؛ اگر زمان ظهورش فرا رسید او را به یاد بیاورید. من او را برای شما تعریف کردم. من به سوی کسی که مرا فرستاده باز می‌گردم. هرگاه روح حق به نزد شما آمد شما را به سوی حق هدایت می‌کند و شما را به امور بسیار خبر می‌دهد و مرا ستایش می‌نماید و بدین زودی‌ها من از شما پنهان خواهم شد. سپس مسیح ﷺ چشمش را به آسمان دوخت و گفت: ساعت موعود فرا رسید، (خدایا!) من در روی زمین تو را تمجید کردم و کاری را که به من سپرده بودی، به اتمام رساندم.

(۱) فارقلیط: همان پیغمبری است که مسیح به آن بشارت داده است ﴿وَمُبَشِّرًا بِرُسُولِي يَأْتِي مِنْ بَعْدِي

حضرت عیسی بعد از این کلمات با شاگردانش به مکانی برگشت که در آنجا اجتماع می کردند. در میان شاگردانش فردی خائن به نام (یهودا اسخریوطی) وجود داشت. او یکی از حواریون منافق بود که حضرت مسیح در کلام پیشین به او اشاره کرد (بعضی از شما با من روی یک سفره می خورند و می آشامند سپس مرا تسلیم دشمن می کنند) این مرد به مکان اختفای مسیح آشنا بود. چون مأموران را دید که در جستجوی عیسی هستند، تا او را بکشند، در مقابل پولی ناچیز (سی درهم) محل اختفای عیسی و یارانش را به آن‌ها نشان داد. چون به آنجا رسیدند، خداوند آن مرد خائن را به شکل عیسی درآورد او را گرفتند و اعدام کردند و حضرت عیسی به آسمان‌ها رفعت داده شد. ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾﴾ [النساء: ۱۵۷].^۱ عمر عیسی به هنگامی که خداوند او را به سوی خود رفعت داد، ۳۳ سال بود در نتیجه زمان دعوت او در میان بنی اسرائیل سه سال بوده است، چون در عمر سی سالگی مبعوث گردید.

مسئله‌ی به صلیب کشیدن مسیح

ما مسلمانان در مورد مصلوب واقع شدن حضرت مسیح عقیده داریم، که آنچه خداوند متعال در قرآن کریم در مورد آن فرموده عین حق و صواب است و هرگز بطلان بدان رو نخواهد کرد، و آن اینکه خداوند متعال حضرت عیسی را از کید یهود نجات داد و او را زنده به سوی خود رفعت بخشید. شکل عیسی را بر صورت و جسم مرد خائن که یهودیان را به محل اختفای او راهنمایی کرده بود انداخت و به جای عیسی او را اعدام کردند و خداوند از باب احترام و تکریم برای عیسی او را از کید و شر یهودیان خلاص کرد. ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينِ ﴿٥٤﴾﴾ [آل عمران: ۵۴].^۲

عقیده مسلمانان در مورد حضرت عیسی بهتر، پاکتر، گرامی‌تر و باشرف‌تر از عقیده نصاری می باشد که می پندارند حضرت عیسی مصلوب واقع شده و یهود او را مورد هر گونه توهین و اهانت قرار دادند سپس دست و پای او را بر تخته میخکوب کردند و از

(۱) نه او را کشتند نه بدار آویختند و لیکن بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند راجع بدو در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند و آن‌ها به گمان سخن می گویند و یقیناً او را نشکته‌اند.

(۲) نقشه کشیدند و خداوند چاره‌جویی کرد و خداوند بهترین چاره‌جویان است.

باب کفار گناهان فرزندان آدم و فدای بشریت او را به قتل رساندند. حواریون نیز همانند یهودیان در مورد حضرت عیسی شک و اختلاف فراوان دارند در اینکه آیا فرد مصلوب عیسی است یا یهوذا؟ زیرا چون آن خائن محل اختفای عیسی را به آن‌ها نشان داد، خود قبل از آنان وارد شد. غیر از عیسی کسی آنجا نبود، خداوند او را به صورت عیسی درآورد و عیسی را به سوی آسمان رفعت بخشید. یهودیان وارد شدند و غیر از یهوذا کسی را نیافتند که به شکل عیسی درآمده بود، گفتند: اگر این عیسی است، پس رفیق ما کجاست؟ و اگر این رفیق ماست پس عیسی کجاست؟

خلاصه او را گرفتند و به دار آویختند در حالی که فریاد برمی‌آورد من یهوذا هستم، اما آن‌ها می‌گفتند: دروغ می‌گویی تو عیسی هستی. بالآخره در حال شک و گمان او را دار زدند. قرآن عقیده یهود و نصاری پیرامون موضوع «صُلب و فدایی عیسی» را مردود دانسته و عقیده‌ی حقگرای مسلمانان را ذکر کرده که در این زمینه فصل الخطاب است: ﴿وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَنًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾﴾ [النساء: ۱۵۶-۱۵۸].^۱ عجا نصاری با اینکه به الوهیت عیسی یا فرزند خدا بودن او عقیده دارند می‌گویند: او به صلیب کشیده شد! اگر خدا مصلوب واقع شود پس حال مخلوقات چگونه خواهد بود؟ و چه کسی به اداره‌ی هستی می‌پردازد؟ این چه کسانی هستند که او را به دار آویخته‌اند؟! آیا آن‌ها بدترین مخلوقات خدا (یعنی یهود کثیف) نیستند؟ چگونه خداوند نتوانست خود را از دست آن‌ها رها کند؟ چه شیرین سروده آنکه گوید:

أَعْبَادَ الْمَسِيحِ لَنَا سَوْأَلٌ نروم جوابه ممن وعاه

(۱) و (خداوند بر آنان خشم گرفت) به سبب کفر ورزیدنشان و افترای بزرگی که بر مریم بستند و می‌گفتند که: ما عیسی پسر مریم پیغمبر خدا را کشتیم در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند و لیکن بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره‌ی او اختلاف پیدا کردند راجع بدو در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند و یقیناً او را نکشته‌اند* بلکه خداوند او را در پیش خود به مرتبه‌ی والایی رساند و خداوند چیره و حکیم است.

إِذَا صَلَبَ إِلَٰهَهُ بِفِعْلِ عَبْدِ يَهُودِيٍّ فَمَاذَا هَذَا إِلَٰهَهُ؟^۱
 به راستی که خداوند از این چرندیات و یاوه‌گویی‌های آن ظالمان بسیار به دور است!

موضوع فدای بشریت

می‌گویند: حضرت مسیح به درآویخته شد تا بنی آدم از گناه و خطایا پاک شوند. آیا این سخن صحیح است، و با عدالت الهی و منطق سلیم سازگار است؟ مگر گناه عیسی چه بود که فدای گناهان بشریت شود؛ آیا منطق عدل قبول می‌کند انسان به جرم گناه دیگری مجازات شود؟! اگر برادر تو (مثلاً) مرتکب قتل یا زنا شود جرم و تاوان شما چیست که مجازات شوید و به خاطر جرم دیگری مجازات گردید؟ حکم صریح خدا می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الاسراء: ۱۵].^۲ ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸].^۳ ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ [فصلت: ۴۶].^۴ منطق سالم می‌گوید، فقط شخص مجرم مستحق عقوبت است.

اما تعصب کور و تفکر بیمارگونه، که مردان کلیسا بدان فکر می‌کنند و اذهان مردم غافل را بدان فریب می‌دهند، چیزی دیگری می‌گوید!
 سید رشید رضا در تفسیر المنار می‌گوید:

نصاری سرانجام حضرت عیسی را بسیار بد و شرم‌آور تصویر کرده‌اند و اعتقاد به حصول آن را (طبق تصورات خودشان) اصلی از اصول دین و پایه‌ای از پایه‌های عقاید خود دانسته‌اند و مقبولیت ایمان هرکسی در گرو ایمان به آن است، زیرا بدون حصول همچو ایمانی هیچ عمل صالحی سودمند و هیچ عبادت و نیکی بدون اعتقاد به مصلوب واقع شدن حضرت مسیح مقبول واقع نخواهد شد.

و برای آن عقیده‌ی خود اصلی در عهد قدیم جستجو کرده و بر مبنای آن ادعا کرده‌اند آدم که اولین بشر است، خدا را نافرمانی کرد و از درخت ممنوعه خورد بدین

(۱) ای بندگان مسیح ما سؤالی داریم که جواب آن را از کسی می‌خواهیم که آن را بداند. (بگویند ببینیم) اگر خدا بوسیله‌ی کار یک عبد یهودی به دار آویخته شود، پس این چه خدایی است!!

(۲) هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

(۳) هرکس درباره‌ی کارهایی که کرده است گروگان می‌شود.

(۴) هرکسی که کار شایسته‌ای بکند به نفع خود می‌کند و هرکس که کار بد بکند به زیان خود می‌کند.

گونه خطا کار شد و تمامی نسل‌هایش خطاکار و مستحق عقاب و هلاکت ابدی در آخرت واقع شدند. همه‌ی فرزندان آدم خطاکار بوده و مسئولیت گناه خوردن پدربزرگشان حضرت آدم را تحمل می‌کنند، و چون از جمله صفات خدا صفات عدل و رحمت است عدل و رحمت او ایجاب می‌کند هیچ خطایی بی‌عتاب نماند و گرنه عادل نخواهد بود، این بود که خداوند خواست فرزند خود را که او به ذات خود عین خدا است در رحم یکی از زنان نسل آدم قرار داد و بعنوان جسد در رحم او تجلی کرد و از آن انسانی کامل بدنیا آمد. این انسان از جهتی، انسان و فرزند مریم بود و از جهتی دیگر خدای کاملی بود، چون فرزند خدا بود و از تمامی معاصی معصوم بود و بعد از اینکه همانند سایر انسان‌ها زندگی می‌کند، می‌خورد، می‌آشامد، لذت و الم می‌بیند دشمنان خدا و شریعت می‌آیند او را به شکلی فجیع و ناجوانمردانه می‌کشند به دار می‌زنند و بعد از تشویه صورت او را در حالت مصلوب به فجیع‌ترین شیوه‌ها می‌کشند تا فدای بشریت شود^۱.

گوییم: این سخن باطل است و عدل و رحمت بوسیله‌ی آن تحقق نمی‌یابد چون از عدالت نیست فرد معصوم و بی‌گناه را بیاورند و جرم و گناه دیگران را به گردن او اندازند. علاوه بر این با کتاب مقدس خودتان هم در تضاد است؛ چون در سفر تثینه آمده است: فرزندان به خاطر پدر و مادر و پدر و مادر بخاطر گناه فرزندان کشته نمی‌شوند هر انسانی فقط در مقابل گناه خود کشته می‌شود.

حواریون چه کسانی‌اند؟

عیسی بن مریم را یاران و شاگردانی بوده که به خاطر صفای قلب و پاکی نیتشان به «حواریون» نامگذاری شدند. این‌ها، از جمله یاران حضرت مسیح هستند و شبیه صحابه‌ی گرامی (کسانی که رسول خدا ﷺ را یاری و حمایت نمودند) می‌باشند. در حقیقت قرآن کریم آن را ذکر نموده، در فرموده‌ی زیر الهی به تمجید و ستایش از آن‌ها پرداخته است:

(۱) تفسیر منار جلد ۶ ص ۲۰.

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عَيْسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۵۲].^۱ و خدای تعالی برای هر پیامبری، حواریون و انصاری قرار داده است، چنانکه پیامبر ﷺ فرموده: «هر پیامبری که خداوند، قبل از من، او را به سوی امتی مبعوث داشته، قطعاً، از میان امتش، حواریون و یارانی را برای او قرار داده است».

حواریون دوازده نفر زیر بوده‌اند:

۱- سمعان موسوم به پطرس

۲- اندراوس برادر سمعان

۳- یعقوب بن زبدي

۴- یوحنا بن زبدي برادر یعقوب

۵- برثولماوس

۶- فیلیپس

۷- متی العشار

۸- توما

۹- یعقوب بن حلفی

۱۰- لپاوس الملقب به تداوس

۱۱- سمعان القانونی

۱۲- یهوذا الأسخريوطی

این اسامی از انجیل متی برگرفته شده‌اند علاوه بر این‌ها برنابا و تداوس نیز از این شاگردان بوده‌اند که کلیسا نام آن‌ها را از لیست حواریون دوازده‌گانه حذف کرد، چون به الوهیت عیسی عقیده نداشته‌اند. برنابا انجیلی دارد موسوم به انجیل برنابا که کلیسای امروزی بدان اعتراف نمی‌کند، چون در آن چیزهای مخالف عقیده‌ی کلیسا وجود دارد و در آن به اوصاف پیامبر امتی که عیسی بدان مژده داده، اشاره شده است. چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا

(۱) آن‌گاه که عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: یاران من [در راه دعوت] به سوی خدا چه کسانی هستند؟ حواریان گفتند: ما یاوران [دین] خدا هستیم. به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش به آنکه ما فرمانبرداریم.

عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ [الأعراف: ١٥٧].^١

انجیل‌های نصاری

انجیل: یکی از کتب آسمانی چهارگانه است که خداوند بر پیغمبران بزرگوار فرو فرستاده و ایمان به همه‌ی آنها واجب است. این چهار کتاب زبور، تورات، انجیل و قرآن نام دارند. زبور بر داود، تورات بر موسی، انجیل بر عیسی و قرآن بر حضرت محمد ﷺ فرود آمده است. لفظ انجیل عبری بوده و به معنای مژده است. انجیل معروف نصاری چهار عددند:

۱- انجیل متی ۲- انجیل یوحنا ۳- انجیل لوقا ۴- انجیل مرقس
علاوه بر این‌ها انجیل دیگری بنام برنابا وجود دارد که کلیسای امروزی بدان اعتراف نمی‌کند این انجیل از سایر انجیلها به حق و صواب نزدیکتر است.

آیا این انجیل‌ها صحیح هستند؟

بطور قطع هیچ یک از انجیل‌های کنونی، انجیل خدایی فرود آمده بر عیسی ﷺ نیستند و همگی دستخوش تحریف و تبدیل گردیده‌اند، قرآن کریم به این تحریف تصریح کرده، این انجیل‌ها در میان خود اختلاف فراوان دارند خداوند تنها یک انجیل فرو فرستاده ولی هم‌اکنون چهار انجیل وجود دارد.
استاد نجار در قصص الأنبياء گوید:

(۱) (به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهیم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده‌ی (خدا) محمد مصطفی) پیغمبر امتی که در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکی را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد و بند و زنجیر را از ایشان بدر می‌آورد پس کسانی که به او ایمان آورند. از او حمایت کنند و وی را یاری دهند و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایه‌ی هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است بیگمان آنان رستگارانند.

«امروزه، در کجا آن انجیل مسیح که قرآن کریم آن را ذکر نموده، یافت می‌شود؟ انجیل حقیقی فرود آمده بر عیسی هم اکنون وجود خارجی ندارد. آنچه امروزه به نام انجیل در دسترس است داستان‌هایی است که شاگردان عیسی و کسان دیگر آن‌ها را تألیف کرده و از مسخ و تحریف، حذف و زیادت مصون نمی‌باشند! حضرت عیسی تنها یک انجیل آورده ولی انسان‌ها با مرور زمان آن را ترک کرده، از دست دادند در نتیجه به کتاب‌هایی روی آوردند که از سوی بعضی از شاگردان مسیح و شاگردان آن‌ها تألیف و گردآوری شده‌اند و این انجیل‌ها آن چنان گسترش و ازدیاد یافتند که از مرز صد انجیل تجاوز کردند اما کلیسا هر انجیلی را که برخلاف میل خود تشخیص داد از صحنه بدر کرد و تنها انجیل‌های چهارگانه‌ی معروف امروزی مورد تایید کلیسا واقع شدند که آن‌ها نیز از نظر سند منقطع بوده و مؤلف حقیقی آن‌ها معلوم نیست. بعضی ترجمه شده و از نظر دینی و صداقت مورد اطمینان نیستند و بین آن‌ها اختلاف شدید وجود دارد که نمی‌توان بین آن‌ها توفیق ایجاد کرد. لذا در صورت صحت یکی بطلان دیگری قطعی است»^۱.

انجیل‌های کنونی تألیفات تاریخی تدوین شده پیرامون حضرت مریم و عیسی هستند و وقایع زندگی حضرت را از بدو تولد تا انتهای حیات زمینی‌اش طبق عقاید خود به تصویر کشیده‌اند چنانچه حاوی اخبار و روایاتی پیرامون زندگی حضرت (یوحنا معمدان) یحیی هستند. و هیچ یک از این انجیل‌ها در زمان حیات عیسی تألیف نشده‌اند بلکه بعد از رفع او به سوی آسمان تدوین گردیده‌اند.

۱- **انجیل متی:** که قدیمی‌ترین انجیل موجود در بین مسیحیان است چهار سال بعد از رفع عیسی به سوی آسمان به زبان عبری تدوین گردیده و ترجمه‌ی آن هم اکنون در دسترس است. اما آیا مترجم آن کیست و آیا اصل آن در دسترس است تا با ترجمه مقایسه شود؟ همه‌ی این‌ها سؤال‌هایی بی‌جواب هستند. بنابراین انجیلی که نه اصلش معروف است و نه ترجمه‌اش معلوم و هیچ سندی متصل به عیسی و شاگردانش ندارد چگونه می‌تواند معتبر باشد؟

۲- **انجیل مرقس:** انجیل مرقس ۲۳ سال بعد از رفعت عیسی به زبان یونانی تدوین گردید. نصاری در تاریخ تألیف آن اختلاف دارند. گروهی گفته‌اند: پطرس فرمانده‌ی حواریون آن را تدوین و تألیف کرده است. عده‌ی دیگری گویند

(۱) القصص الأنبياء ص ۳۹۱.

مرقس انجیل خود را بعد از مرگ پطرس و بولس تألیف کرده است. در کتاب مرشد الطالبین آمده: انجیل مرقس به منظور سودرسانی به مسیحیان و به دستور بطرس در سال ۶۰ تدوین گردیده و این انجیل منکر الوهیت حضرت مسیح است. شما می‌بینید که مؤرخان مسیحی، در تعیین کردن نویسنده‌ی این انجیل، شک دارند و به طور قطعی نمی‌توانند آن را معرفی کنند. چنانکه ثابت شده حضرت عیسی آن را ننوشته و بر کسی دیکته نکرده است. لذا نمی‌تواند مورد اطمینان باشد.

۳- **انجیل لوقا:** به اتفاق تمامی مؤرخین مسیحی این انجیل ۲۰ سال بعد از رفع عیسی تألیف گردیده است و به اتفاق، لوقا از شاگردان عیسی و شاگرد شاگردان او نبوده است، بلکه شاگرد بولس بوده که یک یهودی متعصب بر مسیحیت بود، مسیح را در حیاتش ندیده است و نسبت به نصاری بسیار اسائیه‌ی ادب می‌کرد و چون دید مخالفت او با نصاری سودی در بر ندارد از در حيله وارد شد، به دین مسیح درآمد و اعتقاد به مسیح را اظهار داشت و ادعا کرد در حالت بیهوشی عیسی را لمس کرده و او را بر اسائیه‌ی ادب نسبت به یارانش نکوهش کرده و همزمان به او مأموریت تبشیری داده، در مقابل کلیسا از در حيله درآمد اکل میته و شرب خمر را بر آن‌ها حلال کرد، لوقا چیزهای فراوانی بر انجیل متی و مرقس افزوده است که شبه انگیز است.^۱ از تحقیق علمی ثابت می‌شود که انجیل لوقا شبهه دار می‌باشد و نویسنده‌اش بولس متهم است که اصول عقاید دین مسیح را دستکاری کرده و ثابت می‌کند این اثر ربطی از نظر کتابت و املا به حضرت مسیح ندارد.

۴- **انجیل یوحنا:** ۳۲ سال بعد از رفع عیسی نوشته شده، کلیسا عقیده دارد نویسنده‌ی آن یوحنا بن زبدي یکی از شاگردان مسیح بوده است، اما جمهور محققین نصاری انتساب این کتاب به او را نفی می‌کنند و می‌گویند: این کتاب اثر یکی از شاگردان مدرسه اسکندریه در قرن دوم میلادی می‌باشد. دائرة المعارف انگلستان که ۵۰۰ دانشمند مسیحی در تألیف آن شرکت داشته‌اند می‌گوید: «بدون هیچ شکی انجیل یوحنا کتاب مزوری است که نویسنده‌ی آن

به منظور مقابله با دو تن از شاگردان مسیح (متی و یوحنا) آن را به رشته تحریر در آورده و این نویسنده مزور ادعا کرده که جزو حواریون بوده و حضرت مسیح او را دوست داشته است...».

در این انجیل فقراتی دال به الوهیت عیسی وجود دارد. تعجب اینجاست که کلیسا امروزی بر معتقدات موجود در این انجیل که با اصول دین عیسی مخالفت صریح دارند. صحه می‌گذارد، هر چند می‌داند که، این انجیل به هیچ وجه به یوحنا شاگرد عیسی علیه السلام نسبت داده نمی‌شود.

شیخ نجار در کتاب قصص الأنبياء صورتهایی از تناقضات و اضطرابات موجود در انجیل‌های کنونی را ارائه می‌دهد که آشکارا عدم وثوق به محتویات آن‌ها را روشن می‌نماید، در صورت تمایل به آن مراجعه کنید.

در خاتمه واضح است که انجیل‌های کنونی همگی تحریف شده بوده و قابل اعتماد نیستند و چیزی غیر از انجیل فرود آمده بر عیسی می‌باشند و با وجود این اضطراب نمی‌توان به آن اعتماد داشت.

عقیده‌ی نصاری در باره‌ی مسیح

در مورد شأن و منزلت هیچ یک از پیغمبران به اندازه‌ی حضرت عیسی اختلاف نشده است. جدل و مباحثه‌ای پیرامون نبوت هیچ یک از پیامبران رخ نداده، آن چنان که پیرامون نبوت عیسی رخ داده است، جای تعجب اینکه اهل کتاب در مورد منزلت حضرت عیسی راه افراط و تفریط در پیش گرفته‌اند. یهودیان ادعا کرده‌اند او حرام زاده است، چون بدون پدر بدنیا آمده... در مقابل مسیحی‌ها ادعا کرده‌اند که او فرزند خداست، چون از روح او آفریده شده و جزئی از اوست. این دو گروه هر دو در شأن او راه غلو در پیش گرفته‌اند و به گمراهی در افتاده‌اند، زیرا حقیقت را قرآن کریم بیان داشته که می‌فرماید: او یکی از پیغمبران خداست و بر بنی اسرائیل مبعوث گردیده مادرش صدیق و عفیفه بوده و عورت خود را حفظ کرده از قانتین بوده است. ﴿مَا

الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمْ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾ [المائدة: ٧٥].^۱

محتویات این آیه رد بر هر دو گروه (یهود و نصاری) است که اولی او را حرام زاده و دومی فرزند خدا می داند به این ادبیات رفیع بنگر که در غایت ابداع اشاره به خوردن آشامیدن عیسی و مادرش می نماید که بر انسان بودن آن ها دلالت می ورزد، چون خداوند نیاز به خوردن و آشامیدن ندارد. هرکسی اهل خوردن و آشامیدن باشد ناگزیر باید به دستشویی برود و این حالت شایسته ی خدا یا فرزند خدا نیست.

قرآن کریم به تفصیل از عقاید نصاری پرده برداشته و بیان کرده که آن ها سه گروه هستند.

- ۱- گروهی معتقد است که عیسی خداست چون از روح او آفریده شده است.
- ۲- گروهی عقیده دارد که عیسی خداست چون خداوند در او تجسم پیدا کرده و به زمین فرود آمده تا مردم را از گناهانشان نجات دهد.
- ۳- گروهی به تثلیث عقیده دارند و می گویند: خداوند در سه چهره اب، ابن و روح القدس جلوه می کند و همه با هم خدا را تشکیل می دهند. یک در عینی یک بودن سه و سه در عین سه بودن یک است. در کتاب قصص الأنبياء عبارت زیر آمده است:

«نصاری برای خود عقیده ای تراشیده اند مبنی بر اینکه خداوند از سه چهره مرکب است و هر سه یکی هستند. خداوند پایین آمده و در مریم حلول کرده و بصورت انسان در آمده و از او یسوع بدنیا آمده تا آخر مزخرفات.

حضرت مسیح این سخن را بر زبان نرانده و از آن خبر ندارد. اما چون مسیحی ها مسیحیت را بین بت پرستان معتقد به اقا نیم و تجسم خدا در سه چهره نشر دادند، این عقیده به میان مسیحیان راه پیدا کرد و خواستند بین توحید مسیحیت راستین و

(۱) مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود پیش از او نیز پیغمبرانی رفته اند و مادرش نیز زن بسیار راستکار و راستگویی بود هم عیسی و هم مادرش غذا می خوردند، بنگر که چگونه آیات را برای آنان توضیح و تبیین می کنیم دوباره بنگر که چگونه ایشان (از حق با وجود این همه دشمنی) بازداشته می شوند.

بت پرستی آن‌ها توافق بوجود آورند و حضرت عیسی را خدا پنداشتند بدین معنی که خدا در مریم حلول کرد و در صورت انسان تجسم پیدا نمود»^۱.

جای سؤال است چگونه امکان دارد حضرت عیسی خدا باشد و حال اینکه همانند سایر انسان‌ها از دامن زنان خارج شده و تولد یافته است؟ و همانند آن‌ها می‌خورد و می‌آشامد، می‌خوابد و بیدار می‌شود. به درد و رنج و تعب می‌افتد به حمام و نظافت

احتیاج دارد. ﴿وَتَعَلَّىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۴۳].^۲

قرآن کریم مزاعمه و اباطیل نصاری را پاسخ داده و گمراهی و کفر و بهتان آن‌ها را در شأن حضرت مسیح گوشزد کرده می‌گوید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا﴾ [النساء: ۱۷۱].^۳ و ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [۷۲] لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۷۲-۷۵].^۴

(۱) قصص ص ۴۵۴.

(۲) (خداوند) خیلی والاتر و بالاتر از آنچه آنان می‌گویند، می‌باشد.

(۳) ای اهل کتاب در دین خود غلو مکنید و درباره‌ی خدا جز حق مگویید بیگمان عیسی مسیح پسر مریم فرستاده خدا است و او واژه (معنی پدیده فرمان بکن) است که خدا آن را به مریم رساند و او دارای روحی است از سوی خدا، پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید و مگویید که (خدا) سه تا است، دست بردارید که به سود شما است خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد و حال آنکه از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و کافی است خدا مدبر باشد.

(۴) بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خدا همان مسیح پسر مریم است (در صورتی که) عیسی گفته است: ای بنی اسرائیل خدای یگانه را بپرستید که پروردگار من و شما است بیگمان هرکس انبازی برای خدا قرار دهد خدا بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاهش آتش است و

اگر یهود و نصاری مسئله عیسی را عجب بیندارند بدین خاطر که بدون پدر آفریده شده است، پس مسئله آدم عجیب‌تر است. زیرا او بدون پدر و مادر دنیا آمده است. آنکه توانسته آدم را بدون پدر و مادر از گل بیافریند قطعاً در توان دارد عیسی را بدون پدر بیافریند و هیچ چیز در آسمان و زمین او را عاجز و ناتوان نمی‌کند. به همین خاطر، قرآن کریم، آدم را به عنوان مثال آورده، می‌گوید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۵۹﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۶۰﴾﴾ [آل عمران: ۵۹-۶۰].^۱

معجزات عیسی

معجزات عیسی بسیارند که قرآن بعضی از آنها را ذکر نموده است. همانند معجزات سایر پیغمبران بر الوهیت او دلالت ندارند بلکه نشانه‌ی صدق نبوت او می‌باشند. از جمله: شفای امراض صعب‌العلاج، خوب کردن شخص کور، زنده کردن مردگان، خیردادن درباره‌ی بعضی از امور غیبی و سخن گفتن در گهواره و... خداوند فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَاٰلِدَتِكَ اِذْ اٰتٰتُكَ رُوْحَ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَاِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰتَهُ وَاَلْاِنْجِيْلَ وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يٰۤاٰذِنِي فَتَنْفُخُ فِيْهَا فَتَكُوْنُ طَيْرًا يٰۤاٰذِنِي وَاِذْ تَبْرِئُ الْاَكْمَةَ وَاَلْبَرَصَ يٰۤاٰذِنِي وَاِذْ نُخْرِجُ الْمَوْتٰى يٰۤاٰذِنِي وَاِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرٰءِيْلَ عَنكَ

ستمکاران یار و یآوری ندارند. بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است (در صورتی که) معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد و اگر از آنچه می‌گویند دست نکشند به کافران آنان عذاب دردناکی خواهد رسید. آیا به سوی خدا بر نمی‌گردند و از او آمرزش نمی‌خواهند خداوند دارای عفو و رحمت فراوان است. مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود پیش از او نیز پیغمبرانی رفته‌اند و مادرش نیز زن راستکار و راستگویی بود هم عیسی و هم مادرش غذا می‌خورند، بنگر که چگونه آیات را برای آنان توضیح و تبیین می‌کنیم دوباره بنگر که چگونه ایشان باز داشته می‌شوند.

(۱) مسئله‌ی عیسی برای خدا همچون مسئله‌ی آدم است که او را از خاک بیافرید سپس بدو گفت: پدید آی و پدید آمد* (این بیان درباره‌ی آفرینش عیسی) حقیقتی است از جانب پروردگارت پس از تردیدکنندگان مباش.

إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾
 [المائدة: ۱۱۰].^۱

خاتمه

آیا حضرت عیسی به روی زمین باز می‌گردد؟

وظیفه‌ی محوله‌ی حضرت عیسی به انتها نرسیده و به روی زمین باز خواهد گشت تا رسالت خود را به اتمام رساند و دعوت خود را ابلاغ کند. او هم اکنون زنده در آسمان است، خداوند او را با روح و جسد به آسمان رفعت بخشیده و هم اکنون زنده است و در آنجا به سر می‌برد. درحقیقت صادق مصدوق از آن خبر داده و ما به آنچه که قرآن و حدیث پیامبر معصوم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره‌ی او گفته‌اند، باور داریم. در حدیث شریف آمده: «چیزی نمانده که عیسی بن مریم به عنوان حکمی دادگر، به میان شما فرود آید، آنگاه صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را برمی‌دارد». باری، او با شریعت قرآن حکومت خواهد کرد، جز اسلام، آیینی را از هیچ کسی نمی‌پذیرد. او بعد از فرود به شریعت اسلام عمل می‌کند و جز اسلامی هیچ دینی از کسی نمی‌پذیرد. فصلوات ربی و سلامه علیه وعلی نبینا وعلی سائر الأنبیاء والمرسلین.

۵- محمد خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

(۱) در آن هنگام خداوند گفت: ای عیسی پسر مریم بیاد آور نعمت مرا که بر تو و مادرت ارزانی داشتم بدان گاه که توسط جبرئیل تو را نیرو بخشیدم و یاری دادم، میان گهواره با مردم سخن می‌گفتی و در (سن پختگی) و میانه سالی (بعنوان پیغمبر با ایشان صحبت می‌نمودی، و به یاد آور) آنگاه را که نوشتن و دانش سودمند و تورات و انجیل را به تو آموختم و (بیاد آور) آنگاه را که به دستور من چیزی از گل به شکل پرنده می‌ساختی و بدان می‌دمیدی و به فرمان من پرنده (زنده) می‌شد و کور مادرزاد و مبتلای به بیماری پیسی را به فرمان من بیرون می‌آوردی، و (بیادآور) آنگاه را که شر بنی اسرائیل را از سر تو کوتاه کردیم در آن موقع که دلایل و معجزات بدان مینمودی و کافران ایشان می‌گفتند: این‌ها جز جادوی آشکار چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

(۲) خواننده ملاحظه می‌کند، ما در اینجا، سیری اجمالی در ارتباط با رسالت خاتم پیامبران داشته‌ایم و از ارائه‌ی آن به صورت تفصیلی خودداری ورزیده‌ایم. چه، این کار به یک کتاب خاص نیاز دارد.

محمد فرستاده‌ی خدا ﷺ و خاتم همه‌ی پیغمبران است، خداوند نبوت و رسالت را به واسطه‌ی او خاتمه بخشید چنانکه کتاب‌های آسمانی را بوسیله‌ی قرآن کریم و عظیم خاتمه داد، پس محمد ختام مسک است، چون از حیث وجود در مرحله‌ی آخر سلسله‌ی انبیاء قرار دارد و از حیث مرتبه و منزلت در اول آن، او سید اولاد آدم و مایه‌ی فخر آن‌ها در دنیا و آخرت است. ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۰].^۱

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه او فرستاده‌ی خدا و خاتم پیغمبران است و خداوند به هر چیزی عالم و دانا است».

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ خَلْقِهِ وَجَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ فِرْقَةٍ وَخَلَقَ الْقَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ قَبِيلَةٍ وَجَعَلَهُمْ بِيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ بَيْتًا فَأَنَا خَيْرُكُمْ بَيْتًا وَخَيْرُكُمْ نَفْسًا» (رواه احمد).

معنی: «خداوند، خلق را آفرید، آنگاه مرا در بهترین خلقش قرار داد و آن‌ها را به دو گروه نمود، من را در بهترین گروه قرار داد و قبایل را آفرید، پس مرا در بهترین قبیله قرار داد و آن‌ها را بعنوان خانواده‌هایی قرار داد، آنگاه مرا در میان بهترین خانواده قرار داد. لذا، من هم از لحاظ خانواده و هم از لحاظ وجود، از همه‌ی شما بهتر و برتر هستم!».

در حدیث دیگری می‌فرماید: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ وَبَيْدِي لِوَاءِ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمَئِذٍ آدَمُ فَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لِوَائِي وَأَنَا أَوْلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ وَلَا فَخْرَ» (رواه الترمذی). من در روز قیامت سید اولاد آدم هستم و در این هیچ فخری نیست، پرچم حمد و ثناء در دست من خواهد بود و جای فخر نیست و هیچ پیغمبری (آدم و غیر او) وجود ندارد مگر اینکه زیر پرچم من خواهد بود و من اولین کسی هستم که زمین بر او شکافته می‌شود و جای افتخار نیست.

نسب شریف و بزرگوار رسول خدا

(۱) محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیغمبران است و خدا از همه چیز آگاه بوده و هست.

او محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر قُصّی پسر کلاب پسر مُرّه پسر کعب پسر لؤی پسر غالب پسر فهد پسر مالک پسر نصر پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدرکه پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان است. و این نسب شریف در نهایت به اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام می‌رسد.

تمامی اجداد رسول خدا از بزرگان و اصحاب فخر و شرافت بوده‌اند نسبه‌ی او بهترین و برترین نسبه‌ها است. چون خدا هیچ پیغمبری را جز از میان برترین و شریفترین نسبه‌ها بر نیانگیخته است.

در حدیث بخاری آمده است، چون هرقل پادشاه روم در مورد نسبه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ابوسفیان سؤال کرد و گفت: نسب او در میان شما چگونه است؟ گفت: او در میان ما دارای نسبه‌ی اصیل و فاضل است.

هرقل گفت: «چنین است که انبیاء از میان شریفترین افراد و نسبه‌های قومشان مبعوث می‌شوند». یعنی از میان شریفترین افراد و قبایل قوم. در حقیقت ولادت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر طهر و پاکی بوده است و نسب او به هیچ وجه به ناپاکی و خباثت جاهلی آلوده نگردیده است و ثمره‌ی یک نکاح صحیح است که به نکاح اسلامی شبهات دارد. دلیل این ادعا فرموده‌ی رسول خدا است که می‌فرماید:

«إني خرجت من نكاح ولم أخرج من سفاح» و در روایت عایشه رضی الله عنها آمده است: «وُلِدْتُ مِنْ نِكَاحٍ غَيْرِ سِفَاحٍ» من محصول و مولود نکاح هستم نه نتیجه و ثمره‌ی زنا. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اولاد اسماعیل است نه از اولاد اسحاق، و پیغمبران بنی اسرائیل همگی از نسل یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم تراوش یافته‌اند در حالی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ذریه‌ی اسماعیل بوده است. در حدیث مسلم آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ بَنِي كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُرَيْشًا وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ».

«همانا خداوند از اولاد ابراهیم اسماعیل را برگزید و از فرزندان و نوادگان اسماعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و مرا از میان بنی هاشم برگزید». در برخی از روایت‌ها آمده است: پس من برگزیده‌ی از میان برگزیدگان هستم.

حضرت محمد ﷺ در روز دوشنبه دوازده ربیع‌الأول سال عام الفیل حوالی سال ۵۷۰ میلادی تولد یافته است، منظورم از میلاد مسیح است. ابن کثیر گوید: «در اینکه رسول خدا ﷺ روز دوشنبه به دنیا آمده است اختلافی وجود ندارد»^۱. ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده: «رسول خدا روز دوشنبه تولد یافته و در روز دوشنبه به نبوت رسیده و در روز دوشنبه از مکه به مدینه هجرت کرده و در روز دوشنبه از دنیا رفته است». (روایت از احمد).

و اینکه در سال مشهور به «عام الفیل» به دنیا آمده قطعی است. اما در روز و ماه اختلاف کرده‌اند، جمهور علماء بر این قول هستند که در روز دوازده ربیع‌الأول به دنیا آمده است. ابن اسحاق در کتاب سیره‌ی خویش بر این قول نص و تأکید دارد. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که: «رسول خدا ﷺ در عام الفیل روز دوشنبه دوازده ماه ربیع‌الأول تولد یافته و در همان روز (دوشنبه) مبعوث شده و به معراج رفته و هجرت کرده و از دنیا رفته است» صاحب‌البدایة والنهایة گوید: قول مشهور نزد جمهور این قول است^۲.

محمد ﷺ پسر عبدالله ۹ پسر... تا آخر است که قبلاً ذکرش رفت. مادرش آمنه‌ی دختر وهب پسر عبدمناف پسر زهره می‌باشد نسب آمنه و عبدالله در جد ششم رسول الله کلاب به هم می‌رسند.

پسر ذبیحین کیست؟

تاریخ نویسان و سیره نگاران می‌گویند: رسول خدا ﷺ موسوم به پسر ذبیحین است. چرا که ما قبلاً یادآور شدیم که رسول خدا از نوادگان اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام است. اسماعیل کسی است که ابراهیم به امر وحی در حالت خواب مأمور به ذبح او گردید، چنانکه داستان آن را در قصه‌ی ابراهیم قبلاً ذکر کردیم. پس اسماعیل ذبیح اول است و اما ذبیح دوم عبدالله پدر رسول خدا است که عبدالمطلب پدرش قصد ذبح او را نمود و اینکه داستان آن.

(۱) البدایة والنهایة ص ۲۶۰.

(۲) البدایة والنهایة ص ۲۶۰.

داستان ذبح عبدالله

ابن اسحاق گوید: چنانکه گمان می‌برند عبدالمطلب به دنبال ناراحتی‌هایی که از ناحیه‌ی قریش بر سر مسئله حفر زمزم متوجهش شد نذر کرد، اگر خداوند ده فرزند به او ارزانی بدارد، دهمین آن‌ها را در راه خدا قربانی کند. تعداد فرزند ذکور او به ده نفر رسید و آن‌ها عبارت بودند از حارث، زبیر، حجل، ضرار، مقوم، ابولهب، عباس، حمزه، ابوطالب و عبدالله. روزی آن‌ها را جمع کرد و خبر نذر خود را به آن‌ها ابلاغ نمود و آن‌ها را به وفا کردن به آن نذر (به خاطر خدا) دعوت نمود. همگی اطاعت ورزیدند گفتند: چه کنیم؟

گفت: هر کدام از شما نام خود را بر تیری بنویسید و آن‌ها را نزد من بیاورید. آن‌ها هم این کار را کردند. عبدالمطلب تیرها را برداشت و آن‌ها با خود نزد هبل به داخل کعبه برد و به واسطه‌ی آن‌ها شروع به قرعه کشی نمود. قرعه به نام فرزند کوچک و خردسالش عبدالله بیرون آمد و اتفاقاً او را از تمامی پسرانش بیشتر دوست می‌داشت. عبدالمطلب دست عبدالله را گرفت و چاقوی بگرفت و به راه افتاد تا او را ذبح کند. چون قریش خبر بشنیدند از مجلس خویش بیرون آمده و به سوی او بشتافتند و گفتند: ای عبدالمطلب می‌خواهی چکار کنی؟ گفت: او را ذبح می‌کنم. گفتند: قسم به خدا تا زمانی که در رابطه با او عذر نیآوری اجازه‌ی این کار را به تو نخواهیم داد و اگر تو این عمل را انجام دهی دیگران نیز این رویه را در پیش خواهند گرفت و بقاء مردم بر این حالت شایسته نیست.

بعد او را به نزد کاهنی که نامش سجاح بود راهنمایی کردند تا چاره‌ای برایش بیندیشد. کاهن گفت: ده شتر بیاور و میان آن‌ها و عبدالله قرعه بینداز، اگر باز قرعه به نام عبدالله آمد. ده ده بر تعداد آن‌ها بیفزا تا قرعه به نام شتران بیرون می‌آید. عبدالمطلب این عمل را انجام داد تا سرانجام در حالی که شتران به صد رسیده بود قرعه به نام آن‌ها بیرون آمد و صد شتر را بعنوان فدیة مقابل دیه‌ی عبدالله قربانی کردند و آنگاه قریش گفتند: پروردگارت راضی شد.

از آن زمان است که رسول خدا را «ابن ذبیحین» می‌گویند.

سید و بزرگوار ما حضرت محمد ﷺ مکنی به ابوالقاسم و ابو ابراهیم دارای چندین نام است. محمد، احمد، ماحی (خداوند کفر را بوسیله‌ی او محو و نابود می‌کند)، عاقب (کسی که بعد از او پیغمبری نمی‌آید)، حاشر (کسی که مردم در پای او جمع می‌شوند)، مقفی، نبی الرحمة، نبی التوبة، نبی الملحمة، فاتح، طه، یس، خاتم النبیین^۱ و... تورات و انجیل مژده‌ی ظهور او را داده‌اند و صفات او در هر دو کتاب آمده است.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]. «آن‌هایی که از رسول اُمّی پیروی می‌نمایند؛ پیغمبری که صفات او را نزد خود در تورات و انجیل به صورت مکتوب می‌یابند».

نام رسول خدا ﷺ در تورات و انجیل احمد است و در واقع، حضرت مسیح مژده‌ی آمدن او را داده است چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾ [الصف: ۶].^۲

ترجمه: «آنگاه که حضرت عیسی پسر مریم فرمود: ای بنی اسرائیل همانا من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، تصدیق‌کننده‌ی خبری هستم که از تورات میان دو دسته‌ی من قرار دارد و به آمدن رسولی مژده می‌دهم که بعد از من می‌آید و نامش احمد است». اما مسیحیان، از روی بغض و حسادت همه‌ی این نشانه‌ها را نادیده گرفته و مخفی کرده و تمامی اوصاف او را که در انجیل آمده است، انکار کرده‌اند و گمان برده‌اند کسی که مسیح وعده‌ی آمدن او را داده است؛ کسی غیر محمد است و آن‌ها انتظار ظهور او را می‌کشند و آنچه در انجیل برنابا پیرامون اوصاف حضرت محمد آمده است را انکار می‌کنند و تکذیب می‌نمایند تا آنجا که انجیل برنابا را از اصل انکار می‌نمایند، چرا؟ تا نبوت رسول خدا ﷺ اقرار نکنند.

(۱) البداية والنهاية ص ۲۵۳.

(۲) خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده‌ی خدا به سوی شما بوده و توراتی را پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم و به پیغمبری که بعد از من می‌آید مژده می‌دهم.

قاضی عیاض در کتابش الشفا می گوید: «نام احمد که در کتاب (انجیل) آمده است و پیغمبران بدان مژده داده اند، خداوند به حکمت خویش مانع از آن شده که کسی (غیر از رسول خدا) به این اسم نام برده شود و بر هیچ احدی به این اسم بانگ برنیامده، تا افراد ضعیف القلب گرفتار شک و گمان نشوند. همچنین اسم محمد در میان اعراب و غیر اعراب قبل از رسول خدا بر کسی نهاده نشده است و شایع نبوده که قبل از او پیغمبری به نام احمد وجود داشته باشد و اعراب فرزندان خود را به این نام نامگذاری می کردند تا بلکه این شأن و مقام نصیب یکی از آنها شود»^۱.

رسول خدا محمد ﷺ همان اثر و نتیجه‌ی دعای ابراهیم عليه السلام است که در مقام مناجات و دعا می فرمود ﴿رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ﴾ [البقرة: ۱۲۹]. «پروردگارا پیغمبری را در میان ایشان (اهل مکه) برانگیز که آیات تو را بر آنها تلاوت کند». لذا رسول خدا می فرمود: «من ثمره‌ی دعای ابراهیم، و مژده‌ی عیسی هستم، مادرم هنگام تولد من دید که نوری از او خارج شد که قصرهای شام از اثر آن روشن گردیدند». (رواه احمد).

حضرت محمد ﷺ به توصیف تورات

امام احمد از عطاء پسر یسار روایت می کند که گفت: عبدالله پسر عمرو پسر عاص را دیدم، گفتم: صفات رسول خدا (در تورات) را برایم شرح کن. در جواب گفت: بلی. رسول خدا در تورات نیز به صفات قرآن توصیف شده است: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۵].^۲ وحرزاً للأمين، أنت عبدي ورسولي، سميتك المتوكل ليس بفظ ولا غليظ ولا صحاب في الأسواق ولا يدفع بالسيئة السيئة ولكن يعفو ويغفر، ولن يقبضه الله حتى يقيموا الملة العوجاء، بأن يقولوا: لا إله إلا الله يفتح الله بها أعيناً عمياً، واذاناً صماً، وقلوباً غلفاً».

«ای پیامبر، ما تو را به عنوان شاهد مژده‌دهنده، بیم‌دهنده و پناهگاهی برای افراد امی فرستاده‌ایم، تو بنده و فرستاده من هستی، من تو را توکل کننده نامیده‌ام. او

(۱) الشفاء قاضی عیاض.

(۲) ای پیغمبر ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم.

درشت خوی، خشن و در بازارها پر هیاهو و پر سر و صدا نیست. پاسخ بدی را با بدی نمی‌دهد اما می‌آمرزد و عفو می‌کند، و روح او را خداوند نمی‌گیرد تا آن زمان که ملت گمراه را هدایت کند و آنان لا إله إلا الله بگوید: «خدا را به یکتایی یاد کنند». و به وسیله او، خدا چشمان کور، گوش‌های ناشنوا و قلب‌های مرده را باز نماید».

ابن اسحاق از حسان بن ثابت روایت می‌کند که گفت: «من پسر بچه‌ی هفت یا هشت ساله بودم، آنچه را که می‌دیدم و می‌شنیدم فهم می‌کردم، در یک روز صبح، ناگهان با یک یهودی در مدینه روبرو شدم که بانگ برمی‌آورد و می‌گفت: ای طایفه‌ی یهود! آنگاه مردم به سوی او جمع شدند. می‌شنیدم که می‌گفتند: وای بر تو، تو را چه شده؟ گفت: ستاره‌ی احمد (که علامت تولد او است) همین امشب طلوع کرده است!»

کسانی که به رسول خدا ﷺ شیر داده‌اند

مادرش (آمنه دختر وهب)، ثویبه‌ی اسلمیه، ام ایمن و خوله‌ی دختر منذر همگی به رسول خدا ﷺ شیر داده‌اند. اما حلیمه‌ی سعدیه رضی الله عنها بیش از همه به رسول خدا شیر داده است.

حلیمه سعدیه همراه با ده زن دیگر، از زنان بنی سعد به مکه آمد تا بچه‌های شیرخوار را تحویل بگیرند و شیر بدهند، این حادثه در سال موسوم به شهباء که مردم در گرسنگی و قحطی شدید بودند روی داد. رسول خدا را بر هر کدام از آن‌ها عرضه کردند لیکن همگی آن‌ها از پذیرش او خودداری ورزیدند، زیرا او یتیم و بی‌سرپرست بود. هرگاه بر یکی از آن‌ها عرضه می‌شد می‌گفت: ما با او چکار کنیم در حالیکه مادرش نمی‌تواند کاری برای ما بکند و چیزی از دستش بر نمی‌آید بلکه، ما فقط از پدران نوزاد، انتظار خیر و منفعت داریم، حال با مادر این بچه یتیم چکار کنیم؟! سرانجام حلیمه نزد عبدالمطلب آمد و شیرخواری از او طلبید، گفت: بچه یتیمی نزد من وجود دارد او را بر زنان بنی سعد عرضه کرده‌ام اما از پذیرش او خودداری ورزیده‌اند، آیا تو حاضری او را شیر دهی شاید باعث سعادت و خوشبختی تو بشود؟ حلیمه با شوهرش (حارث بن عبدالعزی) در این زمینه به مشورت پرداخت، آنگاه حارث

(۱) سیره‌ی نبوی، ابن اسحاق و البداية والنهایة ابن کثیر.

گفت: اگر او را بپذیری، اشکالی ندارد، شاید خداوند خیر و برکت را برای ما، در وجود او قرار دهد.

حلیمه گوید: به محض تحویل گرفتن او و بازگشت به سوی اثاثیه و وسایل پستانم مملو از شیر گشتند او و برادرش به میل خود از آن نوشیدند و سیر شدند، شوهرم به سوی ماده شتر پیرمان رفت دید که پستان‌هایش مملو از شیر گشته‌اند آن را برایمان دوشید. او و ما از آن نوشیدیم تا سیر شدیم و آن شب را به خیر و خوشی سپری کردیم. شوهرم گفت: ای حلیمه قسم به خداوند می‌بینم که تو سهم مبارکی دریافت کرده‌ای دیدی که امشب خیر و برکت یاور و نصیب ما شد!!

بعد از مکه خارج شدیم و راهی دیار خود گشتیم من سوار بر الاغ خود راه می‌رفتم هیچ یک از همسفران توان راه رفتن با من را نداشتند، و چون از مقابل زنان همسفرم رد می‌شدم، می‌گفتند: ای حلیمه آیا این همان الاغی است که تو سوار بر پشت آن همراه با ما از منطقه خارج شده؟ می‌گفتم: بلی سوگند به خدا همان است. می‌گفتند: سوگند به خدا آن (الاغ) را شأنی است بس عظیم... حلیمه گوید: تا به منطقه سعد رسیدیم، سرزمینی خشک و بی‌حاصلتر از آن در روی زمین سراغ ندارم با این وصف گوسفندان ما که به صحراء می‌رفتند سیر و با پستان مملو از شیر برمی‌گشتند ولی گوسفندان بقیه‌ی مردم گرسنه برمی‌گشتند و قطره شیری از پستان آن‌ها بیرون نمی‌جهید، تا زمانی که رسول خدا به دو سالگی رسید مرتب خیر و برکت خدا بر ما می‌بارید. رشد و قوت گرفتن رسول خدا مثل سایر بچه‌ها نبود. سوگند به خدا، زمانی که به سن دو سالگی رسید، پسر بچه‌ی قوی و تنومندی به نظر می‌رسد.

حادثه‌ی شکافتن سینه

در یکی از روزها که رسول خدا همراه با برادران شیریش مشغول چرانیدن گوسفندان حلیمه‌ی سعدیه بود، ناگهان دو مرد سفیدپوش بر او پیدا شدند، او را بر پشت دراز کردند و سینه‌ی او را شکافتند، برادر شیریش به سرعت به سوی حلیمه بازگشت و واقعه را به او خبر داد.

حلیمه گوید: من و پدرش به سرعت به سوی او رفتیم او را یافتیم که ایستاده و رنگش پریده بود، پدرش او را در آغوش کشید و گفت: فرزندم تو را چه شده است؟ گفت: دو مرد سفیدپوش بر من پیدا شدند، آنگاه مرا بر بر پشت دراز کرده، شکم مرا

شکافتند و چیزی از آن درآورده و بدور انداختند بعد شکم مرا به حالت اولی برگردانیدند.

حلیمه گوید: او را با خود به خانه آوردیم. پدرش گفت: ای حلیمه، می ترسم چیزی به سر پسر آمده باشد. برخیز تا او را برداریم و قبل از اینکه بلایی بر سرش بیاید او را به خانواده اش تحویل دهیم. حلیمه گوید: او را برداشتیم و نزد مادرش آوردیم. گفت: شما را چه شده؟ قبلاً بر نگهداری او حریص بودید ولی هم اکنون خواهان باز گردانیدن او...؟ گفتیم: ترسیدیم حادثه‌ای برایش پیش آید یا تلف شود و داستان را برای او توضیح دادیم. مادرش گفت: آیا از دسترسی شیطان به او ترس و هراس دارید نه نه هرگز! قسم به خدا شیطان به این فرزند من دسترسی پیدا نخواهد کرد و او در آینده از شأن و مقام بزرگی برخوردار خواهد بود.

بعد آمنه گفت: دوست دارید داستان این پسر را برایتان تعریف کنم، گفتیم: بلی. زمانی که به او حامله شدم حملش آنقدر بر من خفیف و آسان بود، انگار هرگز چیزی به این خفیفی حمل نکرده‌ام و زمانی که به او حامله بودم در خواب دیدم که نوری از من خارج شد که قصرهای شام از شعاع آن روشن گردید و چون او را وضع کردم امری عجیبی مشاهده کردم، او را دیدم که بر روی دستان خود تکیه کرده بود و سرش را رو به آسمان بلند کرد انگار می‌خواست سخن بگوید. پس او را نزد خودتان نگه دارید و هیچ خوفی به دل راه ندهید.^۱

ابن کثیر گوید: این خبر از طرق دیگری نیز روایت شده است و از جمله‌ی احادیث مشهور نزد اهل سیر و معازی به شمار می‌رود، حادثه‌ی شکافتن سینه در دوران کودکی که عمرش نزدیک به سه سال بود برای رسول خدا ﷺ رخ داد و هنگام وقوع آن نزد حلیمه به سر می‌برد (چنانکه حادثه‌ی دیگری شبیه آن قبل از معراج برایش پیش آمد) حادثه از این قرار بود که سینه‌ی او را شکافتند، قلب مبارک او را بیرون آوردند و آن را با آب زمزم شستشو دادند سهم شیطان را از آن بیرون آوردند و آن را مملو از حکمت و علم نمودند.^۲

ابن اسحاق در سیره‌ی خود نقل کرده که بعضی از اصحاب عرض کردند ای رسول خدا ﷺ درباره‌ی خودت با ما حرف بزن... فرمود: بلی «من ثمره‌ی دعای پدرم

(۱) البداية والنهاية / ۲۷۵.

(۲) این حدیث در صحیحین روایت شده است.

ابراهیم و مزدهی عیسی علیه السلام هستیم و مادرم هنگام حامله بودنش به من دید نوری از وی خارج شد که قصرهای شام از شعاع آن روشن گردید. من دوران شیرخوارگی خود را در میان قبیله‌ای بنی سعد بنی کعب سپری کردم، وقتی در میان آن‌ها بودم، دو مرد پیش من آمدند که لباس سفید به تن داشتند طشتی طلائی پُر از برف با خود داشتند. مرا بر پشت دراز کردند شکم مرا شکافتند و قطعه‌ی سیاهی از آن بیرون آوردند و دور انداختند بعد قلب و شکم را با این برف شستشو دادند و آن را از هر گونه آلودگی پاک نمودند. بعد به حالت اولیه باز گردانیدند. بعد یکی از این دو نفر به رفیقش گفت: او را در مقابل ده نفر از امتش وزن کن مرا وزن کرد از عهده‌ی آن برآمدم، گفت: او را در مقابل صد نفر وزن کن باز کفه‌ی ترازو به نفع من بود، گفت: او را در مقابل هزار نفر از امتش وزن کن، باز کفه‌ی ترازو به نفع من بود. گفت: او را رها کن. اگر او را در مقابل همه‌ی امتش قرار دهیم باز کفه‌ی میزان به نفع او خواهد بود^۱.
ابن کثیر گوید: این اسناد قوی و نیکو است.

از این روایات نتیجه می‌گیریم که حادثه‌ی شکافتن سینه دو بار برای رسول خدا پیش آمده است، بار اول در دوران کودکی، زمانی که نزد حلیمه‌ی سعدیه به سر می‌برد و بار دوم در بزرگی و در شب معراج چنانکه در صحیحین ثبت شده است و این امر از قدرت خداوند عز و جل به هیچ وجه بعید نیست؛ چرا که شکافتن سینه در زمان ما امری عادی و مألوف به نظر می‌رسد جراحان قلبی، قلب فرد مریض را بیرون می‌آورند و عملیات جراحی روی آن انجام می‌دهند بعد آنرا دوباره در جای خود قرار می‌دهند و فرد مریض احساس هیچ درد و رنجی نمی‌کند، بلکه صحیح و سالم به خانه‌ی خود برمی‌گردد، گو اینکه هرگز مریض نبوده است. چنانکه عمل امروز عملیات پیوند قلب در بسیاری از کشورها شایع و واقع است عملیات جراحی در دقیق‌ترین اعضاء و اقسام بدن امری عادی و مألوف به نظر می‌رسد آیا با این وصف و نوع شکافتن سینه برای رسول خدا آنهم از سوی قدرتی چون الله جل جلاله محال و بعید است، تا بعضی از افراد ضعیف‌الایمان آن را انکار کنند و حادثه بصورت باطل و نادرست چنان تأویل کنند که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد!!

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا ﷺ هفت فرزند داشته همگی جز ابراهیم از حضرت خدیجه بوده‌اند. ابراهیم از ماریه‌ی قبطیه متولد شده است. اسامی آن‌ها به ترتیب عبارتند از:

(۱) **قاسم:** که بزرگترین فرزند او بود. کنیه رسول خدا از نام او ابوالقاسم گرفته شده است. او در سن دو سالگی فوت کرد.

(۲) **عبدالله:** دومین فرزند ذکور رسول خدا در کودکی در حیات رسول خدا وفات کرد.

(۳) **زینب:** بزرگترین دختر رسول خدا با ابوالعاص ازدواج کرد.

(۴) **رقیه:** همسر عثمان پسر عفان

(۵) **ام کلثوم:** یک سال بعد از وفات رقیه با عثمان پسر عفان ازدواج کرد.

(۶) **فاطمه‌ی زهرا:** با حضرت علی پسر ابوطالب ازدواج کرد و آل بیت نبوی از او متسلسل گردید، همه‌ی اولاد رسول خدا جز حضرت فاطمه پیش از او از دنیا رفته‌اند، فاطمه شش ماه بعد از رسول الله دار فانی را وداع گفت.

(۷) **ابراهیم:** از ماریه‌ی قبطیه متولد شد رسول خدا بعد از وفات خدیجه با ماریه ازدواج کرد همه‌ی فرزندان رسول خدا جز فاطمه و ابراهیم قبل از بعثت متولد شده‌اند.

ابن هشام گوید: رسول خدا در سن ۲۵ سالگی با حضرت خدیجه ازدواج کرد تا زمانی که حضرت خدیجه در قید حیات بود، رسول خدا زن دیگری نگرفت و بعد از وفات خدیجه با بقیه‌ی همسران ازدواج کرده است و در این امر حکمت‌های تعلیمی، تشریحی، اجتماعی و سیاسی نهفته است. والله الموفق والهادی إلى السبیل.

زندگی نامه‌ی رسول خدا ﷺ در چند کلمه

تحلیل زندگی رسول خدا نیاز به کتابت و نگارش چند مجلد بزرگ و تحریر یک دایرةالمعارف پیرامون چگونگی نشأت و دعوت و رسالت او دارد لذا به ذکر چند نکته و تحریر چند فراز از آن اکتفاء می‌ورزیم.

(۱) رسول خدا یتیم و بی‌پدر و در غربت نشأت پیدا کرد و از ابتدا با سختی و آلام و مرارت‌های زندگی خو گرفت، هنوز به دنیا نیامده بود، که پدرش عبدالله از دنیا رفت و یتیم و محروم از عطف و حنان پدر به دنیا آمد.

۲) چون به سن ۴ سالگی رسید، حلیمه‌ی سعدیه او را به سوی مادرش بازگردانید و در مکه در پناه حمایت و عنایت خداوند متعال نزد مادر و پدر بزرگش به زندگی ادامه داد. خداوند او را مورد کرامت و توفیق خود قرار داد تا برای مأموریتی که بدو تفویض می‌نماید، آمادگی پیدا کند.

۳) چون به سن ۶ سالگی رسید، همراه مادرش به سوی مدینه شتافت تا با دایه‌های پدرش از طایفه‌ی بنی نجار آشنا شود. هنگام مراجعت به سوی مکه، مادرش در مکانی میان مکه و مدینه بنام ابواء از دنیا رفت و محبوب خدا از نعمت پدر و مادر محروم گردید.

بعد از وفات مادر تحت کفالت پدر بزرگش (که او را بی‌نهایت دوست می‌داشت) قرار گرفت او را بجای خود می‌نشانند در سایه‌ی کعبه نزد خود جای برای او تهیه می‌کرد و این در حالی بود که پسرانش به احترام او نزد او روی فرش نمی‌نشستند، اگر رسول خدا می‌آمد و عموهایش مانع از نشستن او می‌شدند عبدالمطلب می‌گفت: فرزند مرا رها کنید قسم به خدا او دارای شأن و مقام بزرگی خواهد بود، بعد او را نزد خود می‌نشانند و دست بر پشتش می‌کشید و او را نوازش می‌داد و این بخش از عنایت خداوند به او بود ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ﴾ [الضحی: ۶].^۱ مگر تو را یتیم نیافت بعد به تو مأوی و جایگاه بداد.

پس از دو سال زندگی تحت کفالت پدر بزرگ، او نیز به دیار ابدی شتافت و مسئولیت کفالت او را عمویش «ابوطالب» به عهده گرفت در آن زمان رسول خدا ۸ سال داشت، پدر بزرگش قبل از وفات وصیت کرده بود که ابوطالب مسئولیت کفالت او را به عهده بگیرد. ابوطالب برای او احترام فراوان قائل بود و نهایت عطف و با او را نشان می‌داد، چون هم برادرزاده‌اش بود و هم پدرش بدان توصیه کرده بود، این چنین پی در پی مصائب بر رسول خدا ﷺ فرود می‌آمدند. لذا مربی و معلمی نمی‌یافت که او را ادب بدهد. اما خداوند او را تحت رعایت و نگهداری خود قرار داده بود و بر کمال و خلق عظیم رشد و نشأت گرفت «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي» پروردگارم مرا به بهترین شیوه ادب داد.

(۱) آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت نداد.

(۴) ازدواج: چون به سن ۲۵ سالگی رسید با خدیجه ازدواج کرد و در سنین ۴۰ سالگی به پیغمبری مبعوث گردید و خداوند بر او وحی فرستاد. حادثه مبعث در حوالی سال ۶۱۰ میلادی به وقوع پیوست، بعد از سپری شدن سه سال از نبوتش، از سوی خداوند مأمور به تبلیغ شد و با حکمت و موعظه‌ی حسنه به دعوت به سوی خدا فراخواند، مدت ۱۳ سال در مکه و حوالی آن به دعوت پرداخت، بعد خداوند به او اجازه داد به مدینه هجرت کند.

(۵) رسول خدا به مدینه هجرت کرد و آنجا را مرکز دعوت و پایتخت دولت دینی خویش قرار داد و این عمل به امر و توجیه خداوند صورت گرفت. هنگام هجرت، حضرت ابوبکر شرف همراهی و همسفری او را پیدا کرد، هجرت به منظور فرار از معرکه و از خوف کشتن نبود بلکه به عنوان تنفیذ و اجرای امر و فرمان پروردگار متعال و به دستور و وحی او بود. هجرت باعث پایه‌گذاری هسته‌های دولت اسلامی و به عرصه آمدن جماعت محمدی در مدینه گردید. بعدها این دعوت از آنجا به سوی مشرق و مغرب زمین گسترش پیدا کرد و در اطراف عالم منتشر گردید و باعث شد که کلمه‌ی خدا برتری و علو پیدا کند.

(۶) چون خداوند دین خود را برای مردم تکمیل کرد و نعمت خود را بر آنها اتمام بخشید و رسول خدا امانت را به بهترین وجه ادا کرد و رسالت را تبلیغ نمود و امت را نصیحت کرد، خداوند نصر مبینی را بدو ارزانی داشت. خداوند او را به سوی خویش برگزید تا در جوار (رحمت) او بیارامد. این بود که در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الأول سال ۱۱ هجری ندای حق را لبیک گفت و به جوار معشوق سفر کرد.

اللهم صل وسلم وبارك وعظم على عبدك ورسولك سيدنا محمد وعلى آل وصحبه أجمعين والحمد لله رب العالمين.

فصل هفتم:

پیغمبران غیر اولوا العزم

- | | |
|------------|-------------|
| ۱- ادريس | ۱۱- ذوالکفل |
| ۲- هود | ۱۲- هارون |
| ۳- صالح | ۱۳- داود |
| ۴- لوط | ۱۴- سليمان |
| ۵- اسماعيل | ۱۵- الياس |
| ۶- اسحاق | ۱۶- اليسع |
| ۷- يعقوب | ۱۷- يونس |
| ۸- يوسف | ۱۸- زكريا |
| ۹- شعيب | ۱۹- يحيى |
| ۱۰- ايوب | |

صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين

۱- ادريس عليه السلام

﴿وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾﴾

[مریم: ۵۶-۵۷].^۱

ادريس عليه السلام یکی از پیغمبران بزرگواری است که خداوند در قرآن کریم از او سخن به میان آورده و در برخی از سوره‌های قرآن به بیان او پرداخته است. او جزو آن عده از پیغمبرانی است که واجب است به صورت قطعی و جزمی به نبوت و رسالت همه‌ی آن‌ها ایمان داشته باشیم، چون قرآن نام او را به صراحت ذکر کرده و شخصیت او را به عنوان نبی و صدیق تعریف کرده است.

نسبه‌ی ادريس عليه السلام

نام او ادريس پسر یارد پسر مهلائیل است. نسب او به شیث فرزند حضرت آدم عليه السلام منتهی می‌شود. نام او نزد عبرانی‌ها (یهودیان) خونخ است و در ترجمه‌ی عربی اخنوخ آمده است. او از اجداد نوح عليه السلام به شمار می‌رود. برخی از تاریخ نویسان گمان برده‌اند که ادريس قبل از نوح نیامده بلکه در زمان بنی اسرائیل بوده است. اما این گمان خطاست، و حافظ ابن کثیر و غیر او از تاریخ نویسان معتبر این گمان را رد کرده‌اند.

مولد و نشأت ادريس

ادريس اولین کسی است که بعد از آدم و شیث به مقام نبوت نائل گشته ابن اسحاق می‌گوید: ادريس اولین کسی است که به وسیله‌ی قلم نوشت، او ۳۰۸ سال از عمر خود را در زمان آدم سپری کرده است. چون آدم عليه السلام عمر طولانی داشته و قریب هزار سال زیسته است چنانکه در قصه‌ی زندگی او آمد.^۲

(۱) در کتاب آسمانی (قرآن) از ادريس بگو، او بسیار راستکار و راستگو و پیغمبر بزرگی بود.

(۲) البداية والنهاية ج ۱ ص ۹۹.

علماء در مورد مولد و نشأت او اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: ادريس در بابل به دنيا آمده و گروهی گفته‌اند: در مصر چشم به جهان گشوده است، اما قول صحیح، قول اول است.

در ابتدای عمر از علم شیت پسر آدم استفاده می‌کرد و چون بزرگ شد خداوند به او نبوت عطا کرد و انسان‌های مفسد را از مخالفت با شریعت آدم و شیت باز می‌داشت، گروه قلیلی از وی اطاعت ورزیدند. و کسان بسیاری با وی به مخالفت برخاستند، لذا قصد کرد از میان آن‌ها بیرون رود و به سرزمین و مملکت دیگری هجرت کند، پیروان خود را به هجرت دعوت کرد، ترک وطن بر آن‌ها سخت و دشوار می‌نمود، گفتند: اگر از سرزمین بابل هجرت کنیم به کجا برویم؟ گفت: اگر در راه خدا هجرت کنیم خداوند مکان دیگری به ما ارزانی خواهد کرد. از سرزمین بابل خارج شدند و راهی سرزمین مصر گشتند، چون رود نیل را دیدند ادريس بر روی آن توقف کرد و خدا را تسبیح گفت. ادريس و همراهان او در مصر استقرار پیدا کردند و مردم را به سوی خدا ... و مکارم اخلاقی، فرا خواندند^۱.

مدت اقامت ادريس علیه السلام در روی زمین ۸۲ سال بود. بعد خداوند او را بسوی خویش

بازگردانید و رفعت بخشید چنانکه گوید: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝۵۷﴾.

مواظت و آدابی از او بر جای مانده است، مردم را به دین خدا فرا می‌خواند و به سوی عبادت خداوند و خلاصی نمودن نفس خود از عذاب آخرت به وسیله‌ی عمل صالح در دنیا دعوت می‌نمود و بر زهد در این دنیای فانی تشویق و ترغیب می‌کرد، آن‌ها را به نماز و روزه و زکات دستور می‌داد، بر انجام غسل جنابت بسیار تاکید می‌ورزید، مسکرات را حرام می‌دانست و مردم را به شدت از آن نهی می‌کرد. گویند: در زمان او مردم با ۷۲ زبان با هم صحبت می‌کردند که خداوند همه‌ی آن زبان‌ها را به او یاد داده بود، تا آموزه‌های دینی را با زبان خاص هر قومی به آن‌ها آموزش دهد، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [ابراهیم: ۴].^۲

(۱) قصص الأنبياء، نجار، ص ۲۶.

(۲) ما هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (وحی به زبان خودشان) برای آن‌ها بیان کند و توضیح دهد.

ادریس اولین کسی بود که سیاست مدنی را تعلیم داد و قواعد شهرسازی را برای قومش پایه‌گذاری کرد. هر قوم و ملتی در سرزمین خود شهری بنا نهادند تا آنجا که در زمان او ۱۸۸ شهر بنا نهاده شد.

به حکمت و خرد و فلسفه شهرت داشت، از جمله‌ی سخنان گهر بار و حکیمانه او: «خوبی‌های دنیا مایه حسرت و بدی‌های آن مایه‌ی پشیمانی است» و «خوشبخت و سعادت‌مند کسی است که به درون خود بنگرد و نگهدار افعال و کردار خود باشد و اعمال صالحه‌اش نزد خداوند شفیع او باشند» و «صبر همگام با ایمان فتح و ظفر می‌آورد» و غیره از سخنان گهربار و حکیمان‌های که او به آن‌ها شهرت داشته است. سلام و درود خداوند بر پیغمبر ما و بر او باد.

۲- هود علیه السلام

﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾

﴿الأعراف: ۶۵﴾.^۱

ذکر هود در قرآن

در قرآن کریم هفت بار سخن از هود علیه السلام آمده است از جمله در سوره‌های اعراف و شعراء، و یک سوره‌ی قرآن بنام هود نامگذاری شد. خداوند متعال او را به سوی قبیله‌ی بزرگی از انسان‌های قدبلند و غول پیکر به نام عاد مبعوث کرد. خداوند در وصف آن‌ها می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۳﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ

﴿الشعراء: ۱۲۳-۱۲۴﴾.^۲

قوم عاد از قبایل عربی بایده هستند و از فرزندان سام پسر نوح متفرع شده بودند. از باب انتساب به یکی از اجداد خود بنام عاد پسر عوض پسر ارم پسر سام به این نام اشتهار پیدا کرده‌اند.

(۱) هود را به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم، هود به قوم عاد گفت: ای قوم من

خدایی را بپرستید و (بدانید) جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید.

(۲) قوم عاد پیغمبران را تکذیب کردند (و دروغگو نامیدند) آنگاه که برادرشان هود بدیشان گفت: هان

تقوی پیشه کنید.

نسبه‌ی هود

هود پسر عبدالله بن رباح بن خلود بن عاد بزرگ قبیله است. نسب او به سام فرزند نوح منتهی می‌شود. این سخن مورد تأیید و قبول ابن حریر است، اما محمد پسر اسحاق نسبی غیر از این برای هود نقل کرده، اما قول صحیح همان است که ما ذکرش کردیم. و استاد عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء آنرا ترجیح داده است.

سرزمین قوم عاد

قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان مسکن گزیده بودند. سرزمین احقاف از نظر موقعیت جغرافیایی در شمال حضرموت قرار دارد. در شمال آن، ربع الخالی و در شرق آن، عمان قرار دارد. مکانی که شهر و دیار آن‌ها در آن واقع شده بود امروزه صحرا و شن زار است و هیچ کس در آن زندگی نمی‌کند. این در حالی است که قبلاً آباد و پر از نعمت بود خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ الْكُذُورُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الأحقاف: ۲۱].^۱

قوم عاد، همان «عاد ارم» هستند که به «عاد اول» نامگذاری می‌شوند. اما عاد دوم، متأخرتر هستند. خداود فرموده: ﴿وَأَنَّهُمْ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ وَتَمُودًا فَمَا أَبَقِي﴾ [النجم: ۵۰-۵۱].^۲ و بدین علت عاد ارم نامیده می‌شود، چون خدای سبحان می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾﴾ [الفجر: ۶-۸].^۳

(۱) و برادر [قوم] عاد [- هود] را یاد کن چون در سرزمین احقاف به قومش هشدار داد و به راستی پیش از او و پس از او هشدار دهندگانی گذشته بودند [با این پیام] که: جز خدا را نپرستید. من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.

(۲) و اینکه او است که عاد نخستین را نابود کرده و قوم تمود را هلاک کرده (و از ایشان) هیچ باقی نگذاشت.

(۳) آیا ندانسته‌ای که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است قوم ارم که صاحب قامت‌های بلند ستون مانند بودند. کسانی که همانند ایشان باشند در شهرها و کشورها آفریده و پیدا نشده است.

این قوم بسیار قوی و تنومند بوده‌اند. خداوند هیكلی درشت به آن‌ها بخشیده بود. دارای زندگی مرفه بودند ساختمان‌ها و قصرهای بزرگ و بلند بنا می‌نهادند در قلعه‌های محکم و استوار زندگی می‌کردند اطراف آن‌ها را باغ‌ها و چشمه سارها احاطه کرده بود. در ناز و نعمت و رفاهیت و خوشگذرانی غرق شده بودند. خداوند متعال مظاهر اشراف و نعمت آن‌ها را این چنین تعریف می‌کند:

﴿أَتْبُنُونَ بِكُلِّ رِيحٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ ﴿۱۳۸﴾ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿۱۳۹﴾ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطْشَتُمْ جَبَّارِينَ ﴿۱۴۰﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿۱۴۱﴾ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۴۲﴾ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَمٍ وَبَيْنَ وَبَيْنَ ﴿۱۴۳﴾ وَجَنَّتِ وَعُيُونٍ ﴿۱۴۴﴾﴾ [الشعراء: ۱۲۸-۱۳۴].^۱

دارای هیكل و بنیه‌ی جسمی قوی بودند وقتی راه می‌رفتند زمین زیر پای آن‌ها به لرزه در می‌آمد، مغرور و سرمست از قوت و توان خود بودند و در روی زمین تکبر ورزیدند و از امر رسول خدا نافرمانی کردند و برای مدت‌ها راه سرکشی و طغیان را در بر گرفتند؛ تا سرانجام به عذاب خدا گرفتار شدند و خداوند آن‌ها را بوسیله باد شدید به هلاکت انداخت.

﴿فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۱۵﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿۱۶﴾﴾ [فصلت: ۱۵-۱۶].^۲

(۱) آیا شما بالای هر بلندی و مکان مرتفعی کاخ سر به فلک کشیده‌ای می‌سازید و به خوشگذرانی و کارهای بیهوده می‌پردازید. و دژها قلعه‌هایی می‌سازید تا شاید جاودانه بمانید و هنگامی که مجازات می‌کنید از (حد لازم) تجاوز می‌کنید و همچون ستمگران و سرکشان کيفر می‌دهید. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. از خدائی بپرهیزید که شما را با نعمت‌های که می‌دانید یاری داده است. شما را یاری داده است با (اعطاء) چهارپایان و پسران و با باغ‌ها و چشمه‌ها.

(۲) و اما قوم عاد در زمین به ناحق تکبر ورزیدند و گفتند: چی کسی از ما قدرت بیشتری دارد مگر آنان نمی‌دانستند که خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومندتر است؟ آنان پیوسته نشانه‌ها و آیات ما را انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند سرانجام باد تند و پرصدا و سخت سردی را در روزهای شومی به سويشان وزان کردیم تا عذاب خوار و پست‌کننده‌ای در زندگی همین دنیا بدیشان بچشانیم و عذاب آخرت خوار و پست‌کننده‌تر است و آنان اصلا (از سوی کسی) یاری و کمک نمی‌شنوند.

عبادت قوم عاد

قوم هود علیه السلام بت‌هایی داشتند که به جای خدا آن‌ها را پرستش می‌کردند، آن‌ها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند. ابن کثیر می‌گوید: آن‌ها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند.^۱ آن‌ها اعرابی جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرّد بودند. حضرت هود آن‌ها را از عذاب خدا بیم می‌داد، سرنوشت قوم نوح را برای آن‌ها مثال می‌زد. نعمت‌های خدا را به یاد آن‌ها می‌آورد و برای آن‌ها توضیح می‌داد که در مقابل نصیحت اجری از آن‌ها نمی‌طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آن‌ها از او انتقام گرفته و صدمه‌ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه‌ی آن‌ها به او می‌شود بخشی از عذاب خدای آن‌ها است که بر او فرود آمده است.

خداوند از آن‌ها چنین حکایت می‌کند: ﴿قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾ إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿٥٥﴾﴾ [هود: ۵۳-۵۵].^۲

هود آن‌ها را از عذاب خدا بیم داد ولی اثری نکرد و آن‌ها همچنان بر کفر و عناد و نافرمانی خود باقی ماندند.

هلاک قوم عاد

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج رسید و نصیحت او برای آن‌ها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر منطقه آن‌ها حبس کرد، تا اینکه بلا و سختی بر آن‌ها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند ابری

(۱) البداية والنهاية ج ۱ ص ۱۲۱.

(۲) گفتند: ای هود تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای و ما بخاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم. چیزی جز این نمی‌گوییم که یکی از خدایان ما بلایی به تو رساند. (و تو را دیوانه کرده است) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهایی که می‌پرستید بیزار و برکنارم به جز خدا و همگی به نیرنگ و چاره جوئیم بیردازید و مهلتم ندهید.

بر آن‌ها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مزدهی بارش باران است و دعای آن‌ها قبول شده و مشمول رحمت خدا واقع شده‌اند. چون سایه آن بر سر آن‌ها رسید آنرا بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آن‌ها را گرفت. بعد باد بر آن‌ها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی‌باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آن‌ها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آن‌ها همچو تنه‌ی درخت خرماي افتاده بر زمین، افتاد. خداوند هود و ایمان آورندگان را از این عذاب نجات داد و کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم و نشان‌های از دیار آن‌ها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود.

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤١﴾ تَدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٢﴾﴾ [الأحقاف: ۲۴-۲۵].^۱

این باد در قرآن به «ریح العقیم» نامگذاری شده است.

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾ مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّيمِ ﴿٤٢﴾﴾ [الذاریات: ۴۱-۴۲].^۲

حضرت هود بعد از هلاکت قوم عاد در منطقه حزموت اقامت گزید و تا زمان وفات در آنجا ماند. پس از وفات در شرق حزموت در فاصله‌ی دو مرحله از شهر

(۱) هنگامی که ابری را دیدند که در افق آسمان گسترده می‌شود و به سوی سرزمین‌های ایشان رو می‌آورد (خوشحال شدند و گفتند): این ابر بر ما باران را می‌باراند بلکه این همان چیزی است که آن را به شتاب می‌خواستید تند بادی است که عذاب دردناکی به همراه آورده است. (تند بادی است) که همه چیز را به فرمان پروردگارش در هم می‌کوبد و نابود می‌سازد پس به گونه‌ای درآمدند که جز خانه‌هایشان چیزی به چشم نمی‌خورد ما بدین‌سان مردمان بدهکار را سزا می‌دهیم.

(۲) در سرگذشت قوم عاد نیز پند و عبرتی است بدانگاه که تندباد بی‌خیر و برکتی به سوی ایشان وزان کردیم* به هر چیزی که می‌خورد برجایش نمی‌گذاشت مگر همچون استخوان‌های پوسیده و پودر شده.

(تریم) مدفون گردید. از حضرت علی علیه السلام منقول است که حضرت هود در توده ریگ سرخ دفن شده و نزد سر او درخت سمره‌ای در حضرموت وجود دارد. مردم فلسطین نیز گمان می‌برند که هود در سرزمین آن‌ها دفن شده ولی قول اصح آن است که ما ذکر کردیم. (والله أعلم)

۳- حضرت صالح علیه السلام

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ

﴿٤٥﴾ [النمل: ٤٥].^۱

نسبه‌ی صالح علیه السلام

صالح پسر عبید پسر آصف است. نسب‌هاش به سام پسر نوح منتهی می‌شود. خداوند متعال او را به سوی یکی از قبایل عرب باینده به نام ثمود فرستاد، این قبیله از باب انتساب به یکی از اجدادش، ثمود پسر عامر به این نام شهرت پیدا کرده است او از اولاد سام پسر نوح بوده است.

اعرابی که قبل از اسماعیل بوده‌اند «عرب عاربه» نامیده می‌شوند. قبایل کثیری چون عاد، ثمود، جرهم، مدین و قحطان از جمله‌ی این اعراب به شمار می‌روند. اما «عرب مستعربه» آن عده از اعراب هستند که از نسل اسماعیل پسر ابراهیم بر جای مانده‌اند. اسماعیل اولین کسی بوده که به زبان فصیح عربی سخن رانده است. او زبان عربی را از قبیله جرهم (که در کنار مادرش (هاجر) در مکه اقامت گزیده بودند) یاد گرفت.^۲

الغرض: قبیله ثمود قبل از اسماعیل بر روی زمین زیسته‌اند و از اعراب عاربه به شما می‌روند.

محل سکونت قوم ثمود

(۱) ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را روانه کردیم که خدا را بپرستید اما آنان به دو گروه تقسیم شدند و به کشمکش پرداختند (دسته ای مؤمن و دسته ای کافر گشتند)

(۲) البداية والنهاية ج ۱ ص ۱۲۰.

مساکن ثمود از سنگ تهیه شده بود، لذا خداوند در قرآن آن‌ها را «اصحاب الحجر» نام برده است: ﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ ﴿۸۰﴾ وَعَائِيْنَهُمْ ءَايَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿۸۱﴾﴾ [الحجر: ۸۰-۸۱].^۱

منطقه‌ی حجر میان شام و حجاز واقع شده، مسافرانی که از راه خشکی از حجاز عازم شام می‌شوند از آنجا عبور می‌کنند. هم اکنون این منطقه به «گذرگاه شتر» مشهور است و آثار ویرانه‌ی این قوم تاکنون نیز پابرجاست و به «مدائن صالح» مشهور است.

مسعودی می‌گوید: ویرانه‌ها و آثار این شهر هنوز پابرجاست و در راه کسانی که از شام می‌آیند واقع است. حجر ثمود در جنوب شرقی سرزمین مدین واقع شده و در جوار بندر عقبه قرار دارد.

اصل قبیله ثمود

مؤرخان در اصلیت قبیله‌ی ثمود و زمان وجود آن‌ها اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: بقیه پس مانده قوم عاد هستند، گروه دیگر گفته‌اند: پس مانده برخی از افراد تنومند هستند که از غرب فرات به این منطقه آمده بودند. برخی از خاور شناسان عقیده دارند آن‌ها گروهی از یهودیان بوده‌اند که در این منطقه سکونت گزیدند و وارد فلسطین نشدند. اما این رأی باطل است چون یهود تنها بعد از خروج حضرت موسی با بنی اسرائیل از سرزمین مصر شناخته شده‌اند و قبل از آن اثری از آن‌ها در تاریخ وجود ندارد. لذا امکان ندارد که آن‌ها یهودی بوده باشند.

بنابراین صحیح‌ترین سخن این است که بگوییم: آن‌ها اعراب و از بقای قوم عاد بوده‌اند. کلام خداوند متعال از زبان حضرت صالح نیز این ادعا را تایید می‌کند: ﴿وَإِذْ كُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُھُولِهَا قُصُورًا وَتَنْجِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا﴾ [الأعراف: ۷۴].^۲

(۱) ساکنان سرزمین حجر فرستادگان را تکذیب کردند. ما آیات خود را بر ایشان فرستادیم ولی آنان بدان‌ها پشت کردند و روی گردان شدند.

(۲) و یاد کنید هنگامی که شما را پس از قوم عاد جانشینان [آنان] قرار داد و به شما در آن سرزمین استقرار داد که از هامونش قصرهایی می‌سازید و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید.

ابن کثیر رحمته الله می گوید: آن‌ها قبیله‌ی مشهور بودند که «ثمود» نام داشتند. بنام پدر بزرگشان ثمود پسر جدین شهرت داشتند. از قبایل اعراب عربه بودند در منطقه‌ی حجر (واقع در میان حجر و تبوک) اقامت داشتند. رسول خدا هنگام خروج به سوی تبوک با اصحاب از آنجا گذر کرد چون در کنار خانه‌های حجر قرار گرفتند مردم از آب چاه‌های آن آشامیدند و با آن خمیر درست کرده و نان پختند. چون رسول خدا فهمید دستور داد منجل‌ها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و دستور داد از آنجا کوچ کنند تا در کنار چاهی که شتر (صالح) از آن نوشیده بود قرار گرفتند و فرمود: بر این عذاب شدگان وارد مشوید مگر گریه کنان، اگر گریه نکنید احتمال دارد آنچه (عذابی) که بر آن‌ها فرود آمد بر شما نیز فرود آید.

دقیقاً معلوم نیست در چه زمانی زیسته‌اند، ولی معلوم است که بعد از قوم عاد وجود داشته‌اند. قرآن بدین امر اشاره دارد و قبل از زمان حضرت موسی زیسته‌اند به دلیل قول مؤمن آل فرعون که قوم خود را از عذاب همچو عذاب آن‌ها بیم داد.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنَ يَوْمَ يَقَوْمِ اِيْحَ اَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْاَحْزَابِ ﴿۳۰﴾ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اَللَّهُ يَرِيْدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ﴿۳۱﴾﴾ [عافر: ۳۰-۳۱].^۱

از جمله کسانی که ادعای خاورشناسان را (مبنی بر اینکه قبیله‌ی ثمود از طایفه‌ی یهود بوده‌اند) به شدت نقد کرده، شیخ عبدالوهاب النجار در کتاب قصص الانبياء است.^۲ در صورت تمایل می‌توانید به آن مراجعه کنید.

عبادت قوم ثمود

قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند. خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد نعمت‌های خدا را به یاد آن‌ها آورد راه سعادت و هدایت را به آن‌ها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آن‌ها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آن‌ها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آن‌ها

(۱) آن مرد با ایمان گفت: ای قوم من! می‌ترسیم همان بلایی به شما برسد که در روزگاران گذشته به گروه‌ها و دسته‌ها رسیده است* از سزای عادتی همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بوده‌اند خداوند نمی‌خواهد به بندگان ستم کند.

(۲) به صفحه‌ی ۵۹ مراجعه شود.

حاصلخیز و منبع خیرات و برکات بود باغ‌ها و بستان‌های زیبا، رودبارها و چشمه سارهای جاری و ... خداوند این نعمت‌ها را به یاد ایشان آورد: ﴿أَتَتْرُكُونَ فِي مَا هَاهُنَا ءَامِنِينَ ﴿١٦٦﴾ فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٦٧﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٦٨﴾ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ ﴿١٦٩﴾﴾ [الشعراء: ۱۴۶-۱۴۹].^۱

گروه ناچیزی به او ایمان آوردند و بقیه راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه‌ای بیاورد که مؤید رسالتش باشد. او معجزه‌ی شتر برای آن‌ها آورد که نشانه‌ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت می‌کرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه‌ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا از ایمان سر باز زدند.

چرا معجزه‌ی صالح شتر بود؟

این شتر دارای بعضی از صفات و ویژگی‌های بسیار عجیب بود که به حق بر نبوت و رسالت حضرت صالح علیه السلام و معجزه‌ی خدا بودنش دلالت می‌کرد.

۱- از یک سنگ سخت و جامد بیرون آمد که این امر سابقه نداشته است.

۲- در روزی که نوبت او بود تمامی آب قبیله را به تنهایی می‌آشامید. ﴿لَهَا شَرْبٌ

وَلَكُمْ شَرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾﴾ [الشعراء: ۱۵۵].^۲ و این امر که شتری آب یک

قبیله را بیاشامد عجیب و باور نکردنی است.

امام فخرالدین رازی رحمته می‌گوید: قرآن به صراحت ناطق است که این شتر یک آیه

بود، اینکه از چه راه‌هایی آیه بوده خداوند متعرض این امر نگشته است. ﴿هَذِهِ نَاقَةُ

اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوْهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

﴿٧٣﴾﴾ [الأعراف: ۷۳].^۳

(۱) آیا شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می‌شوید* در میان باغ‌ها و چشمه‌سارها* و در میان کشتزارها، و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند* و ماهرانه در دل کوه‌ها خانه‌هایی را بتراشید.

(۲) یک روز سهم آب متعلق به آن و روز جداگانه دیگری سهم آب متعلق به شماست.

(۳) این شتر خداست که بعنوان معجزه‌ای برای شما آمده است پس آن را بحال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد و بدان آزاری مرسانید که به عذاب دردناکی دچاران می‌گرداند.

این نشانه‌ی واضح، دلیل و معجزه‌ی نبوت صالح علیه السلام بود، چون به دنبال درخواست آن‌ها از حضرت صالح از سنگ بیرون آمده بود، زیرا بدو وعده داده بودند اگر شتری از دل سنگ بیرون آورند، ایمان بیاورند.

ابن کثیر می‌گوید:

مفسرین ذکر کرده‌اند که، روزی قوم ثمود در مجلس خویش جمع شدند حضرت صالح به نزد آن‌ها آمد و ایشان را به خداوند دعوت کرد و از عذاب او بیم داد، و گفتند: اگر از این سنگ بزرگ شتری بیرون بیاوری که در آستانه‌ی وضع حمل و دارای فلان و فلان صفت باشد، ایمان خواهیم آورد و تو را تصدیق خواهیم نمود. پیغمبر خدا عهد و پیمان از آنان گرفت بعد به طرف مصلا‌ی خویش رفت و با خدا به دعا و راز و نیاز پرداخت. خداوند دعای او را مستجاب فرمود، سنگ شکافته شد و شتر بزرگی از دل آن بیرون آمد که در آستانه‌ی وضع حمل بود درست به همان شیوه که خواسته بودند. آن‌ها با امری مهم و منظره‌ای هول‌انگیز و قدرتی سرسام‌آور روبرو شدند. برخی ایمان آوردند ولی بیشتر آن‌ها بر کفر و ضلال و عناد ماندند. ﴿وَعَاتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا﴾ [الإسراء: ۵۹].^۱

هلاک قوم ثمود

حضرت ثمود آن‌ها را از دست درازی به شتر بر حذر داشت و آن‌ها را در صورت تعرض به آن از عذاب خدا بیم داد. ﴿وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ﴾ [الأعراف: ۷۳].^۲

اما نفس سرکش و درون خبیث آن‌ها موعظه پذیر نبود و نصیحت قبول نمی‌کرد. چرا که بر اثر طغیان و تمرد کور گشته و گوش‌هایشان از شنیدن حق کر گشته بود.

(۱) ما برای قوم ثمود شتر (از سنگ برآوردیم) و به ایشان گسیل داشتیم که (معجزه هویدا و شک زدا) و روشنگری بود اما آنان نسبت بدان کفر ورزیدند.

(۲) و بدان آزاری مرسانید که به عذاب دردناکی دچاران می‌گرداند.

این بود که اقدام به پی کردن شتر نمودند: ﴿فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا
يَصْلِحُ أَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾﴾ [الأعراف: ۷۷].^۱

در سوره الشمس داستان این چنین تعریف شده است: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ﴿١١﴾
إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا ﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا
فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾﴾ [الشمس: ۱۱-۱۵].^۲
اولین کسی که بر شتر حمله ور شد بدبخت لعین (قدار پسر سالف) بود شتر را پی
کرد آنگاه نعش بر زمین شد بقیه مردان که ۹ نفر بودند با شمشیرهای خود بر آن
حمله ور شدند. خداوند می فرماید: ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [النمل: ۴۸].^۳

بعد از کشتن شتر خواستند، حضرت صالح، را نیز بکشند بویژه بعد از اینکه آن‌ها را
از خشم و عذاب خدا سه روز پس از قتل شتر بیم داد.

﴿فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرٍ مَكْدُوبٍ ﴿١٥﴾﴾
[هود: ۶۵].^۴

خداوند سنگ‌هایی از آسمان بر این ۹ نفر حواله کرد همگی آن‌ها قبل از قومشان
هلاک شدند.

(۱) پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح اگر از زمره
پیغمبرانی آنچه که به ما وعده می‌دهی بر سر ما بیاور.

(۲) قوم ثمود با ضعیفان و سرکشی خود (پیغمبرشان صالح را) تکذیب کردند. آنگاه که بدبخت‌ترین
ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند) فرستاده خدا (صالح) بدیشان گفت: کاری به شتر خدا
نداشته باشید و او را از نوبت آبش باز ندارید. او را دروغگو نامیدند و شتر را پی کردند و پس خدا
به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را با خاک یکسان کرد و خدا از عاقبت ایشان
نمی‌ترسد.

(۳) در آن شهر (که حجر نام داشت) نه گروهک بودند که در سرزمین تباهی می‌کردند و به اصلاح
نمی‌پرداختند.

(۴) پس آن را پی کردند. آن گاه [صالح] گفت: سه روز در سرایتان بهره‌مند گردید. این وعده‌ای است
که دروغی در آن نیست.

ابن کثیر می‌گوید: در روز اول بعد از تهدید خدا برای قوم ثمود، رنگ آن‌ها به زردی گرایید. در روز دوم سرخ گردید و در روز سوم رنگشان سیاه گردید، چون سه روز سپری شد هنگام با طلوع خورشید صیحه (صدای) شدید از آسمان بر آن‌ها فرود آمد و زمین زیر پاهایشان به غرش و لرزش درآمد و همگی هلاک و نابود شدند و جثه‌های بی‌جان و لاشه‌های پوسیده و گندیده‌شان نقش بر زمین شد: ﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ۗ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ۗ﴾ [الشمس: ۱۴-۱۵].^۱ خداوند برای هلاک آن‌ها از انواع عذاب «رعد و برق»، «صیحه»، «صدای دلخراش» و «زمین لرزه» استفاده کرد و همگی نابود شدند، حتی یک نفر هم جان سالم بدر نبرد. خداوند از این عذاب‌ها این چنین یاد کرده است:

۱- ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۗ﴾^۲ [فصلت: ۱۷].

۲- ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ۗ﴾^۳ [القمر: ۳۱].

۳- ﴿فَعَقَرُوهَا الثَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا لَمَّا تَعِدْنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۗ﴾^۴ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَثِيمِينَ ۗ﴾^۴ [الأعراف: ۷۷-۷۸].

سرنوشت حضرت صالح و کسانی که به او ایمان آورده بودند

(۱) پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و خدا از عاقبت کارشان نمی‌ترسد.

(۲) و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم و آنان کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند و لذا به سبب کارهایی که می‌کردند، صاعقه عذاب خوار کننده‌ای ایشان را فرو گرفت.

(۳) بی‌گمان ما بانگ مرگباری بر آنان فرستادیم، در نتیجه مانند خاشاکی شدند که از سایه‌بان ساز بازماند.

(۴) پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح! اگر از زمره‌ی پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی بر سر ما بیاور! زلزله‌ای ایشان را در برگرفت و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند.

آن‌ها از عذابی که قوم گرفتارش شدند نجات پیدا کردند: ﴿فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّصِيحِينَ ﴿٧٩﴾﴾ [الأعراف: ۷۹].^۱

به گفته‌ی آلوسی: ۱۲۰ نفر از ایمان آورندگان با صالح نجات پیدا کردند و بقیه که ۵ هزار خانه وار بودند گرفتار عذاب هلاکت شدند. حضرت صالح بعد از این واقعه مدتی بزیست. سر انجام در نواحی الرمله در سرزمین فلسطین (بنا به مشهورترین اقوال) دار فانی را وداع گفت.

۴- لوط علیه السلام

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾﴾ أَيْنَكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [النمل: ۵۴-۵۵].^۲

ذکر از لوط در قرآن

لوط علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگوار است. خداوند در سوره‌های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره از او سخن به میان آورده است در برخی داستان او را به صورت مفصل بیان کرده است و در بعضی دیگر به طور مجمل و کوتاه.

نسبه‌ی لوط

لوط پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم می‌رسد. لوط برادرزاده‌ی ابراهیم بود و خداوند او را در زمان ابراهیم مبعوث فرمود، در داستان ابراهیم بیان کردیم که ابراهیم و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند. لوط پسر

(۱) پس از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندرزگویان را دوست نمی‌دارید.

(۲) لوط وقتی به قوم خود گفت: آیا به سراغ کار بسیار زشت می‌روید، در حالی که می‌دانید؟! آیا شما به جای زنان به سراغ مردان می‌روید و دوست می‌دارید؟! اصلاً شما قوم نادانی هستید.

هاران بود، لوط به ابراهیم ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت. ﴿فَقَامَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [العنکبوت: ۲۶].^۱ بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همه‌ی سفرها همراه او بود. خداوند او را به سوی اهل سدوم که در حوزه‌ی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آن‌ها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح و هود و شعیب که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند. شاید عبارت قرآنی: ﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ﴾ [الأعراف: ۸۰].^۲ اشاره به این واقعیت باشد، زیرا نگفته از میان خود آن‌ها مبعوث گشته است.

قوم لوط

حضرت لوط به دستور عمویش ابراهیم خلیل علیه السلام در شهر سدوم واقع در اطراف شرق اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام بودند. در خبث طینت و قبح سیرت سرآمد روزگار به شمار می‌رفتند. راه بر مردم می‌گرفتند و در مجالس به انجام منکرات (همجنس بازی) برمی‌خاستند. همدیگر را از انجام منکرات منع نمی‌کردند. چه بد اعمالی که انجام می‌دادند.

آن‌ها مرتکب گناهی شدند که در واقع شنیع‌ترین جرم‌ها بود و کسی قبل از ایشان مرتکب آن نگشته بود جریمه «همجنس بازی». قرآن کریم این عمل شنیع آن‌ها را بازگو می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعُلَمِينَ﴾ [الشعراء: ۱۶۵-۱۶۶].^۳

آن‌ها هیچ عمل منکر و قبیحی را منکر نمی‌پنداشتند. در قساوت قلب و فساد اخلاق آن چنان غرق شده بودند که بی‌شرمانه در مجالس به انجام عمل لواط برمی‌خاستند. خداوند حضرت لوط را در میان آن‌ها مبعوث فرمود، ایشان را به

(۱) لوط به ابراهیم ایمان آورد (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم چرا که او مقتدر و حکیم است.

(۲) لوط را فرستادیم و او به قو خود گفت: ...

(۳) آیا در میان شما جهانیان به سراغ جنس ذکور می‌روید و همسرانی که پروردگارتان برایتان آفریده است رها می‌سازید بلکه اصلاً شما قومی هستید که از حد می‌گذرید.

خداپرستی و ترک قبایح دعوت نمود بلکه هیچ اهمتی به او نکردند و اعتنایی به نصایح او ندادند، بلکه گفتند: اگر از این تبلیغات دست نکشی تو را از دیار خود بیرون خواهیم کرد. ﴿قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ﴾ [الشعراء: ۱۶۷].^۱

جز چند تن از خوبان آن دیار که از منکرات آن‌ها بیزار می‌کردند، کسی به او ایمان نیاورد و قوم فاجر تصمیم به اخراج او و مؤمنان گرفتند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۸۲].^۲ و این منتهای سفاهت و بی‌خردی آن‌ها بود.

پناه بر خدا کی و کجا اجتناب از رذیلت و قبایح به عنوان جریمه‌ای تلقی می‌شود که باید انسان به خاطر آن تهدید به طرد و حرمان گردد. و کی انسان شریف و پاکیزه مجرم تلقی می‌شود که باید مردم از او دوری کنند و از مملکت اخراج گردد. ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۸۲].^۳

سبب این اخراج چه بوده؟ بی‌شرمانه و وحشیانه می‌گویند: ﴿إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾

﴿[الأعراف: ۸۲].^۴ آن‌ها انسان‌هایی هستند که می‌خواهند خود را پاک نگهدارند!

عفت و پاکدامنی و دوری از کثافت‌کاری بویژه همجنس بازی از نظر این بدبخت‌های ستمگر جرم تلقی می‌شود و باید انسان به خاطر آن مجازات شود و این امر به هیچ وجه جای تعجب نیست چون منطق و طبیعت طغیان صفتان و سرکشان در طول تاریخ این چنین بوده و هست. ولا حول ولا قوة إلا بالله.

داستان ملائکه (مهمانان لوط)

چون اراده‌ی خداوند بر نابودی اشرار و گنه‌کاران قوم لوط تعلق گرفت، که رذیل‌ترین و کثیف‌ترین قوم آن دوران بودند، خداوند ملائکه‌هایی به سوی مملکت آنان

(۱) گفتند: ای لوط اگر (از این سخنان) دست نکشی از زمره تبعید شدگان خواهی بود.

(۲) پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگارند.

(۳) پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید، آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند.

(۴) آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند.

حواله نمود تا آنرا زیرورو کنند. قوم لوط در پنج روستا زندگی می کردند و چنانکه برخی از مؤرخان گفته اند: تعداد نفرات آنها بالغ بر چهار صد هزار نفر بود. در راه خود بر ابراهیم علیه السلام عبور کردند و او را به یک پسر بچه حلیم مژده دادند و او را در جریان نهادند که مأموریت شان هلاک و نابود قوم لوط است و خداوند به آنها دستور داده که تمامی افراد قوم لوط را با شهرها و روستاهایشان با خاک یکسان کنند و ابراهیم از بابت برادرزاده اش نگران و وحشت زده شد، نکند او نیز جزو هلاک شوندگان باشد، لذا با نگرانی گفت: در این روستا لوط نیز ساکن است. گفتند: خداوند او و ایمان آورندگان همراه او را نجات خواهد داد. خداوند فرمود: ﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا مَن أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَةً ۖ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۳۲﴾﴾ [العنکبوت: ۳۱-۳۲].^۱

ملاتک از نزد ابراهیم رفتند و به سوی لوط آمدند و در شکل جوانان امرود و زیبا بر او وارد شدند. از فرط جوانی و جمال صورتهایشان می درخشید و حقیقت خویش را به او نگفتند. لوط گمان کرد که مهمان او هستند و برای مهمانی نزد او آمده اند از وجود آنها بسیار خوشحال شد، لیکن چون به هنگام ظهر به روستا آمده بودند نگران بود که قوم کثافت کار، آسیبی به آنها برسانند چون بی نهایت پاکیزه و زیبا بودند و این گمان به قلبش خطور کرد که شاید یکی از تبهکاران آنها را دیده باشد لذا بر آنها نگران بود، نکند بدکاران آسیبی به آنها برسانند و باعث شرمساری او شود. در این اندیشه بود اگر ستم کاران قصد تعرض به مهمانان داشته باشد چه کند؟

آنچه لوط نگرانش بود اتفاق افتاد و چند تن از مردان روستا آمدند و خواستند نسبت به مهمانان اقدام به تحرکات بی جا و غیر مؤدبانه نمایند، حضرت لوط از راه محاوله‌ی با لحنی آرام و ملاحظت خواست آنها را از اندیشه‌شان منصرف کند شاید در میان آنها کسی باشد که از گمراهی خود برگردد و خجالتی بکشد از اینکه اقدامات

(۱) هنگامی که فرستادگان ما به پیش ابراهیم آمدند و نوید دادند و افزودند که ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد، چرا که اهل آن ستمگرند. ابراهیم گفت: لوط در آن شهر است! گفتند: ما بهتر می دانیم که چه کسانی در آن شهر هستند او را و خانواده و پیروانش را نجات خواهیم داد مگر همسر او را که از جمله ماندگاران و نابودشوندگان خواهد بود.

غیر مؤدبانه روی مهمانان او انجام دهد، اما فایده نداشت سرانجام به آن‌ها پیشنهاد داد با دختران او ازدواج کنند و از دست درازی به سوی مهمانانش خود داری ورزند. اما این کثافت کاران با صراحت تمام گفتند: ما کاری با دختران تو نداریم و تنها این جوانان را می‌خواهیم. نگرانی لوط چند برابر شد، ملائکه نیز موضوع را فهمیدند، حقیقت قضیه را به لوط خبر داده و گفتند: نگران مباش ما ملائکه خدا هستیم و مأموریت‌مان از جانب خداوند نابودی قوم تبه کار و فاسد است خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَاقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ﴿٧٩﴾ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَايَ إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾ قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوَا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أُمَّرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾﴾ [هود: ۷۷-۸۱].^۱

او را از حقیقت مأموریت خویش آگاه کردند و اینکه این قوم به آن‌ها دسترسی نخواهند داشت و به او دستور دادند شبانگاه قبل از طلوع خورشید با اهل خود (ایمان آوردگان) از شهر خارج شود چون زمان هلاکت آن‌ها فرارسیدن صبح است و همزمان

(۱) هنگامی که فرستادگان ما (به صورت جوانی) به پیش لوط در آمدند لوط بسیار از آمدن آنان ناراحت گردید و دانست که قدرت دفاع از ایشان را ندارد و گفت: امروز روز بسیار سخت و دردناکی است. قوم لوط شتابان به سوی لوط آمدند قومی که پیش از آن اعمال زشت و پلیدی (چون لواط) انجام می‌دادند، لوط بدیشان گفت: ای قوم من این‌ها دختران منند و برای شما پاکیزه ترند پس از خدا بترسید و در مورد مهمانانم مرا خوار و رسوا نکنید آیا در میان شما مرد راهیاب و راهنمایی پیدا نمی‌شود؟! گفتند که: تو می‌دانی ما را به دختران تو نیازی نیست و می‌دانی که چه چیزی می‌خواهیم، لوط گفت: کاش بر شما توانائی داشتم یا اینکه تکیه گاه محکمی می‌داشتم و بدان پناه می‌بردم (فرشتگان بعد از اطلاع از پریشانی لوط و اسرار بزهکاران به لوط) گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگارتان هستیم دستشان به تو نمی‌رسد اهل و عیال خود را در پاسی از شب بکوچان و کسی از شما پشت سر خود را ننگرد مگر همسر تو که می‌ماند و به همان بلایی که آنان بدان گرفتار می‌گردند گرفتار می‌شود. موعد (هلاک) ایشان صبح است آیا صبح نزدیک نیست.

با فرا رسیدن صبح، همگی آن‌ها نابود و هلاک خواهند گشت: ﴿إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾ [هود: ۸۱].^۱

هلاک قوم لوط

لوط علیه السلام از نگرانی و اضطراب رهائی پیدا کرد و متوجه شد که نمی‌توانند به همانان او دسترسی پیدا کنند، قوم خود را درگیر و دار جدال و منازعه رها کرد و خود را مهبیای خروج از ده نمود. قبل از اینکه صبح فرا برسد. زمانی که قوم سرکش به سوی خانه‌ی لوط هجوم آوردند که مهمانان را به زور بگیرند، خداوند چشمان آن‌ها را کور کرد و نتوانستند آن‌ها را پیدا کنند: ﴿وَلَقَدْ زَادُوهُ غَنَ صَيْغِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ﴾ [القمر: ۳۷].^۲

همزمان با طلوع خورشید خداوند به وسیله انواع عذاب آن‌ها را نابود و هلاک کرد:

۱- روستا بر آن‌ها سرنگون و زیرورو گردید.

۲- خداوند باران سنگ‌ها را بر سر آن‌ها باراند.

۳- صدایی از آسمان‌ها بر آن‌ها فرستاده شد.

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلِيَّهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ﴾

[هود: ۸۲].^۳

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ﴾ [الحجر: ۷۳-۷۴].^۴

همسر لوط با هلاک‌شدگان

(۱) موعِد (هلاک) ایشان صبح است آیا صبح نزدیک نیست.

(۲) و با لوط درباره‌ی مهمانانش سخن گفتند، ما چشمانشان را کور کردیم، بچشید عذاب و عقاب را، و بیم‌دادن‌ها و بر حذر داشتن‌های مرا.

(۳) هنگامی که فرمان ما فرا رسیده آن را زیر و رو نمودیم و آنجا با گل‌های متحجر و پیایی سنگباران کردیم.

(۴) پس به هنگام طلوع آفتاب، صدای ایشان را فرو گرفت آنگاه بالای آن را پایین گردانیدیم و با سنگ‌هایی از گل محجر شده ایشان را سنگباران نمودیم.

همسر لوط نیز به دلیل اینکه به خداوند ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی به حال او نبخشید. زیرا خداوند وعده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله‌ی آن‌ها بود: ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ [الأعراف: ۸۳].^۱

سهیلی گوید: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیدا کرد.

برخی از تاریخ نویسان گویند: بحر میت که اکنون به دریاچه‌ی لوط معروف است و قبل از حادثه‌ی نابودی قوم لوط وجود نداشته است و بر اثر زلزله‌هایی که آنرا سرنگون و زیرو رو کرد به طرزی که عمق آن چهارصد متر از سطح دریا بیشتر گردید، به وجود آمده است. کاوش گران آثار شهرها و روستاهای قوم لوط را در اطراف دریا یافته‌اند. ابن کثیر می‌گوید: خداوند سرزمین این ملت را به دریای گندیده و بدبو تبدیل کرد نه آبش قابل استفاده است و نه سرزمین اطراف آن و این درس عبرتی برای همه‌ی آیندگان است و نشان‌های از قدرت و عظمت خداوند به شمار می‌رود که این چنین از ستم کاران و هواپرستان ناسپاس انتقام می‌گیرد.^۲

یک مسئله مهم

شاید کسی سؤال کند آیا امکان دارد همسر پیغمبری به شوهرش خیانت بورزد و جرمه‌ی زنا از او سر بزند؟ چگونه است که خداوند در مورد همسر نوح و لوط می‌گوید: به شوهران‌شان خیانت ورزیدند؟

در جواب گوئیم: این محال است چون خداوند آبرو و ناموس انبیاء را از آلودگی به ناپاکی مصون داشته است و همسران آن‌ها آلوده به ناپاکی نخواهند شد. چون این موضوع باعث خدشه دار شدن سمعه‌ی آن‌ها می‌شود. این است که ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «هرگز زن پیغمبری گرفتار فحشا نشده است». این مذهب ائمه‌ی سلف و خلف است.

(۱) پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی او نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شونده‌گان گردید.

(۲) به تفسیر ابن کثیر مراجعه شود.

ولی کفر از آن‌ها سر میزند و واقع می‌شود، همسر لوط کافر بود، چنانکه همسر نوح کافر بود و خداوند به این دو مثال زده است.

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿۱۰﴾﴾ [التحریم: ۱۰].^۱

مراد از خیانت، خیانت در دین است چون آن دو زن به خداوند ایمان نداشتند. ابن کثیر می‌گوید: آن دو زن در دین به آن‌ها خیانت ورزیدند و پیرو آن‌ها نشدند و مقصود این نیست که عمل فاحشه انجام داده‌اند. حاشا و کلا خداوند اجازه نمی‌دهد که همسر پیغمبرش فاحشه باشد، هرکس چنین بگوید: گرفتار خطای بزرگی شده است.^۲

۵- حضرت اسماعیل علیه السلام

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿۵۱﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿۵۲﴾﴾ [مریم: ۵۴-۵۵].^۳

نسب حضرت اسماعیل

اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن است. مادرش هاجر نام داشت. اسماعیل اولین فرزند حضرت ابراهیم بود. در خواب به حضرت ابراهیم دستور دادند که اسماعیل را ذبح کند که داستان آن قبلاً ذکر شد. اسماعیل جد رسول بزرگوار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. چون او از نسل اسماعیل علیه السلام به دنیا آمده است.

رسالت حضرت اسماعیل

(۱) خداوند درباره کافران مثلی می‌زند: زن نوح و زن لوط را. [آن دو] در نکاح دو بنده از بندگان درستکار ما بودند. آن گاه به آنان خیانت ورزیدند. پس [آن دو بنده] نتوانستند از [عذاب] خدا چیزی را از آن دو [زن] دفع کنند و گفته شد: با در آیندگان به آتش [دوزخ] درآیید.

(۲) البداية والنهاية ج ۱ / ص ۱۸۲.

(۳) و در [این] کتاب اسماعیل را یاد کن، که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود. و خانواده‌اش را به [گزاردن] نماز و [پرداخت] زکات فرمان می‌داد و در نزد پروردگارش پسندیده بود.

آنچه از قول راجح تاریخی استفاده می‌شود اینکه: حضرت اسماعیل به سوی قبایل عربی که در میان آن‌ها زیسته است مبعوث گردیده ولی بعضی از تاریخ نویسان گفته‌اند: به سوی برخی از قبایل یمنی و عمالقه‌ای^۱ که در آن اطراف می‌زیستند مبعوث گشته است.

اسماعیل علیه السلام (چنانکه قبلاً ذکر شد) در حجر و کنار بیت العتیق در مکه‌ی مکرمه پرورش یافت و در همان جا بزرگ شد و با دختری از قبیله‌ی (جرهم) ازدواج کرد، آنچه از تاریخ زندگی او بر می‌آید اینکه بعثت او در میان همان قبیله که در وسط آن‌ها می‌زیسته، بوده است.

زندگی اسماعیل علیه السلام

در بحث زندگی ابراهیم گفتیم: ابراهیم از خداوند درخواست کرد که فرزند صالحی به او عطا کند، خداوند دعای او را قبول کرد و اسماعیل را به او بخشید. اسماعیل از هاجر (جاریه‌ی) ابراهیم در زمانی که عمرش بالغ بر ۸۷ سال بود به دنیا آمد. آیه‌ی قرآنی به این امر اشاره دارد آنجا می‌فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿۳۹﴾﴾

[ابراهیم: ۳۹].^۲

هاجر جاریه‌ی سارا، خاتون بود که پادشاه جبار مصر به او هدیه کرده بود او هم آنرا به ابراهیم بخشید، شاید خداوند فرزندی از او به ابراهیم عطا کند. چون سارا خاتون تا آن زمان عقیم بود اما بعداً در اواخر عمر ملائکه‌ی خداوند مژده بچه دارشدن را به او دادند و حضرت اسحاق از او به دنیا آمد. چنانکه این مطلب را در داستان حضرت ابراهیم توضیح دادیم.

ذبیح همان اسماعیل است چنانکه این مطلب را در مبحث زندگی حضرت ابراهیم با ذکر شواهد و ادله ثابت کردیم. مع الوصف ذکر یک نکته را به نقل از استاد عبدالوهاب نجار در اینجا خالی از فایده نمی‌بینیم:

(۱) عمالقه: جمع عمالق، غول آسا، غول پیکر، عظیم الجثه، نره غول. (مترجم).

(۲) سپاس خدایی را که با وجود پیری و من زیاد، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. بی‌گمان پروردگار من دعا را می‌شنود.

او در کتاب قصص الأنبياء اثبات کرده که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق و می‌گوید: دلیل بر اینکه ذبیح اسماعیل است، نص عبارت تورات است چون در آنجا آمده که: ابراهیم یگانه فرزند خود را ذبح کرد و سخاوتمندانه تقدیم کردن یگانه فرزند در راستای امتثال فرمان خداوند، آنهم فرمانی که در خواب به او داده بودند، نشان از اوج اطاعت و امتثال است و این عین اسلام است، و اگر به اسحاق مراجعه کنیم در می‌یابیم که او روزی از روزها یگانه فرزند ابراهیم نبوده است چون اسحاق زمانی به دنیا آمد که اسماعیل ۱۴ سال عمر داشت و تورات به این امر تصریح دارد و حضرت اسماعیل تا زمان وفات ابراهیم زنده بود و در مراسم تدفین او شرکت داشت. علاوه بر این ذبیح بودن اسحاق مخالف وعده‌ی الهی است که به ابراهیم داده بود، و آن اینکه اسحاق دارای نسل خواهد بود، به اضافه اینکه واقعه‌ی ذبح در مکه اتفاق افتاد و ابراهیم، اسماعیل را در هنگام شیرخوارگی همراه خود به مکه برده بود نه اسحاق را^۱.

والله أعلم

اولاد اسماعیل

اسماعیل دوازده پسر داشت و تورات نام همه‌ی آنها را ذکر کرده و همگی رؤسای قبایل بودند و تنها یک دختر داشت که او را به عقد برادرزاده‌اش عیص پسر اسحاق در آورد. اعرابی که به (عرب مستعربه) موسومند از نسل اسماعیل بوجود آمده‌اند. حضرت محمد ﷺ خاتم النبیین نیز از اولاد اسماعیل به شمار می‌آید.

وفات اسماعیل

حضرت اسماعیل ۱۳۷ سال عمر کرد، در مکه از دنیا رفت و بنا به قول مشهور مؤرخین در مکه در کنار مادرش در الحجر دفن گردید، و تورات مدعی است، در فلسطین از دنیا رفته و در آنجا مدفون است، لیکن روایت صحیح روایت مؤرخین عرب است و آن اینکه، در مکه وفات کرده و در آنجا مدفون است. والله أعلم

۶- اسحاق عليه السلام

(۱) قصص الأنبياء ص ۱۰۳.

﴿وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۱۲﴾ وَبَرَكَاتًا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿۱۱۳﴾﴾ [الصافات: ۱۱۲-۱۱۳].^۱

نسب اسحاق علیه السلام

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملایکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. ﴿وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَنْبِيَاءَ﴾ [العنکبوت: ۲۷].^۲

ان شاء الله این مطلب را در آینده بیشتر توضیح خواهیم داد.

رسالت اسحاق علیه السلام

قول راجح اینکه اسحاق به سوی کنعانی‌ها (در سرزمینی که آن‌ها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم می‌زیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آن‌ها زندگی می‌کرد.

حیات اسحاق علیه السلام

چون ابراهیم به صد سالگی رسید همسر پیرش سارای عقیم، اسحاق را به دنیا آورد. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَتْ يَوُوبُ أَيُّكُمْ بَعِلَ شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿۷۲﴾﴾ [هود: ۷۲].^۳

حضرت ابراهیم به فرزندش اسحاق توصیه کرد جز از طایفه‌ی پدرش زن نگیرد. اسحاق با زفقه دختر عمویش ازدواج کرد و از او دو فرزند به دنیا آورد. «العیص» که

(۱) ما او را به اسحاق که پیغمبر و از زمره‌ی صالحان بود مژده دادیم* ما به ابراهیم و اسحاق خیر و برکت دادیم، از اولاد این دو افرادی نیکوکار به وجود آمدند و هم افرادی که آشکارا به خود ستم کردند.

(۲) پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم.

(۳) گفت: ای وای! آیا من که پیرزنی هستم و این هم شوهرم که پیرمردی می‌باشد، فرزندی می‌زایم! این چیز شگفتی است.

یهودی‌ها او را عیسو نام می‌برند، و یعقوب علیه السلام که مسمی به اسرائیل است و یهودیان بنی اسرائیل به او نسبت داده می‌شوند.

وفات اسحاق

حضرت اسحاق ۱۸۰ سال زیست و در سرزمین کنعانیان وفات کرد و در الخلیل (حبرون) در غاری که پدرش ابراهیم در آن دفن گردیده بود، دفن گردید. علیهم أفضل الصلاة والسلام

۷- یعقوب علیه السلام

﴿فَلَمَّا أَعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾﴾ [مریم: ۴۹-۵۰].^۱

نسب یعقوب علیه السلام

یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم، مادرش رفقه‌ی دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارح) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او می‌رسد.

یعقوب به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند می‌فرماید: ﴿كُلُّ الْأَطْعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ﴾ [آل عمران: ۹۳].^۲

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنانکه توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می‌شوند.

(۱) ما بدو اسحاق و یعقوب بخشیدیم و هر یک از آنان را پیغمبر بزرگی کردیم* و رحمت خویش را شامل ایشان کردیم و آنان را نیکو نام و بلند آوازه کردیم.

(۲) همه‌ی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود.

حیات یعقوب علیه السلام

مؤرخان گویند: یعقوب علیه السلام در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد و در کنف حمایت پدرش اسحاق بزرگ شد. مادرش (رفقه) به او دستور داد به نزد دایه‌اش (لابان) که در (فدان آرام) بخشی از سرزمین بابل عراق، زندگی می‌کرد، سفر کند و نزد او بماند. چون از برادرش (العیض) می‌ترسید که صدمه‌ای بر او وارد کند. زیرا او را تهدید کرده بود. یعقوب علیه السلام به قصد دیدار دایه‌اش از فلسطین خارج شد، شب هنگام در جایی خوابید در خواب دید که ملائکه از آسمان فرود می‌آیند و دوباره صعود می‌کنند، خدا را در خواب دید که خطاب به او گفت: «من برکت را بر تو خواهم فرستاد و ذریه‌ی تو را فراوان خواهم کرد و این سرزمین برای تو و نوادگان تو قرار خواهم داد». چون از خواب بیدار شد، خوشحال گشت و نذر کرد در جایی که این رؤیا را در آن دیده معبدی بنا کند. به سوی سنگی رفت و آن را نشانه کرد، تا در آینده آن را بشناسد. بعدها این مکان به بیت ایل یعنی بیت الله موسوم گردید. این مکان بیت المقدس کنونی است که بعدها یعقوب آن را بنا نهاد. بعد سفر خود را ادامه داد تا به سرزمین دایه‌اش عراق رسید. دایه‌اش دو دختر داشت به نام‌های «لیئه» (که «لیا» هم گفته می‌شد و دختر بزرگ بود) و «راحیل» که دختر کوچک بود. یعقوب دختر کوچک را که زیباتر بود خواستگاری کرد. دایه به شرط اینکه یعقوب هفت سال نزد او بماند و احشام او را به چرا ببرد با ازدواج او با دخترش موافقت کرد. چون مدت زمان مقرر سپری شد، دایه طعمای درست کرد و مردم را دعوت نمود و شب دست دختر بزرگش لیئه را گرفت و تحویل یعقوب داد. صبح هنگام یعقوب متوجه شد که دایه دختر بزرگ را (که بدمنظر و چشم ضعیف بود) به عقد او درآورده ناراحت شد و نزد دایه رفت و گفت: چرا به من خیانت ورزیدی مگر من راحیل را درخواست نکرده بودم؟ گفت: سنت ما چنین نیست که دختر کوچک را قبل از دختر بزرگ شوهر دهیم. اگر دوست داری با راحیل ازدواج کنی هفت سال دیگر برایم چوپانی کن او را نیز به تو خواهم داد. او هفت سال دیگر به عنوان چوپان نزد دایه ماند در مقابل او هم راحیل را به عقد نکاح او در آورد. در شریعت آن‌ها ازدواج با دو خواهر بصورت همزمان جایز بود. بعدها در تورات حرام گردید. چنانکه در شریعت اسلامی نیز حرام است.

لابان به هر کدام از دختران خویش کنیزی بخشید. زلفی را به لیئه و بل‌ها را به راحیل عطا کرد. آن‌ها هم کنیزک‌های خود را به یعقوب هدیه کردند. بدین ترتیب

یعقوب صاحب چهار همسر شد و دوازده فرزند او که به اسباط شهرت دارند از آن چهار زن تولد یافته‌اند.

لیئه صاحب ۶ فرزند به نام‌های (۱) روبیل، (۲) شمعون، (۳) لاوی، (۴) یهوذا (یهودا)، (۵) ایساخر، (۶) زابلون بود، بزرگترین آن‌ها روبیل بود. حضرت موسی از نسل لاوی به دنیا آمد. کلمه‌ی یهود از یهوذا، نام یکی از فرزندان یعقوب اخذ شده است. راحیل دو فرزند به نام‌های یوسف و بنیامین داشت.

بل‌ها کنیزه‌ی راحیل، صاحب دو فرزند به نام‌های دان و نفتالی شد. زلفی نیز صاحب دو فرزند به نام‌های جاد و اشیر شد. بدین ترتیب فرزندان یعقوب به دوازده تن رسید. یازده نفر سوای یوسف برادران او را تشکیل می‌دادند که در خواب دید ستاره و خورشید و ماه برای او سجده بردند. این مطلب را در داستان یوسف توضیح خواهیم داد. هر کدام از فرزندان یعقوب پدر سبطی از اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل به شمار می‌روند.

مؤرخان می‌گویند: همه‌ی فرزندان یعقوب جز بنیامین در عراق متولد شده‌اند. اما بنیامین در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد.

وفات یعقوب علیه السلام

حضرت یعقوب در غم دوری فرزندش یوسف علیه السلام که مورد حسادت و مکر برادران قرار گرفت، بینایی خود را از دست داد بعد خداوند روشنایی دیده را به او بازگردانید. ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾ [یوسف: ۹۶].^۱ حضرت یوسف و یعقوب در مصر دوباره همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب در سن ۱۴۷ سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف، فرزند دلبنده‌اش، دار فانی را وداع گفت. یعقوب به پسرش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود و او را در جوار قبر حضرت اسحاق در غار حبرون در شهر الخلیل دفن نمود. صلوات الله علیهم أجمعین

۸- یوسف الصدیق علیه السلام

(۱) هنگامی که مزده رسان بیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند بینا گردید.

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَآتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ﴾ [یوسف: ۲۲].^۱

نسب یوسف

یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. خداوند او را در ردیف مجموعه‌ی پیغمبران بزرگوار (که اسامی‌شان در قرآن آمده) ذکر کرده است و او را مدح و ستایش نموده است. ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴].^۲

خداوند او را به عفت و پاکدامنی و صبر و استقامت تمجید کرده است. رسول خدا ﷺ نیز او را ستایش کرده و فرموده است: «آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار، یعنی یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می‌باشد» (رواه البخاری).

ذکر یوسف در قرآن

خداوند در قرآن ۲۶ بار از حضرت یوسف یاد کرده است که ۲۴ بار آن‌ها در سوره‌ی یوسف، دو مورد دیگر در سوره‌های انعام و مؤمن (غافر) واقع شده‌اند. خداوند او را به صدیقیت توصیف نموده ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَعْعٌ عِجَافٌ﴾ [یوسف: ۴۶].^۳

یوسف از ذریه‌ی ابراهیم و از سلاله‌ی نبوت و از جمله مشهورترین انبیای بنی اسرائیل است. به سوی بنی اسرائیلیان مبعوث گردید. ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ

(۱) و چون به کمال رشد [خود] رسید، به او حکمت و علم دادیم. و بدینسان به نیکوکاران پاداش می‌دهیم.

(۲) تا بلا و زنا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان پاکیزه و برگزیده‌ی او بود.

(۳) [گفت:] ای یوسف، ای صدیق، در [باره] هفت گاو فربه‌ی که هفت [گاو] لاغر آن‌ها را می‌خورند... (به ما پاسخ بده).

قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءَكُمْ بِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلُوبُكُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ
مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا ﴿غافر: ۳۴﴾^۱

سوره‌ای به نام یوسف وجود دارد که داستانش در آن مفصل آمده است و یکی از سوره‌های طولانی قرآن به شمار می‌آید. زندگی نامه‌ی او، محنتش با برادران و با همسر عزیز مصر، رفتن به زندان، دعوت به سوی خدا در آن بعد خروج از زندان و تعبیر نمودن خواب پادشاه و تحویل گرفتن خزانه‌های مملکت، بعد آمدن برادران به سرزمین مصر به سبب قحطی و متوسل به حيله شدن جهت ابقای بنیامین نزد خود، بعد خود را بر برادران و پدرش معرفی کردن و همدیگر را شناسایی نمودن و ورود آن‌ها بر او و سجده‌شان برای او طبق خوابی که در او ان بچه‌گی دیده بود و غیر این موارد، از اشارات دقیقه و موعظه‌های بلیغه زندگی این پیغمبر بزرگوار همگی در این سوره آمده‌اند.

اسباط چه کسانی هستند؟

قبلاً ذکر کردیم که حضرت یعقوب ۱۲ فرزند داشت. اسباط بنی اسرائیل به این دوازده نفر نسبت داده می‌شوند. چون همه‌ی بنی اسرائیل از نسل یعقوب بوجود آمده‌اند، اشرف و اعظم و افضل فرزندان یعقوب حضرت یوسف بود حتی برخی از علماط گفته‌اند: در میان فرزندان یعقوب جز یوسف پیغمبری وجود نداشت و جز او به سوی هیچیک از آن‌ها وحی نیامده است. ابن کثیر این دیدگاه را تأیید کرده و می‌فرماید: «آنچه از عملکرد گفتار آن‌ها در این داستان بر می‌آید این است که، آن‌ها پیغمبر نبوده‌اند و کسانی که در رابطه با پیغمبر بودن آن‌ها به آیه‌ی ﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَإِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ﴾ [البقرة: ۱۳۶].^۲ استدلال نموده‌اند استدلالشان قوی به نظر نمی‌رسد، چون منظور از اسباط قبیله‌های بنی اسرائیل است که در میان آن‌ها پیغمبران وجود داشته‌اند و وحی نیز بر آن‌ها فرود آمده است. دلیل اینکه تنها یوسف از میان برادرانش پیغمبر

(۱) و به راستی یوسف پیش از این با نشانه‌ها به نزد شما آمده بود. پس همواره از آنچه آن را برایتان

آورده بود، در شک بودید. تا چون مرد، گفتید: خداوند پس از او [هیچ] رسولی را نمی‌فرستد.

(۲) بگویید: به خدا و آنچه که به ما فرو فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب فرو فرستاده شده... (ایمان آوردیم).

بوده است اینکه: نصی بر پیغمبر بودن هیچ کدام از آنها وجود ندارد و این امر دلیل مدعای ما است».

روای (خواب) یوسف صدیق علیه السلام

مفسرین گویند: یوسف علیه السلام در زمانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، رویای عجیبی دید، در خواب دید که خورشید و ماه و یازده ستاره برای او به سجده رفتند این امر او را به هول و وحشت انداخت و این رویا را عظیم پنداشت. چون از خواب بیدار شد آن را برای پدر بازگو کرد، پدر فهمید که او در آینده شأن عظیمی خواهد داشت و به مرتبه و مقام بس عالی خواهد رسید. طوری که پدر و مادر و همه‌ی برادران در مقابل او سر تعظیم فرود خواهند آورد. لذا بدو دستور داد خواب خود را پنهان بدارد و برای کسی بازگو نکند، نکند بر او حسادت بورزند و به کیدی علیه او متوسل شوند، زیرا کید و حسادت جزو طبیعت آدمی است. یعقوب علیه السلام فرزند دلبنده خود را به کتمان این راز توصیه فرمود. در حدیث آمده است: «استعینوا علی قضاء حوائجکم بالکتمان فإن کل ذی نعمة محسود»^۱.
خداوند متعال در اشاره به این رویا می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿۱۷﴾ قَالَ يَبْنَؤُكَ لَا تَقْضُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا ۗ إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۸﴾﴾ [یوسف: ۴-۱۵].^۲

آنچه از ظاهر نص قرآنی استفاده می‌شود اینکه: یوسف علیه السلام رؤیای خود را در غیبت برادرانش با پدر در میان نهاد و پدر به او توصیه کرد رؤیا را با برادران در میان نگذارد. از عبارت تورات استفاده می‌شود که بازگویی رؤیا برای پدر در حضور برادران صورت گرفت. پدر او را از این سخن بازداشت و به شوخی گفت: شاید معنای خوابت این است

(۱) در راستای برآوردن نیازها و حاجت‌های خود از راز داری و کتمان سود بگیرید چون هر صاحب نعمتی مورد رشک و حسادت واقع می‌شود.

(۲) آنگاه را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من در خواب دیدم که یازده ستاره، خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند* گفت: فرزند عزیزم، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نیرنگ‌بازی و دسیسه‌سازی کنند بیگمان اهریمن دشمن آشکار انسان است.

که من و مادرت و برادرانت در برابر تو به سجده بیفتیم. آنچه در تورات آمده قطعاً خطا است، چون تورات کنونی تحریف شده است و قول صحیح همان است که در قرآن آمده است.

علاقه‌ی یعقوب به یوسف

یعقوب در میان پسرانش یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او و برادرش بنیامین را بر سایر فرزندان مقدم می‌داشت این امر باعث شد بقیه برادران بر یوسف و بنیامین که در عنفوان و ابتدای جوانی بودند رشک و حسادت ببرند و کینه آن‌ها را در دل بگیرند. این بود که از پدر خواستند یوسف را همراه آن‌ها بفرستد تا به صحرا بروند و با آن‌ها به بازی بپردازد این تقاضا بر نفس یعقوب گران آمد، چون توان فراق یوسف را نداشت و می‌ترسید بلایی سرش بیاورند. فرمود:

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ اللَّدِيبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾

﴿۱۳﴾ [یوسف: ۱۳].^۱ او نگران حقد و کینه‌ی آن‌ها علیه یوسف بود حتی بیشتر از گرگ‌ها از برادران می‌ترسید، ولی نگرانی خود را در قالب ترس از گرگ ابراز داشت ولی برادران با کمال تردستی و زیرکی گفتند: ﴿قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ اللَّدِيبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ﴾ [یوسف: ۱۴].^۲

به چاه انداختن یوسف

یعقوب به ناچار یوسف را همراه برادران به بیرون فرستاد تا آن‌ها گمان نکنند که یعقوب از بابت آن‌ها نگران یوسف است و می‌ترسد که علیه او متوسل به حیله و کیدی شوند. در ظاهر با کلام آن‌ها موافقت کرد و هر چند در دل نگران بود یوسف را با آن‌ها فرستاد. به محض دور شدن از خانه و غایب شدن از چشمان پدر ضرب و شتم و ناسزاگویی علیه یوسف را آغاز کردند. سرانجام متفق شدند او را در چاه اندازند. او را در چاه انداختند آب ته چاه کم عمق بود چون او را در چاه انداختند خداوند بدو وحی

(۱) گفت: اگر او را از پیش من دور کنید و ببرید ناراحت و غمگین می‌گردم، می‌ترسم که شما از او غافل شوید و گرگ وی را بخورد.

(۲) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم در این صورت ما زیانمندی بیش نخواهیم بود.

کرد که از این محنت مخرج و فرجی وجود دارد و در آینده داستان خیانت برادران را به رخ آن‌ها خواهید کشید و این در حالی خواهد بود که تو بر آن‌ها عزت و سیادت خواهی داشت و آن‌ها تو را نمی‌شناسند. ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِءِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبَتِ الْجَبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾﴾ [یوسف: ۱۵].^۱

کاروانی بر منطقه گذر کرد آبکشی به سوی چاه خود را فرستادند سطل خود را به چاه انداخت یوسف خود را بدان آویزان کرد چون سطل بالا کشید گمان برد مملو از آب است اما ناباورانه با جوانی زیبا و خوش‌سینما مواجه شد به کاروانیان مژده داد و گفت: ﴿يَبْشُرِي هَذَا غُلْمًا وَأَسْرُوهُ بَضْعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [یوسف: ۱۹].^۲ او را بعنوان کالا با خود حمل کردند و به مصر آوردند در آنجا او را به قیمت ناچیز به عزیز مصر که (قطفیر) نام داشت فروختند، و چون امین و صادق دارای اخلاق زیبا بود. عزیز تقدیر و احترام او را گرفت، واقعه‌ی یوسف تقریباً، ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد بوقوع پیوست. برادران یوسف در حالی که پیراهن او را با خون گوسفندی که ذبح کرده بودند آغشته نمودند به سوی پدر برگشتند تا چنین وانمود کنند که گرگ او را خورده است، اما در این حيله نیز ناکام گشتند. ﴿وَجَاءَ وَآبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعِنَا فَاكَلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾﴾ [یوسف: ۱۶-۱۷].^۳

بعضی از علمای سلف گفته‌اند: گریه‌های متظلمی تو را فریب ندهد چه بسا ستمکار، گریه‌کنان خود را مظلوم نشان دهد چنانکه برادران یوسف این چنین عمل کردند. گویند: چون هنگام عشاء به نزد پدر برگشتند و پیراهن خون‌آلود یوسف را به

(۱) در همین حال بدو پیام دادیم که در آینده آنان را به این کاری که کردند آگاه خواهی ساخت در حالی که نخواهند فهمید.

(۲) گفت: مژده باد این پسری است، و او را بعنوان کالایی پنهان داشتند و خداوند آگاه از هر چیزی بود که می‌کردند.

(۳) شبانگاه گریه‌کان پیش برگشتند* گفتند: ای پدر، ما رفتیم و سرگرم مسابقه گشتیم و یوسف را نزد اثاثیه‌ی خود گذاردیم و گرگ او را خورد تو هرگز ما را باور نمی‌داری، هرچند هم راستگو باشیم.

پدر نشان دادند، پدر در حالی که پیراهن را زیر و رو می کرد گفت: چه گرگی مهربان و رئوفی پسر مرا خورده و تکه تکه کرده بدون اینکه آسیبی به پیراهن او برساند؟! این سخن را از باب تعریض به دروغگویی آن ها و اعلام اینکه مکر و حيله ی آن ها را باور نمی کند بر زبان راند. ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [یوسف: ۱۸].^۱

محنت یوسف با همسر عزیز

حضرت یوسف در خانه ی عزیز مصر مورد احترام و اکرام فراوان بود و در ناز و نعمت زندگی می کرد. او سرآمد حسن و جمال بود چون بزرگ شد و به دوران جوانی قدم نهاد همسر عزیز عاشق و دلباخته ی او گردید این بود که او را به سوی خود فراخواند. این امر شروع و ابتدای محنت دوم او به شمار می رفت، محنت اول رشک و حسادت برادران و در چاه انداختن او بود و محنت دوم، همسر عزیز. ولی از آنجا که یوسف جوانی عفیف و پاکدامن بود بر اینکه محنت و فتنه نیز غلبه کرد و در مقابل فریب و وسوسه ی شیطانی و شهوت انسانی موضعی مؤمنانه اتخاذ کرد و این امر به دو دلیل بود.

۱- ایمانی که قلب او را پوشیده بود همراه با اخلاقی که در خانه ی پدرش و پدربزرگش بر آن تربیت یافته بود.

۲- شوهر خانم سید و فرمانروای او بود به او نیکی کرده و امین مال و ناموس خویش تلقی کرده بود. با این وصف چگونه امکان دارد که خیانت بورزد؟! ﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾﴾ [یوسف: ۲۳].^۲

آتش شیفتگی و دلباختگی در قلب همسر عزیز به شدت شعله ور شد لذا خواست یوسف را به زور و تهدید وادار به اتصال و همخوابی نماید درها را قفل زد و خود را

(۱) گفت: بلکه نفس شما کار زشتی را در نظرتان آراسته است و صبر جمیل است و تنها خدا است که باید از او یاری خواست در برابر یاهوی رسوا گران های که می گویند.

(۲) زنی که یوسف در خانه اش بود آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت و درها را بست و گفت: بیا جلو دو دست بکار شو، با تو هستیم! یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است مرا گرامی داشته است بیگمان ستمکاران رستگار نمی گردند.

آماده‌ی اجرای نقشه‌هایش نمود و به صراحت او را به خویش دعوت کرد. اما یوسف امتناع ورزید و بر نافرمانی او و عدم اجرای خواسته‌اش مصمم گشت، حب و عشق در وجود او آن چنان شدت گرفت که پرده‌ی عصمت و حیای او را درید شهوت درونی او چنان به هیجان و پرواز درآمد که جلو یوسف را سد کرد و به اجبار و زور او را وادار به هم‌خواهی با خویش نمود لیکن ترس از خدا او را محفوظ و مصون نمود ضمن نزول به میدان کشمکش جذب و گریز تبدیل گشت سرانجام یوسف توانست خود را از دست او رها کند و بگریزد. زن از پشت یقه‌ی پیراهن او را گرفت و کشید تا اینکه پیراهن پاره شد. زن همچنان در تعقیب او بود هر دو به سوی در خروجی در مسابقه بودند. یوسف به قصد فرار و خانم به قصد جلوگیری از خروج او، در همین لحظه شوهر خانم سر رسید و آن‌ها را در این وضعیت شک بر انگیز مشاهده کرد در اینجا نوبت کید خبیث و مکر مدبر فرا رسید، با صدای رسا توأم با گریه و زاری بانگ برآورد تا براءت خود را نزد شوهر به اثبات رساند و چنین وانمود کرد که یوسف قصد تجاوز به او داشته ولی امتناع ورزیده است. خواسته بدو تجاوز کند ولی از دستش فرار کرده است.

در یک چشم به هم زدن طالب به مطلوب و ظالم به مظلوم تبدیل می‌شود و معامله به کلی عوض می‌گردد و عقوبت شدید برای کسی که قصد هتک حرمت سید خود نموده درخواست می‌شود. حقیقتاً کید و حيله و نقشه‌ی بس ماهرانه است. به ندای ملکوتی گوش جان و دل فرا دهیم: ﴿وَأَسْتَبِقَا أَلْبَابٍ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا أَلْبَابٍ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ قَالَ هِيَ رَأْوَدْتُنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [یوسف: ۲۵-۲۷].^۱

(۱) به سوی در بر یکدیگر پیشی جستند، پیراهن یوسف را از پشت بدرید دم در به آقای زن برخوردند گفت: سزای کسی که به همسرت قصد انجام کار زشتی کند جز این نیست که با زندانی گردد با شکنجه‌ی دردناکی ببیند* یوسف گفت: او مرا با نیرنگ و زاری به سوی خود می‌خواند حاضری از اهل زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد زن راست می‌گوید و یوسف از زمره‌ی دروغ‌گویان خواهد بود* و اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده باشد، زن دروغ می‌گوید و یوسف از زمره‌ی راستگویان خواهد بود.

گواهی صادقانه و صحت قانع کننده‌ی یک طفل معصوم و بی گناه از اهل و طایفه‌ی زن، خداوند متعال او را به زبان آورد تا براءت و طهارت و پاکی یوسف بر زبان او به اثبات برساند و برهانی بر عفت او باشد و یوسف صدیق از عقوبت شدید و دامی که همسر عزیز برایش تنیده بود رهایی پیدا کند خلاصه‌ی گواهی چنین بود.

اگر یوسف خواهان بوده و زن مانع می‌بایست پیراهنش از جلو پاره شده باشد چون او خواسته بر خانم هجوم آورد و خانم در حد دفاع از خود برآمده است و اگر یوسف قصد فرار داشته و خانم خواهان و باید پیراهن از عقب پاره شده باشد.

﴿فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿۲۸﴾﴾ ^(۱) یوسف: ۲۸-۲۹.

شیوع خبر در شهر

خبر در اطراف شهر شیوع پیدا کرد و دهان به دهان گشت. زنان شهر نکوهش و تویخ همسر عزیز را شروع کردند که چه شده یک بانو دلباخته و عاشق برده‌ی خود گشته است و به عشق خدمتگزار خویش گرفتار شده است؟ خبر به گوش همسر عزیز رسید زنان دوست نکوهش گر را که همگی صاحب جاه و ثروت بودند دعوت کرد و حيله‌ای بکار گرفت تا بوسیله‌ی آن خود را از نکوهش و سرزنش آنان رها کند جایی برای آن‌ها تهیه کرد که در آن بنشینند بعد طعامی به نزد ایشان آورد که احتیاج به قطع کردن با چاقو داشت و به یوسف دستور داد که خود را در جایی پنهان کند در همان لحظه بدو دستور داد از مخفی گاه بیرون آید. جمال و حسن یوسف همه‌ی آن‌ها را شیفته و مدهوش کرد و آنچنان غرق در نظارت حسن و جمال او شدند که بجای میوه دستان خود را پاره پاره کردند و خون از انگشت‌هایشان جریان پیدا کرد و آن‌ها به خیال خود می‌پنداشتند که دارند میوه می‌برند. تأمل در حسن و جمال یوسف عقل از سر آن‌ها ربود و چشمانشان را خیره کرد و از سر اقرار و اعتراف به حسن و جمال

(۱) هنگامی که دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده است گفت: این کار از نیرنگ شما زنان سرچشمه می‌گیرد واقعاً نیرنگ شما بزرگ است* ای یوسف! از این چشم پوشی کن و از گناهت استغفار کن بیگمان تو از بزهکاران بوده‌ای.

بی نظیر دهان به ثناگویی گشودند و گفتند: ﴿وَقُلْنَا حَسْبُ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ [یوسف: ۳۱].^۱

بعد از این همسر عزیز سرّ عشق خود را افشا نمود و در مقام توییح و عتاب آنان گفت: ﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَنِ نَفْسِهِ فَأَسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّغِيرِينَ﴾ [یوسف: ۳۲].^۲

مقتضای عدالت این بود که یوسف بخاطر صداقت و طهارتش مورد احترام و تکریم واقع شود و همسر عزیز بعنوان جنایتکار مجازات گردد اما حکم برعکس بود. یوسف پاک و مطهر محکوم گردید و قربانی سمعه و شخصیت زنی شد که کرامت خود و همسرش را زیر سؤال برده بود و خواسته بود لکه‌ی ننگ و عار بر پیشانی او بنهد. حکم به براءت این زن داده شد و یوسف پاک محکوم به زندان گردید و برای چند سال (هفت سال) در زندان ماند خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ [یوسف: ۳۵].^۳

یوسف بدون هیچ جرمی زندانی شد و دو جوان همراه او زندانی شدند یکی رئیس ساقیان پادشاه و دومی فرماندهی ناوایان بود. هر کدام رؤیایی دیدند و آن را نزد یوسف بازگو کردند. به رئیس ساقیان گفت: تو آزاد می‌شوی و به سر شغلت بازمی‌گردی و اما دومی که در خواب طبقی نان بر سر نهاده بود و پرنده از آن می‌ربودند، فرمود: تو اعدام می‌شوی و پرنده‌گان از گوشت سر تو می‌خورند و درست چنان شد که یوسف خبر داده بود.

رؤیای پادشاه و خروج یوسف از زندان

بعد از چند سالی که یوسف در زندان سپری کرد فرج خدا حاصل شد. پادشاه خوابی عجیب و غریبی دید، دید که هفت گاو زیبا از رودخانه بیرون آمدند و شروع به

(۱) گفتند: ماشاءالله این آدمی زاد نیست، بلکه این فرشته‌ی بزرگوار است.

(۲) گفت: این همان کسی است که مرا بخاطر او سرزنش کرده‌اید. من او را به خویشتن خوانده‌ام ولی او خویشتنداری و پاکدامنی کرده است اگر آنچه بدو دستور می‌دهم انجام ندهد بیگمان زندانی و تحقیر می‌گردد.

(۳) بعد از آنکه نشانه‌ها را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.

چریدن در باغچه‌ای نمودند بعد هفت گاو قبیح بدمنظر از همین رودخانه خارج شدند و گاوهای چاق زیبا را خوردند. همچنین دید که هفت خوشه‌ی گندم سبز زیبا از سوی هفت خوشه‌ی خشک مورد هجوم واقع شدند و آن‌ها را خوردند. پادشاه از ترس آنچه دیده بود، از خواب پرید از ساحران و عالمان درخواست کرد خواب او را تعبیر کنند ولی همگی عاجز ماندند و جواب قانع کننده‌ای ندادند. در همین زمان ساقی پادشاه، یوسف را به یاد آورد که چه قدرتی بر تعبیر خواب‌ها دارد. از پادشاه درخواست کرد او را به زندان بفرستد تا تعبیر دقیق را برایش بیاورد. نزد یوسف رفت و رویای پادشاه را برایش بازگو کرد. یوسف تعبیر دقیق خواب را به او گفت و فرمود: تا هفت سال دیگر مملکت در خیر و خوشی و سعادت و رفاهیت می‌باشد. برکات و غلات فراوان در این هفت سال بدست خواهد آمد بعد هفت سال دیگر خواهند آمد که خشک و بی‌باران خواهند بود و سال‌های خشک محصولات سال‌های سرسبز و حاصلخیز را خواهند خورد. لذا بر آن‌ها است در طول هفت سال پر از نعمت و برکات، قوت سال‌های خشک و بی‌حاصلی را ذخیره نمایند. پادشاه از تعبیر یوسف بی‌نهایت در اعجاب قرار گرفت و تحت تاثیر واقع شد دستور داد او را از زندان بیرون آورند تا جزو خواص و مقربین واقع شود و یکی از وزارت خانه‌های دولت بدو سپرده شود. اما یوسف از خروج ممانعت ورزید در حالی که متهم و مجرم به شمار می‌آید. مگر اینکه دشمنانش حکم به برائت او نمایند و این تهمت شرم‌آور از ساحات او زده شود و مردم به نزاهت و پاکی او گواهی دهند و این منتهای عزت نبوی و کرامت پیغمبری است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْمِنُ بِهِ فَمَا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ الْإِنْسِوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿۵۱﴾ قَالَ مَا خَطْبُكَ إِنَّ رَأودَتَنِّي يُوسُفَ عَن نَّفْسِيهِ قُلْنَ حَلَشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْكَنَ حَصْحَصَ الْحَقِّ أَنَا رَأودَتُهُو عَن نَّفْسِيهِ وَإِنَّهُو لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۵۲﴾﴾ [یوسف: ۵۰-۵۱].^۱

(۱) شاه گفت: یوسف را به پیش من آورید هنگامی که فرستاده‌ی شاه نزد او رفت گفت: به سوی سرور خود بازگرد از او بپرس: ماجرای زنانی که دست‌های خود را بریده‌اند چه بوده است؟ بیگمان پروردگار من بس آگاه از نیرنگ ایشان است* گفت: جریان کار شما (بدانگاه که یوسف را به خود خوانده‌اید) چگونه می‌باشد؟ گفتند: خدا منزّه است ما گناهی از او سراغ نداریم زن عزیز گفت: هم اینک حق آشکار می‌شود این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است.

داستان یوسف طولانی است و خداوند آن را به بهترین شیوه تفصیل داده است و در نهایت ذکر فرموده که پدر و مادر و همه‌ی برادرانش به مصر آمدند و او را در شرایطی دیدند که در سلطان و جاه و شوکت می‌زیست. همگی در مقابل او به سجده تکریم و تحیه افتادند و خواب دوران بچه‌گی خود را به یاد پدرش آورد که چگونه خداوند آن را تحقق بخشید.

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَتَابَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءُوسِي مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾﴾ [یوسف: ۹۹-۱۰۰].^۱

محنت یوسف عليه السلام

حضرت یوسف گرفتار مصائب و محنت‌های سخت گردید و در واقع زندگی او زندگی سخت و دشوار بود. میان عسر و یسر، سختی و ناز و نعمت، ضیقت و وسعت در نوسان بود و نتیجه‌ی سختی‌ها و رنج‌ها، مصیبت‌ها و محنت‌های بزرگ و فراوانش این بود که در نهایت خداوند درگاه رحمت و وسعت خود را بر او گشود و او را به عزت و سلطنت رساند. از زندان مصر خارج شد و به دربار پادشاه راه یافت و نقش خزانه‌داری مملکت (وزارت اقتصاد و دارایی کنونی) را بعهده گرفت. مردم از هر سو به طرف او سرازیر می‌شدند تا از دست او خوراک و خواربار و قوت دریافت کنند. تا آنجا که برادرانش که در اثر قحطی تحت فشار قرار گرفته بودند به نزد وی آمدند و آن‌ها را شناخت ولی ایشان وی را نمی‌شناختند، محنت و رنج باعث شد به این مقام رفیع

(۱) گفت: به سرزمین مصر داخل شوید که به خواست خدا در امن و امان خواهید بود* و یوسف پدر و مادرش را بر تخت نشاند در برابرش کرنش بردند یوسف گفت: پدر! این تعبیر خواب پیشین من است! پروردگرم آن را به واقعیت مبدل کرد، براستی خدا در حق من نیکی‌ها کرده است چرا که از زندان رهایم نموده است و بعد از آنکه اهریمن میان من و برادرانم تباهی و جدایی انداخت شما را از بادیه آورده است حقیقتاً پروردگرم هر چه بخواهد سنجیده و دقیق انجام می‌دهد بیگمان او بسیار آگاه و دارای حکمت است.

دست یابد. از این رو بعضی از عرفا گفته‌اند: «چه بسا منت در محنت نهفته شده باشد».

حضرت یوسف با سه محنت بزرگ دست و پنجه نرم کرد

۱- حسادت برادران و توسل به خطرناکترین حيله و کيد عليه او، ابتدا خواستند او را به قتل برسانند بعد به انداختن و رها کردن او در چاه اکتفاء کردند و اگر عنایت و رحمت خداوند نمی بود قطعاً از بین می رفت و هلاک می شد.

۲- فتنه‌ی همسر عزیز فراخواندنش بسوی خویش، او در راستای نیل به مقاصد خویش از هیچ ترفندی فروگذاری نکرد و متوسل به هر حيله و تزویر گشت، با اینکه یوسف در عنفوان جوانی قرار داشت، خداوند او را از آلودگی به گناه مصون داشت و از این هلاکت برهاند. ﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ وَفَصَّرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [یوسف: ۳۴].^۱

۳- محنت سوم: او را ظالمانه به زندان انداختن و به مدت هفت سال در آن نگه داشتن آنهم بخاطر یک اتهام واهی و بی اساس و اگر رؤیای پادشاه و پریشان حالی او سبب نمی شد سال‌های طولانی در زندان باقی می ماند.

اخطار و بیدار باش مهم پیرامون عصمت یوسف علیه السلام

در باب مربوط به عصمت انبیاء ده وجه از وجوه عصمت یوسف را ذکر کردیم و در اینجا یک نکته‌ی مهم به نقل از «فخر رازی» اضافه می‌کنم که بر پاکی و عصمت و زهت یوسف (از همی که بر او عارض شد) دلالت می‌نماید. او می‌گوید:

خداوند متعال خود به پاکی یوسف گواهی داده است. ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴].^۲

گواهی از ناحیه‌ی یکی از اقرباء و نزدیکان همسر عزیز بر پاکی او. ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَذِبِينَ﴾ [یوسف: ۲۶].^۳

(۱) پروردگارش [دعای او را] اجابت کرد و مکر آنان را از او باز داشت. بی گمان او شنوای داناست.

(۲) ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده‌ی ما بود.

(۳) حضری از اهل زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد زن راست می‌گوید و یوسف از زمره‌ی دروغگویان خواهد بود.

زنانی که داستان خود را قطع کردند به پاکی او گواهی دادند. ﴿قَالَ مَا خَطْبُكَ إِنَّ زَوْدَتَنِ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْكَيْنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۵۱﴾﴾ [یوسف: ۵۱].^۱

همسر عزیز به پاکی او گواهی داد. ﴿الْكَيْنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۵۱﴾﴾ [یوسف: ۵۱].^۲

شیطان به پاکی او گواهی داد. ﴿وَلَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۳۶﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿۳۷﴾﴾ [الحجر: ۳۹-۴۰].^۳

کسی که قصد کند دهان به اتهام یوسف بگشاید بر او است میان پیوستن به حزب الله یا حزب الشیطان یکی را برگزیند و هر دو حزب به پاکی او گواهی داده‌اند پس در هر حال چاره‌ای تسلیم در مقابل حق (برائت یوسف) ندارد.

وفات حضرت یوسف

مؤرخان می‌گویند: زمانی که یعقوب و یوسف بعد از سال‌ها دوری، همدیگر را یافتند یعقوب ۱۳۰ سال عمر داشت و هفده سال بعد وفات کرد، حضرت یوسف نیز ۱۱۰ سال عمر کرد و در زمانی که حاکم مصر بود دار فانی را در آنجا وداع گفت و به برادرانش توصیه کرده بود اگر از مصر کوچ کنند جنازه‌ی او را با خود ببرند تا با آباء خود در یک جا دفن گردد. جنازه‌ی او در زمان حضرت موسی به شام منتقل گردید و به قول ارجح در نابلس دفن شد. وفات حضرت یوسف (بنا به اصح اقوال) ۳۶۰ سال بعد از میلاد پدربزرگش ابراهیم و ۶۴ سال قبل از ولادت موسی بوده است.

وقتی اجلش نزدیک شد از خداوند تقاضا کرد او را بر ایمان بمیراند و به بندگان صالح ملحق گرداند: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ

(۱) گفتند: خدا منزله است ما گناهی از او سراغ نداریم زن عزیز گفت: هم اینک حق آشکار می‌شود این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است.

(۲) هم اینک حق آشکار می‌شود این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است.

(۳) و جملگی آنان را گمراه می‌نمایم* مگر بندگان گزیده و پاکیزه‌ی تو از ایشان.

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿١٠١﴾
[یوسف: ۱۰۱].^۱

خداوند دعای او را استجاب نمود و به رفیق اعلی پیوست رحمت واسع خداوند بر او باد و وفات بر ایمان را به ما نیز عنایت فرماید. إنه سمیع مجیب الدعاء

۹- شعيب عليه السلام

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَبْقَوْمُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾﴾
[الأعراف: ۸۵].^۲

ذکر از شعيب در قرآن

در قرآن ده بار سخن از شعيب آمده است. در موطن متفرقه‌ای از سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت... خداوند او را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. مردم مدین به «اصحاب الأيكة» نیز شهرت دارند. ﴿كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾﴾ [الشعراء: ۱۷۶-۱۷۷].^۳

بعضی از مفسران عقیده دارند «اصحاب الأيكة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند خداوند بعد از هلاک مردم مدین شعيب را به سوی آن‌ها فرستاد آن‌ها نیز او را

(۱) پروردگارا از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خواب آگاه ساخته‌ای و ای آفریدگار آسمان‌ها و زمین تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.

(۲) شعيب را هم به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم بدیشان گفت: ای قوم من خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید. معجزه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آمده است. ترازو و پیمان را به تمام و کمال بکشید و بپردازید و از حقوق مردم چیزی نکاهید و در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی مکنید. این کار به سوی شماست اگر ایمان دارید.

(۳) ساکنان ایکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعيب بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید.

تکذیب کردند در نتیجه خداوند آن‌ها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیكة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آن‌ها در سوره‌ی شعراء می‌فرماید آن‌ها در پیمان‌ها و سنجش خیانت می‌ورزیدند و این صفت اهل مدین بود از این رو آن‌ها را «اصحاب الأیكة» می‌نامند چون آیکه یعنی کشتزار و مزرعه‌ای که مملو از درخت و میوه‌های گوناگون است، آن‌ها دارای باغ‌ها و بستن‌های فراوان بودند از این رو «اصحاب الأیكة» نامیده می‌شوند.

نسب شعیب

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل علیه السلام است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش می‌فرماید: ﴿وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ﴾ [هود: ۸۹].^۱

رسالت شعیب قبل از رسالت موسی بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح و هود و صالح و لوط و شعیب بحث از موسی به میان می‌آورد. ﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ﴾ [الأعراف: ۱۰۳].^۲

این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب قبل از موسی و هارون زیسته است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته‌اند و گفته‌اند: شعیب چند قرن بعد از موسی مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیرمذکور در قرآن است شعیب گرفته‌اند و خطا از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده‌اند.

محل سکونت اهل مدین

مردم مدین یک ملت عرب بودند که در سرزمین حجاز در جهت شمالی آن نزدیک بندر عقبه (جهت شمالی آن) می‌زیستند. طبری گوید: فاصله‌ی میان سرزمین مصر و

(۱) قوم لوط از شما چندان دور نیست.

(۲) سپس به دنبال آنان موسی را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم.

مدین هشت شبانه روز راه است و در سرزمینی واقع شده بودند که هم اکنون عمان نامیده می‌شود و در جنوب فلسطین واقع شده، نسب مردم مدین، به مدین یکی از فرزندان ابراهیم منتهی می‌شود. در تورات مدیان نامیده شده است؛ از اینرو این قوم مدین نامیده شده‌اند. چون مدین پسر ابراهیم به میان آن‌ها رفت^۱ و از ایشان زن گرفت و در میان آن‌ها صاحب خانواده شد و به خاطر آن اهل مدین نام گرفتند.

دعوت شعیب از قومش

مردم مدین اهل تجارت و کشاورزی بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می‌بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» در توزین و پیمانان میان آن‌ها رواج پیدا کرد. کالای خود را گران به مردم می‌فروختند و کالای آن‌ها به قیمت ناچیز از آنان می‌گرفتند و فساد در روی زمین برآه می‌انداختند.

خداوند حضرت شعیب را در میان آن‌ها مبعوث کرد. آن‌ها را به توحید فراخواند و از عذاب خدا بیم داد و از تطفیف در پیمانان و توزین باز داشت و آن‌ها را به صلاح و عدم فساد امر نمود. قسمت کمی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب کردند. تکذیب کنندگان در نهایت گمراهی و انکار بسر می‌بردند. سر راه مردم می‌ایستادند و آن‌ها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن باز می‌داشتند و کسانی را که ایمان می‌آوردند به شدت تهدید می‌کردند. چنانکه قرآن کریم از زبان شعیب نقل می‌کند: ﴿وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَتَبْغُوهَا عِوَجًا﴾ [الأعراف: ۸۶].^۲ و چون شعیب بر دعوت و موعظه‌ی آن‌ها اصرار می‌ورزند دشمنی خود را با وی آشکار کردند و ادعا کردند که کلام وی را نمی‌فهمند و هدف وی نمی‌دانند و او را تهدید کردند، اگر از این دعوت دست بکشد او را می‌کشند.

(۱) شایان ذکر است که ابراهیم فقط دو پسر داشته (اسماعیل و اسحاق) احتمال دارد که مدین نوه‌ی ابراهیم باشد. (مترجم).

(۲) شما بر سر راه‌ها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید.

﴿قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَحِمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ﴾ [هود: ۹۱].^۱

بعد او را به اخراج از روستا تهدید کردند و گفتند: اگر او و پیروانش از دین جدید دست برندارند و به ملت آن‌ها برنگردند، اخراجشان نمایند.

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَاهِنِينَ﴾ [الأعراف: ۸۸].^۲

درس عبرت از داستان شعیب

عملکرد این قوم جای تعجب است! پیغمبر خدا آن‌ها را به سوی دعوتی انسانی کریم و واضح همچو خورشید در وسط آسمان فرا می‌خواند ولی در جواب او می‌گویند: ﴿مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُكَ فِينَا ضَعِيفًا﴾ [هود: ۹۱].^۳ با اینکه دعوت او در نهایت ظهور و وضوح بود زیرا آن‌ها را به ترک عبادت غیر خدا دعوت می‌کرد، ولی آن‌ها او را به اخراج از روستا تهدید می‌کردند او آن‌ها را به ترک منکر قبیح (تطیف در پیمان و میزان) دعوت می‌کرد ولی مسخره‌کنان او را به سخیف‌ترین کلمات جواب می‌دادند و نماز و عبادت او را مسخره می‌نمودند. ﴿قَالُوا يَشْعِيبُ أَصَلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ أَلْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾ [هود: ۸۷].^۴

(۱) گفتند: ای شعیب بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم اگر قبیله‌ی اندک تو نبود ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزش نداری.

(۲) اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر اینکه به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم در حالی که دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم.

(۳) بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم.

(۴) گفتند: ای شعیب آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان آن‌ها را پرستیده‌اند و ما نمی‌توانیم به دلخواه خود در اصول خویش تصرف کنیم تو که مرد شکیبیا و خردمندی هستی.

به راستی جای تعجب است که عالم و دانشمند از سوی جاهل نادان مورد تمسخر واقع شود و دیوانه‌ی عاقل را به مسخره بگیرد و فرد سفیه خود را صاحب حجت و برهان عنوان کند و بخواهد با استفاده از حجت و اهیش بر خصمی که به سوی طهارت و عفت و پاکی فرا می‌خواند اقامه‌ی حجت نماید، چه زمانی استقامت و پاکدامنی و فضیلت نقص و عیب تلقی شده اما منطق بغی و عدوان فضیلت و شرافت می‌باشد؟! چنانکه قوم لوط به پیغمبر و پیروان مؤمنش می‌گفتند: ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾ ﴿۸۷﴾ موقف قوم شعیب نیز با پیغمبرشان چنین بود و می‌گفتند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لَئِن آتَبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَسِرُونَ﴾ ﴿۹۰﴾ [الأعراف: ۹۰].^۱

هلاک قوم مدین

آن‌ها از فرط حماقت از شعیب خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آن‌ها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آن‌ها فرود آمد خداوند به مدت ۷ روز سرمای شدیدی بر آن‌ها مسلط کرد طوری که آب‌هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آن‌ها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آن‌ها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آن‌ها را در کام خود فرو برد. ﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُم عَذَابٌ يَوْمَ الظَّلَّةِ إِنَّهُوَ كَانَ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ ﴿۱۸۹﴾ [الشعراء: ۱۸۹].^۲

شعیب بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف و تولد و نشأت موسی) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم

۱۰- ایوب عليه السلام

(۱) اشراف و سران کافر قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می‌گردید.
(۲) پس او را دروغزن انگاشتند و عذاب روز ابر سایه‌گستر آنان را فرو گرفت که آن عذاب روزی سهمگین بود.

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَ أُنِي مَسْنِيَ الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۸۳﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَفَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّ ﴿۸۴﴾﴾ [الأنبياء: ۸۳-۸۴].^۱

ذکر ایوب در قرآن

نام ایوب چهار بار در قرآن آمده است. در سوره‌های نساء، انعام، انبیاء و ص. خداوند او را در ردیف مجموعه‌ای از انبیاء ذکر کرده که لازم است به صورت تفصیلی، به همه‌ی آنها ایمان بیاوریم. او بر وجه تحقیق، از ذریه‌ی حضرت ابراهیم است. زیرا خداوند در معرض سخن از ابراهیم می‌گوید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۴﴾﴾ [الأنعام: ۸۴].^۲

نسب ایوب عليه السلام

علماء در نسب ایوب اختلاف کرده‌اند تا جایی که ابوالبقاء گفته است: «در مورد نسب او هیچ چیزی صحیح نیست»، اما ابن کثیر ترجیح داده که او از نسل عیص پسر اسحاق بوده و مادرش دختر لوط بوده، او این سخن را از ابن عساکر نقل نموده است. اما قول ارجح در مورد نسب او این است که ابن اسحاق ذکر کرده و آن اینکه: ایوب پسر أموص پسر زارح پسر عیص پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل عليه السلام است.

محنت و بلای ایوب

حضرت ایوب در ارتباط با خانواده، بدن و حالش شدیداً مورد امتحان و ابتلاء واقع شد، با این وصف نمونه‌ی عبودیت و بندگی حق برای خدا به شمار می‌رفت. بر همه‌ی مصیبت‌ها صبر گرفت تا جایی که به عنوان ضرب‌المثلی در زمینه‌ی تحمل اذیت و ناراحتی مطرح شد. مردم می‌گویند: «صبر ایوب داشته باش!» خداوند نیز او را تمجید و ستایش کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۸۱﴾﴾ [ص: ۴۴].^۳

(۱) ایوب را بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند: اینکه بیماری به من رو آورده است و تو مهربانترین مهربانانی* دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را بر طرف ساختیم.

(۲) و از نژاد نوح، داود سلیمان ایوب، یوسف و موسی و هارون را و همانگونه محسنان را پاداش می‌دهیم.

(۳) ما ایوب را شکیبایافتیم چه بنده‌ی خوبی بود او بسیار توبه و استغفار سر می‌داد.

حضرت ایوب ثروتمند و صاحب اموال و فرزند بود زمین‌های فراوان و باغ‌های زیاد داشت، خداوند او را به نعمت و ثروت امتحان کرد با این عیش پر از ناز و نعمت یک لحظه از شکر خدا غافل نشد و ثروت و نعمت او را از ادای وظیفه‌ی بندگی برای خدا باز نداشت. بعد خداوند او را به سلب نعمت و اهل و اولاد مبتلا کرد، بعد امراض سخت و شدید به سوی جسم او هجوم آوردند ایوب بر بلایا و امراض صبر ورزید و علی رغم خواست شیطان در حالت نعمت و بلا سنبل و نمونه‌ی صبر، تقوا، بندگی و شکر گزاری بود.

گویند: همسری داشت بنام رحمه از نوادگان یوسف علیه السلام بود و در هنگام نعمت و شادی و رنج و نعمت همراه و همراز ایوب بود و همگام با شوهرش شکر خدا به جای آورد. بعد شیطان خواست از راه حيله و فریب همسرش وارد شود. در دل او وسوسه کرد که تا به کی بر این حالت صبر می‌ورزی؟ او هم به نزد ایوب آمد و گفت: این وضعیت تا به کی ادامه خواهد داشت و لب به یأس و بی‌صبری گشود. ایوب خشمگین شد و گفت: چند سال در راحت و آسودگی زیسته‌ام؟ گفت: ۸۰ سال. پرسید چند سال است که به بلا مبتلا گشته‌ام؟ گفت: هفت سال. فرمود: آیا از خدا حیا نکنم که بلا را از من دفع کند در حالی که هنوز به اندازه‌ی زمان نعمت و شادی در مصیبت و ناراحتی زندگی بسر نبرده‌ام. بعد سوگند یاد کرد و گفت: اگر بهبودی پیدا کنم. یکصد تازیانه بر تو وارد خواهم کرد و خدمتگزاری از سوی او را بر خود حرام کرد. بعد در حال وحدت و شدت بر خداوند بانگ برآورد و گفت: ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَلَمْسَنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۳].^۱

خداوند دعای او را استجابت فرمود و بلا را از وی دفع کرد خداوند به او وحی کرد که با پاهایش بر زمین بزند. پا بر زمین زد آب سردی از زیر پاهایش فوران کرد. بدو دستور داد از آن بنوشد و در آن غسل ورزد. خداوند او را شفا بخشید و سلامتی خود را باز یافت.

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَلَمْسَنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ ﴿۸۳﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَفَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَعَاتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَوَعَدْنَاهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى

(۱) پروردگار خود را به فریاد خواند: اینکه بیماری به من روی آورده است و تو مهربانترین مهربانانی.

لِّلْعَبِيدِ ﴿۸۳﴾ [الأنبياء: ۸۳-۸۴].^۱ ﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَ أُنِي مَسْنِيَ
الشَّيْطَانُ بُنْصِبٍ وَعَدَابٍ ﴿۸۱﴾ أَرْكُضُ بِرَجْلِكَ هَذَا مُعْتَسِلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿۸۲﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ
أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِرَأْسِ الْأَلْبَابِ ﴿۸۳﴾ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ
بِهِ ۖ وَلَا تَحْنُتْ ۗ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعْمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۸۴﴾ [ص: ۴۱-۴۴].^۲

خداوند به ایوب دستور داد سوگند خود را عملی کند و دسته چوبی بردارد که صد شاخه داشته باشد و به واسطه‌ی آن یک بار همسرش را بزند. خداوند به پاس خدماتی که در حق شوهرش انجام داده بود و به پاس رنج‌ها و زحمتهایی که کشیده بود بر او شفقت ورزید و با فرود آمدن یک ضربه‌ی چوب بر او سوگند ایوب را ابرام فرمود. ابن کثیر می‌گوید:

این فرج و گشایش برای کسی است که تقوا را پیشه کرد. بویژه برای همسر صابر و خدمتگذار و نیکوکارش ﷺ. این است که خداوند در تعقیب این رخصت می‌فرماید:

﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعْمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۸۴﴾﴾ [ص: ۴۴].^۳

بعد گوید: بسیاری از فقهاء این رخصت را در باب ایمان و نذور پذیرفته‌اند برخی مسئله را بیشتر توسعه بخشیده‌اند و برای رهایی از سوگند به حيله‌هایی متوسل شده‌اند که در باب اعمال آن‌ها به این آیه متوسل شده و دست به دامن تفسیرها و تأویل‌های عجیب شده‌اند.^۴

(۱) ایوب را (بیاد آور) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند بیماری به من روی آورده است و تو مهربانترین مهربانانی* دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم و اولاد دو چندان بدو دادیم محض مرحمتان و تذکری برای پرستندگان.

(۲) خاطر نشان ساز بنده‌ی ما ایوب را بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: اهریمن مرا دچار رنج و درد کرده است* پای خود را به زمین بکوب این، این است که هم برای شستشو است و هم برای نوشیدن است* اولاد و چندان بدو عطا کردیم محض مرحمتان و تذکری برای خردمندان* بسته ای را برگیر با آن بزن و سوگند خود را مشکن، ما ایوب را شکیبایافتیم چه بنده‌ی خوبی بود از بسیار توبه و استغفار سر می‌داد.

(۳) چه بنده‌ی خوبی بود او بسیار توبه و استغفار سر می‌داد.

(۴) البداية والنهاية ج ۱ ص ۲۲۵.

بعضی از تاریخ نویسان در رابطه با ابتلای حضرت ایوب اموری ذکر کرده‌اند که اعتقاد بدان‌ها به هیچ وجه جایز نیست و منقول از اسرائیلیات غیرصحیح است گویند: زمانی که مرض ایوب شدت گرفت و کسی خواهان هم نشینی با وی نبود و مردم از او وحشت می‌کردند و بدنش متعفن گردید و کرم از آن بیرون می‌جهید از شهر اخراجش کردند و در آشغالی کنار آن زندگی می‌کرد و غیر این‌ها از اوهام و خرافاتی که تورات تحریفی نقل کرده اما همه این‌ها خلاف واقعیت است... و این امور با مقام و منصب نبوت منافات دارد زیرا علمای توحید مقرر فرموده است انبیاء از امراض تنفر برانگیز منزّه و مصون هستند و این سخن با مقام نبوت سازگاری ندارد، اما قول صحیح این است که ایوب به مرض تنفر برانگیز مبتلا نگردید بلکه مرض او طبیعی بود. اما مدت هفت سال دوام پیدا کرد. گویند: ۱۸ سال دوام آورد و این زمانی است که کمتر کسی توان تحمل آن را دارد و مصیبت تنها در جسدش نبود بلکه مشمول اموال و اهل بیت و جسم او گردید. لذا است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ﴾. ایوب ۹۳ سال عمر کرد خداوند اموال و فرزندان فراوان به او بخشید. ۲۶ پسر داشت که یکی از آن‌ها بشر نام داشت و بعضی از تاریخ نویسان گویند: او کسی است که در قرآن به نام ذوالکفل آمده است. رسالت ایوب به سوی ملت روم بود. طبق گفته‌ی مؤرخان، مقبره‌اش در دمشق و اطراف بوده است.

۱۱- ذوالکفل علیه السلام

﴿وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكُفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ ﴿۴۸﴾﴾ [ص: ۴۸].^۱

نسب ذو الكفل

اهل تاریخ گفته‌اند: ذوالکفل فرزند ایوب است. پس نسب او همان نسب ایوب است. نام او در اصل بشر بوده است. خداوند او را بعد از ایوب مبعوث فرمود و ذوالکفلش نام نهاد. چون او خود را مکلف به انجام بعضی از طاعات و عبادت‌ها نمود و آن‌ها را به خوبی و نیکی انجام داد. مقبره‌اش در شام بوده است. اهل دمشق از یکدیگر نقل می‌کنند که او دارای قبری در کوهی به نام کوه قاسیون، مشرف بر دمشق، می‌باشد.

(۱) از اسماعیل و الیسع و ذوالکفل یاد کن آنان جملگی از خوبان و نیکانند.

بعضی از علماء گفته‌اند: او پیغمبر نبوده بلکه یکی از صالحان بنی اسرائیل بوده است. اما ابن کثیر پیغمبر بودن او را ترجیح داده چون خداوند او را مقارن انبیاء ذکر فرموده است: ﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ ﴿۸۵﴾ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۶﴾﴾ [الانبیاء: ۸۵-۸۶].^۱

در سوره‌ی «ص» بعد از داستان ایوب می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ ﴿۴۸﴾﴾ [ص: ۴۸].^۲

ابن کثیر می‌گوید: از ظاهر ثناء و مدحی که در قرآن از ذالکفل شده است چنین برمی‌آید که او از جمله‌ی پیغمبران بوده است و این قول مشهور است.^۳ قرآن فقط او را در جمله انبیاء ذکر فرموده و بیش از این سخنی از او به میان نیاورده است اما موضوع دعوت و رسالت او و قومی که به سوی آن‌ها مبعوث شده نه بصورت اجمال و نه تفصیل متعرض آن شده است. لذا ما هم از خوض در این موضوع خودداری می‌ورزیم. چون بسیاری از تاریخ‌نویسان نیز جز بحث ناچیز سخنی از وی به میان نیاورده‌اند.

نکته‌ی قابل توجه اینکه ذوالکفل وارده در قرآن شخصی غیر از کفل مذکور در حدیث است. نص حدیث در روایت امام احمد به روایت از ابن عمر رضی الله عنهما چنین آورده است.

«کفل از بنی اسرائیل بود از ارتکاب هیچ گناهی کوتاهی نمی‌کرد. زنی نزدش آمد و به او شصت دینار داد در مقابل اینکه اجازه دهد به او تجاوز کند. چون در میان دو ران او قرار گرفت زن گریه و لرزیدن را شروع کرد. گفت: چرا گریه می‌کنی مگر به زور تو را وادار به این عمل کرده‌ام؟ زن گفت: نه، لیکن من هرگز مرتکب چنین عملی نشده‌ام و حاجتمندی و ناداری مرا وادار به این عمل می‌کند.

می‌گفت: این بار انجام بده بعد برای همیشه آن را ترک کن. بعد پایین آمد و خطاب به زن گفت: دینارها را با خود ببر. سپس گفت: قسم به خدا کفل از این به بعد هرگز

(۱) اسماعیل و ادریس و ذالکفل را که جملگی از زمره‌ی شکیبایان بودند* ما آنان را غرق رحمت خود کردیم چرا که ایشان از زمره‌ی شایستگان و بایستگان بودند.

(۲) از اسماعیل و الیسع و ذالکفل یاد کن آنان جملگی از خوبان و نیکانند.

(۳) البداية والنهائة ج ۱ ص ۲۲۷.

نافرمانی خدا نخواهد نمود. کفل در همان شب فوت کرد و صبح هنگام بر دروازه‌اش نوشته شده بود خداوند از تقصیر کفل درگذشته است».

ابن کثیر می‌گوید: ترمذی این حدیث را به قید حسن روایت کرده و به صورت موقوف از ابن عمر نقل شده است و در اسنادش اشکال و نظر وجود دارد. اگر این روایت محفوظ و صحیح باشد این مرد ذوالکفل نیست، چون لفظ حدیث کفل است، بدون اضافه ذو به آن، بنابراین او مرد دیگری غیر از ذوالکفل مذکور در قرآن بوده است.

بعضی از مؤرخان نقل می‌کنند که ذوالکفل عهده‌دار ریاست قومش گردید و میان آن‌ها به عدالت رفتار می‌کرد، این امر سبب شد او را ذوالکفل بنامند و داستان‌هایی در این زمینه نقل کرده‌اند. اما آن‌ها داستان‌هایی هستند که نیازمند اثبات و تمحیص و دقت هستند، لذا از ذکر آن‌ها خودداری ورزیده‌ایم، چون آنچه در روایت صحیح آمده ما را از ذکر آن‌ها بی‌نیاز می‌کند.

والله الموفق والمهادي إلى سواء السبيل.

۱۲- هارون عليه السلام

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾﴾ [یونس: ۷۵].^۱

نسب هارون

هارون پسر عمران پسر قاهت بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است او برادر موسی بود. خداوند او را بعنوان معین و شریک موسی در دعوت مبعوث فرمود. حضرت موسی از خداوند خواست هارون را شریک رسالت و دعوت او قرار دهد. خداوند دعای او را استجابت فرمود: ﴿وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ

(۱) سپس بعد از آنان موسی و هارون را برانگیختیم و همراه با آیات و معجزات خود به پیش فرعون و درباریانش فرستادیم ولی تکبر کردند و قوم گناهکاری بودند.

رِدْعًا يُصَدِّقُنِي ۖ إِنَِّّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾ [القصص: ۳۴].^۱ خداوند هارون را به وی ارزانی داشت و او را از رحمت خویش نبوت بخشید.

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾﴾ [مریم: ۵۳].^۲

حیات و دعوت هارون

هارون سه سال پیش از موسی به دنیا آمد. خداوند او را همراه برادرش موسی به سوی بنی اسرائیل مبعوث فرمود. دارای قلب قوی و زبان فصیح بود. لذا خداوند او را با برادرش به سوی فرعون مبعوث فرمود. تا معین و همکار او در تبلیغ دعوت به فرعون جبار باشد.

﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْعًا يُصَدِّقُنِي ۖ إِنَِّّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾﴾ [القصص: ۳۴].^۳

هرگاه سخنی از دعوت موسی آمده همراه با آن دعوت هارون نیز مد نظر است و هر دو با هم به سوی فرعون و هامان و قارون مبعوث گشتند. به سوی بینی اسرائیل مبعوث شدند، اما شأن موسی عظیم‌تر و منزلتش از هارون برتر بود. موسی از کبار اولی العظم است در حالی که هارون مانند بقیه‌ی پیغمبران بزرگوار بوده است.

خداوند زندگی موسی را از ولادت و نشأت و فرار از مصر و ورود به سرزمین مدین و ازدواج با دختر شیخ مدین و تکلم با خدا در سرزمین طور و تحمیل رسالت و ارائه معجزه و سایر حوادث عظیمه‌ی بنی اسرائیل توضیح داده است. ما در هنگام بازگویی داستان او فرازهایی از آن را توضیح دادیم و در همه‌ی این حوادث هارون همراه و شریک او بوده است چه در سفر و چه در حضر.

وقتی موسی به کوه طور رفت و به قومش وعده داد که تورات را برای آن‌ها بیاورد، هارون را بعنوان خلیفه‌ی خویش در میان بنی اسرائیل برگزید و به او توصیه کرد از

(۱) برادرم هارون که از من زبان بلیغ‌تر و فصیح‌تری دارد با من بفرست تا یاور من بوده و مرا تصدیق نماید چرا که می‌ترسم تکذیب کنند و دروغ‌گویم نامند.

(۲) و ما از روی مرحمت خود، برادرش هارون را که پیغمبر بود، بدو دادیم.

(۳) برادرم هارون که از من زبان بلیغ‌تر و فصیح‌تری دارد با من بفرست تا یاور من بوده و مرا تصدیق نماید چرا که می‌ترسم تکذیب کنند و دروغ‌گویم نامند.

آن‌ها نگهداری بعمل آورد، نکند در دینشان گرفتار فتنه شوند. ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۲].^۱

زمان غیبت موسی از قومش طبق نص قرآن چهل روز بود، بنی اسرائیل در این مدت گرفتار یک فتنه‌ی بسیار عظیم شدند. زیرا در غیبت وی به پرستش گوساله روی آوردند. گوساله‌یی که سامری از طلا ساخته بود گویا (مشتی از گل جای پای اسب جبرئیل را) زمانی که برای نابودی فرعون فرود آمده بودند، برداشت و آن را روی مجسمه انداخت، صدایی چون صدای گاو از آن برمی‌آمد این خبیث گمراه، گمان می‌برد این گاو خدای آن‌ها است. هارون آن‌ها را از این امر حرام بیم داد، اما توجهی به حرف وی نمودند و به پرستش گوساله روی آوردند.

چون موسی برگشت و وضعیت قوم خویش را چنین دید، بسیار خشمناک شد و بر برادرش یورش برد. ریش و سر او را گرفت و به سوی خود کشید، هارون داستان را مفصل برای او توضیح داد.

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي ۗ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۗ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ۗ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي ۗ فَلَا تُشِمْتُمْ بِنِ الْأَعْدَاءِ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۵۰].^۲

این داستان بصورت مفصل در کتب تفسیر و تاریخ آمده است. (به آن‌ها مراجعه شود).

(۱) موسی به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگر بوده و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن.

(۲) هنگامی که موسی به پیش قوم خود خشمگین و اندوهناک بازگشت، گفت: پس چه بد جانشینی مرا انجام دادید، آیا فرمان پروردگارتان شتاب ورزیدید؟ موسی الواح را بینداخت و سر برادرش را گرفت و آن را به سوی خود کشید، (برادرش) گفت: ای پسر مادرم! این مردمان مرا درمانده و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنان را به من شاد مکن و مرا از زمره‌ی قوم ستم پیشه مدان.

هارون ۱۲۲ سال عمر کرد و ۱۱ ماه قبل از برادرش موسی بسوی معبود شتافت و از دنیا رفت، وفاتش در سرزمین تیه (بیابانی بی آب و علف) قبل از ورود بنی اسرائیل به فلسطین بود. رحمة الله علیه وأسکنه فسیح جنته^۱.

۱۳- داود عليه السلام

﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ ۖ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا﴾ [الإسراء: ۵۵].^۲

داود در قرآن

نام داود در شانزده جای قرآن آمده است، در سوره‌های بقره، نساء، مائده، انعام، اسراء، انبیاء، نمل، سبأ و ص. او یکی از پیغمبران بنی اسرائیل و از سبط یهودای پسر یعقوب می‌باشد. خداوند پیغمبری و پادشاهی را به وی بخشید و از خیر دنیا و آخرت بهره‌مند گردانید. هم پیغمبر بود، هم پادشاه. چنانکه حضرت سلیمان را نیز به وی ارزانی داشت.

نسب داود

داود فرزند ایشا پسر عوید، از فرزندان یهودای پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل است. اهل تورات و انجیل نسب او را در کتب خود مفصل بیان داشته‌اند و متفق‌اند که او از اسباط یهودای پسر یعقوب موسوم به اسرائیل است. داود یکی از پیغمبرانی است که بعد از موسی بر او کتاب آسمانی فرود آمده است. خداوند زبور بر وی نازل فرمود. ﴿وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا﴾ [الإسراء: ۵۵].

جایگاه داود در میان بنی اسرائیل

بعد از وفات موسی و هارون یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بنام یوشع بن نون سرپرستی بنی اسرائیل را بعهده گرفت. یوشع آن‌ها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. او سرزمین را میان آن‌ها

(۱) برای تفصیل داستان به تاریخ طبری و ابن کثیر مراجعه شود.

(۲) ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم و به داود زبور عطا نموده‌ایم.

تقسیم نمود و تا وفات کرد مسئولیت رهبری آن‌ها بعهدہ داشت. بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آن‌ها به مدت ۳۵۶ سال به قضاتی از آن‌ها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قُضات می‌نامند.

در این مقطع ضعف و سستی به بنی اسرائیل روی آورد و معاصی و منکرات در میان‌شان رواج پیدا کرد. از شریعت روگردان شدند. بت‌پرستی وارد صفوف ایشان گردید. در نتیجه خداوند اقوام و ملت‌های پیرامون را بر آن‌ها مسلط گردانید. عمالقه و آرامیون و فلسطینی‌ها بر آن‌ها تاختند و در هر جنگی که میان آن‌ها و دشمنانشان درمی‌گرفت بیشتر گرفتار شکست می‌شدند تا پیروزی.

ابن جریر در تاریخش می‌گوید:

«هرج و مرج در میان بنی اسرائیل رواج پیدا کرد خطا و خلاف‌کاری فراوان شد. چندین پیغمبر خدا را کشتند. خداوند نیز پادشاهان ستمگر بر آن‌ها روانه فرمود که برایشان ستم می‌ورزیدند و خونشان بر زمین می‌ریختند. خداوند دشمنان‌شان را بر آن‌ها مسلط فرمود و چون با دشمنی به جنگ می‌پرداختند تابوتی با خود حمل می‌کردند که الواح و عصای موسی در آن قرار داشت و آن را تابوت می‌گفتند. همان تابوتی که قرآن بدان اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَىٰ وَعَآلُ هَارُونَ﴾ [البقرة: ۲۴۸].^۱

بنی اسرائیل به برکت این تابوت بر دشمنان خود غلبه می‌کردند. در جنگی که میان آن‌ها و مردم غزه و عسقلان درگرفت مغلوب واقع شدند و تابوتشان به غنیمت رفت و پادشاه‌شان مرد. آنگاه بنی اسرائیل چون گله‌ی بدون چوپانی بی‌سرپرست ماندند خداوند پیغمبری در میان آن‌ها مبعوث کرد که صموئیل نام داشت. اهل کتاب او را صموئیل می‌نامند از او درخواست کردند امیری بر آن‌ها بگمارد که در رکاب او با دشمنان خود بجنگند. خداوند متعال این داستان را چنین تعریف می‌کند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ مَن بَعَدَ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَّقْتُلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا

(۱) و پیغمبرشان به آنان گفت: نشانه‌ی حکومت او اینست که صندوق به سوی شما خواهد آمد آرامش از سوی پروردگارتان و یادگارهای خاندان موسی و هارون در آن است.

أَلَا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٤٦﴾ [البقرة: ۲۴۶].^۱ پیغمبرشان طالوت را به عنوان پادشاه و امیر بر آن‌ها گماشت. البته این امر به وحی از جانب خدا صورت گرفت. طالوت از قوت و توان جسمی و علمی برخوردار بود اما بنی اسرائیل از پذیرش تولیت و امارت وی سر باز زدند و گفتند:

﴿أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةَ مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ [البقرة: ۲۴۷].^۲

طالوت به عنوان پادشاه بنی اسرائیل تعیین گردید، خداوند او را تایید کرد و تابوتی را که از آن‌ها ستانده بودند به وی بازگردانید. لشکریانی قوی و شدید برگزید و آن‌ها را جهت جنگ با دشمن از شهر خارج کرد. در وسط راه زمانی که مسیر فراوانی طی کرده و به شدت تشنه بودند. گذرشان بر رودخان‌های افتاد. طالوت آن‌ها را امتحان کرد و گفت: کسی حق ندارد از این آب بنوشد مگر به مقدار یک مشت. این عمل امتحانی بود تا اندازه‌ی اراده و توان آن‌ها را دریابد.

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ﴾ [البقرة: ۲۴۹].^۳

(۱) آیا به [حال] بزرگان بنی اسرائیل پس از موسی نیندیشیده‌ای؟ چون به پیامبرشان گفتند: پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا جنگ کنیم. [پیامبر] گفت: این انتظار از شما می‌رود که - اگر جهاد بر شما مقرر گردد - پیکار نکنید. گفتند: دلیلی نداریم که در راه خدا جنگ نکنیم حال آنکه از دیار خود رانده و از [زن و] فرزندانمان به دور افتاده‌ایم. پس آن گاه که کارزار بر آنان مقرر گشت - جز اندکی از آنان - روی گرداندند و خداوند به ستمکاران آگاه است.

(۲) چگونه او را به حکومت داشته باشد با اینکه ما از او برای زمامداری سزاوارتریم و او که مال و دارایی زیادی ندارد و گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و دانش و جسم او را وسعت بخشیده است.

(۳) و هنگامی که طالوت و سپاهان را با خود بیرون برد بدیشان گفت: خداوند شما را به وسیله‌ی رودخان‌های آزمایش می‌کند. آنان که از آن بنوشند از من نیستند و آنان که جز مشت‌ی از آن ننوشند از من هستند. همگی جز عده‌ی کمی از آن نوشیدند.

جز تعداد خیلی از این لشکر عظیم (که بنا به قولی که سدی نقل کرده ۸ هزار نفر بودند) با او ماندند، همگی از آب مذکور نوشیدند. ۳۱۹ نفر با او باقی ماندند و بقیه را که فاقد اراده‌ی قوی بودند با خود نبرد و از لشکر اخراج کرد. با این عده‌ی قلیل به جنگ با بت‌پرستان فلسطینی رفت. فرمانده لشکر دشمن، شخصی بنام جالوت بود که بسیار خشن و شدید به نظر می‌آمد و مردم از او می‌ترسیدند بنی اسرائیل ترسیدند و گفتند: توان رو یا رویی با جالوت را نداریم.

﴿لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ﴾ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلتَقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَت فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۲۴۹﴾ [البقرة: ۲۴۹].^۱

طالوت مبارزه طلبی کرد. جوان کوچکی بنام داود به جنگ او رفت. داود از سبب یهودا بود و چون کم سن بود، اصلاً به نظر نمی‌رسید که فرد کم سن و سالی همچو او در میان جنگجویان وجود داشته باشد. چون رو در روی جالوت قرار گرفت، او را مورد تمسخر قرار داد و گفت: بر گرد من نمی‌خواهم تو را بکشم، داود در جواب گفت: ولی من قصد دارم تو را بکشم. بعد مبارزه میان آن‌ها شروع شد و داود جالوت را کشت. بدنبال آن لشکریانش شدیدترین شکست را خوردند و داود پیروز گشت. خداوند می‌فرماید:

﴿فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾ [البقرة: ۲۵۱].^۲

بعد از این روی داد، نام داود در میان بنی اسرائیل درخشیدن گرفت و پیروزی‌های پی در پی توسط وی نصیب بنی اسرائیلیان گشت و خداوند بنی اسرائیل را بعد از ذلت و پستی دوباره عزت بخشید.

بعد از وفات طالوت بنی اسرائیل بر بیعت با این جوان (داود) اتفاق حاصل کردند و او را بعنوان پادشاه خود برگزیدند. در آن هنگام عمرش از ۳۰ سال تجاوز نمی‌کرد با

(۱) گفتند: امروز ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهان او را نداریم. اما آنان که یقین داشتند که با خدای خویش ملاقات خواهند کرد گفتند: چه بسیارند گروه‌های اندکی که به فرمان خدا بر گروه‌های فراوانی چیره شده‌اند و خداوند با برد باران است.

(۲) سپس به فرمان خدا ایشان را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت بدو بخشید و از آنچه می‌خواست بدو یاد داد.

عدل و دادگری بر قوم خود حکمرانی می‌کرد و سیاست اعمال مساوات را میان ایشان در پیش گرفت و احکام تورات را بر آنها تطبیق فرمود. تا اینکه خداوند زبور را بر وی فرستاد که یکی از کتب چهارگانه‌ی آسمانی است.

رسالت و دعوت داود

چون به سن چهل سالگی رسید خداوند همگام با امارت و پادشاهی نبوت را نیز به وی بخشید و او را بعنوان پیغمبر بر بنی اسرائیل فرستاد. زبور را بر وی نازل فرمود که حاوی عبرتها و مواظظ و رقائق و اذکار بود. خداوند حکمت و فصل الخطاب را نیز به وی ارزانی داشت.

داود علیه السلام در شاعری و صدای خوش سرآمد روزگار و ضرب المثل زمان بود. کسی که دارای صوت حسن بود می‌گفتند: گویی یکی از مزامیر داود به وی ارزانی شده است. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به صدای ابوموسی اشعری گوش فرا داد که قرآن می‌خواند (او دارای صدای بسیار زیبا بود) رسول خدا توقف کرد و به قرائت زیبای او گوش می‌داد تحت تاثیر جاذبه‌های صدای دلنشین و تلاوت زیبایش واقع شد و خطاب به او فرمود: یکی از مزمارهای آل داود به تو ارزانی شده است. فرمود: ای رسول خدا به تلاوت من گوش می‌دادی؟ اگر می‌دانستم تو بدان گوش فرا داده‌ای آن را زیباتر تلاوت می‌کردم.

زمانی که داود زبور تلاوت می‌کرد پرندگان از پرواز می‌ایستادند و همگام با او بر شاخه‌های درختان به تسبیح و ترجیع می‌پرداختند و کوه‌ها نیز در شامگاهان و بامدادان با وی تردد اذکار می‌کردند. زبور را با لحن و صدایی تلاوت می‌کرد که جن و انسان‌ها و پرندگان بر صدایش اعتکاف می‌کردند، تا جایی که یکی از آنها بر اثر گرسنگی هلاک می‌شد. او همواره به تسبیح و تحمید خداوند می‌پرداخت و کوه‌ها و پرندگان نیز با وی هم‌آواز می‌شدند.

﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾ [ص: ۱۸].^۱
 ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَجِبَالُ أُوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ﴾ [سبأ: ۱۰].^۲

(۱) ما کوه‌ها را با او هم‌آواز کردیم شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس می‌پرداختند.

(۲) ما به داود از جانب خود فضیلت بزرگی بخشیدیم، ای کوه‌ها! و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید.

همزمان با این صدای دلنشین زبور را با سرعت و تدبر و ترنم و تفنن همگام با خشوع قرائت می‌کرد. در حدیث شریف آمده است: «تلاوت زبور بر داود سهل و آسان گشته بود به اسب‌هایش دستور می‌داد بی حرکت و تکان می‌ایستادند تا زین را بر پشت آن‌ها سوار کند و قبل از اینکه اسبان را زین کند به قرائت قرآن (زبور) می‌پرداخت و روزی خود را تنها از دست رنج خود می‌خورد»^۱.

داود همزمان با این عظمت و ملک و جاه، بسیار به عبادت خداوند می‌پرداخت. شبها شب زنده‌داری می‌کرد و روزها را روزه‌داری و بسیاری از اوقات خود را در سجده و مصلا بسر می‌برد در انجام عبادت و طاعت و اعمال صالحه سرآمد و کم نظیر بود.

چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۱۷﴾﴾ [ص: ۱۷].^۲

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «الاید» یعنی توان و قوت در طاعت و عبادت. در حدیث آمده است: محبوبترین نوع نماز نزد خداوند نماز داود است و محبوبترین نوع روزه‌ها روزه‌ی داود بود. بعضی اوقات نصف شب می‌خوابید و ثلث آن بیدار می‌ماند و سومی آن می‌خوابید و یک روز در میان روزه می‌گرفت.

مزایا و امتیازات داود علیه السلام

۱- تسخیر کوه‌ها با او که صبحگاهان و شامگاهان با او به تسبیح برمی‌خاستند.

﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعِثِّيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿۱۸﴾﴾ [ص: ۱۸].^۳

۲- هم آواز شدن پرندگان با او زمانی که زبور تلاوت می‌کرد. ﴿وَالطَّيْرُ مَحْشُورَةٌ كُلُّ لَهُمْ أَوَّابٌ ﴿۱۹﴾﴾ [ص: ۱۹].

۳- یادگیری زبان پرندگان. ﴿عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ ﴿۱۶﴾﴾ [النمل: ۱۶].

۴- نرم شدن آهن در دستان او چون خمیر. ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿۲۱﴾﴾ [سبا: ۱۰].

۵- یاد دادن ساختن ادوات زرهی به او از سوی خداوند جهت رفع خطر جنگ.

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِّنْ بَأْسِكُمْ ﴿۸۰﴾﴾ [الانبیاء: ۸۰].^۴

(۱) رواه البخاری وأحمد.

(۲) و بنده ما، داود توانمند را یاد کن. بی گمان او رو به [سوی خدا] داشت.

(۳) ما کوه‌ها را با او هم‌آوا کردیم شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس می‌پرداختند.

(۴) و بدو ساختن زره را آموختیم تا شما را در جنگ‌ها حفظ کند.

- ۶- خداوند پادشاهی او را قوت بخشید تا آنجا که بر دشمنان غالب گشت و در میان قومش از هیبت خاصی برخوردار بود. ﴿وَشَدَدْنَا مُلْكُهُ﴾ [ص: ۲۰].
- ۷- خداوند حکمت (نبوت) و فصل الخطاب (یعنی تمییز حق از باطل) را به وی بخشید ﴿وَعَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ﴾ [ص: ۲۰].^۱

افترای بزرگ علیه داود عليه السلام

بعضی از مفسرین در خطای فاحش قرار گرفته‌اند آنجا که در تفاسیر خود به نقل و بازگویی برخی از داستان‌ها پرداخته‌اند که ریشه در اسرائیلیات دارند و دارای سند صحیح نیستند و نباید بر آن‌ها اعتماد کرد. چون جزو گمراهی‌های اهل کتاب‌اند و با عصمت انبیاء منافات و تضاد دارند و با عقیده مسلمانان در رابطه با عصمت انبیاء همخوانی ندارند. از جمله‌ای این اباطیل اینکه داود عاشق و دل‌باخته‌ی زن یکی از فرماندهانش گشت. خلاصه‌ی داستان از این قرار است که: داود در سقف خانه‌ی خویش حرکت می‌کرد نگاهش به زنی افتاد که مشغول حمام کردن بود. شیفته و دل‌باخته‌ی او گردید. این زن همسر یکی از فرماندهان داود بنام اوریا بود. قصد کرد هر طور شده او را از میان بردارد تا بتواند با زنش ازدواج کند. او را به یکی از جنگ‌ها فرستاد و پرچم را به دست او داد و دستور داد هجوم ببرد و به سربازان اشاره کرد اگر او یورش برد آن‌ها عقب نشینی کنند تا کشته شود. بدین وسیله او را به کشتن داد و با همسرش ازدواج کرد. بنی اسرائیل گویند: در غیبت او با زنش معاشرت داشت و عمل منافی عفت انجام داد. بعد این چاره را اندیشید از او خلاص شود و سلیمان از این زن متولد شده است. تا آخر... از این افتراها و گمراهی‌ها بر این پیغمبر بزرگوار.

این داستان سراسر افتراء و توهین است و کسی که کتب اهل کتاب را مطالعه کند درمی‌یابد که از این نوع افتراها در آن بسیار یافت می‌شود و گناهان کبیره به انبیاء قدسیان خود نسبت می‌دهند تا گناهان و جرایم خود را بدین وسیله توجیه کنند. ابن کثیر می‌گوید: بسیاری از مفسران داستان‌ها و اخباری نقل کرده‌اند که بیشتر آن‌ها اسرائیلیان است و بعضی کذب محض هستند که از ذکر آن‌ها خودداری کرده و

(۱) و قدرت دآوری قاطعانه و عادلانه‌اش ارزانی داشتیم.

تنها به ذکر و تلاوت قصه از قرآن بسنده می‌کنیم. والله یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم.

بیضاوی گوید: اینکه می‌گویند: اوریا را بارها به جنگ فرستاد و به او دستور حمله داد تا کشته شود بعد همسر او را به عقد خود درآورد دروغ و افترا است. لذا امام علی می‌گوید: «هرکس داستان داود را آن چنان نقل و بازگو کند که اهل کتاب نقل می‌کنند ۱۶۰ تازیانه بر او فرو خواهیم آورد»^۱.

و این حد افترای مغلطه است چون افترا در حق و شأن انبیا صورت گرفته، اما آنچه در قرآن آمده هیچ خللی بر عصمت داود وارد نمی‌کند و اثری از بهتان و افترای که اهل کتاب بر داود می‌بندند در آن وجود ندارد و برخی از مفسران که آن را بدون تحقیق و تدبر نقل کرده‌اند تحت تاثیر افترا و اساطیر اهل کتاب قرار گرفته‌اند. اینک آیه کریمه را همگام با معنای آن آنطور که محققین اهل تفسیر بیانش کرده‌اند، خواهیم آورد.

خداوند در سوره‌ی ص می‌فرماید:

﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾﴾ [ص: ۲۱-۲۴].^۲

(۱) به تفسیر بیضاوی مراجعه شود.

(۲) آیا خبر دادخواهان به تو رسیده است که چون [از دیوار بالا آمده و] وارد مسجد شدند؟. هنگامی که بر داود وارد شدند و [او] از آنان ترسید. [آنان] گفتند: مترس. دو مدعی هستیم که یکی به دیگری ستم کرده است. بین ما به راستی حکم کن و ستم مکن و ما را به راه راست رهنمون شو. این [شخص] برادر من است او نود و نه میش دارد و من یک میش. که گفت آن [یک میش] را نیز به من بسپار و با من به درستی سخن گفت.

[داود] گفت: با درخواست گوسفندت تا [آن را به] گوسفندانش [اضافه کند] به تو ستم کرده است و حقاً که بسیاری از شریکان به همدیگر ستم می‌کنند مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای

تفصیل داستان بر اساس آنچه محققان ذکر کرده‌اند اینکه داود علیه السلام ایام خود را به شرح زیر تقسیم کرده بود: یک روز به عبادت و یک روز قضاوت و یک روز موعظه و ارشاد، یک روز را خاصه به خلوت اختصاص داده بود. در روز خلوت ملائکه در شکل و صورت انسان اطراف او را احاطه می‌کردند در روز خلوت نگهبانانی بر دم در قرار می‌داد نمی‌گذاشتند احدی بر او وارد شود. داود ناگهان متوجه شد که افرادی دور و بر او را احاطه کرده‌اند از آن‌ها ترسید گفتند: نترس ما دو گروه هستیم که با هم اختلاف داریم برخی از ما بر برخی ستم ورزیده‌ام تو به حق میان ما قضاوت کن و بر هیچکدام از ما ستم و ظلم مکن و ما را به سوی راه راست و دست هدایت کن. این برادر من ۹۹ عدد گوسفند (کنایه از همسر) دارد و من تنها یک عدد، با این وصف از من درخواست آن را به او بدهم و در خصومت بر من غلبه ورزیده است. داود بدون اینکه حرف طرف را بشنود فوراً قضاوت کرد و گفت: اینکه خواسته یک عدد بزغاله (همسر) تو را به بزغاله‌های (همسران) خود پیوست دهد و آن را از تو بستاند در واقع مرتکب ستم و ظلم بر تو شده است و برای عملش بس قبیح است که با وجود برخورداری از ۹۹ گوسفند در صدد یک رأس بزغاله‌ی شما را از تو بگیرد. بعد متوجه شد که هدف ما امتحان و ابتلای او بوده که بیان واقع در نتیجه از خداوند درخواست عفو و بخشش نمود و فوراً توبه‌کنان به سوی خدا بازگشت از اینکه در قضاوت عجله ورزیده است. قبل از اینکه از مدعی علیه سؤال کند و جواب بشنود و در این کار از حق تجاوز کرده است. چون حق انصاف این نبود. خلاصه‌ی داستان چنین بوده نه بیش از این و از این عمل استغفار نمود. احتمال دیگری وجود دارد و آن اینکه داود وقتی متوجه افراد دور و بر خود شد چنین پنداشت که قصد و نیت بدی علیه او در سر دارند لذا خواست بر آن‌ها بتازد و آن‌ها را از پای درآورد. اما وقتی متوجه شد آن‌ها ملائک هستند از قصد پشیمان گردید و توبه کرد و آنچه بر آن افزوده‌اند از موضوع همسر اوریا و... دروغ و افتراء است و این قبیل امور از شأن و مقام انبیاء بعید است و بهتانی است عظیم.

ما از افتراء و بهتان بستن اهل کتاب بر پیغمبران‌شان هیچ تعجب نمی‌کنیم. اما تعجبمان از این است که برخی از علمای مسلمان به خود جرأت می‌دهند این نوع از

اقتراها را نقل کرده و در نوشته‌های خود گنجانیده‌اند و به عنوان داستان قرآنی نقل کرده‌اند آیا افسانه‌ها با مقام شایسته‌ی انبیاء تناسب دارند خداوند در هنگام تعریف از داود می‌فرماید: ﴿نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ [ص: ۳۰].^۱ ﴿وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ﴾ [ص: ۲۵].^۲ ﴿وَعَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ﴾ [ص: ۲۰].^۳

غریبتر و عجیب‌تر اینکه در تورات آمده است: «داود به قصد ارضای همسران بت پرستش و بجا آوردن خواست آن‌ها به معابد و ثنپیان روی می‌آورد و عبادت بت پرستان انجام می‌داد!».

گویم: بر علماء و دانشمندان لازم است به هنگام نقل و بازگو کردن اخبار دقت عمل به خرج دهند و بخصوص به وقت نقل قول از تورات محتاط باشند. چون دست تحریف به این کتاب آسمانی راه یافته است و هر چه مخالف عقیده اسلامی است و در تورات وجود دارد، باطل و مردود است.

وفات داود علیه السلام

اهل کتاب گویند: داود ۷۷ سال بزیست بعد وفات کرد. اما ابن جریر این قول را رد کرده و غلط پنداشته است. گفته است: صد سال زیسته است به دلیل مفاد این فرموده که امام احمد روایتش کرده است: «چون ذریه‌ی آدم از پشتش خارج گشتند، آدم در میان آن‌ها پیغمبرانی مشاهده کرد و در میان آن‌ها مردی چون گل زیبا بدید. فرمود: خداوند این مرد کیست؟ خداوند فرمود: فرزند تو داود است. آدم گفت: عمرش چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: پروردگارا بر عمر او بیفزا. فرمود: نمی‌شود. مگر به شرط اینکه از عمر تو بردارم و بر عمر او بیفزایم. (آدم هزار سال عمر داشت) گفت: چهل سال از عمر من بردار و بر او بیفزا، چون عمر آدم تمام شد و اجلش به سر رسید ملک الموت به نزد او آمد که روحش را قبض کند. آدم گفت: چهل سال از عمر من مانده است. آدم فراموش کرده بود که چهل سال آن را به داود بخشیده است. خداوند آن را برای آدم هزار سال و برای داود صد سال تکمیل کرد. داود چهل سال پادشاهی کرد. خداوند رحمت خود را به او ارزانی بدارد.

(۱) چه نیک بنده‌ای بود. او رو به سوی خدا داشت

(۲) و به یقین او در نزد ما قربت و بازگشت نیک دارد

(۳) و قدرت دآوری قاطعانه و عادلانه‌اش ارزانی داشتیم.

۱۴- سلیمان علیه السلام

﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ [النمل: ۱۷].^۱

سلیمان در قرآن

در ۱۶ آیه قرآن در سوره‌های بقره، نساء، انعام، انبیاء، نمل، سباء و سوره‌ی ص سخن از سلیمان آمده است. او یکی از انبیای بنی اسرائیل است که خداوند نبوت و پادشاهی را به وی عطا کرد چنانکه نبوت و پادشاهی را به وی عطا کرد نبوت و پادشاهی را به پدرش نیز بخشید منطقه‌ی زیر سلطه و اقتدار سلیمان بسیار وسیع و عظیم بود و هیچ پادشاهی به پای او نمی‌رسید خداوند دعای او را مستجاب فرمود و قدرت عظیمی به وی بخشید قدرتی که بعد از او به هیچ احدی نبخشیده است. چنانکه قرآن کریم نقل می‌کند: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ (۳۵) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَعَوَّاصٍ (۳۷) وَءَاخِرِينَ مُفَرِّجِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹) [ص: ۳۵-۳۹].^۲

نسب سلیمان علیه السلام

سلیمان پسر داود پسر ایشا بن عوید... از سبط (یهودا بن یعقوب) است. نسبش به ابراهیم خلیل علیه السلام منتهی می‌شود. اهل کتاب نسب عظیمی برای وی نقل می‌کنند و

(۱) لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او گردآوری گشتند و همه‌ی آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاه داشته شدند.

(۲) سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطاء فرمای که بعد از من کسی را نسزد بیگمان تو بسیار بخشایشگری* پس ما باد را به زیر فرمان او درآوردیم* باد برابر فرمانش به هر جا که می‌خواست آرام حرکت می‌کرد* و به زیر فرمان او درآوردیم همه‌ی بنّاه و عوَّاصن دیو را* و گروه دیگری از دیوها را در غل و زنجیر به زیر فرمان او کشیدیم* این عطاء ما است پس ببخش یا بازدار بدون هیچگونه حساب و کتابی.

می‌گویند: او دارای حکمتی عظیم بوده است. لذا او را سلیمان حکیم می‌نامند و هرگز او را ملقب به لقب نبوت نمی‌گردانند.^۱

حکمت سلیمان

حضرت داود قبل از وفات وصیت کرد پادشاهی پس از مرگ او به پسرش سلیمان واگذار شود. چون داود وفات کرد، سلیمان که ۱۲ سال عمر داشت بجای پدر بر اریکه‌ی قدرت تکیه زد. ابن اثیر در الکامل روایت می‌کند: سلیمان به هنگام جانشینی پدر تنها ۱۳ سال عمر داشت. اما با اینکه کم سن و سال بود از استعداد و ذکاوت سرشار بهره‌مند بود و خداوند در دوران بچگی حسن تدبیر و شمه‌ی سیاسی و حکمت و حسن قضا را به وی داده بود. قرآن کریم گوشه‌ای از این استعداد را بیان می‌کند. آنجا که فتوایی از داود درخواست شد، داود طوری فتوا داد و سلیمان با اینکه کوچک بود به وجه دیگر فتوا داد، این در حالی بود که فتوای سلیمان به حق و صواب نزدیکتر بود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخُكِّمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ ۚ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾﴾ [الأنبياء: ۷۸-۷۹].^۲

قید ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ در آیه دلیل بر این است که آنچه سلیمان بدان فتوا داد به حق و صواب نزدیکتر بود. تا آنجا داود بدان فتوا داد و قید ﴿وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ دلیل بر این است که داود و سلیمان هر دو دارای حکمت و علم فراوان بوده‌اند.

مفسران در مقام تفصیل این داستان گفته‌اند: یک گله گوسفند، شب هنگام وارد زراعتی شد و آن را به کلی نابود کرد. متخصصان به نزد داود آمدند در آن هنگام

(۱) نگاه قصص الأنبياء للنجار ص ۳۱۸.

(۲) داود و سلیمان را (به خاطر آرو) هنگامی که درباره‌ی کشتزاری که گوسفندان مردمانی، شبانگهان در آن چریده و تباهش کرده بودند، داوری می‌کردند و ما شاهد داوری آنان بودیم* قضاوت را به سلیمان فهماندیم و به هر یکی از آن دو داوری و دانش در آموختیم و کوه‌ها و پرندگان را ذکر و تسبیح با داود همراه ساختیم و توانای [آن کار] بودیم.

سلیمان نزد وی بود و واقعه را برای داود شرح دادند. داود حکم کرد که احشام و گله برای صاحب زراعت باشد به جزای زیانی که بر او وارد آمده است. سلیمان که در آن هنگام ۱۱ سال عمر داشت گفت: گوسفندهای را به صاحب زمین و زراعت بده تا از شیر و پشم آنها استفاده کنند و زمین زراعت را به صاحب گوسفندان واگذار کن تا آن را اصلاح کرده به وضعیت اولیه برگردانند وقتی زراعت به حالت اولیه برگشت آن را به صاحب اصلی برگردان و گوسفندان را از او بگیر و تحویل صاحب اصلی بده تا هر کدام صاحب مال و سرمایه‌ی خود شوند.

از جمله‌ی آنچه بر حکمت وجودت رأی سلیمان در زمینه‌ی قضاوت دلالت می‌کند واقعه‌ای است که در صحیحین از رسول خدا ﷺ روایت شده است. او می‌فرماید: «روزی دو زن هر کدام پسری همراه داشتند گرگی آمد و یکی از بچه‌ها را ربود. بر سر بچه‌ی باقی مانده به اختلاف افتادند. زن بزرگ گفت: گرگ فرزند تو را ربوده زن کوچک هم گفت: خیر فرزند تو را ربوده است. هر دو به نزد داود آمدند. داود به نفع زن بزرگ حکم صادر کرد.

به نزد سلیمان آمدند و قضیه را بر او عرضه داشتند. گفت: چاقویی بیاورید آن را دو شق خواهیم کرد و میانتان تقسیم خواهیم نمود. زن کوچک گفت: این کار را نکن رحمت خدا بر تو باد. بچه فرزند اوست (زن بزرگ) حضرت سلیمان بچه را به زن کوچک داد.^۱

این حادثه دلالت دارد بر اینکه سلیمان با یک روش بسیار ماهرانه حق را کشف کرد آنها به طریق متوسل شدن به حيله، داود از این جهت به نفع زن بزرگتر حکم کرد. چون حجت و دلیل وی قوی‌تر بود و از برخی قرائن پیدا است که او توانست حق را به نفع خود ثابت کند.

اما سلیمان برای شناخت حق از یک روش بدیع استفاده نمود. وقتی پیشنهاد کرد بچه را دو تکه کند، زن بزرگتر از سر غفلت و بلاهت سکوت کرد. اما عاطفه‌ی مادری در زن کوچک به خروش درآمد و گفت: رحمت خدای بر تو باد. این کار را نکن فرزند مال اوست. چرا به گمان خود می‌پنداشت، حکم دو تکه کردن را در مورد او به اجرا درمی‌آورد. سلیمان از این عاطفه فهمید که بچه فرزند اوست و آن را به او داد.

(۱) بخاری و مسلم.

بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان

سلیمان پسر داود اقدام به تعمیر و بازسازی بیت المقدس نمود. این عمل را در راستای تنفیذ وصیت پدرش چهار سال بعد از تولی امر شاهی انجام داد و در این زمینه اموال فراوانی صرف کرد. بعد از هفت سال از بازسازی آن فراغت پیدا کرد و حصارى بر اطراف شهر بیت المقدس کشید.

روایت شده که چون سلیمان به انتهای بازسازی بیت المقدس رسید سه چیز از خداوند خواست. خداوند دو خواسته‌ی او را برآورد کرد. از خدا درخواست کرد حکمی به او عطا نماید که مصادف حکم خدا باشد خداوند آن را به او بخشید. ملکی از او درخواست کرد که بعد از او برای هیچ احدی ممکن نشود. خداوند آن را نیز به وی بخشید. از خدا خواست هر مردی از خانه‌ی وی به قصد اقامه‌ی نماز در بیت المقدس داخل شود، طوری از آن خارج گردد که گرد و غبار هیچ گناهی بر وی نماند و مانند روزی که از مادر متولد شده برگردد^۱.

ابن کثیر گوید: امیدوارم مورد سوم مخصوص ما مسلمانان باشد و خداوند امت اسلامی را بدان اختصاص داده باشد.

چون از بازسازی مسجد فارغ شد هیکل (قصر پادشاهی) را ساخت. تاریخ نویسان گویند: آن را در مدت ۱۳ سال ساخت و جای مخصوص تحت عنوان کشتارگاه قربانی بنا نهاد. سلیمان اهتمام فراوانی به عمران و اصلاح داد او دارای یک ناوگان دریایی بود. کشتی‌ها، طلا و نقره و کالا را از هند برای او می‌آوردند. او علاقه‌ی فراوانی به اسب و تمرین و آماده‌سازی آن‌ها برای جهاد داشت. او مجموعه‌ی فراوانی از زنان در اختیار داشت. بعضی آزاده و برخی کنیز بودند. زیرا در شریعت وی محدودیتی در زمینه‌ی ازدواج وجود نداشت.

از رسول خدا ﷺ روایت شده که (سلمیان پسر داود) گفت: امشب نزد صد زن می‌روم تا هر کدام از آن‌ها بچه‌ای بیاورد که در راه خدا به جهاد برخیزد (انشالله را بر زبان نراند) هیچکدام چیزی به دنیا نیاوردند جز یکی که او هم نیم انسانی به دنیا

آورد. رسول خدا فرمود: اگر سلیمان انشاالله می گفت همگی پسر بچه‌ی مجاهدی بدنیا می‌آوردند.^۱

نعمت‌های خداوند بر سلیمان

خداوند سلیمان را به نعمت‌های فراوان اکرام بخشید و او را به مزایایی که نشانه‌ی عظمت و مجد به شمار می‌روند امتیاز داد و یکی از مظاهر پادشاهی و عظمت که به سلیمان ارزانی داده شده بود، این بود که از سیادت دنیوی و عزت اخروی برخوردار بود و اینک برخی از نعمت‌های خدا بر سلیمان را برمی‌شماریم:

(۱) خداوند او را وارث پادشاهی پدرش داود قرار داد. چنانکه نبوت را نیز به وی بخشید و هم پیغمبری بود هم پادشاه و از هر دو شرافت بهره‌مند بود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنٌ دَاوُدَ﴾ [النمل: ۱۶].

ابن کثیر گوید: هم نبوت و هم پادشاهی را به ارث گرفت. مقصود از وراثت این نیست که مال پدر را به طریق وراثت تصاحب کرد چون داود علاوه بر سلیمان پسران دیگری نیز داشت و در حدیث آمده است:

«نحن معاشر الأنبياء لا نُورث ما تركنا صدقةً» یعنی ما گروه انبیاء ارثی از خود بر جای نمی‌گذاریم و مالی که بعد از مرگ بعنوان ترکه از ما بر جا می‌ماند صدقه است و همه‌ی مسلمانان در آن حق دارند.

حضرت رسول صادق و مصدق در این فرموده خبر داده است که مالی از انبیاء به ارث گرفته نمی‌شود و آنچه از ایشان بر جای می‌ماند به عنوان صدقه به فقراء داده می‌شود.^۲

(۲) خداوند زبان پرندگان و سایر حیوانات را به او یاد داده بود. آنچه را که سایر انسان‌ها از آن‌ها نمی‌فهمند او به خوبی درک می‌کرد و می‌فهمید و چه بسا با آن‌ها به حرف زدن می‌پرداخت. چنانکه با هد هد و مورچه سخن می‌راند. ابن عساکر روایت می‌کند که: روزی سلیمان بر گنجشکی گذر کرد که به دور گنجشکی می‌پريد و می‌چرخید رو به رفیقان خود گفت: آیا می‌دانید این گنجشک چه

(۱) بخاری، احمد آن را به لفظ متفاوت نقل و روایت کرده‌اند.

(۲) البداية والنهاية جلد ۲ ص ۱۸.

می‌گویند؟ گفتند: چه می‌گوید ای پیغمبر خدا؟ گفت: او را برای خود خواستگاری می‌کند و به او می‌گوید: اگر با من ازدواج کنی تو را در هر ساختمانی (اتاقی) از شام که اراده کنی اسکان خواهم داد. بعد فرمود: و خودتان می‌دانید که اتاق‌های دمشق با سنگ بنا شده‌اند و کسی در آن‌ها سکونت ندارد و لیکن طبیعت خواستگار دروغگویی است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾﴾ [النمل: ۱۶].^۱

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمُ لَا يَحِطْمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۸﴾﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَوَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۹﴾﴾ [النمل: ۱۸-۱۹].^۲

۳) خداوند متعال علیرغم کم سن و سالی حکمت را به وی ارزانی داشته بود. در صفحات قبل بعضی از داستان‌ها را که خداوند حکم او را تاکید کرد ذکر کردیم. ﴿فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ [الانبیاء: ۷۹].^۳ و آنچه برای سلیمان پیش آمد راجع به داستان گرگی بر فرزند یکی از دو زن حمله‌ور شد و او را ربود شرح آن قبلاً گذشت.

۴) خداوند باد را برای او مسخر کرده بود به فرمان او حرکت می‌کرد و او را به هر جا که دلش می‌خواست می‌برد. سلیمان با استفاده از باد مسافت‌های زیاد را در زمان ناچیز و محدود طی می‌کرد خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَسُلَيْمَانَ الرِّيحَ﴾

۱) سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم! به ما سخن پرندگان آموخته شده است و به ما از همه‌ی چیزها داده شده است این فضیلت و لطف آشکاری است.

۲) تا رسیدند به دره‌ی مورچه‌گان مورچه‌ای گفت: ای مورچه‌گان! به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش (بدون اینکه متوجه باشند) شما را پایمال نکنند* سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و خندید و گفت: پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و کارهای نیکی انجام دهم که تو از آن‌ها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره‌ی بندگان شایسته‌ات گردان.

۳) قضاوت را به سلیمان فهمانیدیم.

عُدُّوْهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ ﴿[سبأ: ۱۲].^۱ باد را برای سلیمان مسخر کردیم صبحگاهان تا موقع ظهر مسافت یک ماه می‌پیمود و بعد از ظهرها نیز مسافت یک ماه را.

یعنی از صبح تا ظهر مسیر یک ماه و از ظهر تا عصر مسیر کی ماه، در یک روز مسیر دو ماه راه می‌پیمود.

حسن بصری رضی الله عنه می‌گوید: سلیمان صبح هنگام از دمشق حرکت می‌کرد در اصطخر نهار می‌کرد و از آنجا راهی کابل می‌شد. فاصله‌ی میان دمشق تا اصطخر یک ماه و میان اصطخر و کابل یک ماه راه بود.

ابن کثیر گوید: سلیمان گلیم یا قالیچه‌ای داشت که ساختمان خیمه وسایل و اسبها و شترها و مردان و غیر این‌ها از حیوانات در آن قرار می‌گرفتند. چون قصد سفر می‌نمود باد آنرا حمل می‌کرد.

گوییم: این امر اصلاً جای تعجب نیست و از قدرت خداوند بعید نمی‌باشد. چون انسان که هم اکنون بوسیله‌ی هواپیما دورترین مسافت‌ها در می‌نوردد و در فاصله چند ساعت از کشوری به کشوری می‌رود. خداوند متعال باد را برای سلیمان رام و مسخر کرده بود و او را به این سو و آن سو می‌برد و این یکی از معجزاتی است که به سلیمان اختصاص داشت.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء مسئله‌ی قالیچه را انکار کرده است. اما جایی برای این انکار وجود ندارد چون قدرت خداوند امور عجیب می‌سازد. ما به آنچه که قرآن اثبات کرده، باد او را تا مسافت‌های بعید به این سو و آن سو می‌برده ایمان داریم. اما اینکه او را چگونه حمل می‌کرد، قصر او را حمل می‌کرد یا سوار بر اسب حمل می‌کرد، یا نشسته روی گلیم، علم این‌ها را حواله‌ی خداوند می‌نماییم و به مفاد آیه ایمان و اطمینان داریم که ﴿وَلَسَلَيَمَنَّ الرِّيحُ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ ﴿[الأنبياء: ۸۱].^۲

(۱) و باد را برای سلیمان [مسخر کردیم] که سیر بامدادی‌اش یک ماه و باز گشت شبانگاهی‌اش یک ماه بود.

(۲) ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که پر خیر و برکتش شناخته بودیم و ما بر هر چیزی آگاه و دانا بوده و هستیم.

ما هم مثل شیخ معجزات و عجایب را اقرار می‌نماییم اما از اسراف و تبذیر در چگونگی آن‌ها خودداری می‌ورزیم، شاید آنچه باعث انکار شیخ شده صورت عجیب و غریبی باشد که اهل داستان سرایی آن را آفریده‌اند و بعضی از اهل تفسیر نیز در ذکر اوصاف قالیچه بر آن تکیه و اعتماد نموده‌اند.

(۵) خداوند متعال جن و شیاطین را برای سلیمان مسخر کرده بود، جهت استخراج جواهر و لؤلؤ در دریاها غواصی می‌کردند و کارهایی برای او انجام می‌دادند که انسان‌ها از انجامش ناتوان بودند. مانند بنا نمودن کسک‌های باشکوه و ساختمان‌های رفیع و منجل‌های بزرگ و محکم و جام‌هایی که به حوض شباهت داشتند. ﴿وَلَسَلِمْنَ الرِّيحَ عُدُوها شَهْرٌ وَرَوَّاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهٖ وَمَن يَزِغُ مِنْهُمْ عَن أَمْرِنَا نُدْفِهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۴﴾ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحْرِبٍ وَتَمَثِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَتٍ أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورِ ﴿۱۳﴾﴾ [سبأ: ۱۲-۱۳].^۱

چنانکه خداوند شیاطین را برای او رام و مسخر فرموده بود که آن‌ها را برای انجام اعمال سخت بکار می‌گرفت و بعضی از آن‌ها را در زنجیر می‌کرد تا مردم از شر آن‌ها خلاص و آسوده شوند.

﴿وَالشَّيْطٰنِ كُلِّ بَنٰءٍ وَعَوٰصٍ ﴿۳۷﴾ وَعَاخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿۳۸﴾﴾ [ص: ۳۷-۳۸].^۲

(۱) و پروردگارش گروهی از جنیان را رام او کرده و در پیش او کار می‌کردند و اگر یکی از آن‌ها از فرمان ما سرپیچی می‌کرد از آتش سوزان بدو می‌چشانیدیم* آنان هرچه سلیمان می‌خواست برایش درست می‌کردند از قبیل پرستشگاه‌های عظیم، مجسمه‌ها، ظرف‌های بزرگ غذاخوری همانند حوض‌ها و دیگ‌های ثابت (به دودمان داود گفتیم) ای دودمان داود سپاسگزاری کنید و اندکی از بندگام سپاسگزارند.

(۲) و به زیر فرمان او در آوردیم همه بناها و غواصان دیو را* و گروه دیگری از دیوها را در غل و زنجیر به فرمان او کشیدیم.

این تسخیر برای هیچ یک از پیغمبران جز سلیمان وجود نداشته است و این نهایت عظمت و اقتدار و سلطنت است. هیچ یک از پیغمبران به مقام و موقعیتی که برای سلیمان فراهم شده بود دسترسی پیدا نکرده‌اند.

امام بخاری از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: «دیشب عفریتی از جن بر من وارد شد تا نماز مرا به ابطال بکشاند، خداوند مرا بر او غالب و متفوق نمود خواستم او را بر یکی از ستون‌های مسجد ببندم تا همگی شما او را ببینید. بعد به یاد دعای برادرم سلیمان افتادم که از خداوند درخواست کرد: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ [ص: ۳۵].^۱ این بود که بعد از به ذلت کشاندن او را رها کردم.

۶) خداوند متعال مس مذاب را همچو چشمه‌ی آب برای او جاری و روان کرد تا هر طور متمایل باشد از آن استفاده نماید. ﴿وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ﴾ [سبأ: ۱۲].^۲ این امر جزو امتیازات سلیمان بود، چنانکه آهن را برای پدرش داود نرم کرده بود. ﴿وَأَلْنَا لَهُ أَلْحَدِيدَ﴾ [سبأ: ۱۰]. آهن در دستان او چون خمیر بود آن را به هر قالبی که می‌خواست در می‌آورد و بدون اینکه نیازی به گرم کردن و چکش داشته باشد. امام ابن عباس در تعریف «القطر» می‌فرماید: معدنی از مس در سرزمین یمن بود که خداوند آن را برای سلیمان به فوران در آورده بود تا هر طور که دلش بخواهد از آن استفاده بورزد و آن را به شکل‌های مختلف در آورد و به اندازه‌ی نیاز از آن بردارد. بعضی از علماء گویند: احتمال دارد این معدن مس در یک منطقه آتش‌فشان خیز واقع شده باشد.

۷) انسان‌ها و جن و پرنده‌گان جزو لشکریان او به شمار می‌آمدند و کار همه‌ی آن‌ها را به تناسب توان و شایستگی شان تنظیم کرده بود. اگر از شهر خارج می‌شد در یک قافله‌ی بزرگ او را همراهی می‌کردند و اطراف او را احاطه می‌نمودند. انسان‌ها و جنها همگام با او به حرکت درمی‌آمدند و پرنده‌گان بر سر او سایه می‌افکندند و او را از سرما مصون می‌داشتند و بر هر گروه از این لشکریان

۱) سلیمان گفت: پروردگارا مرا ببخشای و حکومتی به من عطا فرمای که بعد از من کسی را نسزد بیگمان تو بسیار بخشایشگری.

۲) چشمه‌ی مس مذاب را برای او روان ساختیم.

امیران و فرماندهانی قرار داشت و هنگامی که خارج می‌شد او را در یک قافله‌ی بزرگ شاهانه که هیچ چشمی نمونه‌ی آن را ندیده بود او را همراهی می‌کردند.

قرآن کریم داستان او را بازگو می‌کند. آنگاه که با لشکریان از شهر خارج شد و گذرشان بر دره‌ای افتاد که دره‌ی مورچه نام داشت. مورچه‌ای با رفیقان خود زبان به سخن گشود. سلیمان سخن و اعتراض او را شنید و خنده‌اش گرفت و زبان به شکرانه‌ی خداوند گشود. از اینکه این نعمت را به وی ارزانی داشته است. ﴿وَحُثِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿۱۷﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ الْمُتَمَلِّ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَأْتِيهَا التَّمَلُّ أَدْخُلُوا مَسَكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۸﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۹﴾﴾ [النمل: ۱۷-۱۹].^۱

ابن کثیر می‌گوید: «از این سیاق برمی‌آید که ایشان همراه لشکریانش سوار بر اسبان بر روی زمین در حرکت بودند. و آنچه برخی پنداشته‌اند که در آن هنگام ایشان بر روی گلیم یا بساط در پرواز بودند نمی‌تواند درست باشد!

چرا که اگر ایشان در هوا می‌بودند هیچ گزندی از او مورچه‌ها را تهدید نمی‌کرد. و در زیر پای اسبان نمی‌آمدند. گلیم سلیمانی یا بساط آن حضرت لشکر و اسبان و شتران و خیمه‌ها و همه‌ی بار و بنه‌ی همراه را حمل می‌کرد. و پرندگان نیز بالای

(۱) و برای سلیمان لشکریانش از جن و انس و مرغان گرد آورده شدند. آن گاه آنان باز داشته شدند [تا دیگران به آنان ببینند]* (آنگاه حرکت کردند) تا رسیدند به دره‌ی مورچگان مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به لانه‌ی خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند شما را پایمال نکنند سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرده خندید و گفت: پروردگارا چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آن‌ها راضی باشی و مرا در پرتو رحمت خود از زمره‌ی بندگان شایسته‌ات گردان.

همه‌ی آن ساز و برگ به پرواز درمی‌آمدند. و در صفحات آتی به این مورد بیشتر خواهیم پرداخت»^۱.

خلاصه اینکه حضرت سلیمان علیه السلام پیام آن مورچه به سایر لشکریان مورچه‌ها؛ که آن‌ها را به پناه بردن به خانه‌هایشان امر می‌کرد تا در زیر پاها از بین نروند، را دریافت. سپس برای حضرت سلیمان با آن اسلوب بسیار نرمی که؛ نشانگر شناخت او از شخصیت سخاوتمندانه و مهربانانه‌ی آن حضرت و سربازان وفادار و پرهیزکار و با تقوای ایشان است، عذر خواهی نمود: ﴿... لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [النمل: ۱۸].^۲

آیا این برهانی گویا بر ادب شیوای آن مورچه و تشخیص بین بدکرداران و نیکوکاران نیست؟!

از سدی آورده‌اند که ایشان گفتند: در زمان حضرت سلیمان علیه السلام مردم را خوشکسالی فرا گرفت. آنحضرت آن‌ها را امر کرد تا همراه او برای ادای نماز استسقاء و طلب باران رحمت به میدانی در خارج از شهر بروند. در راه ایشان متوجه شدند که مورچه‌ای بر دو پای خود ایستاده، دستان نیایش بسوی آسمان دراز کرده و می‌گوید: بارالها، ما از جمله بندگان تو هستیم، و هرگز نمی‌توانیم از فضل تو بی‌نیاز باشیم... حضرت سلیمان به مردم گفت: برگردید که خداوند از برای این مورچه شما را نیز باران خواهد داد.

قصه سلیمان با بلقیس پادشاه سرزمین سبأ

قرآن کریم قصه حضرت سلیمان علیه السلام با خانمی که بر مملکت سبأ پادشاهی می‌کرد را برای ما حکایت کرده است. و این قصه‌ای است بس زیبا و پربار که در آن درس‌ها و معانی بسیار شگرفی نهفته است برای پادشاهان و سردمداران و بزرگان، و در عین حال قصه بیانگر بزرگی و فراخی حکومت حضرت سلیمان علیه السلام می‌باشد که از بیت المقدس تا سرزمین‌های بسیار دور یمن را دربر می‌گرفت. و همه امیران و پادشاهان دست

(۱) نگا: البدایه و النهایه ج/۲، ص/۱۹۱.

(۲) ای مورچگان؛ به لانه‌ی خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند شما را نکنند.

طاعت در مقابل او به کمر نهاده بودند. حضرت سلیمان دستگاه حکومتی خود را وسیله‌ای برای دعوت بسوی اسلام قرار داده بود. هیچ پادشاه کافر و یا سردمدار ظالم و حکمران مستبد، و هیچ فرمانروای قدرتمندی را در جهان نیافت مگر اینکه او را به اسلام دعوت نمود. و شمشیر بران او جواب دندان شکنی بود که بر سر هر آنکسی که از فرمان یکتاپرستی او سر باز می‌زد، فرو می‌آمد. این چنین بود که ایشان دین خدای عز و جل را به سراسر گیتی رسانید. و جهان را پرتوی ندای توحید دربرگرفت.

گفتیم: لشکریان او طیف گسترده‌ای از انسان و جن و پرنندگان بودند. هرکس کار مخصوص خود را انجام می‌داد و نتیجه‌ی آن را به سلیمان گزارش می‌کرد. ابن عباس رضی الله عنه گوید: وظیفه‌ی هدهد پیدا کردن آب در مناطق صحرا و خشک بود در بیابان‌های می‌گشت و اگر آبی در جایی می‌یافت خبر وجود آن را به سلیمان می‌داد. یک روز سلیمان به سرکشی پرنندگان پرداخت هدهد را در میان آن‌ها نیافت. این غیبت را جرم تلقی کرد و گفت: اگر عذر موجهی برای غیبت خود نیاورد او را خواهم کشت یا به شدت عذاب خواهم داد. چون هدهد به نزد او بازگشت از علت غیبتش سؤال کرد. در جواب گفت: در سرزمین یمن شهر سبا پادشاهی وجود دارد که بلقیس نام دارد او بر این ملت حکومت رانی می‌کند و عرش عظیمی، مزین به انواع زیورآلات و جواهرات دارد. او و قومش بت‌پرست هستند و بجای خدا برای خورشید به سجده و عبادت می‌روند. هدهد داستان این مملکت عظیم و اقوام بت‌پرست را برای سلیمان تعریف می‌کرد.

سلیمان از این خبر متعجب شد و گفت: چگونه امکان دارد در دنیا کسانی وجود داشته باشند که غیر خدا را پرستش کنند. خواست هدهد را امتحان کند آیا در خبرش صادق است یا دروغگو؟ نامه‌ای به او داد که برای ملکه ببرد. هدهد نامه را روی تخت او قرار داد. در نامه از او دعوت بعمل آمده بود خداوند و رسول او را اطاعت کند و راه توبه و تسلیم در پیش گیرد و تسلیم سلطنت و اقتدار او شود.

ملکه نامه را باز کرد در آن آمده بود: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾﴾ [النمل: ۳۰-۳۱].^۱

(۱) این نامه از سوی سلیمان آمده است و (سرآغاز) آن چنین است: بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان. برای این (نامه را فرستادم) تا برتری جویی در برابر من نکنی و تسلیم شده بسوی من آیی.

ملکه نخواست خودسرانه و مستبدانه عمل کند و به تنهایی جواب او را بدهد. مردان دولت و اهل مشورت خود را اعم از وزیران و معاونان جمع کرد و آن‌ها از محتوای نامه و خطاب شدید آن باخبر نمود. حماسه و غیرت مبتنی بر گناه و طغیان در آن‌ها به خروش درآمد و گفتند: ﴿قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأَوْلُوا بِأَسْسِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴾ [النمل: ۳۳].^۱

ملکه عاقل و زیرک بود به چشم فطانت به مسئله نظر افکند و حماسه‌ای که مردان از خود بروز دادند او را فریب نداد و گفت: ورود پادشاهان فاتح به ممالک و اشغال آن‌ها توسط ایشان کار سهل و ساده نیست بلکه باعث خراب و نابودی مملکت می‌شود. بویژه اگر آن‌ها به زور اشغال کنند. ﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةً أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ [النمل: ۳۴].^۲

ملکه رأی دیگری جهت حل این بحران ناگهانی بر آن‌ها عرضه کرد و آن اینکه هدیه‌ای برای سلیمان بسازد و بفرستد که باعث جلب مودت آن‌ها شود و این هدیه را مردانی دانشمند و عاقل با خود به نزد سلیمان بردند تا ذکاوت و قوت سلیمان را امتحان کنند و دریابند. بعد از مشاوره تصمیم کردند هر چه زودتر اقدام بورزند.

شیخ عبدالوهاب در کتاب قصص الأنبياء می‌گوید:

ظاهراً هدف بلقیس از فرستادن هدیه برای حضرت سلیمان، اطلاع پیدا کردن از احوال پادشاهی بود که او را تهدید کرده و از او خواسته بود خاضعانه و بدون تردد تسلیم فرمان او شود. تا خبر دقیقی از حقیقت و توان پادشاهی او برایش بیاورند و اگر توان مقاومت در خود نبینند چه چاره‌ای بیندیشد و بر امر خود غالب باشد و خود تصمیم بگیرد و اگر فرضاً کاری انجام دهد بعد از اندیشه و تحقیق روی عواقب آن به آن اقدام نماید.

چون نمایندگان ملکه هدیه به نزد سلیمان آوردند سلیمان آن را نپذیرفت و اظهار داشت من نیازی به اموال شما ندارم و ثروتی بیش از آنچه ملکه و یارانش تصور

(۱) گفتند: ما از هر لحاظ قدرت و قوت داریم و در جنگ تند و سرسخت می‌باشیم فرمان فرمان توست بنگر که چه فرمان می‌دهی.

(۲) پادشاهان هنگامی که وارد منطقه‌ی آبادی شوند آن‌ها را به تباهی و ویرانی می‌کشاند و عزیزان آنجا را خوار و پست می‌گردانند اصلاً پیوسته شاهان چنین می‌کنند.

می‌کنند در اختیار دارد و آن‌ها را تهدید کرد لشکری بر آن‌ها روانه کند که توانای مقابله با آن را نداشته باشند و در نهایت آن‌ها را ذلیل و خوار از سرزمین شان اخراج کند.^۱

قاصدان به نزد ملکه برگشتند و آنچه را دیده بودند برایش بازگو کردند. از عظمت سلیمان و فراوانی لشکریانش و قوت و توان او خبر دادند و بدو اطلاع دادند که هدیه را از آن‌ها نپذیرفته است و تن به سازش نداده و مصمم بر هجوم بر مملکت است. ملکه چون وضعیت را چنین دید تصمیم گرفت تسلیم شود و وسایل سفر خود را جمع‌آوری و تهیه کرد و همراه با جماعتش راهی دیار سلیمان شد.

این آیات را تلاوت کنیم:

﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢١﴾ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَنِ مُبِينٍ ﴿٢٢﴾ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ مَحْضُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴿٢٣﴾ إِنِّي وَجَدْتُ أَمْرًا تَمَلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٤﴾ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٥﴾ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٦﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٧﴾ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٨﴾ أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٩﴾ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا إِنِّي أَتَى عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٣٠﴾ أَتَى عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٣١﴾ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَازَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾ وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُم بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿٣٦﴾ أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ

فَلَنَأْتِيَنَّهُمُ جُنُودٌ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَخُجِرَتْهُمْ مِّنْهَا أَذِلَّةٌ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿۳۷﴾ [النمل: ۲۰-۳۷].^۱

زمانی که سلیمان دریافت که ملکه‌ی سبا قصد دیدار او را در مرکز پادشاهی و قصر ملکه‌اش دارد دستور داد قصر بزرگی از شیشه بسازند که آب در زیر آن عبور کند و سقفی از شیشه بر آب قرار داد و انواع آبریان چون ماهی و غیره در آن رها کرد. طوری که ناظر بر آن در وهله‌ی اول گمان می‌کرد جویبار عمیقی است. سپس سلیمان بر

(۱) سلیمان از لشکر پرندگان سان ددی و جویای حال آن‌ها شد و گفت: چرا شانه به سر را نمی‌بینم یا اینکه از جمله غائبان است* حتما او را عذاب و کیفر سختی خواهیم داد و یا او را سر می‌برم و یا اینکه برای من دلیل روشنی اظهار کند* چندان طول نکشید که (هدهد برگشت و) گفت: من بر چیزی آگاهی یافته‌ام که تو بر آن آگاهی نداری من برای تو از سرزمین سبا یک خبر قطعی و مورد اعتماد آورده‌ام* من دیدم که زنی بر آنان حکومت می‌کند و همه چیز بدو داده شده است و تخت بزرگی دارد من او و قوم او را دیدم که بجای خدا برای خورشید سجده می‌برند و اهریمن اعمالشان را در نزد آنان آراسته است و ایشان را از راه (راست) بدر برده است و آنان راهیاب نمی‌گردند (آنان را از راه بدر برده) تا اینکه برای خداوند سجده نبرند که نهانی‌های آسمان‌ها و زمین را بیرون می‌دهد و می‌داند آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌سازید. خداوند است که معبود [راستینی] جز او نیست، که پروردگار عرش بزرگ است. [سلیمان] گفت: خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغ‌گویی. این نامه‌ام را ببر و آن را به سوی آنان بینداز، سپس از آنان روی بگردان آن گاه بنگر چه [پاسخی] باز می‌دهند. [بلقیس] گفت: ای بزرگان، به راستی به سوی من نامه‌ای گرانقدر انداخته شده است. آن [نامه] از سلیمان است و آن به نام خداوند بخشاینده مهربان است. [با این متن] که: بر من سرکشی مکنید و فرمانبردار به نزد من آید. گفت: ای بزرگان، در کارم به من نظر دهید. من هیچ کاری را به سرانجام نمی‌رسانم مگر تا هنگامی که شما در نزد من حاضر شوید.

گفتند: ما توانمند و سخت جنگاوریم و [اختیار] کار با توست. پس بنگر چه فرمان می‌دهی. [او] گفت: بی گمان چون پادشاهان به شهری در آیند آن را ویران سازند و عزیزترین مردمانش را خوارترین می‌گردانند و این گونه عمل می‌کنند. و به راستی من هدیه‌ای به آنان خواهم فرستاد، آن گاه می‌نگرم فرستادگان چه [پاسخی] باز می‌آورند. پس چون [فرستاده] به نزد سلیمان آمد، [سلیمان به او] گفت: آیا مرا به مالی مدد می‌رسانید؟ بدانید که آنچه خداوند به من بخشیده است از آنچه به شما داده بهتر است. آری [می‌بینم] شما به هدیه‌تان شادمان می‌گردید. به نزد آنان باز گرد، آن گاه [برای مقابله] با آنان سپاهسانی خواهیم آورد که آنان توان مقابله با آن را ندارند و بی گمان آنان را رسوا [و زبون] و خوار از آنجا بیرون خواهیم راند.

تخت پادشاهی خود قرار گرفت و بلقیس بر او وارد شد. چون داخل شد گمان برد که آبی سر راهش قرار دارد لذا دامن خود را بالا برد و ساق‌های خود را عریان کرد. سلیمان خطاب به وی گفت: کوشکی است از شیشه و این چیز عجیبی بود. چون اهل یمن نمونه‌ی آن را ندیده بودند.

سلیمان با این کار خواست چیزی از مظاهر قدرت خود را به او نشان دهد که از آن مبهوت و متحیر گردد و چیزی با چشمان سر ببیند که هرگز در خواب هم ندیده است و آن این بود که کسی تخت زیبای پادشاهی بلقیس را در مکان حاضر کند تا روی آن بنشیند. به لشکریان خود دستور داد که یک نفر توانمند و قوی بیاورند که بتواند عرش بلقیس را حاضر کند. یک عفریت جنی حاضر شد و گفت: من می‌توانم عرش را در مدتی قبل از ظهر نزد او حاضر کند. اما مردی از اهل علم و ایمان مشهور به برخورداری از مقام ولایت گفت: ﴿أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ [النمل: ۴۰].^۱ یعنی در یک چشم بر هم زدن او را نزد تو حاضر خواهم نمود و ناگهان عرش و بارگاه او را در محل حاضر کرد. مفسران گویند: این مرد آصف بن برخیا پسرخاله‌ی سلیمان بوده است او اهل صلاح و ولایت بود و این عمل از جمله‌ی کرامات وی به حساب می‌آمد و کرامات اولیاء ثابت و محقق است. هیچ احدی جز مکابر (غرور ورز) آن را انکار نمی‌کند. صاحب کتاب «الجوهرة» می‌گوید:

و اثبتن الأولیاء الكرامۃ
و من نفاهما فانبذن كلامه
کرامت را برای اولیاء اثبات کن و سخن هرکس را که (کرامت انکار کند) دور بیانداز
و قبول مکن.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: آن کس که عرش را آورد خود سلیمان بود و این کار را به عنوان معجزه‌ی سلیمان تلقی می‌کنند. اما سهیلی و ابن کثیر این سخن را مردود دانسته و گفته‌اند: این سخن جداً غیرممکن غریب است چون سیاق کلام این معنی را تایید نمی‌کند.

سلیمان دستور داد بعضی از علایم و نشانه‌های عرش او را تغییر دهند تا مقدار استعداد و ذکاوت او را بدین وسیله امتحان کند، چون آمد با یک پدیده‌ی عجیب روبرو گردید. عرش و بارگاهش بر او عرضه گردید و خطاب به او گفته شد: آیا عرش و بارگاه

(۱) من تخت (بلقیس) را پیش از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد.

شما این چنین است؟ گفت: مثل اینکه آن است و این نشان از استعداد سرشار او بود. زیرا بعید می‌دانست که عرش او را در آنجا حاضر کرده باشند. در حالی که آن را در یمن بر جای گذاشته بود و اصلاً در این باور نبود که کسی از چنین قدرتی برخوردار باشد و این اعمال را انجام دهد. وقتی این دلایل خیره‌کننده و خوارق عجیبه را مشاهده کرد، تسلیم شدن خود را آشکار ساخت و از عقاید گمراه که خود و قومش بر آن بود ابراز برائت نمود و گفت: ﴿قَالَتْ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمٰنَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ﴾ [النمل: ۴۴].^۱

در تتمه داستان این آیات را تلاوت کن:

﴿قَالَ یٰۤاَیُّهَا الْمَلٰٓئِکَةُ اَیُّکُمْ یٰتِیْنِیْ بِعَرَشِیْہَا قَبْلَ اَنْ یَّأْتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ﴾ ﴿۳۸﴾ قَالَ عِزْرِیْتُ مِّنَ الْجِنِّ اَنَاۡ اٰتِیْتُکَ بِہٖۤ اَنْ تَقُوْمَ مِنۡ مَّقَامِکَؕ وَاِنِّیْ عَلَیْہِ لَقَوِیُّۭۤ اٰمِیْنٌ ﴿۳۹﴾ قَالَ الَّذِیْ عِنْدَہٗ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتٰبِ اَنَاۡ اٰتِیْتُکَ بِہٖۤ اَنْ یَّرْتَدَّ اِلَیْکَ ظَرْفُکَؕ فَلَمَّا رَآہُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَہٗ قَالَ ہٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّیْ لَیْبَلُوْنِیْۤ اَشْکُرُ اَمْ اَکْفُرُؕ وَمَنْ شَکَرَ فَاِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِہٖؕ وَمَنْ کَفَرَ فَاِنَّ رَبِّیْ غَنِیٌّ کَرِیْمٌ ﴿۴۰﴾ قَالَ نَکِّرُوْا لَهَا عَرَشَہَا نَنْظُرُۤ اَنْتَہٰدِیْۤ اَمْ تَکُوْنُ مِنَ الَّذِیْنَ لَا یَّہْتَدُوْنَ ﴿۴۱﴾ فَلَمَّا جَآءَتْ قِیْلَ اَہْلَکَذَا عَرَشُکَؕ قَالَتْ کَانَہٗ هُوَ وَاُوْتِیْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِہَا وَکُنَّا مُسْلِمِیْنَ ﴿۴۲﴾ وَصَدَّہَا مَا کَانَتَ تَعْبُدُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِؕ اِنَّہَا کَانَتَ مِنْ قَوْمٍ کٰفِرِیْنَ ﴿۴۳﴾ قِیْلَ لَهَا اَدْخِی الْصَّرْحَؕ فَلَمَّا رَاَتْہُ حَسِبَتْہُ لُجَّةً وَّکَشَفَتْ عَنْ سَاقِیْہَاؕ قَالَتْ اِنَّہٗ صَرْحٌ مِّمْرَدٌۙ مِنَ قَوَارِیْرِؕ قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِی وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمٰنَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۴۴﴾ [النمل: ۳۸-۴۴].^۲

(۱) پروردگارا من بر نفس خویش ستم ورزیدم و همراه با سلیمان ایمان آوردم و تسلیم پروردگار جهانیان شدم.

(۲) (سلیمان خطاب به حاضران) گفت: ای بزرگان کدامیک از شما می‌تواند تخت او را پیش من حاضر کند قبل از آنکه آنان نزد من بیایند و تسلیم شوند؟ عفریتی از جنیان گفت: من آن را برای تو حاضر می‌کنیم پیش از اینکه تو از جای برخیزی، من بر آن توانا و امین هستم. کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت: من تخت (بلقیس) را پیش از آنکه چشم بر هم بزنی نزد تو خواهم آورد هنگامی که سلیمان تخت را پیش خود آماده دید گفت: این از فضل و لطف پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را بجای می‌آورم یا ناسپاسی می‌کنیم هرکس که سپاسگزاری

امتحان سلیمان

بعضی از افراد تحت تأثیر روایات ضعیفه و حکایت‌های ساخته‌ی اسرائیلی صورت‌های عجیب و غریبی از «فتنه‌ی» سلیمان (که قرآن کریم بدان اشاره نموده) ساخته‌اند. در قرآن آمده: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ﴾ [ص: ۳۴].^۱

در باب این فتنه خرافاتی نقل می‌کنند که از واقعیت دور و سندی بر حقانیت آن وجود ندارد گویا سلیمان یک انگشتی داشت وقتی آن را در انگشت می‌کرد جن و عفريت‌ها در کنار او حاضر می‌شدند و به خدمت او می‌ایستادند بعد انگشتی خود را در دریا گم کرد و پادشاهیش ضایع شد و شیطان بجای سلیمان و در شکل و صورت او بر تخت حکمرانی نشست... تا آخر این اباطیل و خرافات که با اهل رسالت و نبوت منافات دارد و عقل و نقل آن را قبول ندارند.

دانشمندان محقق چون ابن کثیر و فخر رازی و بیضاوی و غیر این‌ها از افاضیل علماء آن را رد کرده‌اند.

ابن کثیر می‌گوید: بعضی از مفسرین آثار کثیری به نقل از جماعتی از سلف نقل کرده‌اند که بیشتر آن‌ها از اسرائیلیات هستند، و در اکثر آن‌ها جای انکار شدید وجود دارد.^۲

کند تنها به سود خوش سپاسگزاری کرده است و هرکس که ناسپاسی کند پروردگار من بی‌نیاز و صاحب کرم است* (سلیمان) گفت: تخت او را ناشناخته کنی تا ببینیم متوجه می‌شود که جزو کسانی خواهد بود که پی نمی‌برد* هنگامی که او بدانجا رسید گفته شد: آیا تخت تو اینگونه نیست گفت: انگار این همان است ما پیش از این (معجزه) هم آگاهی یافته و از زمره‌ی تسلیم شدگان بوده‌ایم* و معبودهایی که بجز خدا می‌پرستید او را بازداشته تو را و هم از زمره قوم کافر (خود) بوده (بعد از مشاهده خود) بدو گفته شد: داخل کاخ شو! هنگامی که (صفحه شیشه‌ای) آن را دید گمان برد که آب عمیقی است ساق پاهای خود را برهنه کرد (سلیمان بدو) گفت: قصر از بلور صاف ساخته شده است (بلقیس) گفت: من به خود ستم کرده‌ام و با سلیمان خویشتن را تسلیم پروردگار جهانیان می‌دارم.

(۱) ما سلیمان را دچار بیماری ساختیم و وی را همچون کالبدی (بی‌جان) بر تخت انداختیم سلیمان آنگاه بازگشت.

(۲) جزء چهار تفسیر ابن کثیر مراجعه شود.

شاید فتنه مذکور در آیه ابتلای جسدی بوده باشد، زیرا منقول است که سلیمان به شدت مریض شد و در اثر آن ضعیف و نحیف گردید تا آنجا که از شدت مرض چون جسد بدون روح گشت بعد سلامتی خود را بازیافت ﴿ثُمَّ أَنَابَ﴾ امام فخر رازی در میان وجوه فراوان که ذکر کرده این وجه را ترجیح داده است یا مقصود از فتنه کلمه‌ای بود که بر زبان راند و آن اینکه گفت: امشب نزد صد زن می‌روم و با همه‌ی آن‌ها نزدیکی می‌کنم و باید هر کدام سواری به دنیا آورد که در راه خدا جهاد کند و کلمه انشالله نگفت. نزد همه‌ی آن‌ها رفت ولی هیچیک جز یک نفر چیزی به دنیا نیاورد او هم یک پاره تنی نیمه انسان به دنیا آورد. بعد بر کرسی خود قرار گرفت و چون این وضعیت دید توبه کرد و به سوی خدا انابت نمود. حدیث پیرامون این موضوع را قبلاً ذکر کردیم. امام بیضاوی و نسفی متمایل به این رأی هستند.

علی ای حال آنچه پیرامون انگشتی بر زبان شایع است باطل و بهتان محض است. امام نسفی رحمته می‌گوید: «آنچه پیرامون انگشت و شیطان و عبادت برای بت در منزل سلیمان علیه السلام ذکر گردیده از جمله‌ی اباطیل یهود است»^۱.

وفات سلیمان علیه السلام

حضرت سلیمان ۵۲ سال عمر کرد و بنا به قول راجح منقول از ابن اسحاق ۴۰ سال پادشاهی کرد بعد وفات کرد.

مسئله وفات سلیمان یکی از امور عجیب و نادر است. زیرا جن و انسان بعد از مرور یک سال از وفاتش متوجه مرگ او شدند. آن هم زمانی که موریانه عصای او را از درون خورد و او نقش بر زمین گشت و مردم متوجه مرگش شدند زمانی که وارد معبد شد در حالی که بر عصای خود تکیه زده بود جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ابن کثیر از وهب پسر منبه روایت کرده که: سلیمان به عزرائیل گفت: اگر مأمور گرفتن جان من شدی مرا خبر کن. عزرائیل نزد او آمد و گفت: ای سلیمان مأمور گرفتن جان تو هستم. سلیمان شیاطین را فراخواند کوشکی از سیم (قواریر) برای او بنا نهادند که یک در داشت سلیمان برخاست که نماز بخواند بر چوب دستی خویش

(۱) تفسیر نسفی جلد ۴ ص ۴۲.

تکیه زد و در همین حالت ملک‌الموت بر وی فرود آمد و جانش را در همین حالت گرفت.

جنها مشغول کار کردن بودند و به او نگاه می‌کردند و می‌پنداشتند زنده است تا اینکه خداوند موریان‌های فرستاد عصای او را از درون خورد و او نقش بر زمین شد، وقتی جنها این وضعیت را دیدند متوجه شدند که اگر علم غیب را می‌دانستند در این عذاب توهین آمیز نمی‌ماندند.

خداوند متعال در مورد حادثه‌ی مرگ او می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِن سَأْتِهِ ۗ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۗ الْعَذَابَ الَّذِي لَبَّيْتُمْ فِي الْمُهَيَّبِ ۗ﴾ [سبأ: ۱۴].^۱

در اینجا اشاره به یک لطیفه ضروری است و آن اینکه: جنیان برای مردم چنین توهمی پدید آورده بودند که گویا علم غیب دارند. ولی چون سلیمان مرد و آنها متوجه مرگ او نشدند و در اعمال شاقه و عذاب اهانت‌آور ماندند که سلیمان آنها را مکلف بدان نموده بود، کذب ادعای آنها بر ملا شد و مردم متوجه شدند که علم غیب ندارند.

سلیمان بعد از مرگ در بیت المقدس دفن گردید. رحمت و اسعه‌ی خداوند بر او باد.

۱۵- الیاس علیه السلام

﴿وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۗ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ۖ أَلَا تَتَّقُونَ ۗ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ ۗ﴾ [الصافات: ۱۲۳-۱۲۵].^۲

(۱) زمانی که بر سلیمان مرگ حتمی داشتیم جنیان را از مرگ او نیاگاهانیدیم مگر موریان‌های که عصای وی را می‌خورد هنگامی که سلیمان فرو افتاد فهمید که اگر آنان از غیب مطلع می‌بودند در عذاب خوارکننده‌ی (بیگاری و اسارت) باقی نمی‌ماندند.

(۲) الیاس از پیامبرانی بود زمانی به قوم خود گفت: آیا پرهیزگاری پیشه‌ی خود نمی‌کنید، آیا (بت) بعل را به فریاد می‌خوانید و آیا بهترین آفرینندگان را رها می‌سازید.

بحث از الیاس در قرآن

در سه جای قرآن کریم یک بار در سوره‌ی انعام و دو مورد در سوره‌ی صافات نام الیاس آمده است. در سوره‌ی صافات یک بار به نام الیاس و بار دیگر به نام الیاسین آمده است. ﴿سَلِّمْ عَلَیْ اِلْ یَاسِیْنَ ﴿۱۳۰﴾ [الصافات: ۱۳۰]. ابن کثیر گوید: یعنی الیاس، زیرا اعراب نون به آخر بسیاری از اسماء اضافه می‌کنند. چنانکه گویند: اسماعیل و اسماعین، اسرائیل و اسرائین، الیاس و الیاسین^۱.

نسب الیاس

الیاس پسر یاسین پسر فنحاص پسر عزیز پسر هاران است. ابن جریر طبری در تاریخش این نسب را ذکر کرده و برگزیده ولی دیگران نسب‌های دیگری ذکر کرده‌اند که با این نسب اختلافاتی دارد، اما همگی بر این امر که از نسل هارون بوده اتفاق دارند. نسب او در نهایت به ابراهیم خلیل می‌رسد و از جمله‌ی انبیای بنی اسرائیل است.

دعوت الیاس علیه السلام

در تاریخ طبری به نقل از ابن اسحاق پیرامون دعوت الیاس مطلبی آمده که خلاصه‌ی آن چنین است: چون الیاس بنی اسرائیلیان را به رها کردن بت پرستی و پرستش خدای یگانه دعوت کرد دعوت او را رد کردند و به ندای وی پاسخ ندادند. الیاس هم دست دعا و راز و نیاز با خداوند به سوی آسمان دراز کرد و گفت: «خداوندا بنی اسرائیلیان راه بندگی برای غیر تو و کفر به تو را در پیش گرفته‌اند، خداوندا تو هم نعمت خود را بر آن‌ها تغییر بده. خداوند بدو وحی کرد ای الیاس موضوع روزی آن‌ها را به تو واگذار کردیم هر طور که مایل هستی در این زمینه فرمان بده. الیاس فرمود: خداوندا بارش باران را بر آنان قطع کن. به مدت سه سال تمام باران از آنان قطع گردید. در نتیجه همه‌ی احشام آن‌ها تلف شد و درختانشان از تشنگی خشک گردید و در ناراحتی و فشار شدید واقع شدند.

وقتی علیه آن‌ها دست دعا به سوی آسمان بلند می‌کرد در جای دور از دید آن‌ها قرار می‌گرفت و زمانی که آن‌ها از روزی منع شدند و به سبب آن در تنگنا قرار گرفتند

(۱) البداية والنهاية ج ۱ ص ۳۳۹.

روزی او بوفور می‌رسید. بنی اسرائیل در شرایطی قرار گرفتند که هر جا بوی نان احساس می‌کردند، می‌گفتند: الیاس در اینجا می‌باشد و وارد آنجا می‌شدند و صاحب آن منزل از شوم و شر آن‌ها گرفتار ناراحتی می‌شد. روزی الیاس در خانه‌ی زنی از بنی اسرائیل اقامت گزید. آن زن فرزندی داشت به نام «الیسع بن اخطوب» که مریض و بدحال بود. حضرت الیاس برایش دعا کرد خداوند او را شفا داد. الیسع به الیاس ایمان آورد و مرید و پیرو او شد و به هر جا می‌رفت ملازم او بود. الیاس پیر و مریض بود، الیسع هم جوان و سرحال. الیاس خطاب به بنی اسرائیل گفت: اگر از بت پرستی دست بکشید از خداوند می‌طلبم مصیبت وارده را از سرتان بردارد. آن‌ها هم بت‌ها را دور انداختند و از بدعت‌ها دست کشیدند. الیاس برای آن‌ها به دعا برخاست خداوند مصیبت را از آن‌ها دور کرد. اما دوباره راه بدعت گذاری و ناسپاسی را در پیش گرفتند. الیاس از خداوند طلب کرد روح او را قبض کند و به نزد خود بازگرداند خداوند دعای او را مستجاب فرمود، و بعد از مرگ او الیسع را در میان آنان مبعوث کرد.

ابن کثیر می‌گوید: رسالت الیاس به سوی اهل بعلبک جنوب دمشق بود بتی داشتند به نام «بعل»، خداوند از زبان الیاس از آن چنین یاد می‌کند.

﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ ۗ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ

﴿۱۳۷﴾ [الصافات: ۱۲۵-۱۲۶].^۱

برخی از تاریخ نویسان گویند: بعد از انتهای پادشاهی سلیمان یعنی در سال ۹۳۳ قبل از میلاد مملکت و کشور بنی اسرائیل به دو بخش تقسیم شد. بخش اول در قبضه‌ی قدرت نسل سلیمان قرار داشت که اولین پادشاه آنان رُحبعام پسر سلیمان بود.

بخش دوم در اختیار یکی از اسباط (افرایم) پسر یوسف صدیق قرار داشت و نام پادشاهشان جریعام بود.

دولت بنی اسرائیل بعد از سلیمان گرفتار تشتت و اختلاف شد و میان پادشاهان آنان اختلاف درگرفت و کفر و گمراهی در صفوف آنان رواج پیدا کرد. حتی یکی از پادشاهان بنام (اخاب) به همسرش اجازه داد عبادت و پرستش قومش را در میان بنی

(۱) آیا بت بعل را به فریاد می‌خوانید و آیا بهترین آفرینندگان را رها می‌سازید* خدا که معبود شما و معبود نیاکان شما است.

اسرائیل رواج دهد. در حالی که قوم و طایفه‌ی او بت پرست بودند و پرستش بتی را آغاز کردند که خداوند بنام (بعل) از او یاد کرده است و الیاس را به سوی آنان مبعوث فرمود.

وقتی الیاس وفات کرد و به جوار حق پیوست خداوند یه یکی از انبیاء به نام الیسع دستور داد بنی اسرائیل را به خداپرستی و دوری از بت‌ها دعوت نماید.

۱۶- الیسع عليه السلام

﴿وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾﴾ [ص: ۴۸].^۱

سخنی از الیسع در قرآن

در دو آیه از قرآن مجید سوره‌ی انعام و سوره‌ی ص سخن از الیسع آمده است. یکی در سوره‌ی انعام: ﴿وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾﴾ [الأنعام: ۸۶].^۲ و دیگری در سوره‌ی «ص» و آن آیتی است که باب سخن را درباره‌ی این پیامبر گرامی، بوسیله‌ی آن گشودیم.

نسب الیسع

در تاریخ طبری پیرامون نسب وی آمده است، الیسع پسر اخطوب است. گویند: پسرعموی الیاس بود. حافظ ابن عساکر نسب او را چنین ذکر کرده است. «نام او اسباط پسر عدی پسر شوتلم پسر افرائیم پسر یوسف صدیق عليه السلام است». او از جمله انبیای بنی اسرائیل است. قرآن کریم بحثی از چگونگی زندگی و سیاست وی نیاورده فقط به ذکر نام او در دو سوره اکتفاء کرده است و اینکه از جمله‌ی پیغمبران بزرگوار است و باید به او ایمان داشته باشیم.

دعوت الیسع

(۱) (ای پیامبر) از اسماعیل و یسع و ذالکفل یاد کن آنان جملگی از خوبان و نیکانند.

(۲) اسماعیل و یسع و یونس و لوط را (نیز رهنمود کردیم) و هر کدام بر جهانیان برتری دادیم.

الیسع بعد از انتقال الیاس به جوار خداوند براساس شریعت او به دعوت مردم به سوی خدا برخاست در زمان او حوادث و خطایا رواج پیدا کردند. پادشاهان طاغوت صفت و جابر حاکم شدند. پیغمبران را کشتند و مؤمنان مورد اذیت قرار دادند. الیسع آن‌ها را از خشم و عذاب خدا بیم داد اما توجهی به دعوت وی نکردند. بعد خداوند او را به جوار خود خواند و کسانی بر نبی اسرائیل مسلط نمود که آن‌ها را مورد عذاب و شکنجه قرار داد. چنانکه قرآن کریم به این مطلب اشاره کرده است.

بعضی از مؤرخان گویند: دعوت او در شهری بنام بانیاس یکی از شهرهای شام بوده است. این هنوز هم موجود است و در نزدیکی شهر لاذقیه واقع شده است. و الله أعلم

۱۷- یونس عَلَيْهِ السَّلَام

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۹﴾ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿۱۴۰﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿۱۴۱﴾﴾ [الصافات: ۱۳۹-۱۴۱].^۱

بحث یونس در قرآن

بحث یونس در چهار سوره‌ی نساء، انعام، یونس و صافات با ذکر نام و در سوره‌ی انبیاء با لقب ذی النون و در سوره‌ی قلم با لقب صاحب الحوت آمده است.

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ ﴿۸۷﴾﴾ [الانبیاء: ۸۷].^۲

﴿فَأَصْبِرْ لِكُلِّ رِيٍّ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿۴۸﴾﴾ [القلم: ۴۸].^۳

پس در مجموع ۶ بار در قرآن بحث یونس آمده است چهار بار با ذکر اسم و دو بار با ذکر لقب و وصف.

(۱) مسلما یونس هم از زمره‌ی پیامبران است* زمانی او بسوی کشتی برگریخت* آن گاه با [اهل] کشتی قرعه انداخت و از باختگان شد.

(۲) یاد کن یونس ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت و تنگ نمی‌گیریم.

(۳) در برابر فرمان پروردگارت شکیباش و همسان یونس مباش که با دلی پرکینه و اندوه خدا را به فریاد خواند.

نسب یونس علیه السلام

تاریخ نویسان نسبی برای حضرت یونس ذکر نکرده‌اند. تنها بر این متفق‌اند که نام او یونس بن متی است و گفته‌اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است. اهل کتاب او را (یونان بن امتای) نام می‌برند. یونس علیه السلام از بنی اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب علیه السلام می‌رسد و بنیامین برادر شفیق یوسف علیه السلام بود.

دعوت یونس علیه السلام

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه‌ی موصل عراق فرستاد زیرا گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آن‌ها رواج پیدا کرده بود. بتی پرستش می‌کردند که «عشتار» نام داشت.

حضرت یونس از شام به منطقه موصل مهاجرت کرد مردم آن دیار را به خدا پرستی دعوت نمود ولی چون بیشتر ملت‌ها و اقوام به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِءَ كَافِرُونَ﴾ [سبأ: ۳۴].^۱

حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آن‌ها بود آن‌ها را به یکتاپرستی و عبادت خداوند دعوت می‌کرد ولی جز گوش‌های ناشنوا و دل‌های به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آن‌ها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آن‌ها به درازا کشید خشمگینانه از میان آن‌ها خارج شد و آن‌ها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آن‌ها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آن‌ها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آن‌ها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد. فرموده‌ی خداوند متعال این معنی را می‌رساند آنجا که می‌فرماید:

(۱) ما به هر شهر و دیاری که پیغمبری را فرستاده‌ایم سران و متنعمان آنجا گفته‌اند: ما بدانچه آورده‌اید باور نداریم.

﴿وَذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾﴾ [الانبیاء: ۸۷].^۱

او خشمگین از میان قومش بیرون رفت، از قومش خشمگین بود نه از خداوند، چون خشمگینی از خداوند معصیت است و با عصمت انبیاء منافات و تضاد دارد این مطلب را در مبحث عصمت توضیح داده‌ایم به آنجا مراجعت کنید.

ابن مسعود و مجاهد و گروهی از سلف گفته‌اند: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آن‌ها حتمی است خداوند توبه و بازگشت را بر قلبشان القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند جامه‌ی پشمینه‌ی راهبان و توبه‌کاران به تن کردند و میان بهایم و بچه‌هایشان جدایی افکندند و زن و مرد، پیر و جوان، دختر و پسر، تضرع و زاری کنان از شهر خارج شدند، حیوانات نیز به فریاد و صدا درآمدند. ساعتی بس شدید و هول انگیز بود خداوند به حول و قوه و رحمت و رأفت خویش عذاب را از آنان دفع کرد، عذابی که چون شبی تاریک بر بالای سر آن‌ها قرار گرفته بود و به مرگشان تهدید می‌کرد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيبَةً ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَنُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۹۸﴾﴾ [یونس: ۹۸].^۲

یونس علیه السلام در درون شکم ماهی

اما سرنوشت یونس بعد از خروج از شهر، چون از میان قومش خارج شد به ساحل دریا رفت یک کشتی مشاهده کرد که آماده‌ی سفر بود از سرنشینان آن درخواست کرد او را همراه خود بر کشتی سوار کنند. چون علایم و نشانه‌های نیکی و خیر در او مشاهده کردند سوارش کردند، چون به وسط دریا رسیدند، دریا به هیجان و اضطراب درآمد، گفتند: حتماً گناهکاری در میان ما وجود دارد در میان خویش قرعه انداختند

(۱) یاد کن یونس را ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت نمی‌گیریم در میان تاریکی‌ها فریاد برآورد پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی، من از جمله ستمکاران شده‌ام.

(۲) هیچ قوم و ملتی ایمان نیاورده‌اند تا ایمانشان برایشان سودمند باشد مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان بدور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی برخوردار کردیم.

که به نام هرکس درآید او را به دریا اندازند قرعه بنام یونس بیرون آمد، از شأن و وضع او سؤال کردند و از امر و وضعیت او (که صالح و متقی به نظر می‌آمد) متعجب شدند. داستان خود را برای آن‌ها تعریف کرد، دلشان به حال وی گریست و نخواستند او را به دریا اندازند بلکه خواستند به ساحلش بازگردانند. اشاره کرد که او را در دریا اندازند تا خشم و غضب خدا از آن‌ها فروکش کند او را به دریا انداختند، به امر خدا یک ماهی عظیم‌الجثه او را بلعید. ماهی وی را به قعر دریا فرو برد تا به امر خداوند هم او را تأدیب کند هم از وی نگهداری و حفاظت به عمل آورد. معجزه‌ی خداوند در اینجا به اتمام رسید، خداوند به ماهی وحی کرد که آسیبی به گوشت وی نرساند و استخوان او را نشکند ماهی عظیم‌الجثه او را به قعر دریا برد. او در دل دریا و در بطن ماهی مشغول تسبیح و استغفار و راز و نیاز با خداوند خود بود و می‌گفت: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الانبیاء: ۸۷].^۱

خداوند دعای او را استجابت فرمود و از غم و نگرانیش برهانید، سپس به ماهی دستور داد او را به کنار دریا (به هوای آزاد) بباندازد و در حالی که علیل و مریض و ناتوان بود از شکم ماهی به خارج پرتاب شد. او سه شبانه روز در شکم ماهی بماند. بعد مریض و ضعیف و ناتوان خود را در هوای آزاد یافت از اینکه خداوند او را نجات داده بود، لب به تسبیح و ستایش خداوند گشود. خداوند درختی از کدو در کنار وی سبز کرد. از میوه‌ی آن می‌خورد و زیر سایه‌ی برگ‌های آن از رنج گرما به استراحت پرداخت. خداوند مریضی او را شفا بخشید و توبه‌اش را پذیرفت. یونس فهمید که آنچه بر سرش آمده عقاب و تأدیب خداوند همراه با معجزه بوده و این امر بخاطر خروج عجولانه و خشمگینانه‌ی وی برایش به وقوع پیوسته است. چون بدون اذن خداوند از میان آن‌ها خارج گشته بود. هر چند یونس از اجتهاد مقبول و صحیح استفاده کرده بود، اما چنین اجتهادی اگر چه از بندگان صالح پذیرفته شود، از انبیاء و مرسلین پذیرفته نمی‌شود و در واقع او بخاطر خروج زود هنگام و عجولانه‌اش مستحق تأدیب خداوند بود.^۲

این آیات را قرائت کن:

(۱) خدایی جز او نیست پاکی و بی‌عیبی سزاوار توست و من از جمله‌ی ستمگران بودم.

(۲) به نقل از کتاب العقیده الإسلامیة - استاد عبدالرحمن حبنکه.

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۹﴾ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿۱۴۰﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿۱۴۱﴾ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۱۴۲﴾ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۴۳﴾ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۴۴﴾ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿۱۴۵﴾ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ ﴿۱۴۶﴾ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿۱۴۷﴾ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۱۴۸﴾﴾

[الصافات: ۱۳۹-۱۴۸].^۱

چون یونس توان راه رفتن را در خود یافت به میان قومش بازگشت و آن‌ها را مؤمن به خدا و توبه کننده یافت منتظر بازگشت او بودند تا دستورات وی را پیروی کنند و امر او را عملی نمایند. تا زمانی که خدا می‌خواست در میان آن‌ها ماند و به تعلیم و تربیت آن‌ها پرداخت آن‌ها را به راه راست و هدایت خداوند ارشاد می‌فرمود:

خداوند در زمان اقامت یونس و بعد از وی نیز (برای زمانی) امنیت و اطمینان به قوم نینوا (موصل) بخشید. بعد چون به فساد و گمراهی روی آوردند خداوند کسانی بر آن‌ها مسلط کرد که تمدن آن‌ها را به نابودی کشانید، چنانکه احادیث و روایات تاریخی آن را نقل می‌کنند تا عبرت گیرندگان از آن درس عبرت بگیرند.

بنا به روایت منقول از ابن عباس رضی الله عنهما تعداد نفرات قوم یونس ۱۲۰ هزار بوده است. ابن عباس در این روایت از این آیه استفاده کرده که: ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿۱۴۷﴾﴾ [الصافات: ۱۴۷].^۲

او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر روانه کردیم.

در این زمینه آثار و روایت‌هایی آمده اما خداوند داناتر است.

(۱) مسلماً یونس هم از زمره‌ی پیغمبران بود زمانی او بسوی کشتی باربری گریخت* یونس در قرعه کشتی شرکت کرد و از جمله‌ی کسانی شد که قرعه بنام ایشان درآمد ماهی او را بلعید در حالی که مستحق ملامت بود* اگر او قبلاً از زمره‌ی پرستشگران نمی‌بود او در شکم ماهی تا روز رستاخیز می‌ماند ما او را در یک سرزمین برهوت خالی (از درخت و گیاه) افکندیم در حالی که بیمار و نزار بود ما کدو بُنی در کنار او رو باندیم و او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم. آنان همه ایمان آوردند و ما ایشان را از مذاهب فراوان به نعمت‌های فراخ زندگی تا مدت مشخصی بهره‌مند ساختیم.

(۲) (یونس کم کم بهبودی یافت) و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم.

۱۸- زکریا علیه السلام

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَرَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۹].^۱

ذکر وی در قرآن

نام زکریا در قرآن ۸ بار آمده است، در سوره‌های آل عمران، مریم، انعام و انبیاء. اما داستان او به صورت مفصل در سوره‌های آل عمران و مریم آمده است. سوره‌ی مریم از ابتدای سوره تا آیه‌ی ۱۵ اختصاص به داستان او دارد. ﴿كَهَيْعَصَ ﴿۱﴾ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿۲﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَنِدَاءً خَفِيًّا ﴿۳﴾﴾ [مریم: ۱-۳].^۲

او به طور قطع از پیغمبران بنی اسرائیل و از نسل سلیمان پسر داود بوده و نسب‌هاش به یعقوب موسوم به اسرائیل می‌رسد. زکریا جزو پیغمبرانی است که ایمان به آن‌ها به تفصیل واجب است.

نسب زکریا علیه السلام

تاریخ نویسان نسب متصل و موثقی برای او ذکر نکرده‌اند، اما حافظ ابن عساکر در کتاب تاریخش نسبی طولی برای او ذکر کرده که مکون از ۱۴ پدر است و به سلیمان می‌رسد که آن را بصورت موجز در اینجا می‌آوریم: «زکریا پسر دان بن مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا به رحبعام پسر سلیمان پسر داود» می‌رسد.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء می‌گوید: زکریای دیگری غیر از پدر یحیی وجود داشته که داستان او در قرآن نیامده او زکریای پسر برخیا بوده است و این زکریا صاحب یکی از کتاب‌های قانونی مورد اعتماد نصاری می‌باشد. در زمان داریوس، سه قرن قبل از تولد مسیح می‌زیسته است. او در فصل سوم کتابش از ولایت عمر پسر خطاب و غلبه‌ی او بر بیت‌المقدس که سوار بر الاغ وارد آن می‌شود سخن به میان

(۱) و زکریا را (یاد کن) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و (گفت): پروردگارا مرا تنها مگذار تو بهترین وارثانی.

(۲) کاف. ها. یا. عین. صاد.* (این) یادی است در هر جهت پروردگارت نسبت به بنده‌ی خود زکریا* در آن هنگام که پروردگارش را پنهانی ندا داد.

آورده است. مسیحیان این روایت به ظهور مسیح تأویل می‌کنند ولی یهود او را به مسیح منتظر یعنی مسیح دجال تفسیر می‌کنند...^۱.

رسالت وی در چه زمانی بوده است؟

کمی قبل از میلاد حضرت مسیح صلی الله علیه و آله خداوند متعال حضرت زکریا را به عنوان پیغمبر در میان بنی اسرائیل برانگیخت او بنی اسرائیلی‌ها را به سوی خداوند دعوت کرد و از خشم و عذاب خدا بیم داد. او در زمانی مبعوث گردید که فسق و فجور به شدت رواج پیدا کرده منکرات و معاصی به صورت فراوان رواج یافته بود و موج شدیدی از بی‌اخلاقی و لاپالایی‌گری و طغیان مادی بر بنی اسرائیلی‌ها حاکم گشته بود. تا آنجا که خدا و روز آخرت را به کلی فراموش و پادشاهان ستمگر و خون‌آشام در زمین فساد به راه می‌انداختند و مرتکب جرم و جنایاتی می‌شدند که بدن از شدت آن به لرزه در می‌آمد. احترام انبیاء را می‌شکستند و قداست دین را بد می‌کردند، دین آن‌ها چیزی بود که شیطان از راه وسوسه بر قلب آن‌ها القا می‌کرد. عبادتشان برآوردن خواسته‌های شیطانی نفس و تبعیت از هوا و هوس بود. بر انبیاء و صالحان مسلط گشته و خون آن‌ها را می‌ریختند. مجرم‌ترین این حکام (هیروودس) حاکم فلسطین بود که دستور قتل یحیی را صادر کرد و سر او را در حالی که خون از آن می‌چکید روی طبقی به نزدش آوردند و این عمل را در راستای جلب رضایت و برآوردن معشوقه‌اش انجام داد چنانکه توضیح خواهیم داد.

حضرت زکریا از حکام جبار و طاغوت صفت و قوم بنی اسرائیل رنج‌های فراوان دید و شداید و سختی‌های فراوان از ناحیه‌ی آنان بر او فرود آمد که طاقت فرسا بود و بر اثر آن موهای سرش سفید گشت، ترسید بعد از مرگ او بنی اسرائیلیان در گرداب کفر و گمراهی هلاک شوند، این بود که در زمان پیری از خداوند درخواست کرد پسری به او عطا کند تا در امر تبلیغ امانت و رسالت خلیفه‌ی او باشد و در تحمل این آلام و شداید تنها نماند. خداوند می‌فرماید:

(۱) قصص الأنبياء ص ۲۶۸.

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿۸۹﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ وَزَوَّجَهُوَ إِنْتَهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَلِيعِينَ ﴿۹۰﴾﴾ [الانبیاء: ۸۹-۹۰].^۱

ولادت یحیی پسر زکریا

رسالت زکریا علیه السلام به سوی بنی اسرائیل مقدمه و زمینه‌ساز، قرب میلاد سید اکرم و نبی اعظم عیسی پسر مریم علیه وعلی نبینا الصلاة والسلام بود. معلوم است که حضرت عیسی آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است، لذا خداوند او را زیر نظر دو پیغمبر بزرگوار زکریا و یحیی مبعوث فرمود. ایشان او را از زمان ولادت تا جوانی زیر نظر داشتند و از وی نگهداری می‌کردند و رسالت آنان مقدمه و اعلام قرب و نزدیکی ظهور ملکوت آسمان‌ها بود.

زکریا قبل از مبعوث شدن به پیغمبری جهت نجات بنی اسرائیل از گمراهی و بدبختی یکی از ربانین بزرگوار بود و در خدمتگذاری به خدمت هیکل شرکت داشت. بعد خداوند او را به پیغمبری برگزید و در میان بنی اسرائیل مبعوث کرد. عمران پدر مریم امام و بزرگ و کاهن اعظم ایشان بود. چون عمران فوت کرد زکریا مسئولیت کفالت مریم را بعهده گرفت. زکریا شوهر خاله‌ی مریم بود. در هنگام نگهداری و محافظت از مریم امور بسیار عجیب و غریب از او می‌دید. قرآن کریم گوشه‌ای از آن برای ما نقل می‌کند: ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ط كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا ط قَالَ يَمْرَأَتُ أِنِّي لَكَ هَذَا ط قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ط إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾﴾ [آل عمران: ۳۷].^۲

(۱) و زکریا را (یاد کن) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و (گفت): پروردگارا مرا تنها مگذار تو بهترین وارثانی* ما دعای او را برآورده ساختیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسر او را برایش بایسته کردیم آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند و در حالی که چیزی می‌خواستند یا از چیزی می‌ترسیدند ما را به فریاد می‌خواندند و همواره خاشع و خاضع می‌بودند.
(۲) خداوند او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته‌ای او را رویانید و زکریا را سرپرست او کرد هر زمان که زکریا وارد عبادتگاه او می‌شد غذایی را در پیش او می‌دید (باری) به مریم

چون زکریا در معبد بر او وارد می‌شد طعام و روزی‌هایی نزد او می‌یافت که در شهر معمول نبود و نزد سایر مردم وجود نداشت. خداوند او را بوسیله کرامت‌های متعدده اکرام می‌نهاد که برای زکریا جای تعجب بود و با کمال تعجب می‌پرسید: ﴿أَتَىٰ لَكَ هَذَا﴾ مریم جواب می‌داد از سوی خدا.

چون سن زکریا بالا رفت و موهایش سفید شد و از فرط پیری سست و ناتوان شده بود همسرش عقیق و نازا بود لیکن چون کرامات خدا برای مریم را دید در مورد فضل و رحمت خداوند به طمع افتاد و از او طلبید فرزندی متقی به وی عطا کند که وارث نبوت و هدایت او برای بنی اسرائیل و از جمله‌ی بندگان صالح باشد: ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۗ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿۳۸﴾ [آل عمران: ۳۸].^۱

عمر زکریا در زمان دعای طلب فرزند، ۹۹ سال و سن همسرش ۹۸ سال بود. طلب و دعای زکریا تنها ناشی از محبت فرزند نبود بلکه علاوه بر آن آرزو داشت خداوند فرزندی به او عطا کند که جانشین او در میان قوم بنی اسرائیل باشد و مشکلات دعوت را بجای پدرش تحمل نماید. چون می‌ترسید بعد از وفات او قوم بنی اسرائیل در دست افراد جاهل و فاسد گرفتار شوند و آنان رهبری ایشان را بعهده بگیرند. یا کسانی بر آنها مسلط شوند که برای شعایر دینی احترام و تعظیم قائل نباشند، در نتیجه طوری عمل نمایند که موافق شرع خدا نباشد این بود که با صدای نرم و خفی از خداوند درخواست کرد فرزندی به او عطا کند که متقی و پرهیزکار باشد. خداوند دعای او را مستجاب فرمود و فرزندی پرهیزکار به نام یحیی از همسری عقیق، به وی بخشید، همسری که در زمان جوانی فرزندی به دنیا نیاورده بود اما دست تقدیر خداوند امور عجیب و غریب ببار می‌آورد و خوارق می‌آفریند و به ندای مضطر پاسخ مثبت می‌دهد. این آیات سوره‌ی مریم را تلاوت کن.

گفت: این از کجا برای تو می‌آید؟ گفت: از سوی خدا می‌آید خداوند هرکس که بخواهد بی‌حساب و بی‌شمار روزی می‌رساند.

(۱) بدان گاه (زکریا) پروردگار خویش را به فریاد خواند گفت: پروردگارا! فرزند شایسته‌ای از جانب خویش به من عطا فرما بیگمان تو شنونده‌ی دعایی.

﴿كَهَيْعَصَ ﴿١﴾ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ وَزَكْرِیَّا ﴿٢﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَنِدَاءَ حَفِیَّا ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَبَابًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِیًّا ﴿٤﴾ وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِنْ وَرَآءِی وَكَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِرًا فَهَبْ لِّی مِنْ لَدُنْكَ وَلِیًّا ﴿٥﴾ یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ عَآلِ یَعْقُوبَ ۗ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا ﴿٦﴾ بَیْزَكَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ أَسمُهُ یَحْیٰی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا ﴿٧﴾ قَالَ رَبِّ أَتِّیْكَ بِغُلَامٍ وَكَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِیًّا ﴿٨﴾ قَالَ كَذَلِیْكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلٰی هَیْئٍ وَقَدْ خَلَقْتَنَّاكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَیْئًا ﴿٩﴾﴾ [مریم: ۱-۱۹].^۱

حضرت زکریا صاحب این فرزند نیکوکار گردید که خداوند در زمان پیری به وی بخشیده بود. آن هم از همسر پیرش «اشیاع دختر عمران» خواهر مریم بنت عمران، مولود تازه به دنیا آمده در کنار حمایت پدرش از زندگی بسیار لذت بخش برخوردار بود تا اینکه فتنه‌ی بزرگ برایش پیش آمد و در زمان حیات پدر متقی و باوقارش (زکریا) یحیی قربانی اهواء اهل ضلالت شد و حکام ستمکار او را به قتل رساندند و چنانکه برخی از تاریخ نویسان گفته‌اند: پدرش نیز کشته شد و بوسیله‌ی اره از طوق سر تا نوک پا شکافته شد و در راه جلب رضایت خدایش به درجه‌ی رفیع شهادت رسید. صلوات الله علیه و سلامه

(۱) کاف. ها. یا. عین. صاد. * (این) یادی است از مرحمت پروردگارت نسبت به بنده‌ی خود زکریا* در آن هنگام که پروردگارش را پنهانی جدا کرده گفت: پروردگارا استخوان‌های من سستی گرفته است و شعله‌های پیری سر مرا فرا گرفته است، پروردگارا من هرگز در دعاهایی که کرده‌ام محروم و ناامید برنگشته‌ام* (پروردگارا) من از بستگانم بعد از خود بیمناکم و همسر من نیز او اول نازا بوده است پس از فضل خویش جانشینی را به من ببخش* از من و از آل یعقوب ارث ببرد و او را پروردگارا مورد رضایت گردان* ای زکریا ما تو را به پسری مژده می‌دهیم که نام او یحیی است و پیش از این کسی را همنام او نکرده‌ایم (زکریا) گفت: پروردگارا چگونه مرا پسری خواهد بود با اینکه همسر من نازا است و من نیز به غایت پیری رسیده‌ام و افتاده و فرتوت شده‌ام* فرمود: همین گونه است پروردگار تو گفته است: این کار برای من تو را که قبلاً هیچ نبودی هستی بخشیده‌ام آسان است.

۱۹- یحییٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿۱۲﴾ وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا ﴿۱۳﴾﴾ [مریم: ۱۲-۱۳].^۱

ذکر یحییٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ در قرآن

نام یحیی در چهار آیه از سوره‌های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء آمده است. خداوند او را بسیار تمجید و تعریف کرده و او را بر تقوی، صلاح و استقامت توصیف نموده است: ﴿وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا ﴿۱۳﴾ وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا ﴿۱۴﴾﴾ [مریم: ۱۳-۱۴].^۲

خداوند در عمر سی سالگی نبوت را به او ارزانی کرد: ﴿وَعَاثَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿۱۲﴾﴾ [مریم: ۱۲].^۳ و او را سید و پرهیزکار و به دور از ارتکاب منکرات و شهوات نامشروع قرار داد. ﴿وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۳﴾﴾ [آل عمران: ۳۹].^۴

نسب یحییٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ

یحیی پسر زکریا یا پسر دان پسر مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا اینکه نسبش به سلیمان پسر داود عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌رسد او از سبط یهودای پسر یعقوب می‌باشد چون بنابر تحقیق انجام شده داود از سبط یهودا بوده است.

ولادت یحییٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ

یحیی سه ماه قبل از مولد مسیح عیسی بن مریم به دنیا آمد، یحیی هم عصر مسیح بود و مدت زمان طولانی با وی زیست و در مراحل مختلف دعوت رفیق او بود. یحیی

(۱) ای یحیی! کتاب را با قوت برگیر ما در کودکی بدو بینش دادیم و از فضل خود بدو مهر و محبت فراوان دادیم و برکت و پاکی نصیبش کردیم و او پرهیزگار و متقی بود.
 (۲) و از فضل خود بدو مهر و محبت فراوان دادیم و برکت و پاکی نصیبش کردیم و او پرهیزکار و متقی بود. و در حق پدر و مادرش نیکوکار بود و گردنکش [و] نافرمان نبود.
 (۳) و ما در کودکی بدو بینش دادیم.
 (۴) و پیشوا و برکنار از هوس‌های سرکش و پیغمبری از صالحان خواهد بود.

بر تقوا و صلاح و طهارت و پاکی و دور از نعمت و اشراف نشأت پیدا کرد. او در زمان جوانی به صحرا و بیابان‌های خشک و بی‌آب می‌رفت و از ملخ قوت و غذا می‌گرفت و به روزی ساده‌ی که خداوند به او می‌داد قناعت می‌ورزید. یحیی بسیار به عبادت و خشوع و گریه می‌افتاد. مجاهد روایت می‌کند که طعام و روزی یحیی گیاه بود و از ترس خدا چنان به گریه می‌افتاد اگر پارچه (دستمالی) روی چشمانش می‌بود آن را پاره می‌کرد.

ابن عساکر روایت می‌کند: روزی پدر و مادرش در طلب و تعقیب او از شهر خارج شدند او را نزد دریاچه‌ای اردن یافتند به وقت عبادت و ترس از خدا آن چنان شدید گریه می‌کرد که پدر و مادر را به گریه انداخت.

خداوند در همان اوان بچه‌گی به او حکمت ارزانی داشته بود به سوی اصول و احکام شریعت روی آورد تا اینکه عالمی متبحر شد و در امور دینی مرجع فتوا واقع شده بود. بعد قبل از اینکه به سن سی سالگی برسد به نبوت و پیغمبری برگزیده شده و خداوند آیه‌ی ﴿يٰٓيٰحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ﴾^۱ را بر او فرستاد.

از حیثه روایت شده که، عیسی پسر مریم و یحیی پسر زکریا پسر خاله‌ی یکدیگر بوده‌اند. عیسی لباسی پشمی می‌پوشید. اما یحیی لباس وبری (پارچه‌ای دوخته شده از پشم شتر) می‌پوشید. هیچکدام صاحب درهم و دینار، و عبد و جاریه نبودند و محلی برای اقامت گزیدن در آن نداشتند، شب در هر جا بر آن‌ها فرود می‌آمد در آنجا می‌ماندند. چون خواستند از یکدیگر جدا شوند، یحیی خطاب به عیسی فرمود: مرا نصیحت کن، گفت: هرگز خشمگین مشو، گفت: نمی‌توانم که خشمگین نشوم. گفت: پس مالی ذخیره مکن، گفت: شاید بتوانم این را عملی کنم^۲.

یحیی زاهدانه می‌زیست و بیشتر اوقات از مردم عزلت می‌کرد. با حیوانات صحرائی انس و الفت می‌گرفت و از برگ درختان تغذیه می‌کرد. بر آب رودخانه‌ها و جویبارها می‌آمد. گاهی اوقات از گوشت ملخ استفاده می‌کرد و می‌فرمود: چه کسی از تو متنعم‌تر است ای یحیی!؟

دعوت یحیی عليه السلام

(۱) ای یحیی! کتاب را به قوت بگیر.

(۲) البداية والنهاية جلد ۲ ص ۵۲.

حضرت یحیی قوم بنی اسرائیل را به سوی خدا دعوت می کرد و آن ها را به نزدیکی ملکوت آسمان ها مژده می داد، دعوتش با حکمت و موعظه حسنه همراه بود. امام احمد از رسول خدا نقل می کند که فرمود: «خداوند یحیی پسر زکریا را به پنج چیز امر فرمود تا خود به آن ها عمل کند و به بنی اسرائیل اعلام نماید به آن ها عمل کنند، نزدیک بود در مورد عمل به آن ها از خود سستی نشان دهد. عیسی خطاب به او فرمود: شما مأمور به پنج چیز شده ای که هم خود بدان عمل کنی و هم بنی اسرائیل را به سوی آن فرا بخوانی یا به انجام آن ها برخیز یا من اقدام به انجام آن ها می نمایم. گفت: ای برادر می ترسم اگر در انجام آن بر من پیش بگیری مورد عذاب واقع شوم یا در زمین فرو روم. بعد بنی اسرائیلیان را در مسجد بیت المقدس جمع کرد تا مسجد مملو از جماعت گردید. آنگاه در جای بلندی قرار گرفت و حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد و گفت: خداوند مرا به پنج چیز امر کرده که هم خود بدان عمل نمایم و هم شما را فرا خوانم که به آن ها عمل نمایید.

(۱) خداوند را عبادت کنید و برای او شریک و انباز قرار ندهید. مثلاً اگر یکی از شما بنده ای از مال خالص خویش خریداری کند، بعد آن عبد غله ی خود را به کس دیگری بدهد، آیا هیچ کسی از شما دوست دارد که بنده اش چنین باشد؟! خداوند شما را آفریده و روزی داده است. او را عبادت کنید و برایش شریک قرار ندهید.

(۲) شما را به ادای نماز فرا می خوانم. خداوند رویش به سوی بنده است. مادام که به وقت نماز به این سو آن سو التفات نکند پس وقتی که نماز خواندید به اطراف نظر نکنید.

(۳) شما را به روزه گرفتن امر می کنم زیرا نمونه ی روزه دار همچو کسی است که مُشکی در پارچه ای همراه دارد و همگان بوی آن را می یابند. بوی دهان روزه دار نزد خداوند از مُشک بهتر است.

(۴) شما را به دادن صدقه فرا می خوانم نمونه ی مزد صدقه دهنده چون کسی است که دشمن او را اسیر کرده و دست خود را به دور گردن او حلقه زده و او را آورده اند که گردش بزنند بعد می گوید: آیا رضایت می دهید بجای نفس خویش به شما فدیة بدهم خلاصه به یکی یک آن ها فدیة می دهد تا از خویش درگذرند و خود را رها می کند.

۵) خداوند عز و جل را به یاد داشته باشید. نمونه‌ی کسی که به یاد خدا باشد چون کسی است که دشمن در طلب و تعقیب او است او قلعه‌ای می‌یابد و بدان پناه می‌برد و بهترین پناهگاه از دست وسوسه‌ی شیطان ذکر خدا است.^۱

معنای تعمید نزد اهل کتاب

یحیی نزد علمای نصاری (یوحنا) نام دارد و ملقب به معمدان است. زیرا مسئولیت غسل تعمید معروف میان نصاری را به عهده داشت. تعمید عبارت از غسل دادن به آب به قصد توبه از خطایا است، یحیی در منطقه اردن ظهور کرد و مردم را به توبه فرا می‌خواند. مردم بیت المقدس و دهات نزدیک اردن به سوی او آمدند آن‌ها را در رودخانه غسل می‌داد و از نزدیک شدن ظهور ملکوت آسمان‌ها بیم می‌داد. حضرت یحیی، عیسیای مسیح را در رودخانه‌ی اردن غسل تعمید داد و برای او دعای برکت نمود. و این امر در حالی رخ داد که عیسی سی سال عمر داشت یهودیان از او پرسیدند: آیا او عیسی مسیح است؟ گفت: نه. گفتند: آیا او پیغمبر است؟ گفت: نه. گفتند: اگر او مسیح و پیغمبر نیست چرا او را تعمید دادی؟ گفت: من صدای بلندی هستم که از صحرا برآمده‌ام راه (حرکت به سوی) پروردگار را آماده و هموار کنید و آن را بصورت مستقیم در پیش بگیرید.^۲

چرا یحیی عليه السلام کشته شد؟

تاریخ نویسان در بیان سبب کشته شدن یحیی پسر زکریا، اسباب فراوان ذکر کرده‌اند. مشهورترین این اسباب سببی است که ابن کثیر روایت کرده و شیخ نجار در کتابش قصص الأنبياء آن را چنین آورده است:

«حاکم فلسطین (هیردوس) مردی شریر و فاسق بود برادرزاده‌ای به نام «هیرودیا» داشت که سرآمد جمال و زیبارویی بود. هیرودس قصد نمود با او ازدواج کند دختر و مادرش نیز با این ازدواج موافق و متمایل بودند چون یحیی اطلاع پیدا کرد با قصد آنان به مخالفت برخاست، چون این نوع ازدواج در شریعت اهل کتاب حرام بود چنانکه در شریعت اسلام نیز حرام است.

(۱) رواه الإمام احمد.

(۲) کتاب العقيدة الإسلامية ص ۲۱۶.

مادر دختر علیه یحیی کینه به دل گرفت و حيله‌ای براه انداخت که او را به کشتن دهد. هیرودای دخترش را به شدت آرایش و زینت داد و لباس‌های فاخرانه به تن او کرد بعد او را به قصر هیرودس آورد. دختر شروع به رقص کرد و احساس و مشاعر او را از او ربود. گفت: هر چه می‌خواهی از من طلب کن! دختر (چنانکه مادرش به او یاد داده بود) گفت: سر یحیی پسر زکریا را روی این طبق می‌خواهم خواسته‌ی او را لبیک گفت و دستور داد سر او را بیاورند. یحیی را در حالی که مشغول خواندن نماز بود، کشتند و سر او را چون سر گوسفند از تن جدا کردند سپس سر خون‌آلود او را روی طبق نهاده و نزد او آوردند.^۱

این داستان نشان می‌دهد که حکام و سران بنی اسرائیل تا چه حد ستمگر و خون‌آشام بوده‌اند. تا آنجا که به خود جرأت می‌دادند پیغمبران خدا را به قتل برسانند و در راستای نیل به شهوات افسارگسیخته‌ی خویش خون بی‌گناهان را بر زمین بریزند و خون و حرمت مردم را به بازی بگیرند و شریعت آسمانی را از قداست بیندازند. این امر اصلاً جای تعجب نیست، چون بنی اسرائیل بود که سنت کشتن انبیاء را به میان انسان‌ها آوردند و این عمل جنایتکارانه به شعار و رمز طغیان آن‌ها مبدل گشت، آن‌ها زکریا و یحیی را به قتل رساندند و علیه عیسی توطئه‌چینی کردند و کسان بسیار دیگر از انبیاء که به ناحق خونشان بر زمین ریخته شد و قربانی توطئه‌ها یهودیان شدند. قرآن کریم از جرم و جنایت یهودیان این چنین خبر می‌دهد.

﴿وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ [المائدة: ۶۴].^۲

﴿أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ أَسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ [البقرة: ۸۷].^۳

﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۲].^۴

﴿وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ﴾ [آل عمران: ۱۲].^۱

(۱) قصص الأنبياء ص ۳۶۹.

(۲) آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می‌کوشیدند و خداوند مفسدان و تبه‌کاران را دوست نمی‌دارد.

(۳) آیا هر زمان پیغمبری برخلاف میل و آرزوی نفس شما چیزی را آورد گردن افراختید (و به این هم بسنده نکردید) بلکه عده‌ای را تکذیب نمودید و دروغگو خواندید و جمعی را کشتید.

(۴) بگو: اگر مؤمنید پس چرا پیامبران خدا را بیش از این می‌کشتید.

در حادثه‌ی کشتن نا به حق یحیی تعداد کثیری از علماء این عمل شنیع حاکم را بر او خرده گرفتند از جمله زکریا پدر یحیی. بعضی از مؤرخین می‌گویند: زکریا نیز بعد از کشته شدن پسرش یحیی بوسیله‌ی اژه دو نیمه گردید و کشته شد.

سعید پسر مسیب روایت می‌کند چون بختنصر وارد شام شد خون یحیی در غلیان و خروش بود. پرسید: چرا چنین است خبر چگونگی کشته شدن وی را به او دادند، دستور داد هفتاد هزار نفر در مقابل خون وی کشتند تا اینکه سرانجام از غلیان باز ایستاد. و سرنوشت یحیی با این وضعیت رقت بار در اینجا به پایان رسید.

حافظ ابن عساکر از زید پسر واقد روایت می‌کند: «هنگامی که می‌خواستند مسجد دمشق را بسازند، سر حضرت یحیی را مشاهده کردم که از میان یکی از ارکان قبله‌ای که در طرف محراب است، بیرون آمد موها و پوستش به حال خود بدون تغییری باقی مانده بود، و در روایتی آمده است: گویا همین ساعت فوت کرده است».

گویم: این سخن غریب و عجیب نیست چون در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرموده: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ» (روایت از ابوداود). «خداوند خوردن و متلاشی کردن جسد پیغمبران را بر این زمین حرام کرده است». شاگردان یحیی پس از کشته شدن وی، جسدش را برداشتند و دفن کردند. بعد به نزد عیسی آمدند و خبر کشته شدن یحیی را به او دادند آنگاه او بسیار محزون و اندوهناک گردید. بعد دعوت خود را آشکار نمود و موعظه‌کنان به میان مردم رفت. کسان بسیاری از وی تبعیت نمودند تا اینکه یهودیان جهت کشتن وی، در پی توطئه‌چینی و نقشه‌کشی برآمدند. ولی خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و او را از شر و کید آن‌ها نجات داد. چنانکه قبلاً توضیح داده شد.

خاتمه

کسی که در تاریخ و زندگی نامه‌ی پیغمبران تحقیق و تتبع بورزد و در نسبه‌ی شریف و دعوت آن‌ها دقت نماید می‌تواند نقاط زیر را از زندگی آن‌ها دریافت نماید. خداوند قصه و داستان همه‌ی پیغمبران را برای ما بازگو فرموده است بلکه متعرض بحث و ذکر مهمترین آن‌ها به لحاظ تأثیرگذاری در تاریخ بشریت، یعنی پیامبران «اولوا العزم و بقیه‌ی پیغمبرانی که داستان آن‌ها را ذکر کردیم» شده است. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَن قَصَصْنَا عَلَيْكَ﴾ [غافر: ۱۷۸].^۱

هیچ امتی از امت‌های گذشته فاقد پیغمبر نبوده است، زیرا خداوند برای هر امتی پیغمبری مبعوث کرده است. ﴿وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۴].^۲ ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا﴾ [النحل: ۳۶].^۳

در مدت زمان میان آدم و نوح علیه السلام که هزار سال برآورد می‌شود، قرآن کریم از هیچ پیغمبری جز ادريس سخن به میان نیاورده است و از بقیه‌ی پیغمبران که در این مرحله مبعوث شده‌اند، سخنی به میان نیاورده است.

(۱) خداوند از میان پیغمبرانی که بعد از نوح مبعوث شده‌اند، تنها از پیغمبرانی که از دودمان سام پسر نوح تراوش یافته‌اند سخن به میان آورده و از بقیه‌ی پیغمبران ذکر نکرده است.

ابراهیم علیه السلام بعد از نوح و از ذریه‌ی او بوده است خداوند متعال در سوره‌ی الصافات بعد از بیان داستان نوح می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ مِّنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ [۸۳] إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۴﴾ [الصافات: ۸۳-۸۴].^۴

(۱) پیش از تو پیغمبرانی را فرستاده‌ایم سرگذشت بعضی‌ها را برای تو بازگو کرده و سرگذشت برخی‌ها را برای تو بازگو نکرده‌ایم.

(۲) هیچ امتی هم نبوده است که بیم دهنده‌ای به میانشان فرستاده نشده باشد.

(۳) ما میان هر ملتی پیغمبری را فرستادیم.

(۴) از جمله دنباله روان نوح ابراهیم بود* وقتی که با قلب سالم رو به پروردگارش آورد.

خداوند نبوت را در نسل نوح و ابراهیم قرار داده است، زیرا در سوره‌ی حدید می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾ [الحدید: ۲۶].^۱

بیشتر انبیایی که نامشان در قرآن آمده و تعدادشان ۱۸ نفر است، از ذریه‌ی ابراهیم یعنی دو فرزندش (اسماعیل و اسحاق) برآمده‌اند، جز لوط که برادرزاده‌ی ابراهیم بوده است. ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾ [العنکبوت: ۲۷].^۲ اسماعیل در مکه بزرگ شد و از میان یکی از قبایل عرب به نام جرهم زن گرفت و از نسل او حضرت محمد ﷺ سید اولین و آخرین متولد گردید و نبوت بوسیله‌ی او خاتمه پیدا کرد.

اسحاق در شام بزرگ شد و دارای دو فرزند شد: اولی به نام «العیص» و دومی به نام «یعقوب»، نامگذاری شدند. نبوت در دودمان عیص در ایوب و فرزندش ذوالکفل ظهور پیدا کرد. اما یعقوب مسمی به اسرائیل، دارای ۱۲ فرزند شد. آن‌ها همان اسباط بنی اسرائیل هستند و یوسف عليه السلام یکی از آن‌هاست. همه‌ی انبیای بنی اسرائیل از نسل یعقوب هستند، چنانکه گذشت.

(۲) اسباط مذکور در قرآن اولاد یعقوب بوده‌اند و نبوت در میان آن‌ها به شکل زیر ظهور پیدا کرد:

۱- سبط لاوی: نبوت در میان آن‌ها در موسی، هارون، الیاس و الیسع ظهور کرد.
 ۲- سبط یهوذا: نبوت در بین آن‌ها در داود، سلیمان، زکریا، یحیی و عیسی ظهور کرد.

۳- سبط بنیامین: نبوت در آن‌ها در یونس تجلی پیدا کرد. و الله أعلم
 نگارش کتاب به عون خدای تعالی اتمام یافت.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله و أصحابه و أتباعه أجمعین

ماه رجب ۱۳۹۰ هجری قمری

(۱) ما نوح و ابراهیم را روانه کرده‌ایم و در دودمان آنان نبوت و کتاب‌ها را قرار دادیم.

(۲) ما به ابراهیم اسحاق و یعقوب را عطا کردیم، و در دودمان او نبوت قرار دادیم و کتاب را...